



بديداورندگان:

دکتر محمدعلی لسانی فشارکی | دکتر حسین مرادی زنجانی |

در آمدی بر

مطالعات قرآنی


در سیره نبوی

پدید آورندگان:

دکتر محمد علی لسانی فشارکی

دکتر حسین مرادی زنجانی

شابک: ۹۳۰۳-۵۳۲-۹۶۶-۹۷۸
شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۳۵۳۰
عنوان و نام پدیدآور: درآمدی بر مطالعات قرآنی در سیره نبوی
پدیدآوردگان: محمد علی لسانی فشارکی، حسین مرادی زنجانی.
مشخصات نشر: قم، نصاب، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۲۰۴ ص.
موضوع: محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۲ قبل از هجرت - ۱۱ ق.
موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
موضوع: سنت نبوی -- جنبه‌های قرآنی
رده بندی دیویی: ۱۵۹/۲۹۷
رده بندی کنگره: ۱۰۴BP: ۱۳۹۲ ۱۲۵/س۹۲
سرشناسه: لسانی، محمد علی، ۱۳۳۲ -
شناسه افزوده: مرادی زنجانی، حسین، ۱۳۵۱ -
وضعیت فهرست نویسی: فیا


انتشارات نصاب

عنوان کتاب: درآمدی بر مطالعات قرآنی در سیره نبوی
پدیدآوردگان: دکتر محمد علی لسانی فشارکی - دکتر حسین مرادی زنجانی
ناشر: انتشارات نصاب
صفحه آرای: مهندس محمد صادق حامدی
چاپخانه: علوی
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۲۵۰۰۰ ریال
نوبت چاپ: اول - زمستان ۹۲
تعداد صفحه و قطع: ۴۰۴ صفحه - وزیری
شابک: ۹۷۸-۹۶۶-۵۳۲-۰۹۳-۳

--- کلیه حقوق مادی و معنوی اثر متعلق به پدیدآوردگان می باشد ---

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

سایت: www.quranlsn.ir

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

تلفن: ۰۲۱۶۶۹۳۶۴۸۷ همراه: ۰۹۹۱۱۱۴۴۰۱۷

- چاپ دوم کتاب همراه با ویراستاری جدید توسط نشر ۱۱۴ به چاپ رسیده است.
- استفاده از نسخه الکترونیکی به شکل ارائه شده و با ذکر منبع بلامانع است.

تقدیم بہ

سرور زمانہ جہان

ہمسرخاتم پیامبران

ام المؤمنین خدیجہ کبریٰ

سلام اللہ علیہا

مؤسسہ فہنکی ہنری کاؤن شرو ترویج زبان قرآن

فهرست مطالب

۱۰	مقدمه
۱۳	فصل اول: از تفسیر تا سیره
۱۴	پیشینه و ضرورت تحقیق در سیره نبوی
۱۸	برخی از منابع معاصر سیره نبوی
۱۹	سیره پژوهی و سیره شناسی
۲۰	قرآن منبع اصلی سیره نبوی
۲۱	تحقیق موضوعی سیره نبوی در قرآن
۲۲	چشم انداز تحقیق موضوعی در سیره نبوی
۲۶	گستره شخصت و سه ساله سیره نبوی
۲۹	هیمنه قرآن بر سیره نبوی
۳۱	تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام
۳۵	سیره معصومین و سیره نبوی
۳۶	معوذات آغازگر سیره نبوی
۵۷	فصل دوم: از اخلاص تا تبت
۵۹	پیوند سیره نبوی با تفسیر و علوم قرآنی
۶۰	دعوت علنی پیامبر اعظم از آغاز بعثت
۶۳	بلال حبشی و ندای احد احد
۶۶	قل هو الله احد در مکتب اهل بیت
۶۹	راز دشمنی صننادید قریش با قل هو الله احد
۷۲	ترجمه صحیح قل هو الله احد
۷۳	«قل هو الله احد» سوره اخلاص

۸۲	فصل سوّم: از یاسین تا یاسین
۸۳	گستره سیره نبوی
۸۴	سیره اهل بیت امتداد سیره نبوی
۸۶	تمهیدات پیشین و امدادهای الهی
۸۷	سوره یاسین قلب قرآن
۸۸	سیمای قرآنی خاتم پیامبران
۹۰	رسالت ختمی مرتبت
۹۱	امدادهای غیبی ویژه خاتم پیامبران
۹۲	سوره یاسین در آئینه سوره نصر
۹۴	سوره یاسین در آئینه سوره تبت
۹۷	جایگاه بصیرت در رسالت ختمی مرتبت
۹۸	هزیمت اصحاب فیل نشانه پیشین ظهور پیامبر
۱۰۲	جایگاه و عظمت شعار الله اکبر
۱۱۷	فصل چهارم: از فیل تا ایلاف
۱۱۸	حضور در فضای سیره نبوی
۱۲۰	مدینه فاضله و مدینه مفضوله <i>فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن</i>
۱۲۲	دوری از فضای سیره نبوی و قساوت قلب
۱۲۵	شمول و عمومیت خطاب‌های قرآن
۱۲۷	مذکر و مؤنث یا عام و خاص
۱۳۱	سوره ماعون
۱۳۴	سوره قریش
۱۳۶	سوره فیل
۱۴۸	فصل پنجم: از تکاثر تا کوثر
۱۵۰	جدایی قرآن از سیره نبوی

۱۵۱	سوره کوثر، یکی از سوره‌های بزرگ قرآن کریم
۱۵۲	عکس العمل پیامبر اکرم، در قبال اعطای کوثر
۱۵۳	قربانی و فداکاری در قبال دریافت کوثر
۱۵۵	معنا و مفهوم ابتر
۱۵۹	معنا و مفهوم کوثر
۱۶۰	اطلاق کلمه کوثر
۱۶۱	شأن و مقام عظیم مسلمانی
۱۶۲	حضرت فاطمه زهرا (س) مصداق اتم کوثر
۱۶۸	فصل ششم: از اسراء تا خاتمیّت
۱۶۹	مقام و منزلت علم و دانش
۱۷۱	سخن گفتن به اندازه عقل مخاطبان
۱۷۳	الگوی قرآنی ترتیب مباحث سیره نبوی
۱۷۴	واژه شناسی «اسراء»
۱۷۵	نام اصلی سوره اسراء
۱۷۷	جایگاه کلمه «لیلاً» در آیه اسراء
۱۷۸	جایگاه تعبیر «الذی اسرى بعده»
۱۷۸	جایگاه ترکیب «من المسجد الحرام»
۱۷۹	لیلة الاسراء
۱۸۱	آیین تحنُّث (تحنُّف)
۱۸۵	جایگاه مسجد الاقصا در آیه اسراء
۱۸۶	ارائه آیات کبری در شب اسری
۱۸۶	اسراء پیامبر اعظم به روایت سوره نجم
۱۸۹	نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن
۱۹۵	بازگشت پیامبر اکرم به مکه و اعلان صبحگاهی

۲۲۲	فصل هفتم: از سلام تا صلوات
۲۲۴	تصوّر رایج از تصلّیت و تسلیم
۲۲۵	سلام و صلوات
۲۲۶	معنا و مفهوم تسلیم در قرآن
۲۲۸	تسلیم متمّم صلوات
۲۳۰	صلوات خداوند بر پیامبر
۲۳۲	امتیازات ویژه مسلمانان
۲۳۶	جایگاه و اهمیت جمعه در اسلام
۲۳۸	ریشه لغوی صلوات
۲۴۰	سامانه اختصاصی ارتباط خدا و پیامبر
۲۴۰	صلوات فرستادن ما بر پیامبر
۲۴۲	صلوات خدا بر مسلمانان
۲۴۳	پاداش عظیم ایمان به رسول اعظم
۲۴۵	کارکرد دوسویه صلوات
۲۵۰	فرهنگ صلوات
۲۵۱	اوصاف و القاب صلوات
۲۵۲	فصل هشتم: از هجرت تا مهاجرت
۲۷۳	سیره جامع پیامبر در قرآن
۲۷۴	شرف و عظمت مکه مکرمه
۲۷۵	کلیدواژه قرآنی هجرت (مهاجرت) پیامبر
۲۷۷	سوره اسراء، آیه ۷۶
۲۷۸	پردازش ویژه قرآن حکیم از اخراج پیامبر
۲۷۹	سوره توبه، آیه ۱۳
۲۸۰	

۲۸۱	سوره بقره، آیه ۲۱۷
۲۸۱	سوره ممتحنه، آیه ۹
۲۸۳	سوره بقره، آیه ۱۹۱
۲۸۳	سوره حشر، آیه ۸
۲۸۴	سوره حج، آیه ۴۰
۲۸۴	شدت اندوه پیامبر به هنگام خروج از مکه
۲۸۸	صورت جلسه دارالندوة قریش
۲۹۱	تصویب طرح اخراج پیامبر
۲۹۳	داستان لیلۃ المبیّت
۲۹۴	افسانه پردازی‌ها در رابطه با غار ثور
۲۹۶	ماجرای غار ثور به روایت قرآن کریم
۲۹۸	آگاهی یافتن قریش از خروج پیامبر
۳۱۳	فصل نهم: از کعبه تا کربلا
۳۱۴	حسین منی و انا من حسین
۳۱۶	مراتب سه گانه اسلام
۳۱۷	اسلام آیین رستگاری
۳۱۹	حج آموزشگاه جهاد
۳۱۹	کربلا قیام و قوام کعبه
۳۲۱	کعبه مبدأ یا مقصد؟
۳۲۴	اسلام ابراهیمی آیین خداپرستی
۳۲۵	اسلام محمدی آیین خداشناسی
۳۲۷	اسلام حسینی آیین خدادوستی
۳۲۷	مراتب سه گانه فقه
۳۲۸	اصول فقه حسینی

۳۲۹	اجتهاد در فقه حسینی
۳۳۱	از خلیل اللّهی تا حبیب اللّهی
۳۳۲	حقیقت حبّ الله
۳۳۴	مجتهدان نوجوان
۳۵۳	فصل دهم: از رحلت تا میلاد
۳۵۴	سوره‌ای برای آغاز و انجام
۳۵۵	وظایف مسلمانان در یادوارهٔ رحلت
۳۵۷	خطر بازگشت به جاهلیت
۳۶۳	مرگ و زندگی در دست خداست
۳۶۴	مسئلهٔ طول عمر
۳۶۶	تعبیر قرآنی «أَرَدَلُ الْعُمُرُ»
۳۶۷	پیامبر اکرم اُسوهٔ عمر پر برکت
۳۷۰	عُمَر طولانی یک ارزش یهودی-اسرائیلی
۳۷۱	حیات جاودانهٔ پیامبر بزرگ اسلام
۳۷۵	ویژگی و چگونگی حیات جاوید خاتم پیامبران
۳۸۲	نمایه‌ها
۴۰۱	فهرست منابع و مآخذ

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين، رب محمد المصطفى سيد المرسلين و خاتم النبيين، صلوات الله عليه و على آله طاهرين، و اصحابه المنتجبين، من الانصار و المهاجرين، و الذين اتبعوهم لاحسن و سيتبعون، الى يوم يقوم الناس لرب العالمين.

تفسیر و سیره، سیره و تفسیر، دو همزاد دیرینه و دیرپای و همپای یکدیگرند که انتظار می‌رفت از همان اوان آغاز رسالت پیامبر اکرم و نزول و بیان و تبیین تدریجی قرآن کریم، در کنار یکدیگر شکوفا و پویا شوند، و گام به گام، در هر فراز و نشیب تاریخ اسلام، مسلمانان را به سوی علوم و معارف قرآن حکیم رهنمون گردند و راهنما باشند. اما، بسی سوگمندانه چنین رخداد پر برکت و میمنت‌آوری روی نداد. هریک از سویی راه گرفتند، و البته در راهی که پیش گرفتند، بسیار پر شتاب و حتی افتخار آمیز و غرور انگیز، پیش رفتند. هنوز از نقطه عزیمت - که همان اوان تدوین علوم اسلامی بود - چندان دور نشده بودند که دم به دم، بیش از پیش، از یکدیگر فاصله گرفتند، چنانکه بعدها، هرگاه نیز که دیداری کوتاه برایشان دست داد، یکدیگر را باز نشناختند، و بار دیگر، هریک جداگانه و بیگانه وار، دنباله کار خویش گرفتند، و البته باز هم، بیش از پیش، پیش رفتند، و مانند گذشته، غرور انگیز شدند و افتخار آفریدند.

مطالعات قرآنی در سیره نبوی را ضرورت و اهمیت همین بس که می‌توانند و باید که دیدارهای پربار و کارساز سیره و تفسیر و تفسیر و سیره را پس از تأخیری بس زیانبار، بالغ بر یک‌هزار و چهارصد سال و روزگار، کارسازی کنند. بارها و بارها، باید به قهقهه‌ها

بازگردند، و مصاحبه‌ها و مصاحبت‌هایی را که در طول سالیان و در اطراف و اکناف جهان، سیره نبوی با تفسیر قرآن، می‌بایست که داشته باشند، و غالباً نداشتند، یا اگر داشتند، مسلمانان دیدار آنان را باز نشناختند، یا اصلاً از آن خبر نیافتند، از این همه فاصله و مسافت دور، بازسازی و صحنه پردازی کنند؛ بدان امید که برای سده‌های هنوز فرانسیده و مسلمانان هنوز به دنیا نیامده، هر چند اندکی، از آن همه خسارت غیر قابل جبران بکاهند.

درآمدی بر مطالعات قرآنی در سیره نبوی هیچ داعیه و ادعایی، نه در حوزه تفسیرشناسی و نه در حوزه سیره شناسی، ندارد؛ در عین حال، می‌تواند برای علاقمندان به دانش و پژوهش و فرزنانگان اهل علم و تحقیق، رهاوردی بس سودمند باشد، و پدیدآورندگان امید آن دارند که دانشیان و دانش پژوهان، با کاوش‌ها و کوشش‌هایی که خود خواهند کرد، بتوانند، از لابه‌لای همین اوراق، به مبانی و اصول و قواعد سیره‌نگاری در پرتو مطالعات قرآنی دست یابند، یا مطالعات قرآنی را به گونه‌ای هدفمند و روش‌مند، به محیط پر برکت و حرکت آفرین سیره پژوهی و سیره شناسی بکشانند، و با آغاز از همین نمونه‌های کارگاهی کوچک آهنگ کارهای بزرگ کنند، و به دستاوردهای سترگ نائل آیند.

کتاب حاضر، گزارش پالایش شده و ویرایش شده ده کارگاه آموزشی-پژوهشی چهارساعته تحقیق موضوعی سیره نبوی در قرآن کریم است که خود توفیقی است به پاداش توفیقی پیشین در ارتباط با تدارک موفق و چاپ و نشر گسترده دو پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج با موضوع اسماء و اوصاف پیامبر اکرم و کارنامه و زندگی‌نامه همسر پیامبر خاتم، نصیب پدیدآورندگان و واحد خواهران دارالقرآن بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان کرج گردید، و اینک پس از حدود سه سال، بازنگری و بازنگاری شده است و راهی عالم مطبوعات می‌شود؛ و به همین مناسبت، شاکرانه و

حق شناسانه از سوی پدیدآورندگان به سرورزنان جهان، همسر خاتم پیامبران، امّ المؤمنین خدیجه کبری، سلام الله علیها، تقدیم می‌گردد.

در سالهای اخیر، بارها بر آن شدیم که از آماده‌سازی این مجموعه برای چاپ و نشر دست برداریم، و بنا را بر آن بگذاریم که این اندک دستمایه را برای خویشتن نگاه داریم، و در انتظار فرصتی دیگر و توفیقی دیگر راه بسپاریم، شاید بتوانیم رهاوردی کارسازتر تهیّه و تدارک کنیم؛ اما بیم آن داشتیم که حقّ چنین کاری را نداشته باشیم، به ویژه آنکه امید به توفیقات بعدی، با ناسپاسی در برابر همین یک خوشه‌ای که از همّت و اقبال بزرگان به ما بخشیده‌اند، واهی به نظر می‌رسید.

پدیدآورندگان، بیش و پیش از خودشان، دیگر فرهیختگان و فرزنانگان و راهیان مخلص و همراهان وفادار، اعمّ از خواهران و برادران را، در واقع، پدیدآورندگان این مجموعه و صاحبان آن، به لطف خداوند مئان، می‌دانند، و از همگی آنان برای پیشکش کردن متواضعانه این رهاورد قرآنی-حدیثی به محضر برادران و خواهران و عزیزان اهل قرآن اجازه می‌خواهند و از آنان تقاضا دارند که اکرام مودّت و ارادت را با این اجازت به اتمام رسانند، و بدین وسیله مراتب سپاسگزاری خود را نیز به عرض یکایک ایشان می‌رسانند. همچنین، از همه سروران و گرامیان و استادان و صاحب‌نظرانی که به برکت طبع و نشر، از این دست‌آورد گام نخست، آگاه می‌شوند، به نام قرآن عظیم و پیامبر اعظم خواستارند که هیچ‌گونه اصلاح و ارشاد و رهنمود و پیشنهاد را ناگفته و ناپیش نهاده وانگذارند.

رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ . رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ .

ربیع المولود ۱۴۳۴ = بهمن ۱۳۹۱ - مؤلفان

lessan171@yahoo.com

hmoradiz@yahoo.com



۱



مؤسسه علمی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

سیره

پیشینه و ضرورت تحقیق در سیره نبوی

آغاز این سلسله مباحث سیره نبوی در قرآن کریم مصادف است با هفته مقدّس بسیج، شایسته است سخنی از حضرت امام خمینی (ره)، بنیان گذار این شجره طیّبه را ذکر کنیم که فرمودند: «تشکیل بسیج در نظام جمهوری اسلامی ایران یقیناً از برکات و الطاف جلیّه خدا بود که به ملت عزیز و انقلاب اسلامی ایران ارزانی شد».

همچنین، از باب حق شناسی و قدردانی از بزرگانی همچون مرحوم علامه مجلسی (ره)، بسیار برازنده است که بخشی از مقدمه کتاب ارزشمند بحارالانوار را نقل کنیم تا درسی باشد برای ما و دیگران که بدانیم و متوجه باشیم که اگر ما بنا داریم در راستای شناخت سیره نبوی، گامی کوچک برداریم، پیش از ما همواره بزرگانی همچون علامه مجلسی بوده‌اند که در این عرصه گام‌های اساسی تری برداشته‌اند؛ چنان‌که ایشان در بخش قابل توجهی از بحارالانوار به نقل سیره پیامبر اکرم پرداخته‌اند و ما در این مجموعه مباحث، مراجعات و استنادات بسیاری به آن خواهیم داشت.

بخشی از خطبه مقدمه بحارالانوار چنین است: «و نشهد أن لا إله إلا الله وحده

لا شريك له. شهادة علم و إيقان، و تصديق و إيمان يسبق فيها القلب اللسان، و يطابق فيها السر الإعلان. و أن سيد أنبيائه، و نخبة أصفياه، و نوره في أرضه و سمائه، محمداً عبده المنتجي، و رسوله المجتبي، و حبيبه المرتجي، و حجتة على كافة الوري، و أن ولي الله المرتضى، و سيفه المنتضى، و نبأه العظيم، و صراطه المستقيم، و حبله المتين، و جنبه المكين، علي بن أبي طالب، سيد الوصيين، و إمام الخلق أجمعين، و شفيع يوم الدين، و رحمة الله على العالمين. و أن أطيب عترته، و أفاخم ذريته، و أبرار أهل بيته، سادات الكرام، و أئمة الأنام، و أنوار الظلام، و مفاتيح الكلام، و ليوث الزحام، و غيوث الإنعام. خلقهم الله من أنوار عظمته، و أودعهم أسرار حكمته، و جعلهم معادن رحمته، و أيدهم بروحه، و اختارهم على جميع بريته»^۱.

نیز شایسته است، به عنوان قدردانی از تلاش‌ها و پیش‌تازی‌های دانشمندان، همچون استاد شهید مرتضی مطهری، قسمتی از مقدمه کتاب گرانقدر «سیری در سیره نبوی» را در اینجا نقل کنیم؛ کتابی که در جاهای مختلف در این سلسله مباحث، مرجع و ملجأ و راهگشای ما خواهد بود. ایشان آیه شریفه «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجوا الله و اليوم الآخر و ذكر الله كثيراً» (احزاب/۲۱) را در هر یک از گفتارهای سیره نبوی می‌آورند و بدین وسیله این درس مهم و اساسی را به ما می‌دهند که تحقیق و بررسی در سیره نبوی همواره با این رویکرد مهم و اساسی و با هدف کشف و استخراج «اسوه حسنه» و به کارگیری آن در زندگی بلید صورت گیرد، وگرنه صرفاً جنبه علمی و تاریخی خواهد یافت. عباراتی که از این کتاب نقل می‌شوند، ناظر بر همین نکته‌اند:

«یکی از منابع شناخت از نظر اسلام، سیره اولیاء و پیشوایان اسلام از شخص پیغمبر اکرم تا ائمه اطهار، و به عبارت دیگر سیره معصومین است. گفته‌های‌شان به جای خود، شخصیت‌شان یعنی سیره و روش‌شان منبعی است

۱. بحار الانوار، ۱/۱

برای شناخت. سیره پیغمبر برای ما یک منبع الهام است، و نیز سیره ائمه؛ هیچ فرق نمی‌کند»^۱.

ایشان در جای دیگری به عمق و عظمت و بی‌کرانی سیره نبوی اشاره نموده و می‌فرمایند: «چند سال پیش من فکر کردم که در زمینه سیره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، کتابی بنویسم. تعداد زیادی یادداشت تهیه کردم، ولی هر چه جلوتر رفتم، دیدم مثل این است که دارم وارد دریایی می‌شوم که به تدریج عمیق‌تر می‌شود. همان‌طور که سخنان پیامبر ما عمیق است، رفتار پیغمبر ما آن‌قدر عمیق است که از جزئی‌ترین کار پیغمبر می‌شود قوانین استخراج کرد. یک کار کوچک پیامبر، یک چراغ یا یک شعله یا نورافکن است برای انسان تا مسافت‌های بسیار دور را نشان بدهد»^۲.

این بیان شیوا، تفسیر بی‌سابقه‌ای است از آیه «لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر و ذكر الله كثيرا» که در طلیعه کتاب سیری در سیره نبوی می‌درخشد.

استاد شهید در قسمت دیگری از مقدمه کتاب با ابراز تأسف می‌گویند: «این منبع شناخت (سیره و سنت نبوی) را هم از ما گرفتند» و این واقعیت تلخ را در نخستین گفتار از این کتاب به خوبی توضیح و تفصیل می‌دهند.

در جای دیگری از کتاب به معنا و مفهوم لغوی «سیره» اشاره کرده و می‌فرمایند: «سیره در زبان عربی از ماده «سیر» است. «سیر» یعنی حرکت، رفتن، راه رفتن. «سیره» یعنی نوع راه رفتن. سیره بر وزن فعله است و فعله در زبان عربی دلالت بر نوع می‌کند. مثلاً جَلَسَه یعنی نشستن، و جَلَسَه یعنی سبک و نوع نشستن، و این نکته دقیقی است. سیر یعنی رفتن، رفتار، ولی سیره یعنی نوع و سبک رفتار. آنچه مهم است شناختن سبک رفتار پیغمبر است. آنها که سیره نوشته‌اند، رفتار پیغمبر را نوشته‌اند. این کتاب‌هایی که ما به نام «سیره» داریم سیر

۱. سیری در سیره نبوی / ۳۱

۲. همان / ۴۷

هستند نه سیره. مثلاً سیره حلیه سیر است نه سیره؛ اسمش سیره هست، ولی واقعه سیر است. رفتار پیغمبر نوشته شده است نه سبک پیغمبر در رفتار، نه اسلوب رفتار پیغمبر، نه متد پیغمبر»^۱.

این درس بسیار مهم و ارزنده‌ای است که در آغاز این سلسله مباحث به عنوان راهگشای طریق از بیان دقیق استاد شهید می‌آموزیم که نباید صرفاً به سیره خوانی پردازیم. سیره خوانی و مطالعه کتب مختلف سیره، البته لازم و ضروری است و از مقدمات و لوازم کار محسوب می‌شود و بدون طی این مرحله، مراحل بالاتر قابل دستیابی نیست، اما همه این مطالعات و مراجعات و گشت‌وگذارها، به تعبیر شیوای استاد شهید، سیر محسوب می‌شوند نه سیره. ما باید این مرحله را پشت سر بگذاریم و از سیر به سیره پیامبراکرم برسیم؛ یعنی نوع رفتار و خط مشی پیامبراکرم را - که همان اسوه حسنه است - دریابیم و مبنا قرار دهیم و در اختیار دیگران بگذاریم.

یکی از مفاهیم جمله استاد شهید که فرمودند «این منبع شناخت را از ما گرفته‌اند»، همین است؛ یعنی نباید سیر را به حساب سیره بگذاریم و باید در کثرت تألیفات راجع به سیره پیامبر، گمان کنیم که دیگر کارهای شایسته و بایسته در این خصوص تماماً انجام شده است و سیره پیامبراکرم به طور کامل بازتابی شده است.

ممکن است با خود بیاندیشیم که با وجود این همه آثار گوناگون در باب سیره و تاریخ زندگی پیامبر و معصومین، چگونه می‌توان پذیرفت «این منبع شناخت را از ما گرفته‌اند»؟! محرومیت و مهجوریت ما از سیره معصومین (ع) بدین معناست که هنوز نتوانسته‌ایم الگوهای رفتاری معصومین (ع) را در رابطه با ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی خود بازشناسیم و به کارگیریم. به عبارت دیگر، در طول تاریخ اسلام، سیره پژوهی را به حساب سیره شناسی گذاشته‌ایم و

از کنار این مسئله به راحتی گذشته‌ایم؛ به گونه‌ای که اکنون اگر سؤال شود که سیره مرضیه پیامبر اکرم و سایر معصومین (ع) چه جایگاهی در ابعاد زندگی ما دارد، پاسخ مشخصی برای گفتن نخواهیم داشت.

تعلل و کوتاهی و تأخیر و تسویف از سوی ما مسلمانان در این راستا، به اندازه کافی صورت گرفته است و بیش از این روا نیست که در این امر بسیار مهم و حیاتی مسامحه ورزیم و حتی به مدت یک روز در این مسیر تأخیر کنیم. آن چه بر عهده ماست، آغاز این طریق است و تکمیل و تصحیح و پی‌گیری آن بر عهده دیگران و آیندگان است و نخستین گام در این راه، مطالعه و مراجعه به کتب مختلف سیره و آثار گرانقدر علمای محقق و سیر در گفته‌ها و نوشته‌ها است که متأسفانه ما اغلب، در این گام نخستین هم لنگیم و در این عرصه چندان مطالعه‌ای نداریم.

برخی از منابع معاصر سیره نبوی

در رابطه با سیره پیامبر اکرم کتب متنوع و مختلفی تألیف شده است؛ برخی از آنها عبارتند از:

۱. «الصحيح من سيرة النبي الاعظم»، اثر ارزشمند و پدیدآور سابقه علامه جعفر مرتضی عاملی. ایشان که از علمای معاصرند، بیشتر نزد اهل علم و تحقیق شناخته شده هستند و نزد عامه مردم چندان مشهور نیستند، از نظر مقام علمی و تحقیقی و آثاری که ارائه داده‌اند، و نیز برخی جهات دیگر، قابل تشبیه به علامه طباطبائی (ره) هستند. این کتاب توسط محمد سپهری، تحت عنوان «سیرت جاودانه» به فارسی ترجمه و تلخیص و در دو جلد چاپ شده است.^۲
۲. «سیری در سیره نبوی» استاد شهید مرتضی مطهری (ره) که در آغاز سخن

۱. ناشر: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی ۱۹۴۴

۲. ناشر: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ۱۳۸۴

قسمت‌های مهمی از آن نقل شد.^۱

۳. «سنن النبی» اثر علامه طباطبائی (ره) که یکی از کتاب‌های اساسی و بسیار مبنایی سیره نبوی است که به صورت فشرده و صرفاً نقل روایت، البته با طراحی زیبا و اسلوبی کارآمد، تألیف شده است. این کتاب توسط عباس عزیزی تحت عنوان «سنن النبی، آداب، سنن و روش رفتاری پیامبر گرامی اسلام» ترجمه و چاپ شده است.^۲

۴. «فروع ابدیت» اثر آیت الله شیخ جعفر سبحانی که تقریباً از چهل سال پیش به عنوان یکی از منابع فارسی سیره نبوی مطرح بوده و هست و به چاپ بیست و هشتم خود رسیده است.^۳

سیره پژوهی و سیره شناسی

مطالعه همه این آثار و بسیاری دیگر از کتب و تألیفات در زمینه سیره معصومین (ع) نخستین گامی است که در این زمینه باید برداریم. طی این مرحله همان سیره پژوهی است که عبارتست از تتبع و پی‌گیری مباحث مختلف سیره در کتب و آثار مختلف و مقدمه‌ای است برای سیره شناسی.

در سیره شناسی ما باید به دنبال شناخت مسائل سیره به عنوان «اسوه حسنه» و در پی ارتباط آن‌ها با جوانب مختلف زندگی خودمان باشیم و همواره از خود پرسیم که سیره پیامبر کجاست و زندگی ما کجا؟ و بدین سان، پیوسته فاصله سیره نبوی با سیره خود را اندازه‌گیری نماییم و تفاوت‌ها و مفارقت‌ها و دوری‌ها و بیگانگی‌های زندگانی خودمان با سیره پیامبر اکرم مطالعه نماییم و بر اساس روشی که از خود سیره نبوی اتخاذ می‌کنیم نه روش‌های دیگر، عاقلانه و مدبرانه، در پی این باشیم که زندگی فردی، جمعی، خانوادگی، ملی و بین‌المللی خودمان

۱. ناشر: انتشارات صدرا ۱۳۶۸

۲. ناشر: انتشارات صلاة ۱۳۸۲

۳. ناشر: بوستان کتاب ۱۳۷۰

را، به تدریج و حکیمانه نه بدون سنجش و بی‌برنامه، به اسوه حسنه پیامبراکرم نزدیک و نزدیک‌تر نماییم.

قرآن منبع اصلی سیره نبوی

حقیقت این است که قرآن همان سیره نبوی است و سیره نبوی در واقع مفسر و مبین قرآن است. قرآن کریم بزرگترین کتابی است که تمامی خطوط روشن اصلی و فرعی سیره نبوی را ترسیم کرده است. سیره پیامبراکرم نیز، مفسر نظری و عملی قرآن است. سیره صحیح و شایسته پیامبراکرم جز در پرتو قرآن کریم و بر اساس میزان آن، قابل بازشناسی نیست، چنان که از ام‌المؤمنین عایشه نقل شده است که در رابطه با اخلاق پیامبراکرم گفته اند: «كان خُلُقُه القرآن»^۱ یعنی اخلاق پیامبراکرم، قرآن است؛ یعنی سیره و سنت صحیح و اخلاق بایسته و شایسته نبوی را باید در بیان قرآن کریم جست.

آیه شریفه‌ای را که سرلوحه مباحث سیره نبوی استاد شهید مطهری -رضوان الله علیه- بود، فراموش نکنیم که خداوند سبحان با تعبیری آکنده از نوید و امید و در عین حال همراه با نوعی تهدید شدید، خطاب به همه مسلمانان جهان، بلکه به همه افراد و جوامع انسانی تا پایان جهان، در نهایت دقت و صراحت و قاطعیت فرموده است: «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجوا الله واليوم الآخر و ذكر الله كثيرا». هرگاه به هر میزان و به هر مقدار، در پرتو هرگونه توجیه و استدلال، هرچند اندکی از «اسوه حسنه» حضرت ختمی مرتبت فاصله بگیریم، قطعاً، به ناچار از اسوه‌های سیئه پیروی خواهیم کرد، و این است جایگاه سیره پیامبر در قرآن و اهمیت مطالعات قرآنی دقیق و فراوان در حوزه‌های خرد و کلان مباحث سیره نبوی.

۱. مسند احمد، ۹۱/۶

تحقیق موضوعی سیره نبوی در قرآن

در این سلسله مباحث، به لطف خدا بنا داریم سیره نبوی را در قالب یک تحقیق موضوعی در قرآن مورد بررسی قرار دهیم و همان‌گونه که موضوعات مختلف را بر اساس روش تحقیق موضوعی در قرآن دنبال می‌کردیم، مثلاً سیمای صابران در قرآن، این بار سیمای نورانی و دل‌انگیز «سیره نبوی» را در آینه قرآن جستجو کنیم. به این منظور، از یک سوی، باید همه ساز و کارهایی را که در روش تحقیق موضوعی در قرآن برقرار بود، این جا هم رعایت کنیم، و از سوی دیگر، برای این که تحقیقمان زنده و پویا باشد و از حالت قدیمی و موزه‌ای و کتابخانه‌ای خارج شود و صرفاً این نباشد که یک شخص مطالبی را از چند کتاب گرد هم آورده و ارائه دهد و مخاطبان یادداشت بردارند و یا حفظ کنند و...، باید دست به دست هم دهیم و یکدیگر را در این راه یاری نماییم و هر چه در رابطه با سیره نبوی می‌بینیم یا می‌شنویم گرد هم آوریم و در اختیار یکدیگر بگذاریم؛ از کتاب و مقاله و سخنرانی گرفته تا حرف‌هایی که در میان مردم، همسایگان، اقوام و...، در کوچه و بازار راجع به پیامبر اکرم رذ و بدل می‌شوند، همه و همه باید در این تحقیق مورد استفاده قرار گیرند و هیچ یک از آنها به حساب این که کم‌اهمیت و یا بی‌اهمیت است، نباید فرو گذاشته شود. **قرآن**

آن چه مهم است، این است که نسبت به این مسأله مهم حساس باشیم و با این حساسیت در میان مردم زندگی کنیم، و تا جایی که ممکن است، آنان را از این برنامه و تحقیق خود با خبر سازیم و این حساسیت خود را به هر کس که می‌توانیم منتقل کنیم. بدین سان یک مسئولیت جمعی که به صورت یک موج، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود، نسبت به مسائل سیره نبوی پدید می‌آید که در برابر همه مظاهر مربوط به سیره نبوی (حتی در ویتترین مغازه‌ها، برنامه‌های مختلف رادیو و تلویزیون، مدرسه‌ها و آموزشگاه‌ها و...) از خود دقت و حساسیت نشان می‌دهد و همه را ثبت و ضبط می‌کند و در پرتو آیات قرآن به نقد و بررسی و

ارزیابی آنها می‌پردازد و بدین شکل سیره صحیح پیامبر اکرم به دست می‌آید و در همه مسائل زندگی مسلمانان ساری و جاری می‌گردد. بنابراین، پیش از هر چیز، باید متوجه باشیم که تحقیق و بررسی سیره نبوی، یک کار جمعی است و همّت همگانی می‌طلبد و این مباحث که پیش روی داریم، آغازی بیش نیست.

چشم‌انداز تحقیق موضوعی در سیره نبوی

در تحقیقات موضوعی در قرآن، روند کار به این شکل است که ابتدا مطابق دستور العمل، آیات مربوط به موضوع مورد نظرمان را استخراج می‌کنیم و آنها را بنا بر دلایلی که در کتاب روش تحقیق موضوعی در قرآن ذکر شده و بر اساس تجربه‌های فراوانی که در این زمینه به دست آمده است، به ترتیب آخر به اول قرآن مرتب می‌کنیم، و آن گاه با طی مراحل خاص به بررسی آیات و مفهومیابی آنها می‌پردازیم.^۱ در رابطه با موضوع سیره نبوی نیز، طبق روش، باید همین گونه پیش برویم. اما از آن جا که همه آیات قرآن - مستقیم یا غیر مستقیم - به این موضوع مربوط می‌شوند، و به عبارت دیگر، موضوع سیره نبوی، همه شش هزار و دوست و سی و شش آیه قرآن را در بر می‌گیرد، ناگزیریم در این تحقیق، خارج از روال معمول سیر کنیم و به گزینش آیات دست بزنیم.

برخی از موضوعات، آیات محدودی را به خود اختصاص می‌دهند و برخی دیگر همچون ایمان، تقوا، کفر و... تعداد بیشتری از آیات را در بر می‌گیرند. در این میان، موضوع سیره نبوی، به اندازه‌ای مهم و اساسی است که تمامی آیات قرآن را شامل می‌شود.

به بیان دیگر، در رابطه با موضوعات مختلف، از روزنه کلید واژه خاصی که برای موضوعمان تعیین می‌کنیم، به قرآن می‌نگریم و آیات مربوطه را استخراج می‌کنیم، اما در خصوص سیره نبوی، نمی‌توان کلید واژه خاصی تعیین کرد و

۱. رک: روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم / ۳۹-۱۰۷

صرفاً آیات مشتمل بر آن کلمه یا کلمات را در فهرست آیات اصلی تحقیق گنجانید؛ زیرا این موضوع تمامی ابعاد و مسائل زندگی فردی و اجتماعی انسان را در بردارد و آیات قرآن نیز تماماً در راستای ترسیم خطوط اساسی و تفصیل برنامه یک زندگی از هر نظر شایسته و بایسته (اسوه حسنه) برای انسان در دنیا و آخرت نازل شده‌اند.

بنابراین، کل قرآن بیانگر سیره مرضیه و اسوه حسنه پیامبر اکرم می‌باشد و - آن‌گونه که برخی می‌پندارند- چنین نیست که صرفاً آیات خاصی متکفل این موضوع باشند. این حقیقت در رابطه با سیره و سنت سایر معصومین نیز باید مورد توجه باشد و این تصور عمومی که بر مبنای آن، تنها آیات محدودی مربوط به حضرت علی (ع) یا امام حسین (ع) می‌شود، باید به طور جدی تصحیح گردد و طرز فکر و دیدگاه ما به گونه‌ای تغییر یابد که با دیدن هر آیه‌ای، سیره و سنت همه معصومین در برابر چشمانمان ترسیم شود، و به عکس، با مرور بر هر یک از مسائل سیره معصومین، آیات قرآن برایمان تفسیر گردد.

مع الوصف، از آن جا که توان و امکانات ما محدود است و برای این که روند کار، قدری عادی‌تر و منطقی‌تر پیش برود و پس از مدّت زمانی به مرحله قابل توجهی از تحقیق دست یابیم، به رغم این که به خوبی می‌دانیم و باور داریم که کل قرآن مربوط به موضوع تحقیق ما می‌شود، با این حال، به گزینش آیات دست می‌زنیم؛ اما ترتیب آخر به اول قرآن را همچنان حفظ می‌کنیم و به این ترتیب اولاً بخش‌هایی را که به هر دلیل احساس می‌کنیم در رابطه با آن‌ها، آمادگی بیشتری داریم و یا جوانب کاربردی بیشتری دارند، یا این که از «تقاضا» و نیازمندی بیشتری در جامعه برخوردارند، مقدم می‌داریم، و ثانیاً هر جا که لازم دیدیم برمی‌گردیم و مباحثی را که به هر دلیل وانهاده‌ایم و از آن‌ها جهش کردیم، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم، و در واقع به صورت رفت و برگشتی عمل می‌کنیم. یعنی همان‌طور که در جایی بنا بر مصالحی برخی از مباحث را وا می‌نهییم و جلوتر می‌رویم، به همان دلایل نیز، گاهی لازم می‌بینیم که به عقب

برگردیم و همین‌گونه، به تدریج خانه‌های خالی را پر می‌کنیم. حتی اگر -مثلاً- بر سر آیه‌ای در اواخر قرآن، احساس کردیم که آن آیه با آیه‌ای دیگر در اواسط یا اوایل قرآن مرتبط است، جهش می‌کنیم و به آن آیه مرتبط می‌پردازیم، آن‌گاه برمی‌گردیم و از جایی که جهش کرده‌ایم دوباره بحثمان را پی می‌گیریم. در این سیر گزینشی و روند جهشی ما به خوبی متوجه نقص کار خود هستیم و به روشنی می‌دانیم که آیات و انهداده شده مشحون از نکات و ظرایف متعدد در مورد سیره نبوی است، اما همان‌گونه که گذشت، گستردگی این موضوع که در واقع همه موضوعات دیگر را در خود جای داده است، چنین گزینش و جهشی را اقتضا می‌کند.

سیرة الرسول (ص) صور مقتبسة من القرآن الکریم

التفسیر الحدیث

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

استاد دروزه در کتاب «سیرة الرسول (ص) صور مقتبسة من القرآن الکریم» -همان‌گونه که از نام کتاب پیداست- با روش اقتباسی وارد عمل شده و تصویرها و برداشت‌هایی از سیره نبوی را با قرآن تطبیق داده است و هرگز کل قرآن را به

عنوان بیانگر سیره رسول اکرم ندیده، یا اگر دیده است، از همان آغاز، چه بسا بررسی سیره نبوی را در کل قرآن ناشدنی فرض کرده و عملاً از چنین کاری کنار کشیده است، اما فرضیه تحقیق ما این است که این کار - به رغم عظمت و گستردگی آن - شدنی است، البته نه توسط یک شخص و طی دو سه سال، بلکه به صورت یک طرح بزرگ و فازبندی شده، توسط عده‌ای کثیر از محققان و علاقه‌مندان. یک شروع خوب و حساب شده می‌تواند ایده این طرح بزرگ را با همه فازبندی‌های آن در میان اهل علم و تحقیق جایاندازد و آن را نه تنها ممکن و شدنی، بلکه به صورت یک واجب و فریضه بزرگ که قرن‌هاست بارسنگین آن بر زمین مانده است، در انظار ما جلوه دهد. امید است که این مباحث، نقطه‌های آغازینی باشد برای این شروع بزرگ.



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

گستره شصت و سه ساله سیره نبوی

این تصوّر رایج مبتنی بر این فرض نادرست است که زندگی انبیا از لحظه بعثت شروع می‌شود و پیش از آن اهمیتی ندارد. حال آنکه رویکرد قرآن به زندگی انبیا درست عکس این است؛ از نگاه قرآن، زندگی پیامبران از لحظه بعثت و رسالت آغاز نمی‌شود و رهبری و اسوه بودن آنان، منحصر به دوران نبوت ایشان نمی‌شود. ممکن است ما کارشناسانه و متخصصانه و یا روشنفکرانه و مصلحت‌اندیشانه و... این سبک و اسلوب و رویکرد قرآن را برنتابیم، یا سبک و اسلوب دیگری را برای قرآن ترجیح دهیم، اما قرآن، کتاب خداست و خداوند مصلحت و اراده خود را در قرآن ساری و جاری کرده است، اگرچه به مذاق ما خوش نیاید: «لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ».

یکی از اشتباهات بزرگ و اساسی که در «سریال داستانی یوسف پیامبر» مطرح است، همین است که در بخش اعظم این سریال، حضرت یوسف به عنوان پیامبر ظاهر شده است، حال آن که در کل داستان حضرت یوسف در متن قرآن، -بر خلاف بیشتر منابع تفسیری- خبری از نبوت و پیامبری ایشان نیست. حتی در پایان داستان، آن جا که می‌فرماید: «و رفع ابويه على العرش و خرّوا له سجّدا و قال يا ابت هذا تاويل رءىي من قبل قد جعلها ربّي حقّا و قد احسن بي اذ اخرجني من السّجن و جاء بكم من البدو من بعد ان نزع الشيطان بيني و بين

اخوتی» (یوسف/۱۰۰)، باز هم نبوت و رسالت حضرت یوسف مطرح نیست و گویی در رابطه با اهدافی که سوره یوسف دنبال می‌کند، نبوت ایشان هیچ اهمیت و موضوعیتی ندارد. سوره یوسف در قرآن، سوره نمونه‌ای است که در آن، داستان زندگی یکی از پیامبران بزرگ الهی، از دوران کودکی تا زمان بعثت، به نیکوترین صورت بیان شده است و در سرتاسر سوره به بعثت، نبوت و رسالت این پیامبر بزرگ پرداخته نشده است^۱ تا بدین‌سان نشان دهد که رویکرد قرآن به زندگی انبیا محدود به دوران نبوت (از بعثت تا مرگ) نیست، بلکه قرآن در پی این است که سرتاسر زندگی آنان را به عنوان الگو و اسوه برای بشریت معرفی کند.

ما بندگان ضعیف خدا، اگر آینده‌ای را -مثلاً- برای فرزندان در نظر داشته باشیم، از همان دوران کودکی طراحی‌های لازم را انجام می‌دهیم و همه مسائل خانه و خانواده را در راستای نیل به آن آینده، هماهنگ می‌کنیم و حتی اگر ممکن باشد، روی یک محله یا منطقه تأثیر می‌گذاریم و تا جای ممکن برنامه‌ها را کم و زیاد می‌کنیم و... به حساب این که قرار است، کودکی را -مثلاً- بیست سال بعد، در فلان موقعیت ببینیم. حال آیا خدایی که -مثلاً- قرار است کودکی را پس از چهل سال، به پیامبری مبعوث کند، و مقام مهم و خطیر نبوت و رسالت را بر عهده او بگذارد، آیا معقول است هیچ هماهنگی و تدارکی نداشته باشد و همین‌گونه منتظر باشد که میقات چهل سالگی او فرا برسد و آن‌گاه، یکباره -بی آن که کم و کیف پیشینه چهل ساله آن کودک با مقام نبوت و رسالت هم‌نوا باشد- او را به پیامبری برانگیزد؟! آیا خداوند -که دارای علم حضوری است و علم و احاطه او محدود به زمان و مکان خاصی نیست و گذشته و آینده و حال برای او یکسان است- حتی در حد یک بنده ضعیف، در جهان آفرینش، برنامه، حکمت و طراحی برای کارهای خودش ندارد؟! این با کدامین خداشناسی

۱. برای نمونه، مقایسه کنید با: المیزان، ذیل آیه ۲۲ سوره یوسف: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا، وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ».

سازگار است؟

«و ما قدروا الله حق قدره و الأرض جميعا قبضته يوم القيامة و السموات مطويات بيمينه سبحانه و تعالی عما يشركون».

خداوند در این آیه زبان به گلایه گشوده است و می‌فرماید: این انسان‌ها به قدری بی‌انصاف‌اند که در مقام خداشناسی، خداوند را حتی در سطح یکی از بندگان او نیز در نظر نمی‌آورند که اگر خداوند مانند آنان انسان بود و دست و پای داشت، چه کارها که نمی‌توانست انجام دهد؟! دست‌کم کره زمین را همچون گویی کوچک در مشت دست چپ خود می‌گرفت و آسمان‌ها را همچون پرونده‌ای تا می‌کرد و زیر بغل قرار می‌داد! این حد‌اقل خداشناسی است که خیلی از ماها حتی تا این حد، حاضر نیستیم در سیر خداشناسی‌مان پیش رویم. از همین روی، در برابر انسان‌های دیگر - که چه بسا از ما هم ضعیف‌تر و بیچاره‌تر باشند - صرفاً با استناد به نام و نشان و مقامی که دارند، احساس کرنش و تواضع می‌کنیم و آنان را بزرگ و عظیم می‌پنداریم: «عظم الخالق في أنفسهم فصغر ما دونه في أعينهم»^۱. حال آن که در کنار این انسان‌های با نام و نشان که عظیمشان می‌پنداریم، اگر - دست‌کم - خدایی همچون خود آنان، با دست و پا فرض کنیم، زمین را با هر آن چه روی آن است، از جمله همان انسان‌های بزرگ و عظیم، یکجا در کف دستان آن خدای انسان‌گونه خواهیم یافت و آسمان‌ها را همچون طوماری درهم پیچیده، زیر بغل او مشاهده خواهیم نمود و آن جاست که برای نخستین بار با معنا و مفهوم عظمت و بزرگی آشنا خواهیم شد و جز خدا کسی را دیگر به این وصف نخواهیم شناخت. این همه، زمانی است که خدا را همچون خودمان، دارای دست و پا فرض کنیم. حال، اگر این اوصاف را که مختص مخلوقات است، از او نفی کنیم و او را - آن گونه که خود ستوده است - بستاییم، چه خواهیم دید و چه خواهیم یافت؟

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳؛ تحف العقول / ۱۵۹

هیمنه قرآن بر سیره نبوی

با این ترتیب، ما در مباحث سیره نبوی با یک سیره ۶۳ ساله مواجه هستیم نه یک سیره ۲۳ ساله، هرچند در رابطه با بسیاری از مقاطع و مراحل این ۶۳ سال، گزارشی به ما نرسیده و دستمان خالی است، اما همین موارد را نیز به حساب این که مطلبی در مورد آنها نداریم، نباید از روی یأس و نومیدی کنار گذاشت. ما امیدواریم که در پرتو قرآن سرتاسر سیره پیامبر اکرم در تمامی مراحل این ۶۳ سال، روشن و تابناک گردد و برهه‌هایی از زندگی پیامبر که خالی از هر گونه نقل و نظر و بحث و بررسی است، به برکت تحقیق موضوعی در آیات و سوره‌های قرآن کریم مطالب و مباحث و تحقیقات شایسته و بایسته خود را بازیابند.

این همان عملکرد قرآن است که به گونه‌ای ضمانت شده از سوی صاحب قرآن، خداوند سبحان در رابطه با کتاب‌های آسمانی پیشین که در دست پیروان پیامبران پیشین الهی به تغییر و تحریف و حذف و تصحیف دچار شده‌اند، همچنین نسبت به «اساطیر الاولین» که بر اثر کم‌توجهی و بی‌دانشی مردمان در طول اعصار و قرون به «افسانه» تبدیل شده‌اند، همواره داشته است و دارد.

این امیدواری بر این پایه است که منبع ما در این تحقیق، قرآن است؛ کتابی که «تبیاناً لكل شیء» و «مهیمن و جبران‌کننده همه کتاب‌ها و گفته‌ها و شنیده‌ها است و ما می‌توانیم با کمک بخش‌های عینی‌تر و غنی‌تری که از سیره نبوی سراغ داریم و با نمونه‌گیری از آنها و تجربه همه ساز و کارهایی که در این موارد نهفته‌اند، در پرتو نورافشانی قرآن، همه نقص‌ها، کمبودها و نارسایی‌هایی را که در رابطه با سیره ۶۳ ساله خاتم پیامبران مطرح‌اند، جبران نماییم و تمامی ابهام‌ها را بزدایم.

معنا و مفهوم «مهیمن» بودن قرآن، همین است؛ یعنی با قرآن می‌توان دست کم در حوزه معرفتی - همه نقص‌ها را زدود و همه نارسایی‌هایی را از میان برد، و اشتباهات را تصحیح، و صحیح‌ها را تأیید و تکمیل نمود. همان‌گونه که خداوند،

خود مهیمن است و نسبت به جمیع ماسوی‌الله احاطه و هیمنه دارد و همه چیز را تحت پوشش فراگیر علم و قدرت و رحمت خود قرار داده است، قرآن نیز نسبت به جمیع گفته‌ها و نوشته‌ها محیط و مهیمن و جبار است، و مناطق تاریک و مایوس کننده از سیره پیامبراکرم را در پرتو نور، بلاغ، هدایت و بیان تفصیلی خود، می‌تواند کشف و تفسیر و تبیین کند؛ قرآن «تفصیل کلّ شیء»، «بلاغ للناس»، «هدی للناس»، «بینات من الهدی والفرقان» و... است و ما با تکیه بر این اسمای حسنا، مطمئن هستیم که قرآن دست ما را در این مسیر پر ابهام و پر دست‌انداز خواهد گرفت.

اگر در این راستا گام‌های نخست را برداریم، از همان آغاز خطوط سایه‌روشنی را که قرآن ترسیم می‌کند مشاهده خواهیم کرد و هرچه پیش‌تر رویم، پرتوافکنی قرآن بیشتر خواهد شد و مهم نیست که این پیش‌روی‌ها از سوی خود ما باشد و به نام ما ثبت شود، یا آنکه توفیق آن نصیب دیگران گردد. غالب بزرگانی که امروزه آثارشان همه جا معروف و مشهور است، زمانی که در پی تهیه و تدارک این آثار بودند، مطمئناً به فکر این روز نبوده‌اند و آن چه برای آنان اهمیت داشته، انجام وظیفه بوده است.

علامه بزرگ معاصر، استاد شهید مطهری که آثارش بر تارک آسمان علم و فرهنگ جهان اسلام همچون ستاره‌ای فروزان می‌درخشد، و به تعبیر حضرت امام (ره) همه آن‌ها، بدون استثناء خوب و مفیدند، آن‌گاه که مطالب کتابی همچون «سیری در سیره نبوی» را در حضور جمعی - که تعدادشان از مجموعه ما چه بسا فراتر نبود - ارائه می‌داد، آیا به فکر امروز بود که همه این مطالب، کتاب شوند و بارها با تیراژی دست کم ده هزار نسخه در هر چاپ، منتشر شوند و به زبان‌های دیگر ترجمه شوند و...؟! یقیناً چنین نبود، بلکه به حساب این‌ها، همه وظایفی است که باید ادا شوند و بر زمین نمانند، مشتاقانه و بی‌وقفه شب و روز در حال کوشش بود، تا این دستاوردهای عظیم به ثمر رسید.

تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام

أفكلما جاءكم رسول بما لا تهوى أنفسكم استكبرتم ففرقا كذبتم و
فرقا تقتلون بقره/۸۷

یکی از زمینه‌های فرهنگی که بسیار مورد توجه و تمرکز آنان بوده است، داستان‌های پیامبران است؛ چیزی که برای ما مسلمانان چندان اهمیتی نداشته و ندارد و اصولاً تصور می‌شود که داستان مقدمه و زمینه خوبی است برای خواب رفتن یا سرگرمی بچه‌ها و خلسه و حالتی شبیه خواب برای بزرگترها که بگویند و بشنوند و لذت ببرند و... .

زمانی که ما مسلمانان این گونه به مسأله داستان می‌نگریستیم؛ چنانکه هم‌اکنون هم می‌نگریم، مغزهای زیرک و بی‌رحم صهیونیست‌ها، با ساخت و پرداخت روایات دروغین (اسرائیلیات) و...، نقشه‌ای می‌کشیدند که در سایه آن، بود و نبود پیامبران الهی و کتب آسمانی را یکسان کنند؛ پیامبران عظیم و پر قدرت و صادق و آسمانی خداوند را تبدیل به افراد کوچک، عاجز، کاذب و زمین‌گیر کنند؛ آنان قرن‌ها پیش که مسلمانان در خواب به سر می‌بردند، در پی تهمینه و

تدارک منابع و مواد دروغین فیلم‌ها و سریال‌های مذهبی مسلمانان در آینده بودند، تا به دست خود مسلمانان، پیامبران بزرگ الهی، ابراهیم، یعقوب، یوسف، موسی و عیسی و پیامبر خاتم را - که قتل ایشان، هوس تاریخی آنان بوده و هست - به مسلخ بکشند و بود و نبود آنان را یکسان کنند؛ سه پیره مرصیه پیامبر خاتم، «رحمة للعالمین» را به گونه‌ای درآورند که یا قابل الگوگیری نباشد، یا با تاسی مسلمانان به آن، دشمنان آن حضرت به اهداف خود دست یابند. اساس و بنای کار آنان همین است که در برابر خدا و فرهنگ انبیا و وحی بایستند. آنان جهان را از آن خود می‌دانند نه خدا، بنابراین در برابر هر حرکتی که نامی از خدا ببرد یا سهمی از جهان را برای خدا در نظر بگیرد، سرسختانه می‌ایستند؛ خواه پیامبر باشد یا غیر او، و از همین روی، اسلام و قرآن - که ملک، مُلک و ملکوت آسمان‌ها و زمین را از آن خداوند واحد قهار می‌داند و بس یار بر آن تأکید می‌ورزد^۱ - دشمن درجه نخست آنان به شمار می‌رود.

آنان همه هستی را از آن خود می‌دانند و دیگران را برده خود می‌خواهند و قائل‌اند که خداوند حق ارسال رُسل و انزال کُتب نداشته است، حال که پیامبرانی فرستاده است، ما در برابر آنان می‌ایستیم؛ یا آنان را به قتل می‌رسانیم، یا چنان می‌کنیم که آثار وجودی نداشته باشند، چنان که گویی اصلاً مبعوث نشده‌اند. از نگاه آنان، پیامبران یا نباید باشند، یا اگر هستند، به هیچ وجه نباید رهبری انسان‌ها را برعهده گیرند! و اگر چنین کنند، تا جای ممکن باید تکذیب گردند و تعالیم‌شان دگرگون شود و حقایق زیر و رو شود تا آثار وجودی آنان محو گردد، به گونه‌ای که پیروانشان، صرفاً دل خوش کنند که پیرو آنان هستند. مسیحیان فقط دلشان خوش باشد که پیرو عیسی مسیح‌اند، کلیمیان صرفاً دلشان خوش باشد که اُمت موسی (ع) هستند، و مسلمانان هم، تنها دلشان خوش باشد که پیرو بزرگترین انسان عالم وجود، پیامبر خاتم‌اند، و عملاً میان مسیحی، یهودی، مسلمان،

۱. مؤمن / ۱۶؛ ناس / ۱-۶؛ و ...

زرتشتی، بودایی، بت پرست، گاوپرست، ستاره پرست، خواب پرست، انرژی پرست و... فرقی نباشد جز در برخی از آداب و مناسک!

منطق آنان این است که قرآن نباید از آسمان به زمین می‌آمد، حال که آمده است، چنان می‌کنیم که آمدن و نیامدنش یکی باشد. پیامبر اسلام نبی مبعوث می‌شد، حال که برانگیخته شده است، چنان تکذیبش می‌کنیم که گویی اصلاً نبوده و نیامده است.

این همان هشدار استاد شهید مطهری است که فرمود: این منبع بزرگ - یعنی سیره پیامبر اکرم و معصومین (ع) - را از ما گرفته‌اند.^۱ ما صرفاً دلمان را خوش کرده‌ایم که صاحب سیره نبی اعظم هستیم، اما آثار این سیره بزرگ را در زندگی خویش نمی‌یابیم؛ اگر از خود سؤال کنیم که سیره پیامبر اکرم در کجای زندگی ما حضور و ظهور و نظارت دارد، پاسخی برای گفتن نخواهیم داشت.

سرگذشت ما در رابطه با قرآن کریم و سیره پیامبر اعظم و سنت معصومین (ع) و...، درست شرح حال کسانی است که ادعا دارند صاحب نعمت برق‌اند و بدان دلخوش‌اند، اما در زندگی عملاً هیچ بهره‌ای از آن ندارند؛ همواره از شمع استفاده می‌کنند و هر لحظه در پی تهیه شمع مورد نیاز می‌روند؛ سیاهی ناشی از دود شمع‌ها روی سقف و دیوارهای خانه‌هایشان را پوشانیده است؛ هیچ وسیله برقی در منزل ندارند و با فلاکت و فقر و مصیبت و ناامنی زندگی می‌گذرانند، و از این سوی همواره تفاخر می‌کنند که برق دارند؛ انشعاب مستقل برق دارند و...؟! هر که آنان را ببیند، با خود می‌گوید که اینان یا دیوانه‌اند یا دروغگو؛ مگر می‌شود برق داشت و از آن کوچکترین بهره‌ای نبرد؟!۱

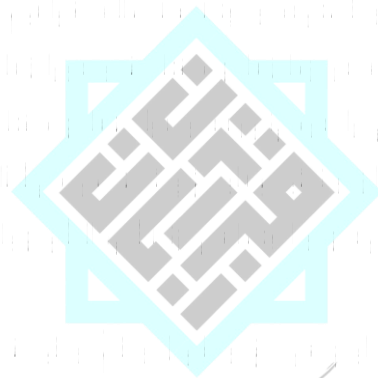
ما بسیار فراتر از برق را داریم؛ نور بی‌نظیر آسمان سیره پیامبر (ص) را داریم، اما آن را در سراسر زندگی مان نتابانیده‌ایم. کافیست به دو سه مورد از آن القبای ساده و حاشیه‌ای سیره پیامبر (ص) توجه کنیم و ببینیم که آیا آنها در زندگی ما

۱. سیری در سیره نبوی / ۴۷

جایی دارند: «نه کسی را به خاطر فقرش تحقیر می‌کرد و نه کسی را به خاطر قدرتش تکریم می‌نمود؛ بر سوء ادب دیگران صبر می‌کرد؛ آنگاه که به مجلسی وارد می‌شد، آخرین نقطهٔ مجلس را برای نشستن بر می‌گزید؛ لحظه‌ای از اوقات خود را به اتلاف سپری نمی‌کرد؛ وقتی که از خواب بر می‌خاست، پیش از هر کار دیگری به سجده می‌افتاد و می‌فرمود: «الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و...»^۱ این‌ها گوشه‌های ناچیزی از سیرهٔ گستردهٔ آن حضرت است که اگر دقت کنیم خواهیم دید -نوعاً- در زندگی ما جایگاهی ندارند. پیامبر اکرم به ما می‌آموزند که بندهٔ خدا باشیم؛ شأن بندهٔ خدا این نیست که از کنار مسألهٔ خواب، به راحتی بگذرد؛ بندهٔ خدا وقتی می‌بیند که مرده بود و دوباره زنده شد، ناخودآگاه به خاک می‌افتد و مولای خود را به پاس این زندگی دوباره ستایش می‌کند؛ وقتی می‌بیند که به پا ایستاده است -حال آن که لحظاتی پیش، همچون مردگان افتاده بود- در پوست خود نمی‌گنجد و این قیام را صرفاً از روی لطف مولا می‌بیند، و از این روی، نخستین کاری که می‌کند این است که قامت خم می‌کند و روی زمین می‌افتد و با خود می‌گوید: اگر مولا نمی‌خواست، من دیگر از جای بلند نمی‌شدم. این سجدهٔ بندگی و شکر است؛ هیچ آداب و تربیتی هم ندارد؛ نه وضو لازم دارد و نه رو به قبله بودن. پس از آن، بندهٔ خدا سر از سجده بر می‌دارد و در حالی که از این لطف بزرگ الهی (بیدار شدن از خواب) احساس شرم می‌کند، به کارهای دیگر (وضو و نماز و...) می‌پردازد. این سیرهٔ پیامبر اکرم است و این هم سیره و زندگی ما! خود باید اقرار کنیم و به زبان حال بگوییم: میان ماه من با ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است!

۱. سنن النبی / برگزیده از صفحات مختلف کتاب، نقل از مکتوبات روی ستون‌ها و دیوارهای محل برگزاری کارگاه آموزشی - پژوهشی تحقیق سیرهٔ نبوی در قرآن کریم

سیره معصومین و سیره نبوی



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

این است مفهوم جمله ریزبینانه و موشکافانه استاد شهید که فرمود «این منبع شناخت را هم از ما گرفته‌اند!» یعنی چنان کرده‌اند که گویی ما چیزی در اختیار نداریم و میراثی از پیامبر اکرم و معصومین (ع) به دست ما نرسیده است. آنگاه که امثال استاد مطهری در حسینیه ارشاد و جاهای دیگر فریاد می‌زدند که داستان‌های قرآن و سیره پیامبر و ائمه معصومین (ع) را دریابید و... و کسی به این هشدارها وقعی نمی‌گذاشت، همان‌گاه، دشمنان قسم خورده اسلام و مسلمین، با حواسی کاملاً جمع، ابتکار عمل را در ستادهای فرهنگی ما در دست داشتند و امروزه در قالب سریال‌هایی همچون «سریال داستانی یوسف پیامبر» - که تار و پودشان مبتنی بر اسرائیلیات است - شاهد حاصل زحمات خود هستند و مطمئناً پیش از ما و با دقتی فراوان، لحظه به لحظه این برنامه‌ها را پی می‌گیرند و روی آن‌ها به صورت کاملاً کارگاهی و عملیاتی کار می‌کنند، تا اگر احیاناً اشتباهاتی در گذشته داشته‌اند، تصحیح نمایند، و در آینده، بسیار قوی‌تر و توانمندتر به میدان فرهنگی امثال ما بیایند و تهاجمات فرهنگی دیرینه خودشان را قوت بخشند و از همه ما به عنوان عوامل همین هجوم‌های فرهنگی، و به صورت نیروهای غیر رسمی و نامنظم برای عملی کردن مقاصدشان، کمال بهره را ببرند.

معوذات آغازگر سیره نبوی

برخی از بخش‌های قابل توجه سیره پیامبر اکرم مربوط به دورانی می‌شود که ایشان در وضعیت یک کودک شیرخوار، تا پنج سالگی، در اختیار دلیله خویش حلیمه سعدیه قرار گرفته بودند تا مطابق با عرف آن زمان، در محل زندگانی قبیله بنی سعد، در بیابان‌های حجاز و دامان صحرا و طبیعت، پرورش یابند تا از نظر

سلامت و توانمندی جسمی و روحی و بهره‌ هوشی و... رشد بیشتری به دست آورند.

این داستان را غالباً خوانده و شنیده‌ایم که زمانی حلیمه سعیدیه به حساب این که دایه‌ ایشان است و به نوعی او را فرزند خود می‌داند و احساس مسئولیت می‌کند؛ نسبت به جان پیامبر احساس نگرانی می‌کند و طبق رسم آن زمان - که اشیائی را به بازو یا سینه و لباس کودک می‌آویختند تا از شرّ بلائی گوناگون در امان بماند - خرمهره‌هایی را به لباس آن حضرت می‌آویزد. این داستان مربوط به زمانی می‌شود که پیامبر حدوداً در سنّ سه یا چهارسالگی بودند و تازه زبان باز کرده بودند. این رسم را تعویذ یا عوده و آن آویزه‌ها را تمیمه (جمع: تمائم) می‌گفتند. پیامبر، آن گاه که این حرکت را از دلیه‌ خود می‌بینند، بلافاصله آن خرمهره‌ها را از لباس خود می‌کنند و به حلیمه سعیدیه پس می‌دهند و می‌فرمایند: مادر، مرا به این اشیاء نیازی نیست؛ خداوند حافظ و نگهدار من است.^۱

مسأله‌ تعویذ در زمان بعثت و نزول قرآن هم، کاملاً جا افتاده بود و نخستین مخاطبان قرآن، همچون بسیاری دیگر از ملت‌ها، با این رسم رایج آنس و الفقی داشتند. در میان ما ایرانیان هم کمابیش رایج است، تا جایی که اگر ملاحظاتی در کار نباشد، مردم حتی بر سردر مسجد هم نعل اسبی می‌آویزند تا خانه‌ خدا بلکه خود خدا را در امان نگاه دارد. انسان همین است و تعجبی هم ندارد؛ ممکن است احساس وظیفه و مسئولیت کند که با نعل اسب و... جان خدا را از شرّ بلا یا حفظ کند!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ . مَلِكِ النَّاسِ . اِلٰهِ النَّاسِ . مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ . الَّذِیْ یُوسَسُ فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ . مِنْ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ)

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ . مَلِكِ النَّاسِ . اِلٰهِ النَّاسِ . مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ . الَّذِیْ یُوسَسُ فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ . مِنْ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ)

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ . مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ . وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ . وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّٰثَاتِ فِی الْعُقَدِ . وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ»

آن جمله پیامبر خطاب به حلیمه سعديه را اگر از زبان دو سوره ناس و فلق بازگوییم، چنین می شود: ای حلیمه، مادر من! اگر تو از شرّ ناس بر من می هراسی، من به ربّ الناس پناه می برم (قل اعوذ بربّ الناس)؛ ممکن نیست کسی در پناه «ربّ الناس» باشد و فردی از ناس بتواند لطمه ای به او بزند؛ اگر از شرّ پادشاه و حاکمی مقتدر بر من می هراسی، من به «ملک الناس» پناه می برم و او کسی جز خدا نیست؛ این و آن که پادشاه مردم نیستند! (گویی اخباری به گوش حلیمه رسیده بود مبنی بر این که ممکن است پیامبر را به زور بگیرند و با خود ببرند و همین مسائل موجب شد که حلیمه، پیامبر را به مادرشان تحویل دهد و از زیر بار مسئولیت مراقبت و محافظت او خلاص گردد)؛ اگر از شرّ حاکمان زورگو و پادشاهان بر من می ترسی، بدان که آنان «ملک الناس» نیستند؛ صرفاً پادشاه چند و جب خاک اند. ای حلیمه سعديه، دلیله گراهی من، ترس و هراس و نگرانی هایی تو، تماماً در قلب تو متمرکز شده است (فی صدور الناس) و وسوسه های شیاطین انسی و جتی، همه در قلب تو می ریزند و تو اگر بخواهی از این همه نگرانی خلاص شوی، باید به «ربّ الناس» و «ملک الناس» و «اله الناس» پناه ببری. درست است که تو دایه منی و به جای مادرم هستی و پرورش دهنده منی، اما من هم محمد خاتم النبیین، رهبر جهان و جهانیان هستم و از همین جا - بی آن که به مقام رسالت رسیده باشم - نه پیامبرانه، بلکه به عنوان کودکی که سی

و چند سال دیگر خاتم پیامبران خواهد شد، به توهی آموزم که راه نجات و خلاصی چیست و پناهگاه اصلی و حقیقی تو کدام است؛ سرانجام، اگر از شرّ حسودان بر من می‌هراسی، بدان که من خود را در پناه «ربّ الفلق» قرار داده‌ام که بی‌اذن او هیچ شرّی مؤثر نخواهد افتاد؛ اگر... اگر... این‌ها همه تحلیل و توضیح‌هایی است که در بطن جمله پیامبر نهفته است و پیامبر در عالم کودکی و سه چهار سالگی نمی‌توانست آن‌ها را خطاب به حلیمه سعديه بر زبان جاری کند. همین بیان و تحلیل است که سال‌ها بعد در قالب سوره‌های ناس و فلق نازل می‌شوند.

سؤال: در رابطه با معوذتین یا معوّذات و کارکرد آن‌ها و نحوه قرائت و ختم آن‌ها توضیح بفرمایید.

جواب: تلفظ صحیح «معوذتین» و «معوذات» به کسر واو (اسم فاعل) می‌باشد و اصولاً همه عناوینی که در لسان احادیث به گروهی از سوره‌ها نسبت داده شده است، به همین صورت (اسم فاعل) باید ادا شوند. مانند مسبّحات (به کسر باء) که عنوان مشترک هفت سوره از قرآن کریم است و در متون علوم قرآنی هم به آن اشاره شده است؛^۱ مسبّحات یعنی سوره‌هایی که حالت تسبیح را در انسان ایجاد می‌کنند و انسان را اهل تسبیح می‌گردانند. برخی مسبّحات را به فتح باء تلفظ می‌کنند، به این حساب که مسبّحات ظرف مکان برای تسبیح هستند؛ یعنی در این سوره‌ها از تسبیح سخن به میان آمده است، اما این مطلب لازم به ذکر نیست، زیرا کاملاً روشن است که این سوره‌ها با مسئله تسبیح شروع می‌شوند و تأکید روی این مسئله وجهی ندارد و بعید است که مراد پیامبر اکرم از این نامگذاری، صرفاً تذکر این نکته باشد که این هفت سوره با مسئله تسبیح

۱. البرهان، ۳۷/۲؛ البیان/ ۲۰۴؛ المیزان، ۳۳۷/۶؛ تفسیر ابن کثیر، ۳۲۳/۴

شروع می‌شوند و در آنها از تسبیح سخن گفته شده است. این نامگذاری خیلی فراتر است و در واقع حاکی از رسالت اصلی این سوره هاست؛ یعنی اگر شما دیدید که انسانی مسیح نیستید و فرهنگ تسبیح در شما حاکم نیست، قرائت این سوره‌ها و تأمل و تدبیر در آنها شما را مسیح می‌گرداند، روح تسبیح را در شما و جامعه شما حاکم می‌کند. این سوره‌ها وظیفه دارند که مسئله تسبیح را از انحصار تسبیح مصطلح که در جامعه رایج است، خارج سازند و تسبیح حقیقی را مطرح کنند.

نیز مانند سوره حامدات که نام مشترک پنج سوره‌ای است که با حمد آغاز می‌شود و رسالت اصلی آنها این است که به ما نحوه صحیح حمد خداوند را بیاموزند و ما را اهل حمد و ثنای الهی گردانند.^۱ با توجه به این نامگذاری، (حامدات: که مسلماً اسم فاعل می‌باشد) روشن می‌شود که عناوین دیگری هم که در لسان احادیث به سوره‌های قرآن اطلاق شده است، حالت اسم فاعلی دارند، همچون معوذتین و معوذات و مسبحات.

حال، در رابطه با سوره‌های فلق و ناس هم باید توجه داشته باشیم که عنوانی که پیامبر اکرم به آنها داده‌اند (معوذتین)^۲ حالت اسم فاعلی دارد و به کسر واو است نه فتح آن. مثنای معوذّه و در واقع صفتی است برای موصوف محذوف و مراد «سورتین معوذتین» یا «سورتان معوذتان» می‌باشد؛ یعنی دو سوره پناه دهنده؛ سوره‌هایی که انسان را در پناه خدا قرار می‌دهند و انسان بی‌پناه را به محکم‌ترین و استوارترین پناه‌گاه‌ها راهنمایی می‌کنند و او را از پناه خیالی مردم خارج می‌سازند و در پناه پروردگار مردم جای می‌دهند و از جمیع شرور نگاهشان می‌دارند.

اگر سوره «قل هو الله احد» هم به این دو سوره اضافه شود ما به جای

۱. تفسیر القرآن الکریم، ۴/ ۴۶۴

۲. بحار الانوار، ۲۹۵/۸۷

معوذتین، عنوان «معوذات» را خواهیم داشت؛^۱ یعنی «سوره‌های معوذات». چنان که وقتی می‌گوییم: «مستبحات»، مراد «سُورِ مستبحات» می‌باشد و نیز، «حامدات» یعنی «سُورِ حامدات». درست مثل این که به کسی بگوییم: عالم؛ روشن است که مراد از این کلمه، مرد عالم یا زن عالم است که موصوف آن حذف شده است. مفرد «معوذتین»، معوذه است؛ معوذه، اسم فاعل از مصدر «تعویذ» است. تعویذ یعنی چیزی را به عنوان «عوذه» بر گرفتن و «عوذه» همان وسیله تعویذ است؛ یعنی چیزی که به وسیله آن تعویذ صورت می‌گیرد.^۲

جالب است که پیامبر اکرم عنوان «معوذه» را به این سوره‌ها داده‌اند نه «عوذه»؛ «عوذه» - که در فرهنگ جاهلی رواج داشته و در زمان ما هم کماکان هست - کارکردش قطعی و مسلم نیست و مردم صرفاً به این امید که شاید مفید و مؤثر باشد به وسایلی مانند بازوبند و میچ‌بند و خرمهره و نعل اسب و... پناه می‌برند، اما «معوذه» یعنی کسی که کننده این کار است و لین کار از عهده‌اش بر می‌آید. کارکرد معوذات یا معوذتین قطعی است. وقتی پیامبر اکرم - که در مسئله نامگذاری بسیار حساس‌اند - سوره‌هایی را «معوذ» می‌نامند، معنا و مفهوم آن این است که این سوره‌ها مطمئناً لین کار را می‌کنند، و در توانمندی آن‌ها شکی نیست. حوزه کاری آن‌ها نیز، به مورد یا موارد خاصی محدود نمی‌شود؛ در هر مورد و شرایطی که انسان به امن و امان و امنیت و آرامش و سلامتی نیازمند بود، می‌تواند به این سوره‌ها پناه ببرد و خود را تحت پوشش و تحت حمایت آن‌ها قرار دهد.

«تعویذ» یعنی در امان قرار دادن، بیمه کردن، ضامن شدن؛ در هر جا که نیاز به تضمین و بیمه باشد؛ در سفر، خواب، محیط کار، تحصیل و... حتی می‌توان در سایه معوذتین و معوذات، از کوچک‌ترین مسائلی که نوعاً «شر» محسوب می‌شوند، خود را بیمه نمود؛ مثلاً به‌هنگام خواب، می‌خواهیم، صدای زنگ

۱. اصول کافی، ۴۶۹/۳

۲. نک: لسان العرب، ۴۹۸/۳

ساعت -احیاناً- آسیبی به نظام اعصاب ما وارد نکند، یا... .

در مورد ترتیب قرائت این سوره‌ها باید توجه داشته باشیم که در مقام قرائت و تلاوت و ذکر و ورد، آن‌ها را به ترتیب مصحف بخوانیم؛ یعنی اگر قصد داریم معوذتین را بخوانیم، ابتدا فلق و سپس ناس را بخوانیم و اگر معوذات را می‌خوانیم، از «سوره اَحد» آغاز کنیم و با ناس خاتمه دهیم. به هنگام نوشتن این سوره‌ها نیز باید همین ترتیب مصحف را رعایت کنیم. اما در مقام آموزش قرآن، وقتی که این سوره‌ها را می‌خواهیم آموزش بدهیم، لازم است از آخر قرآن آغاز کنیم؛ یعنی ابتدا سوره ناس، سپس سوره فلق و آن گاه سوره توحید را بخوانیم و آموزش دهیم، و همین طور سوره‌های دیگر را به ترتیب آخر به اول قرآن تعلیم دهیم. اصولاً، قواعدی که در مقام آموزش و تعلیم مطرح است و بلید رعایت شود با قواعدی که در مقام تکرار و تمرین و قرائت و ذکر و ... مطرح است، متفاوت می‌باشد.^۲

سؤال: آیا چارقل همان معوذات هستند؟

جواب: مراد از «چارقل» سوره‌های معوذات (توحید و فلق و ناس) است به اضافه سوره کافرون. عنوان معوذات، همان‌گونه که گذشت، ریشه حدیثی دارد و به پیامبر اکرم منسوب است،^۳ اما اصطلاح چارقل مستقیماً سند روایی و حدیثی ندارد.

در برخی از احادیث آمده است که مثلاً شخص مسافر سوره‌های «معوذات» را به اضافه سوره «کافرون» و «اذا جاء نصر الله» (جمعاً پنج سوره) بخواند، و در برخی دیگر از احادیث شش یا هفت سوره توصیه شده است. به نظر می‌رسد اصطلاح چارقل نیز از درون همین احادیث و با استنباط از آن‌ها بر زبان مردم

۱. این نام و عنوانی است که کودکان قرآن آموز در یک دوره آموزش زبان قرآن پیش‌دبستانی به سوره اخلاص یا توحید: «قل هو الله اَحد» دادند.

۲. برای مطالعه بیشتر در این باره، رک: طرح جامع آموزش زبان قرآن / ۳۲۲-۳۳۶

۳. اصول کافی، ۴۶۹/۳

جاری شده باشد^۱ و چه بسا رواج دهندگان آن، چنین در نظر داشته‌اند که این چهار سوره باهم خوانده شوند و همان گونه که در رابطه با برخی از اذکار و اوراد مرسوم است، به چهار جهت (چپ و راست و بالا و پایین) دمیده شوند. مع الوصف، خواندن چارقل به جای معوذات، هیچ منعی ندارد و حتی می‌شود، به جای آن، پنج قل (چهار قل آخر قرآن به اضافه سوره جن که با قل شروع می‌شود) را خواند.

سؤال: راجع به کتاب نهج الفصاحه توضیح دهید.

جواب: نهج الفصاحه در واقع تقلیدی است از نهج البلاغه و مجموعه ارزشمندی است از کلمات قصار نبی اکرم (ص) که به ابتکار مرحوم ابوالقاسم پاینده (ره) گردآوری شده و با اهتمام شخص ایشان نشر و پخش و ترویج شده است. علمای اسلامی معمولاً در رابطه با نهج الفصاحه، اشکالاتی را مطرح می‌کنند و به برخی از احادیث آن خدشه وارد می‌کنند. گفتنی است، مرحوم پاینده در این صدد نبوده است که واقعاً کتابی هم‌پایه نهج البلاغه ارائه دهد، بلکه ایشان صرفاً آن چه را که از بیانات پیامبر اکرم، به آن دسترسی داشته، در کتاب خود آورده است. این کتاب در رابطه با کار ما که به سیره نبوی مربوط می‌شود، بسیار مفید و مؤثر است و ما باید مطالب سیره نبوی را با کلمات و جملات خود آن حضرت تطبیق دهیم.

سؤال: گاه اتفاق می‌افتد، به رغم خولدن معوذات و چارقل و نیز آیت الکرسی، بلایا و مصیبت‌هایی به انسان می‌رسد. اشکال کار کجاست؟

جواب: این مطلب به مسأله دعا و استجابت بر می‌گردد که محور اساسی همه مباحث مربوط به تعویذ و توسل و... محسوب می‌شود. آنچه در دعا، اصل و اساس است، استجابت است؛ یعنی اصولاً هر دعایی مستجاب است: «ادعونی استجب لکم» (مؤمن/۶۰). اما باید در نظر داشت که آیه شریفه به این معنا نیست

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۲، مدخل: چارقل

که: ای بنده من، امر کن تا من اطاعت کنم! بنده در هر مقامی که باشد، بنده است و خدا هم همیشه خداست. وقتی ما در مقام دعا، از خدا چیزی طلب می‌کنیم، بنده‌ای از بندگان خدا هستیم و خداوند نیز اصل را بر استجاب گذاشته است نه ردّ و قهر. اما در کنار این اصل، به اصل دیگری هم باید توجه نمود، مبنی بر این که خداوند همیشه خداوند است و بنده نیز همیشه در جایگاه بندگی قرار دارد و بنا نیست که این دو به جای هم نشینند؛ طوری که بنده دستور دهد و خدا اطاعت کند. اصل سوم این است که نباید تصور کرد که دعا در برخی از موارد مستجاب می‌شود و در برخی دیگر مستجاب نمی‌شود. چنین نیست؛ آن چه مسلم است، این است که هر دعایی مستجاب است؛ یعنی خداوند به همه دعاها جواب می‌دهد و دعایی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. پر واضح است که جواب و پاسخ به یک گونه نمی‌تواند باشد و خداوند به اشکال گوناگون جواب می‌دهد.

خلط مبحثی که در این میان صورت گرفته است، این است که ما استجاب را به معنای برآورده کردن فرض کرده‌ایم. آری، اگر معنای استجاب، برآورده کردن باشد، در آن صورت شکی نیست که بسیاری از دعاها مستجاب نمی‌شوند. اما باید توجه داشت که استجاب به هیچ وجه به مفهوم برآورده کردن نیست. استجاب به معنای جواب دادن است؛ درست مانند پدری که به همه خواسته‌های فرزند خردسالش جواب می‌دهد، اما لزوماً همه آنها را برآورده نمی‌کند؛ گاهی مصلحت می‌بیند که پاسخ فرزند را با سکوت بدهد و... پدر همه درخواست‌های فرزند را می‌شنود و تحلیل می‌کند و مصلحت سنجی می‌نماید و آن چه را که به صلاح اوست، برآورده می‌کند و برای برخی دیگر جایگزین بهتری قرار می‌دهد. از سوی دیگر برای فرزند خود امکاناتی را تهیه می‌کند که او اصولاً درخواست نکرده است و...؛ یعنی، پدر همواره پدری می‌کند و جایگاه پدری خود را حفظ می‌کند و با توجه به اشراف و تسلطی که به شرایط فرزند خود دارد، مصالح و مفاسد او را تشخیص می‌دهد و بر این اساس، درخواست‌های او را سبک سنگین می‌کند، البته راه درخواست و خواهش را

هیچ‌گاه برای فرزندش مسدود نمی‌کند، و همواره از آن استقبال می‌کند و گوش می‌دهد، اما در مقام پاسخ و اجابت، به اشکال گوناگون رفتار می‌نماید؛ برخی را با برآورده کردن اجابت می‌کند و برخی دیگر را با برآورده نکردن یا به تأخیر انداختن و...!

سال‌ها بعد وقتی فرزند بزرگ می‌شود و احیاناً خود در جای پدر می‌نشیند و به گذشته خود نظاره می‌کند، به خوبی می‌بیند که پدر همه دعاها و خواسته‌های او را در دوران کودکی شنیده است و به همه آن‌ها پاسخ گفته است و حتی به یک مورد از آن‌ها بی‌توجهی نکرده است. اما، چه بسا از وی تشکر و قدردانی می‌کند به خاطر برآورده نکردن بسیاری از خواسته‌های ناسنجیده و کودکانه‌اش که اگر برآورده می‌شدند، چه مفاسدی را به دنبال می‌داشتند؟! در رابطه با مسأله دعا هم جریان همین‌گونه است؛ نباید برآورده نشدن را به حساب مستجاب نشدن بگذاریم.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

ما در رابطه با این گونه مسائل خداشناسی، معمولاً از تمثیل و تشبیه پرهیز می‌کنیم و اگر بخواهیم مثالی بزنییم آن را با عبارات تنزیهی همچون «بلا تشبیه»، «نعوذ بالله» و... همراه می‌کنیم. حال آنکه از این قبیل تشبیهات در لسان قرآن و حدیث به وفور یافت می‌شود و در ازای آنها نباید احساس گناه کرد یا از اتهام به

کفر و شرک هراس داشت.

حال در بحث دعا و تعویذ هم، ممکن است کسی - مثلاً - به هنگام سفر معوذات و آیت الکرسی بخواند و دعا و توسل هم بکند، اما وقتی برمی‌گردد، مشاهده کند که منزلش مورد سرقت قرار گرفته است. در این قبیل موارد، ظاهر قضیه ناپسند و دلخراش است، اما در باطن، خداوند برنامه‌هایی دارد و قرار است جبران‌ها و کارسازی‌هایی صورت گیرد:

«الذین إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله وانا إليه راجعون. أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و أولئك هم المهتدون» (بقره/ ۱۵۶-۱۵۷)

این قبیل موارد، نوعاً پروسه‌های هدایت‌یابی خانواده‌ها هستند و در واقع، طرح مشمول رحمت خدا گشتن به حساب می‌آیند و مراحل خاص خود را دارند: «و اولئك هم المهتدون». بر این اساس، تعویذ و دعا در این قبیل موارد هم جواب می‌دهند و نباید گفت: در این مورد جواب نداد و ... این هم نوعی استجاب است؛ اما یک استجاب خاص و ویژه که خداوند برای برخی از بندگانش در نظر می‌گیرد. و بنده مؤمن خدا باید به عهدی که با خدا بسته است، مطمئن باشد و متزلزل نشود و صبر پیشه کند تا برکات و آثار حیرت‌انگیز این

قبیل استجابت‌ها و نیز جایگزینی بهتر و جبران بایسته و شایسته آنچه را که از دست داده است مشاهده کند.

جایی که بیمه‌های دروغین بشری، به هنگام مصیبت‌ها و بلایا خودی نشان می‌دهند و ژستی می‌گیرند، چگونه می‌توان باور کرد که خدای عظیم و صادق الوعد - که پیامبرش معوذات را به عنوان بیمه الهی برای تمامی بشریت معرفی کرده است - بر سر عهد خود باقی نماند و بنده مؤمنش را به هنگام سختی‌ها و شداید تنها گذارد؟!!

سؤال: در رابطه با «رحمة للعالمین» بودن پیامبراکرم توضیح دهید که آیا این وصف مختص ایشان است یا مصادیق دیگری نیز می‌تواند داشته باشد؟

جواب: علامه مجلسی در مقدمه بحارالانوار، وصف رحمة للعالمین را - که خداوند در قرآن به پیامبراکرم اختصاص می‌دهد: «وما ارسلناک الا رحمة للعالمین» - تعمداً در رابطه با امام علی(ع) به کار می‌برد تا متذکر این نکته شده باشد که نه تنها پیامبراکرم بلکه همه معصومین(ع) رحمة للعالمین هستند. حتی افراد شایسته‌ای که در کنار پیامبر و امام معصوم(ع) بوده‌اند مانند حضرت زهرا، حضرت زینب، حضرت ابوالفضل‌العباس و حضرت علی‌اکبر و... همه رحمة للعالمین هستند و نیز تمامی شایستگی‌ها که اهل بیت و قابلیت خود را نشان داده‌اند، همچون علمای عاملین - خواه از فرزندان نسبی ائمه اطهار باشند و خواه از فرزندان علمی و ولایی و فرهنگی ایشان - همه مشمول این وصف فراگیر می‌شوند. به عبارت دیگر پیامبراکرم تنها در وجود خویش، رحمة للعالمین نیستند، بلکه شعاع رحمت بودن ایشان چنان گسترده است که در درجه نخست، اهل بیت گرامی ایشان را - که هم مقام آن حضرت‌اند - در بر می‌گیرد و در مرحله بعد، این حاشیه گسترش می‌یابد و تمامی اطراف و اکناف عالم را تحت پوشش قرار می‌دهد.

سؤال: حضور زن در جامعه و برخورد وی با مردم از نگاه سیره نبوی چگونه است؟

جواب: این سؤال در واقع یکی از مباحث مهم سیره نبوی را مطرح می‌کند که در جای خود، باید به طور مفصل به آن بپردازیم. فعلاً هر چه ممکن است باید سراغ منابع مختلف برویم و هر چه در این ارتباط می‌یابیم، جمع آوری کنیم تا در یکی از همین جلسات، این موضوع بسیار مهم را مطرح کنیم.

مختصر اینکه در سیره نبوی (اعم از سیره پیامبر و سیره دیگر معصومین) آنچنان جایگاه و پایگاه والایی به زن اختصاص داده شده است که نه در دوران جاهلیت و دوران‌های پیش از رسالت حضرت ختمی مرتبت، و نه در طول بیش از چهارده قرن در شرق و غرب جهان سابقه و همانند ندارد. این در حالی است که متأسفانه دیدگاه مسلمانان و حتی فرهیختگان و دانشمندان جهان اسلام در ارتباط با مسأله زن و مطالعات زنان، از دیدگاه‌ها و افکار مردم غیر مسلمان چندین متفاوت نبوده است و نیست، و اگر نهضتی در مطالعات قرآنی و سیره‌شناسی در این بحث انجام نپذیرد، همچنان نخواهد بود.

سؤال: آیا ممکن است سیره پیامبر اکرم را در مسائل مختلف زندگی (در ارتباط با فرزندان و همسر و...) عملاً پیاده کنیم؟

جواب: آری، ممکن است، اما همت، برنامه‌ریزی، علاقه، پشتکار و صبر و شکیبایی می‌خواهد: «و أمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها» (طها/۱۳۲). آنچه این آیه کریمه روی آن تأکید می‌کند، صبر و شکیبایی است؛ اصطبار یعنی شکیبایی و حوصله ورزی. برای اینکه اهل خانه، فرزندان، اقوام و آشنایان اهل نماز شوند، باید حوصله کرد و شکیبایی ورزید. با اصرار و تأکید و توصیه نمی‌توان آنان را نمازخوان کرد. ما می‌توانیم تصمیم بگیریم و تأمل و بررسی کنیم و به میزان توانمان، عاقلانه و مدبرانه، آرام آرام و اندک اندک زندگانی خود و اطرافیانمان را به سیره مرضیه نبوی و اسوه حسنه نزدیک و نزدیک‌تر کنیم: «لا تكلف نفس الا وسعها» (بقره/۲۳۳). این اگر ممکن نبود، قرآن ما را به تأسی از سیره آن حضرت فرا نمی‌خواند: «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة».

سؤال: آیا صحیح است که امام حسین (ع) حجشان را نیمه تمام رها کردند و

به سوی کربلا رفتند؟

جواب: این از مسلمات سیره اباعبدالله الحسین(ع) است و مبنای آن هم این است که اگر ولایت و امامت مورد خدشه قرار گیرد، حجّ نه تنها صحیح نیست، بلکه برگزار نشدن آن ارجحیت دارد، چرا که حج منهای امامت و ولایت، در واقع نقض غرض، و آب به آسیاب دشمنان اسلام و امامت ریختن است. امامت و ولایت جدا از نبوت و رسالت نیست، و حجّ بدون امامت، یعنی حجّ منهای رسالت و نبوت. بنابراین، حتی اگر خبر حجّ ناتمام امام حسین(ع) به ما گزارش هم نشده بود، باز هم یقین می‌کردیم که امام علی الاصول می‌بایست چنین کاری را کرده باشند.

چگونه ممکن است، در شرایطی که اسلام به دست حاکمان ظالم و فاسدی همچون یزید افتاده است و باید با آن خداحافظی کرد، امامی که جگر گوشه پیامبر و ادامه دهنده سیره او به حساب می‌آید، همچون سایرین به طواف خانه خدا رود و مناسک حج را به جای آورد و با خود بگوید که خدا را شکر، امسال نیز موفق شدیم که حجّ بگذاریم و...؟!

آری ساعاتی به شروع مراسم حجة الاسلام باقی نمانده بود که امام تصمیم قبلی خود را علنی می‌کند و به اطرافیان اعلام می‌نماید و منطقه حجّ را ترک می‌گوید. آنگاه افرادی همچون ابن عباس و دیگران او را نصیحت می‌کنند که از تصمیم خود منصرف شود و یا به مدینه رهسپار گردد و... .

این سؤال، کاملاً به سیره نبوی مربوط است و نباید تصور کرد که چنین سؤالاتی خارج از بحث سیره نبوی است. سیره امام حسین(ع) همان سیره نبوی است و ما باید تحلیل کنیم و این فرضیه را اثبات کنیم که اگر پیامبر اکرم نیز در چنین شرایطی قرار می‌گرفتند، مراسم حجّ را تعطیل می‌نمودند و به یاری اسلام می‌شتافتند که در آستانه از بین رفتن بود: «و علی الإسلام السّلام إذ قد بلیت الأُمَّة

براع مثل یزید»^۱.

دیدگاه علما و فقهای بزرگ ما نیز در طول تاریخ اسلام، همین بوده است. حضرت امام(ره) در جایی فرموده‌اند که حتی نماز، گاه نه تنها نباید اقامه شود، بلکه اگر اقامه شده است، باید شکسته شود. یک نمونه کاملاً فقهی و ساده این مسئله هم این است که به هنگام نماز اگر نمازگزار بفهمد که مسجد نجس شده است، واجب است که نماز را قطع کند و مسجد را تطهیر نماید و آنگاه نمازش را بخواند. یا کسی دیگر بیاید و مسجد را پاک کند. به هر حال، پیش از تطهیر مسجد نباید به نماز بایستد.

در این نمونه، سخن از تطهیر مسجد است، حال اگر مسئله تطهیر اسلام از امثال یزید و... در میان باشد، قطع کردن حج، چه استبعادی دارد؟! این مسئله، بحث مفصلی می‌طلبد تا در پرتو آن مشاهده کنیم که سیره امام حسین(ع) با سیره ۶۳ ساله پیامبر(ص) در یکایک اجزایش انطباق دارد و این دو سیره مرضیه، در واقع یکی است: «حسین منی و انا من حسین». این وظیفه خطیر بیش از همه بر عهده ما شیعیان می‌باشد نه دیگران؛ چرا که تنها ما شیعیان با این نگاه به امام حسین(ع) و سایر امامان معصوم می‌نگریم و میان آنان و پیامبراکرم از نظر اسوه حسنه بودن تفاوتی قائل نیستیم. بنابراین، باید در راستای اثبات این هم‌خوانی و وحدت میان سیره پیامبراکرم با سیره ائمه اطهار، از جمله امام حسین(ع)، بسیار بکوشیم و راه را برای القای برخی از شبهه‌های بی‌اساس باز نگذاریم.

سؤال: در جامعه اسلامی غالباً برعکس سیره نبوی رفتار می‌شود. مثلاً، وقتی کسی از دنیا می‌رود، اقوام و آشنایان چندین روز در خانه متوفی مستقر می‌شوند و مشکلاتی را برای صاحبان عزا ایجاد می‌کنند. لطفاً در این خصوص، توضیح فرمایید.

جواب: همه این موارد مهم و اساسی هستند و هیچ یک از آنها به حساب اینکه مسأله مهمی نیستند نباید از نظر دور داشته شوند. ما به همه این تذکرات نیاز داریم و سیره جامع و کامل نبوی را در پرتو همین هشدارها و سؤالات بازخواهیم یافت. بنابراین، تا می‌توانیم باید این قبیل موارد را ثبت کنیم و جایگاه هر یک را در سیره نبوی جستجو کنیم. ما اگر عیب‌ها و دردها و رنج‌ها را ندانیم و نشناسیم، هیچ‌گاه در پی دارو و درمان و طبیب نخواهیم رفت.

در رابطه با موردی که ذکر شد، گفتنی است سیره و سنت معصومین (ع) در این مورد، این بوده است که دیگران اداره امور خانه متوفی را به عهده گیرند و از نظر تغذیه و سایر ضروریات زندگی، آنان را تأمین کنند تا دغدغه آنان منحصر به مصیبتی باشد که خدا برایشان خواسته است نه مصیبت‌های دیگری که دیگران برای آنان خواسته‌اند و ایجاد کرده‌اند.^۱

سؤال: سیره نبوی در رابطه با عثمان، خلیفه سوم مسلمین، که دختر آن حضرت (ام‌کلثوم) را به همسری خویش درآورده بود و با وی بد رفتاری می‌کرد و گاه او را کتک می‌زد، چگونه بود؟

جواب:

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

ذوالنورین

۱. سنن النبی/ ۲۶۷

۲. اعلام الوری/ ۱۴۱

أنا

اعطیناک الکوثر

سؤال: آیا به تأخیر انداختن ازدواج به منظور حرمت نهادن به متوفی در میان اقوام در سیره معصومان، جایی دارد؟

جواب: برای این قبیل رسوم، نمی‌توان از سیره معصومین(ع) مؤیدی پیدا کرد. جالب است که بدانیم امام حسین(ع) در شب عاشورا، مجلس عقد برگزار کرده‌اند. لحظاتی پس از شهادت حضرت عباس در روز تاسوعا، زمانی که امام و نزدیکان ایشان همگی داغدار شهادت علمدار کربلا هستند در آن شرایط سخت و طاقت‌فرسا، برنامه عقد ازدواج به پا می‌شود. حال ما به عنوان پیروان ائمه اطهار، آیا حق داریم که بابت احترام به برخی آداب و رسوم بی‌پایه ازدواج دو جوان را - به رغم مسائل و مشکلات و مصیبت‌های اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی متعددی که به همراه دارد - به تأخیر اندازیم؟

سؤال: آیا در سیره نبوی، در رابطه با زمانی که ما در آن قرار داریم، دستوراتی آمده است؟

جواب: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة»؛ «لکم» یعنی «ایها الناس»، این فراخوان محدود به زمان و مکان خاصی نیست و تاریخ مصرف ندارد؛ خداوند در این آیه، همه بشریت را در زمان‌های گوناگون دعوت می‌کند که اسوة حسنة پیامبراکرم را قدر بدانند و به آن تاسی نمایند.

کسانی که قائل اند سیره معصومین(ع) امروزه به درد بشریت نمی‌خورد، آنان باید استدلال کنند و مدّعی خود را ثابت نمایند. ما تحقیق و بررسی نکرده‌ایم و مسائل مختلف را در سیره نبوی جستجو ننموده‌ایم. اگر موضوعات گوناگون را در سیره نبوی پی بگیریم و برخورد عالمانه و محققانه داشته باشیم، ممکن نیست که دست خالی برگردیم. وقتی خداوند در قرآن می‌فرماید: «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة» یعنی ای مردم شما می‌توانید تا قیامت، در هر زمان و مکانی که هستید، نه تنها کلیات و قواعد، بلکه جزئیات زندگی شایسته را در سیره پیامبر اکرم دنبال کنید. البته پر واضح است که رسیدن به این مرحله، تحقیق و بررسی و طراحي‌های دقیق می‌طلبد.

سؤال: مسأله رانندگی زنان در جامعه از نگاه سیره نبوی چه حکمی دارد؟

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

سؤال: آیا برای تحقیق سیره نبوی در قرآن، کلید واژه لازم نیست؟

جواب: کلیدواژه ما در این موضوع، کلّ قرآن است و تعداد آیات مربوط به موضوع نیز ۶۲۳۶ آیه (یعنی همه آیات قرآن) می‌باشد. تحقیق سیره نبوی در قرآن اگر به نهایت خود برسد، در سوره فاتحه الكتاب خلاصه می‌شود و کلّ این سوره نیز در «بسم الله الرحمن الرحيم» آن خلاصه می‌شود و آن هم در «باء» بسم الله و حرف باء نیز در نقطه زیر آن و حضرت علی(ع) به عنوان نماینده کامل

سیره پیامبر اکرم، همان نقطه زیر باء است: «انا النقطة تحت الباء».^۱ آخر تحقیق سیره نبوی این است، و آغازش همین جاست که ما اکنون قرار داریم. امید است که به لطف خدا و به تدریج، ما یا دیگران ان شاء الله به آن نقطه پایانی دست یابیم.

سؤال: آیا در رابطه با زندگی خانوادگی پیامبر اکرم کتاب مستقلی در دست

هست؟

جواب: ظاهراً چنین تألیفی صورت نگرفته است. عُرف پژوهش و نگارش در این ارتباط، آن است که محققان و مؤلفان به نگارش مقالات و کتابها درباره زنان پیامبر پرداخته‌اند و می‌پردازند، و هم اینک شاید بتوان گفت دهها کتاب و مقاله عربی و فارسی یا به زبان‌های دیگر در این حوزه از مطالعات اسلامی دارم. اما، از سوی دیگر می‌توانیم با نگاه موضوعی به کتابهایی مانند «فروغ ابدیت» آیت‌الله جعفر سبحانی و یا «زندگانی پیامبر اکرم» اثر مرحوم عماد زاده اصفهانی و یا «منتهی الآمال» شیخ عباس قمی و یا «بحار الانوار» مرحوم مجلسی و هر کتاب و مجموعه دیگری که به مباحث سیره نبوی پرداخته‌اند، مطالب راجع به موضوع مورد نظرمان (رابطه پیامبر با خانواده و نزدیکان و...) را استخراج کرده و مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم.

سؤال: آیا قرآن به نبوت و رسالت حضرت یوسف اشاره‌ای نکرده است؟

جواب: در سوره یوسف - که بیانگر داستان مفصل حضرت یوسف است -

اشاره‌ای به نبوت ایشان نشده است. اما در داستان مؤمن آل فرعون، آنگاه که وی با فرعون و فرعونیان سخن می‌گوید و اعلام موضع می‌کند (یا قوم... یا قوم...) به این مسئله اشاره شده است؛ آنجا که می‌گوید:

«و لقد جاءكم يوسف من قبل بالبینات فما زلتم فی شك مما جاءكم به، حتی

إذا هلك قلم لن یبعث الله من بعده رسولا. كذلك یضلّ الله من هو مسرف

مرتاب». (مؤمن / ۳۴)

۱. نور البراهین، ۴/۲؛ مستدرک سفینه البحار، ۲۶۹/۱

یعنی: پیش‌تر، یوسف به عنوان پیامبر نزد شما آمد و شما او را تکذیب نمودید و آزارش رسانیدید و گمان کردید که خداوند با این بلایی که بر سر او آوردید، پس از او دیگر ممکن نیست، پیامبری بفرستد؟! اما خداوند در همین منطقه، حضرت موسی را به رسالت برگزید و نقشه‌های شما را باطل ساخت و ... قرآن در همین حد، اشاره‌ای به این دوران دارد، اما بیش از این، در رابطه با دوران بعثت و نبوت ایشان، در قرآن خبر و اثری وارد نشده است.

سؤال: آیا لقمان از جمله پیامبران الهی است؟

جواب: لقمان پیامبر نبود، اما شخص حکیم و ارجمندی بود و ذکر او در قرآن نشانگر این نکته مهم است که انسان بی‌آنکه پیامبر باشد، می‌تواند صاحب حکمت و فضیلت و اندیشه عالی و حتی صاحب مکتب در حکمت و فضیلت و منشأ اثر در جامعه باشد و به جایی برسد که خداوند در کتاب جاوید خود، سوره‌ای را به نام او کند. حضرت مریم (س) نیز همین گونه است؛ با اینکه پیامبر نبود، به مدارجی نایل شد که قرن‌ها بعد، خداوند در قرآن کریم سوره‌ای را به نام او اختصاص داد و جالب است بدانیم سورهٔ مریم نیز مانند سورهٔ لقمان، از جمله سوره‌هایی است که در نام آن اختلاف نظری وجود ندارد؛ فقط در مواردی، با حروف آغازین آن (که بعضی) از این سوره یاد شده است. حال آنکه بسیاری از سوره‌های قرآن نام‌های متعددی دارند.

سؤال: آیا آن گونه که گفته می‌شود و مشهور است، تعداد پیامبران، صد و بیست و چهار هزار بوده است.

جواب: مطمئناً چنین نیست. این عدد، ساخته و پرداخته اسرائیلی هاست و مستند آن روایت بسیار ضعیفی است که نزد علمای محقق ارزش استناد ندارد.^۱ من در منابع حدیثی روایت یک میلیون و دویست و چهل هزار پیامبر (۱۲۴۰۰۰۰) را هم دیده‌ام. این یک ترفند کهنه و دیرینه اسرائیلی است که تولید

۱. بحارالانوار، ۷۴/۷۰۷۱: ۲۸/۱۱، ۳۰، ۳۲، ۴۲

انبوه پیامبران را مطرح کنند و به مسئله بسیار مهم و اساسی نبوت و رسالت چوب حراج بزنند و پیامبران الهی را آنچنان عادی جلوه دهند که حتی در میان آنان پیامبر نزول خور یا زناکار هم یافت شود؛ چنانکه در فیلم مریم مقدس همگی شاهد آن بوده‌ایم، و به این ترتیب به اهداف شوم خودشان - که ایستادگی و مبارزه در برابر حرکت انبیاء است - نایل شوند. تعداد انبیا طبق قرآن و احادیث معتبر، حتی به سی نفر هم نمی‌رسد.

همین جا گفتنی است که به رغم تصور عمومی، آدم ابوالبشر نیز پیامبر نبوده است و در رابطه با نبوت ایشان در قرآن تصریحی وجود ندارد. آدم، صفی الله، صرفاً ابوالبشر و برگزیده خداوند بوده است و سلسله نبوت مدت‌ها پس از ایشان آغاز شده است: «کان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين» (بقره/۲۱۳).

نخستین پیامبر - آن گونه که از قرآن بر می‌آید - حضرت نوح بوده است: «شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا و الذي أوحينا إليك و ما وصينا به إبراهيم و موسى و عيسى أن أقيموا الدين و لا تتفرقوا فيه» (شوری/۱۳) و پیامبر اکرم خاتم پیامبران می‌باشد. البته نباید نبوت را با امامت درآمیخت؛ امامت از آغاز خلقت انسان بوده است و همیشه ادامه دارد، اما نبوت انسان نخستین چندان معقول نیست، چرا که پیامبر وقتی مطرح می‌شود که مردمی در کار باشند و محیط و منطقه‌ای به عنوان حوزه پیامبری معین گردد.

۲

از
اخلاص

تا
مؤسسه علمی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

تَبَّتْ

بسم الله الرحمن الرحيم. قل هو الله أحد. الله الصمد. لم يلد و لم يولد. و لم يكن له كفوا أحد.

بسم الله الرحمن الرحيم. تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ. مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ. سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ. وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ. فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ.

در آغاز، مناسب است بخشی از خطبه جلد دوم کتاب «حیات القلوب» علامه مجلسی (ره)، که به زبان فارسی نگاشته شده است، نقل شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله، و الصلاة على عباده الذين اصطفى، محمد و آله خیر الوری. اما بعد، این کتاب دوم است از کتابهای حیات القلوب از مؤلفات احقر عباد الله محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (عفا الله عن جرائمهما) در بیان تاریخ ولادت و وفات و معجزات و غزوات و سایر احوال شریفه حضرت خاتم النبیین، و اشرف المرسلین، و سیدالمختبین، محمد بن عبدالله، حبیب اله العالمین، و بیان احوال آباء طاهرین و اصحاب متدینین، آن حضرت، و آن مشتمل است بر چند باب»^۱.

همچنین شایسته است دو نمونه از سلام و صلوات های حضرت امام خمینی (ره) که نثار پیامبر اکرم نموده اند، در اینجا ذکر شود؛ نمونه نخست

۱. حیات القلوب، ۱۰/۲

برگرفته از پیام ایشان به حجّاج بیت الله الحرام در سال ۱۳۵۸ می‌باشد؛ آنجا که می‌فرماید: «صلوات و سلام خداوند بر رسول خدا پیامبر عظیم‌الشان که یک تنه قیام فرمود در مقابل بت پرستان و مستکبرین و پرچم توحید را به نفع مستضعفین به اهتزاز درآورد و از قَلتِ عُدّه و عدد نهراسید و با عُدّه قلیل بدون ساز و برگ جنگی کافی و با نیروی ایمان و قدرت تصمیم بر سرکشان و ستمکاران تاخت و ندای توحید را در کمتر از نیم قرن بر بزرگترین معموره جهان به گوش جهانیان رسانید».^۱

نمونه دوم - که کوتاه‌تر است - بخشی از پیام ایشان به حجّاج بیت الله الحرام در سال ۱۳۶۵ است که می‌فرمایند:

«و سلام و درود بر محمد حبیب الله که به تنهایی قیام کرد و تا آخرین ساعات زندگانی با کفار ظلم پیشه به جنگ برخاست و از کمی عِدّه و عُدّه ننالید».^۲

پیوند سیره نبوی با تفسیر و علوم قرآنی

در بحث گذشته، گوشه‌ای از سیره مرضیه پیامبر اکرم را در آینه سوره‌های معوذتین (ناس و فلق) به تماشا نشستیم و اکنون سوره اخلاص (قل هو الله احد) و مجاور و همسایه آن، سوره مسد (تبت یدا ابی لهب و تبّ) را - که از نظر سوره‌شناختی، زوج همدیگر محسوب می‌شوند - محور قرار می‌دهیم و از نگاه این دو سوره به گوشه دیگری از سیره آن حضرت نظری می‌افکنیم. در مباحث بعدی نیز، انشاءالله، به ترتیب آخر به اول قرآن، به سوره‌های پس از آنها یعنی سوره‌های نصر و کافرون و ... می‌پردازیم.

ما در این مباحث می‌کوشیم که سیره نبوی را با علم تفسیر و علوم قرآنی

۱. صحیفه نور، ۲۲۱/۱۰

۲. صحیفه نور، ۸۶/۲۰

پیوند دهیم و هر یک از آنها را در پرتو دیگری بهتر بشناسیم. تفسیر و علوم قرآنی در طول تاریخ پیدایش خود، با مباحث سیره نبوی تعامل خاصی نداشته‌اند و هر یک راه خود را رفته‌اند؛ حتی علوم حدیثی نیز راه خود را رفته‌اند و با سیره نبوی سر و کار نداشته‌اند و مباحث سیره عملاً بر عهده علم تاریخ نهاده شده است. حال آنکه همه این علوم مکمل هم‌اند و باید با یکدیگر در تعامل و گفت‌وگو باشند و آلا بسیاری از مشکلات اساسی هم چنان بر زمین خواهند ماند. بر اساس معیارهای شناخت مکی یا مدنی بودن آیات و سوره‌ها^۱ و بنا بر شهادت سبک و سیاق سوره‌های اخلاص و تبت - که دارای آیات کوتاه و پر حرارت، توأم با نظام‌نگی خاص‌اند - و برخی از گزارش‌های تاریخی، تردیدی نیست که این دو سوره از نخستین سوره‌های نازل شده بر پیامبر اکرم، و در سال‌های نخست دعوت آن حضرت وجود داشته و شناخته شده بوده‌اند و - دست کم - نزول آنها بیش از یکی دو سال از زمان آغاز بعثت نبی اکرم فاصله نداشته است. حتی قرائنی در دست است که نشان می‌دهند این دو سوره در سال نخست بعثت نازل شده‌اند.^۲

دعوت علنی پیامبر اعظم از آغاز بعثت

زمانی که پیامبر اکرم دعوت خود را آغاز می‌کنند و رسالت الهی‌شان را اعلام می‌نمایند، برخی از سران مشرکان همچون ابولهب، از در مخالفت و عناد در می‌آیند و به دنبال آن سوره‌های اخلاص و تبت نازل می‌شوند.^۳ بر این مبنا، به همان اندازه که الفاظ و مضامین سوره‌های اخلاص و تبت، قاطع، صریح و بی‌پرده‌اند، رسالت و دعوت نبی اکرم نیز، از همان آغاز بعثت، قاطعیت داشته و علنی بوده است. به عبارت دیگر، رسالت آن حضرت چیزی جز ابلاغ همین

۱. تاریخ قرآن (رامیار) / ۶۰۱-۶۱۵ و ۸۶۲

۲. تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ۴۸۵/۸؛ مجمع البیان، ۸۵۰ / ۱۰

۳. مجمع البیان، ۸۵۰ / ۱۰

آیات و سوره‌ها نبوده است. این آیات نازل می‌شدند؛ پیامبر اکرم آیات را بر اصحاب خود «اقراء» می‌نمودند و دیگران نیز آیات را از اصحاب، «استقراء» می‌کردند و می‌آموختند، و گاه به صورت جمع‌خوانی آن‌ها را تکرار کرده و در نماز قرائت می‌کردند، و بدین سان، صدای آیات الهی به گوش همه مردم و از جمله مشرکان هم می‌رسید.^۱

هرچند تعداد مسلمانان در این سال‌ها بسیار اندک بود و چه بسا به بیست نفر هم بالغ نمی‌شد، کما اینکه در تمام دوران سیزده سال پیش از هجرت، شمار مسلمانان به صد نفر هم نرسید، اما کفار و مشرکان همواره پی‌گیر و جویای اوضاع و اخبار مسلمانان بودند و نسبت به آیات و سوره‌های نازل شده و پیام و مضمون آن‌ها بسیار حساس بودند.

این سوره‌ها مواضع اسلام و مسلمانان را در قبال کفار به صریح‌ترین و قاطع‌ترین صورت اعلام می‌کردند: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ»؛ اعلام موضع، قاطع‌تر از این ممکن نبود. اصول عقاید و اساس و مبانی اسلام نیز در بیان همین سوره‌ها به شکل کاملاً شفاف و بی‌پرده بیان می‌شد: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». در فضایی که حتی کعبه خانه بت‌ها شده بود و به گزارش تاریخ حدود ۳۶۰ بت کوچک و بزرگ در درون کعبه، جا خوش کرده بودند و مردم از دور و نزدیک به زیارت آن‌ها می‌آمدند و به حساب آن‌ها و به خاطر آن‌ها دور کعبه می‌چرخیدند،^۲ در این اوضاع و شرایط سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» سخن از احدیت و صمدیت خداوند یکتا به میان می‌آورد.

به رغم همه این قرائن و شواهد قطعی و محکم، آنچه در میان ما مشهور است و غالب کتب سیره و تاریخ اسلام یکی از دیگری نقل کرده و آورده‌اند و بدون تحقیق و بررسی در اذهان همه مسلمانان تثبیت شده است، این است که دعوت رسول اکرم به مدت سه سال مخفیانه بوده است و آن حضرت پس از طی

۱. در رابطه با نظام اقراء و استقراء در صدر اسلام، رک: طرح جامع آموزش زبان قرآن / ۳۳۷-۳۶۸

۲. رک: کتاب الاضنام / ۲۸؛ سیره ابن هشام، ۹۰/۱؛ تاریخ یعقوبی، ۲۵۵/۱؛ خورشید نبوت / ۶۷-۷۸

این دوران، رسالت و دعوت خویش را آشکار ساخته‌اند!^۱
استاد محمد عزت دروزه که از مورخان و مفسران بزرگ معاصر به شمار می‌رود و در زمینه‌های تفسیر قرآن (به ترتیب نزول آیات) و سیره پیامبر اکرم و تاریخ عرب و جاهلیت و... آثار ارزشمندی دارند، در کتاب «تاریخ العرب تحت رایة النبی»، همچنین، «التفسیر الحدیث»، به همین مسأله مشهور دعوت مخفیانه پیامبر پرداخته و با ذکر دلایل و شواهد مختلف به این نتیجه رسیده‌اند که دعوت مخفیانه پیامبر اکرم - که در لسان خاص و عام شهرت فراوان یافته است - هیچ گونه سند قطعی و مطمئن ندارد.^۲

گفتنی است، ما غالباً وقتی نسبت به مسئله‌ای اُنس پیدا می‌کنیم، به سختی بدان وابسته می‌شویم و هیچگاه رهاش نمی‌کنیم، حتی اگر دلایل و شواهد فراوانی بر خلاف آن اقامه شود. دلایل را می‌شنویم و حتی می‌پذیریم، اما آن‌ها را در جایی بایگانی می‌کنیم و پی‌گیر نمی‌شویم و سراغشان را نمی‌گیریم. بدین ترتیب، فراموش می‌کنیم و دوباره به همان مأنوسات ذهنی خود باز می‌گردیم؛ طوری که گویی مدتی پیش اصلاً بحث و استدلالی صورت نگرفته است. بنابراین، در رابطه با مباحثی که ارائه می‌شود باید دقت نظر داشته باشیم و پی‌گیر آن‌ها باشیم و آن‌ها را به صورت راکد به جال خود وانگذاریم.

دعوت پیامبر اکرم با نزول آیات الهی همگام و همزمان بوده است و همراه با آن پیش می‌رفته است و اصولاً دعوت و رسالت آن حضرت چیزی جز ابلاغ آیات قرآن نبوده است. پیامبر اکرم آیات الهی را بر مردم قرائت می‌کردند و به آنان تعلیم می‌دادند و گاه نسبت به برخی از آیات و سوره‌ها تأکیدهای خاصی می‌نمودند. سوره «قل هو الله احد» از همان آغاز در نمازها خوانده می‌شد و

۱. نک: البدایة و النهایة، ۵۰/۳؛ سیره ابن هشام، ۲۴۵/۱-۲۶۲؛ خورشید نبوت / ۱۵۰-۱۵۳ و تقریباً همه کتب سیره و تاریخ اسلام و تفسیر، در رابطه با تفسیر آیات «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین» و «وانذر عشیرتک الاقربین».
۲. التفسیر الحدیث، ۶۱/۴

نسبت به قرائت آن به ویژه در نماز صبح و یا نافله صبح تأکید می‌شد.^۱ سوره‌های معوذتین، نصر و کافرون نیز همچون سوره اخلاص، قرائتشان در نمازهای واجب و مستحب، به ویژه نمازهایی که به هنگام صبح و سحر خوانده می‌شوند، مورد توصیه و تأکید فراوان بود.^۲ چنان که امروزه حتی در کتب توضیح المسائل نیز، مورد توصیه‌اند و این همه، از این بابت بود که شخص مسلمان روزش را با قرائت سوره‌هایی آغاز کند که اساس اسلام را دربردارند و یادآور آرمان‌های عقیدتی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی اسلام‌اند.

قرائت این سوره‌ها در وقت صبح و سحر، زندگی یک مسلمان را زیر و رو می‌کند و او را در مسیری قرار می‌دهد که دارای اصول و مبانی مشخص و روش معین و حدّ و مرزهای روشن در گفتار و رفتار و عقیده است. زندگی‌یی که روزهایش در پرتو نور و برکت این سوره‌ها آغاز شود، بسیار متفاوت خواهد بود.

بلال حبشی و ندای احد احد

بلال حبشی در همان ایام آغازین دعوت نبی اکرم به ایشان گروید و از جمله هفت مسلمان نخستین بود. نام او بلال بن رباح بود که گاه با نام مادرش بلال بن حمامه نیز خوانده می‌شد. مادر وی هم از نخستین مؤمنان بود و همچون بلال، مورد آزار و اذیت مشرکان قرار داشت. بلال برده سیاه امیه بن خلف، از سران قریش بود. امیه به خاطر ارتباط خاصی که با ابولهب داشت، گویا تحت القنات و تحریکات او بلال را سخت مورد شکنجه قرار می‌داد تا بلکه از ایمان خود دست بردارد.^۳

در اینجا شایسته است بخشی از متن سیره ابن هشام، در رابطه با نحوه شکنجه شدن بلال، ذکر شود؛ آنجا که می‌گوید:

۱. نورالتقلین، ۵/۶۹۹؛ الدر المنثور، ۶/۴۱۰؛ البرهان، ۵/۸۰۰

۲. نور الثقلین، ۵/۶۸۹، ۶۸۵، ۷۱۶-۷۲۵

۳. نک: سیره ابن هشام، ۱/۲۹۷؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، مقاله بلال حبشی

«وكان أمية بن خلف بن وهب بن حذافة بن جمح يخرجُه إذا حميت الظهيرة، فيطرحه على ظهره في بطحاء مكة، ثم يأمر بالصخرة العظيمة فتوضع على صدره، ثم يقول له: لا تزال هكذا حتى تموت، أو تكفر بمحمد، وتعبد اللات والعزى، فيقول وهو في ذلك البلاء: أحد أحد: ... كان ورقة بن نوفل يمزّ به وهو يعدّب بذلك، وهو يقول: أحد أحد؛ فيقول: أحد أحد والله يا بلال! ثم يقبل على أمية بن خلف و من يصنع ذلك به من بني جمح فيقول! أحلف بالله لئن قتلتموه على هذا لأتخذنه حناناً...»^۱.

یکی از روش‌های شکنجه بلال بدین صورت بود که وقتی حرارت آفتاب به شدت نهایی خود می‌رسید، امیه دستور می‌داد که بلال را روی سنگ‌های داغ بیافکنند و تخته سنگ عظیمی را روی سینه او قرار دهند و آنگاه امیه بالای سر او می‌ایستاد و خطاب به او می‌گفت: که یا در این وضعیت می‌مانی تا بمیری، یا اینکه به محمد کافری شوی و خدایان بزرگ عرب، لات و عزی را پرستی. ورقة بن نوفل نیز به هنگام شکنجه او، گاه از کنارش می‌گذشت و گویا به حال او رقت می‌کرد و لحظاتی بالای سر او توقف می‌نمود و می‌گفت: أحد، أحد، آری به خدا؛ ای بلال! آنگاه نزد شکنجه‌گرانش می‌رفت و آنان را تهدید می‌کرد که نفرینشان خواهد کرد!

آنچه در این مبحث مورد تأکید و توجه ماست، قسمت پایانی گزارش ابن هشام است: «و هو يقول احد احد»؛ این اذیت و آزار و شکنجه هر چه ادامه می‌یافت و شدت پیدا می‌کرد، بلال تنها باز خوردی که در قبال آن داشت، این بود که بگوید: احد، احد. تا اینکه زیر آن تخته سنگ عظیم از حال می‌رفت. آنگاه پیکر نیمه جانش را -پیش از آن که بمیرد- از زیر سنگ بیرون می‌کشیدند تا در نوبت بعدی همین روند شکنجه ادامه یابد.

طبق برخی گزارش‌ها، حتی لحظاتی که بلال از رمق می‌افتاد لبان او به کلمات احد احد حرکت می‌کرد، اما از شدت ضعف و بی‌حالی صدایی از او

۱. سیره ابن هشام، ۲۹۷/۱

شنیده نمی‌شد؛ چنان که از ابولهب و امیه اجازه می‌خواستند که سنگ را بردارند، اما آنان منع می‌کردند و می‌گفتند: هنوز لبانش حرکت می‌کند و احد احد می‌گوید!

بزرگان و سران قریش همچون ابولهب و امیه با این همه عظمت و شوکت و هیبتی که برای خود دست و پا کرده بودند، در برابر یک برده سیاهی که در ظاهر هیچ قدرت دفاعی از خود نداشت و در اوج ضعف و ناتوانی و بی‌کسی قرار داشت، چنان درمانده شده بودند که حتی حرکت لبان بلال نیز بی‌آنکه صدایی از او برآید- برایشان طاقت فرسا و هلاکت آفرین بود. تنهایی و بی‌کسی بلال در حدی بود که حتی پیامبراکرم نیز حقّ مداخله در امور او و پای درمیانی و شفاعت برای او را نداشت که مثلاً به نزد سران قریش برود و درخواست کند که بلال را رها سازند و این شکنجه‌ها را از او بردارند، یا تخفیف دهند. تقدیر الهی بر این بود که بلال، یگه و تنها، بدون هیچ گونه شفیع و یار و یاور، صفحاتی این چنین درخشان در تاریخ صبر و پایداری و ایمان و توحید رقم بزند.

این ندای «احد احد» بلال بجز بازخورد سوره «قل هو الله احد» چیزی دیگری نبود. بلال، پرورش یافته مکتب «قل هو الله احد» بود: سوره «قل هو الله احد» را -با اینکه سوره کوتاهی است- باز هم در یک کلمه (احد) خلاصه کرده بود و با همان یک کلمه می‌توانست تمامی مبانی اعتقادی و رفتاری و موضع فکری و سیاسی و اجتماعی خود را اعلام کند و مشرکان و کفار را از پای در آورد، و نمونه‌ای کامل را از یک فرد مسلمان در سالن نمایش‌های جاودانه تاریخ به نمایش بگذارد.

همچنان که مشاهده می‌شود قرآن کریم کاملاً با سیره نبوی هم‌آوا و هماهنگ است و سیره نبوی هم با قرآن کریم همگام و منطبق است و این دو در میان خود هیچ مشکلی ندارند: سوره «قل هو الله احد» نازل می‌شود؛ مسلمانان آن را از پیامبراکرم فرا می‌گیرند و در میان خود تکرار می‌کنند و بر سرتاسر محیط جامعه اسلامی نوپای نوخاسته فضای «قل هو الله احد» حاکم می‌شود و کسانی همچون

بلال حبشی در این فضای توحید و اخلاص، پرورده می‌شوند؛ هم آنان که تمامی وجودشان سرشار از معانی و معارف و مواجید «قل هو الله احد» و «الله الصمد» و... است.

قرآن کریم اگر بر اساس اسوه حسنه پیامبراکرم، به طور صحیح تعلیم شود، نتیجه‌اش پرورش مسلمانان نمونه‌ای همچون بلال خواهد بود که در پرتو یک سوره به ظاهر کوتاه و یک سطری، در حالی که هنوز بسیاری از آیات و سوره‌های قرآن نازل نشده بود، تمامی ایمان و اسلام را در وجود خود تحقق بخشید و در معرض دید جهانیان گذاشت.

اما، اگر جریان تعلیم قرآن از مسیر صحیح خود بیرون رود، حتی اگر تمامی آیات و سوره‌های آن را حفظ کنند و با نیکوترین الحان و نغمات قرائت کنند و با آب طلا کتابت، و با انواع جواهرات تذهیب و ترصیع کنند، و مصحف‌های آن را در زیباترین شکل‌ها در کل جهان تکثیر و ترویج کنند، چندان حاصلی در بر نخواهد داشت!؟

بلال حبشی با همان یک کلمه و یک سوره، تمامی مأموریت و رسالت شایسته و بایسته یک مسلمان کامل را به انجام رسانید و تمامی اسلام را در برابر تمامی کفر و شرک - که در قالب ابولهب، ابوسفیان، ابوجهل، امیه بن خلف، و ولید بن مغیره و... ظاهر شده بود - روی در روی نمود و به همه جهانیان اعلام کرد که یک مسلمان واقعی برای مبارزه با کفر و شرک، به هیچ سلاحی نیاز ندارد، بلکه می‌تواند بر روی ریگ‌های داغ و سوزان، در حالی که تخته سنگ عظیمی را بر روی سینه خود تحمل می‌کند، صفوف درهم تنیده کفر و شرک را از پای درآورد؛ این، یعنی اسلام.

قل هو الله احد در مکتب اهل بیت

سوره اخلاص از نظر گستره تفسیر و تأویل و ارائه مباحث عرفانی و فلسفی سوره کم نظیری است و مفسران قرآن از دیرباز در ذکر معانی عمیق این سوره،

داد سخن داده‌اند و چه قلمزنی‌ها که نکرده‌اند، و چه تأویل و تبیین‌ها که ننموده‌اند. اما در مکتب اهل بیت (ع) نه از سوره اخلاص و نه از هیچ‌یک از سوره‌های قرآن، تفسیر مفصلی نمی‌یابیم؛ هر جا تفسیر مفصلی از سوره اخلاص مطرح است، نه به اهل بیت، بلکه به مکاتب مختلف تفسیری و قهرمانان تفسیر وابسته و منسوب است که هر یک بنا بر گرایش خاص تفسیری که داشته‌اند به شرح و تفصیل این سوره همّت گماشته‌اند و حتی گاه عالمان و فیلسوفان بزرگ همچون ابن سینا - که به عنوان مفسر قرآن نیز شناخته نمی‌شدند - در شرح و بسط این سوره، کوشش‌ها کرده‌اند.

در مکتب اهل بیت (ع) به عمق و عظمت این سوره با بیانات و تعبیرات مختلف اشاره شده است، اما هیچ توضیح و تفسیر مفصلی از معانی آن ارائه نشده است. آنچه در این مکتب مورد تأکید و توصیه بوده است، متن سوره «قل هو الله احد» می‌باشد نه شرح و تفسیر آن. در باب نحوه قرائت این سوره تأکید شده است که نه تنها بر سر یکایک آیات آن باید وقف و مکث شود، بلکه در وسط آیه سوم، بر سر «لم یلد» نیز - که قاعدتاً محل وقف هم نیست - باید توقف نمود و آنگاه جمله بعدی «و لم یولد» را قرائت کرد.^۱ بر همین مبنا، حتی برخی قائل شده‌اند که سوره اخلاص پنج آیه دارد.^۲ از نگاه اهل بیت (ع) قرائت این سوره در یک نفس مکروه است و شأن و مقام آیات آن بالاتر از این است که در یک نفس به طور پیوسته و متصل به هم تلاوت شوند؛^۳ این گونه تلاوت، انتظار شرع را بر نمی‌آورد و نگاه خداوند به این سوره را بر نمی‌تاباند و پاسخگوی انتظار بایسته و شایسته از این سوره نیست. توقف و تمرکز بر سر آیات این سوره است که بلال حبشی می‌پرورد، عبور از آیات و مرور بر آنها و شکستن حد و مرز آیات و نادیده گرفتن مواضع وقف، بلال پرور نیست. وقف بر سر آیات، تمثّل و نمایش

۱. اصول کافی، ۶۱۶/۲؛ مستدرک الوسائل، ۱۷۸/۴؛ سنن النبی / ۳۱۴

۲. تفسیر قمی، ۴۴۸/۲

۳. وسائل الشیعه، ۷۵۴/۴

تمرکز و توجه و تأثر و دگرگونی و انقلاب، و نخستین مرحله اجرای فرمان و فراخوان الهی «أفلا يتدبرون القرآن» است.^۱

از همسر پیامبر اکرم ام سلمه گزارش شده است که آن حضرت آیات سوره اخلاص را به یکدیگر وصل نمی‌کردند و بر سر هر آیه مکث می‌نمودند، و همانگونه که خداوند -در اِقرَاءِ اوْلَیْئِهٖ قرآن- آن را در چهار آیه مجزاً بر آن حضرت نازل (اقرء) کرده بود، ایشان نیز بر سر یکایک آیات و پیشاپیش آنها بر سر «بسم الله الرحمن الرحيم» توقف می‌کردند و هرگز بسم الله یک سوره را به آیات آن متصل نمی‌کردند.^۲

در مکتب رسول اکرم و اهل بیت (ع)، گام‌های پیوسته پرورش یک مسلمان واقعی و نمونه از همین نحوه قرائت قرآن آغاز می‌شود. این همه تأکیدات در رابطه با چگونگی تعلیم و قرائت قرآن، به همین منظور است. قرار است مسلمان‌هایی همچون بلال پرورش داده شوند. بلال که دست پرورده سوره «قل هو الله احد» بود، به خوبی نشان داد که عمق و عظمت این سوره در معانی شگفت‌انگیز الفاظ و تجزیه و ترکیب و شرح و تفسیر عباراتش نیست، بلکه در بازتاب بی‌نظیر و حیرت‌زایی است که می‌تواند و باید در زندگی یک مسلمان داشته باشد.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۱. در همین ارتباط، رک: طرح جامع آموزش زبان قرآن / ۳۸۸-۴۰۰

۲. وسائل الشیعه، ۳۰۸/۴؛ سنن النبی / ۳۱۴

۳. مستدرک سفینه البحار، ۳۸۸/۲

زمانی عده‌ای از اهل بصره، نامه‌ای به امام حسین (ع) ارسال داشتند و در آن از اختلاف و کشمکشی که در میان مردم بر سر معنا و مفهوم کلمه «صمد» وجود داشت، سخن گفتند و از امام پاسخ و راه حل طلبیدند. امام در جواب نوشتند: دست از نزاع و کشمکش بردارید و بدون علم در باب کلام الهی سخن نگویید، معنای کلمه صمد در آیات بعدی همین سوره ذکر شده است: «لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا أحد»^۱

راز دشمنی صناید قریش با قل هو الله احد

در این رویکرد، به منظور دریافت عمق و عظمت سوره اخلاص باید این سؤال را مطرح کرد که امثال ابولهب با شنیدن شعار و ندای احد احد، چه می‌دیدند و چه کشیدند که این گونه همه هستی شان را نابود شده می‌یافتند، و آن گونه به آزار و اذیت امثال بلال می‌پرداختند؟! باید دید که این کلمه «احد» چه پیامی را به آنان منتقل می‌کرد؟ و سوره «قل هو الله احد» چه بر سر آنان می‌آورد؟ اگر این سوره صرفاً حامل پیام وحدانیت الهی بود، مشکل خاصی پیش نمی‌آمد و به منافع کسی بر نمی‌خورد! همه ایمان می‌آوردند؛ حتی امثال ابولهب و ابوسفیان و ابوجهل نیز، با کمال میل به اسلام می‌گرویدند، و دیگر به شکنجه امثال بلال و مادر بلال و سمیه و عمار و یاسر نیازی نبود. اگر آن گونه که مشهور است پیامبر اکرم سه سال به صورت مخفیانه و بی‌سر و صدا به دعوت پرداخته بود، واقعاً هیچ تصادم و اصطکاکی پیش نمی‌آمد، و همگان اسلام را نیز به عنوان مکتبی در ردیف انواع مکاتب دیگر به رسمیت می‌شناختند و در کنار هم روزگار

۱. تفسیر نور الثقلین، ۷/۵۱۲

۲. البرهان، ۵/۸۰۴

خوشی را می‌گذرانیدند، و افسانه و داستان شبی به مجموعه داستانهای شب و افسانه‌های کهن افزوده می‌شد.

پس باید دید جریان چیست؟ سران قریش که بسیار زیرک و باهوش و از نوابغ و دُهات (نخبگان و تیزهوشان) عرب بودند و مردم آنان را به عنوان مرجع و حلال مسائل و مشکلات خود می‌دیدند و می‌شناختند،^۱ در طنین ندای احد احد بلال و سوره «قل هو الله احد» چیزی می‌دیدند که بسیار فراتر از مسأله توحید و یگانگی خدا بود؟

پاسخ این است: در این عبارت و در این تعبیر، چیزها می‌دیدند و می‌شنیدند که نمی‌توانستند آن را تحمل کنند. در خلال جملات و کلمات سوره «قل هو الله احد» و حتی در چکیده و خلاصه شده آن یعنی کلمه «احد»، نیش‌های گزنده و مواد منفجره ویرانگری را شناسایی می‌کردند که موجودیت و سروری و آقایی آنان را تماماً تهدید می‌کرد. آنان به یقین دریافته بودند که این دعوت، یک دعوت معمولی نیست، بلکه در پی آن است که تیشه به ریشه آنان بزند، و آنان را از صفحه روزگار محو نماید. امثال ابولهب، بیش از آن که زیر طنین کوبنده سوره تبت خرد و شکسته شوند، در برابر ضربات بسیار کوبنده «قل هو الله احد» هستی خود را منهدم یافته بودند.

وقتی تاریخ عرب را مطالعه می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که عده‌ای همچون ابوجهل و ابولهب، عنوان «صمد» را به خود گرفته بودند و مردم آنان را با این لقب می‌شناختند و باور داشتند.^۲ صمد یعنی «السید المصمود الیه»؛ یعنی کسانی که همواره مورد قصد و توجه مردم‌اند؛ و همگان گمان می‌کنند که تنها مرجع اصلی‌شان هم آنان‌اند؛ اگر به آنان برسند دیگر مسئله و مشکلی برایشان باقی نمی‌ماند و از پشتیبانی بایسته و شایسته برخوردار می‌شوند. صمد یعنی کسی که همگان به او نیازمندند، اما او به کسی نیازمند نیست. سران قریش در یک چنین

۱. تاریخ مدینه دمشق، ۱۸۲/۱۹

۲. صحیح بخاری، ۹۵/۶: (العرب تسمى اشرافها الصمد)

مقام و موقعیتی قرار داشتند و سادگی و جهالت مردم به آنان حالت صمدیت بخشیده بود! از این رو، زبان حال و قالشان این بود که هرکس هر نیازی که دارد باید نزد آنان برود. آن روی این ادعا هم طبعاً این بود که آنان هر بلایی که بخواهند بر سر مردم می‌آورند و هرچه بخواهند در مورد آنان تصمیم می‌گیرند و اجرا می‌کنند و کسی حق چون و چرا ندارد.

تمامی حیثیت آنان همین صمد بودنشان بود. همه کاره زندگی مردم شده بودند، و این مطلب را مردم باور کرده بودند، و همگان خود را مجبور و می‌دیدند که همواره تحت امر صناید و صمدهای قریش باشند، تا حق حیات داشته باشند، و دست کم از اولیات زندگی برخوردار بمانند.

حضرت امام خمینی (ره) و بزرگان دیگر به این مسئله اشاره کرده‌اند که در جاهلیت پیش از اسلام، بت‌پرستی ظاهر قضیه بود و پشت سر بت پرستان، امثال ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان بودند که زیر پوشش بت پرستی و حمایت از بت‌های سنگی و چوبی و... بر مردم فرمانروایی می‌کردند.

آنان مدیریت و پرده داری لات و منات و هبل و عزری و... را بر عهده داشتند و از این رهگذر اموال و جوهات مربوط به نذر و نیازهای مردم را مصادره و تصاحب و حیف و میل می‌کردند و به مردم امیدواری می‌دادند که نذر و نیازشان پذیرفته شده و دیگر مورد خشم بتان بزرگ نیستند. اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی صناید و صمدهای قریش بر همین منوال سپری می‌شد.

سوره «قل هو الله احد» در چنین شرایطی نازل شد و با طرح چند جمله ساده و در عین حال، بسیار با عظمت و پیچیده، تمام حیثیت آنان را بر باد داد: «قل هو الله احد»؛ یعنی یکتا فقط اوست و همتایی ندارد و دو تا نمی‌شود و صمد

هم فقط همین خدای احد است. عنوان صمد تنها برازنده اوست و بس. تنها خدای یکتا (احد) است که صمد است؛ خدایی که خالق آسمانها و زمین و همه انسانها و صاحب اختیار مرگ و زندگی آنان باشد، نه امثال ابولهب و ابوجهل و ابوسفیان که خود مخلوقاند و به رغم ادعایی که دارند، مالک روزی و مرگ و زندگی مردم نیستند.

تعجب نکنید. آنان مدعی بودند که روزی مردم به دست آنان است؛ به هر که بخواهند می دهند و از هر که بخواهند دریغ می کنند و با مردم همین گونه رفتار می کردند. سوره «قل هو الله احد» آمد و از طریق حنجره امثال بلال، خطاب به آنان نهیب زد که صمد فقط اوست و شما هیچ کاره اید؛ همه چیز در دستان اوست و دستان شما خالی است، و خود محتاج و نیازمند هستید، و صمدیت هرگز برازنده شما نیست: «الله الصمد».

عمق این سوره همین است که مشتمل بر عباراتی است که حالت شعار دارند. «الله الصمد» شعار عظیمی است که لرزه بر اندام همه مدعیان صمدیت می اندازد. سر این که پیامبر اکرم و ائمه اهل بیت تأکید نموده اند که این سوره به صورت مقطّع و آیه آیه، نه یکباره و پیوسته، تلاوت شود، همین است که آیات این سوره، شعار اخلاص و توحید و شعار آزادی و آزادی انسان و انسانیت و فریادگر اصول اعتقادی اسلام می باشند؛ به همین جهت، نباید متصل به هم قرائت شوند؛ تا قاطعیت خود را برسانند. قرائت آیه به آیه این سوره زمینه را فراهم می کند تا حرف دال در پایانی آیات آن - که قاطع ترین حرف الفبا می باشد - به خوبی جا بیافتد و بار معنایی خود را به نحو احسن القاء کند.

ترجمه صحیح قل هو الله احد

متأسفانه آیات سوم و چهارم سوره اخلاص، یعنی نیمی از آن، از دیرباز مورد سوء فهم قرار گرفته و ترجمه ناصحیحی از این آیات در اذهان همه ما ثبت شده است. ترجمه مشهور این دو آیه بدین صورت است: «خداوند نزاییده و زاده

نشده است و برای او همتایی نیست». حال آن که این دو آیه هر دو، وجود همتا برای خدا را نفی می‌کنند، به این صورت: «نزاییده است کسی همتایی برای خدا، و زاده نشده است کسی به عنوان همتا برای او و هیچ گاه نبوده و نخواهد بود همتایی برای او». یعنی با سه تأکید، وجود همتا برای خدا نفی می‌شود: ۱. لم یلد ۲. ولم یولد ۳. ولم یکن. به عبارت دیگر: «هیچ احدی همتایی برای او نمی‌زاید و چنین همتایی زاده نشده است و هیچ گاه همتایی برای او نبوده است و نخواهد بود». همان‌گونه که در برخی از رجزخوانی‌ها گفته می‌شود که مثلاً: آن مادری که بتواند هم رزم مرا بزاید، هرگز نبوده و نیست و نخواهد بود! مادر نزاییده است کسی را که بتواند بر من غالب آید! پدری که فرزندی همتای من بیاورد، هنوز خود زاده نشده است! و... .

«قل هو الله احد» سورة اخلاص

در این سوره، اثبات وجود خدا و استدلال بر یکتایی خدا آن چنان مطرح نیست. آنچه مهم و مورد تأکید است «اخلاص» می‌باشد؛ خالص کردن توحید از هر کس یا هر چیز یا هر فکر و هر شائبه دیگری که این توحید را ناخالص و مختل می‌گرداند. همه مشرکان و بت‌پرستان به خداوند و یگانگی او عقیده داشتند و او را خالق آسمان‌ها و زمین می‌دانستند ولی با یک «اما!» «اما!» می‌گوید که برای همه بت‌های انسانی و غیر انسانی جا باز می‌کند: خدا هست، خالق آسمان و زمین هم هست، اما بت‌ها هم هستند؛ لات و هبل و عزرا هم هستند و امور ما را مدیریت می‌کنند! خدا هست؛ خیلی بزرگ هم هست؛ اما ابولهب و ابوسفیان هم هستند و اختیار ما را در دست دارند و همه‌کاره ما هستند! خدا هست، اما این صنایع و قریش‌اند که برای سرنوشت مردم تصمیم می‌گیرند و زندگی آنان را اداره می‌کنند! قانون می‌گذارند؛ فتوا می‌دهند و همه ناچارند که از آنان اطاعت کنند. در دوران جاهلیت عرب (و همینطور در جاهای دیگر، از جمله ایران و روم) توحید به این شکل مختل شده بود و از خلوص و اخلاص خود خارج شده بود.

قل هو الله احد

«قل هو الله احد» به خودی خود برای مشرکان و بت پرستان قابل درک و هضم و پذیرش است و هیچ مشکلی ندارد، اما وقتی پای «الله الصمد» و «لم یلد و لم یولد» و ... به میان می آید، همه تار و پود آنان از هم می گسلد، و تمامی حیثیت آنان زیر سؤال می رود. این آیات با کمال قاطعیت همه بشریت را مورد خطاب قرار می دهد و به آنان اخطار می کند که اگر خداپرست و موحد هستید، حق پرستش دیگران را ندارید، حق خضوع و تسلیم در برابر غیر خدا را ندارید؛ نباید بنده کسی غیر از خدا باشید! همانگونه که امیرالمؤمنین امام علی (ع) - که پرورش یافته همین مکتب است - می فرماید: «لا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ فَفَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»^۱ این همان توحید اسلامی و قرآنی است.

در سوره اخلاص دوبار کلمه «احد» آمده است و این دو در برابر هم اند؛ یعنی هیچ احدی همتای احد ما نیست! ما به احدی معتقدیم که احدی جایگزین او نیست! ما هیچ حاکم، امیر و آقایی را نمی پذیریم، مگر اینکه در مسیر خدا و برای خدا و در جهت سعادت دنیوی و اخروی ما بر ما سروری کند.

قل

هو الله احد

سؤال: بسیاری از بزرگان و علما از جمله، امام خمینی، علامه طباطبائی، آیت الله گلپایگانی و...، تعداد پیامبران را صد و بیست و چهار هزار عنوان کرده‌اند، اگر این مسئله اصل و اساس صحیحی ندارد، چرا تا این حد شهرت یافته است و آیا نبودن نام همه پیامبران در قرآن، دلیل بر انکار وجود آنان می‌تواند باشد؟

جواب: شخص عالم، به این معنا نیست که هر چه را که می‌گوید و می‌نویسد، موی به موی، مورد تحقیق و مذاقه قرار داده و سپس در آن مورد، اظهار نظر کرده و فتوا داده باشد. شما حتی در نهج‌البلاغه مولای متقیان مواردی را مشاهده می‌کنید که، بنا بر دقیق‌ترین تحقیق، توجیهی بهتر از این ندارد که مقام، مقام ایراد «خطابه» بوده است و یکی از مؤلفه‌های تشکیل دهنده خطابه، مشهورات و مسلمات است.

علما معمولاً، مطالب مشهور را -بی آن که مورد اجتهاد قرار داده باشند- نقل می‌کنند. به عبارت درست‌تر، مطلب مشهور را همه نقل می‌کنند؛ هم علما و هم غیر آنان. از همین روی، این واقعیت در میان خود بزرگان علم و دین، به صورت یک ضرب‌المثل درآمده است: «رُبَّ مشهورٍ لا اصل له» (چه بسا مطالب مشهوری که هیچ اصل و اساسی ندارند) «و رُبَّ شهرةٍ لا اصل لها» (و چه بسا شهرت‌هایی که هیچ پایه و بنیادی ندارند).

از سوی دیگر این مسئله یک بحث فقهی نیست که ما بگوییم چون فلان عالم معتقد به آن است، پس ما هم به آن معتقدیم؛ ما صرفاً در مسائل فقهی و احکام باید تقلید کنیم، با این استناد که این مجتهد در همه این مسائل تحقیق و اجتهاد کرده و فتوا صادر کرده است. اما در مسائل اعتقادی، تقلید نه تنها جایز نیست بلکه بنا بر نظر خود علما، حرام است.^۱ بنابراین، دیگر فرقی ندارد که کدام عالم - مثلاً - صد و بیست و چهار هزار پیامبر را قبول دارد و کدام یک آن را انکار می‌کند. ما باید خودمان تحقیق کنیم و نظرات مختلف را بشنویم و بهترین آن‌ها را بپذیریم؛ و در این راه نیز، متکی بر پشتیبانی بزرگان دین و علمای اسلام هستیم.

بزرگان دین ما، همواره بر تحقیق و تأمل و تدبّر تأکید داشته‌اند و در رابطه با مسائل اعتقادی ما را از تقلید برحذر داشته‌اند. شما می‌توانید همین مسئله را با بزرگان در میان بگذارید و بگویید که شخصی پیدا شده است و معتقد است که سیره پیامبر اکرم، سیره همه پیامبران است (نام احمد نام جمله انبیاست) و سیره نبوی را به گونه‌ای باید طرح کرد که سیره پیامبران دیگر را هم در بر بگیرد و داستان پیامبران را تصدیق کند و همچنین سیره ائمه معصومین (ع) را، شامل شود؛ و بگویید: ایشان قائل است به این که مسئله صد و بیست و چهار هزار پیامبر از هیچ مستند محکم شرعی یا تاریخی برخوردار نیست، و از جمله

۱. نک: مقدمه غالب رساله‌های توضیح المسائل

شهرت‌های اسرائیلی است! این مسئله را با بزرگان در میان بگذارید، و از ایشان استفتا کنید که با این شخص که چنین ادعایی دارد باید چه کرد؟ هر حکمی که در این ارتباط صادر کنند، ما خود را در اختیار آن می‌گذاریم، ما در پی یافتن حق مطلب هستیم و می‌خواهیم نحوه‌ی طرح صحیح این مطلب و سایر مطالب را بدانیم و هیچ ابایی نداریم از این که در محضر بزرگان مورد معاقبه و مؤاخذه و حتی در صورت استحقاق مورد طعن و لعن قرار بگیریم.

علاوه بر این، آنچه در سؤال، ادعا شده است مبنی بر اینکه امام خمینی و علامه طباطبائی و... قائل به این مسئله‌اند، ثابت و قطعی نیست و نیاز به سند معتبر دارد تا معلوم کند که آیا واقعاً این بزرگان بر این مسئله تصریح کرده‌اند یا بر آن تأکید کرده‌اند؟ اگر هم در این خصوص اظهاراتی داشته باشند، قطعاً در مقام افتاء و اظهار نظر برای تقلید دیگران نبوده است.



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

سؤال: «حدیث کساء» چرا در پایان کتاب مفاتیح الجنان آمده است؛ در رابطه با ختم حدیث کساء توضیح دهید.

سؤال: در نماز واجب، نمازگزار اگر بعد از سوره حمد، قرائت سوره اخلاص یا سوره کافرون را آغاز کند، باید آن را اتمام نماید و نمی‌تواند از وسط آن برگردد و سوره دیگری بخواند؛ حکمت این مسئله چه می‌تواند باشد؟

جواب: سوره‌های «قل هو الله احد» و «قل یا ایها الکافرون» هر دو سوره‌های اخلاص هستند و در متون حدیثی از آن دو تحت عنوان «سورتا الاخلاص» یاد شده است.^۱ هر دو سوره بر محور اخلاص می‌چرخند و سوره «کافرون» در واقع آن سوی سوره «قل هو الله احد» می‌باشد و مسئله اخلاص را با صراحت تمام مطرح می‌کند. حکم فقها در رابطه با قرائت آن دو در نماز، مبتنی بر مستندات حدیثی و روایی است. در متون حدیثی بر موقعیت و جایگاه و قداست و فضیلت این دو سوره، به قدری تأکید شده است^۲ که فقهاء فتوا داده‌اند که عدول از آن‌ها در نماز جایز نیست. البته مبطل بودن آن، محل اختلاف است؛ برخی عدول از آن‌ها را مبطل نماز می‌دانند و برخی دیگر صرفاً توصیه می‌کنند که بهتر است عدول نشود. آنچه مسلم است این است که اگر کسی بی‌آنکه حکم این مسئله را بداند، از قرائت این دو سوره عدول کند، نمازش باطل نیست و این مسئله از مسائلی است که ندانستن آن نماز را باطل نمی‌کند.

۱. سنن ترمذی، ۱۷۹/۲

۲. صحیح مسلم، ۱۶۱/۲؛ مسند زید بن علی / ۱۳۲؛ سنن ابی داود، ۲۸۳ / ۱

سؤال: چرا خداوند به جای اینکه عملاً دست ابولهب را قطع کند، صرفاً به نفرین او بسنده نمود و فرمود: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ؟!»

جواب: در دین و دینداری هیچ اجبار و اکراهی نیست: «لا اکراه فی الدین»؛ اگر قرار بود هرکس که کوچک‌ترین تعرضی به ساحت پیامبر(ص) می‌کند، در جای خود خشک شود و یا تبدیل به سنگ شود و...، نقض غرض پیش می‌آمد. دین اسلام، دین الهی است و بناست که کاملاً به شکل عادی و طبیعی راه خود را باز کند و در جامعه مطرح شود و به نتیجه برسد و به‌گونه‌ای طبیعی و عادی مؤمن و کافر از یکدیگر متمایز گردند: «لیهک من هک عن بینة و یحیی من حی عن بینة»؛ (انفال / ۴۲) تا ارزش و مقام و منزلت افرادی همچون، سلمان، ابوذر، مقداد، فاطمه، زینب، خدیجه و... معلوم شود و در مقابل، پستی و رذالت کسانی همچون ابولهب، ابوسفیان، ابوجهل، یزید، هند جگرخوار و... بر ملا گردد. در دین الهی بناست همه چیز بر اساس دلیل و برهان روشن شود نه زور و اجبار. خداوند خود فرموده است که اگر اراده کند همه مردم جهان به راه راست در می‌آیند: «لو یشاء الله لهدی الناس جمیعاً». (رعد / ۳۱) اما مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که دین خود را بر اساس «بینة» پیش ببرد.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

جواب: این قبیل سؤالات، دقیقاً در راستای به روز نمودن سیره نبوی هستند، و از این جهت بسیار اهمیت دارند. در رابطه با مورد اخیر، باید توجه داشت که ما شیعیان نمایندگان اهل بیت رسول الله هستیم؛ هم آنان که به ما توصیه کرده‌اند:

«کونوالنا زیناً و لاتکونوا علینا شیئاً»^۱. بنابراین نباید کاری کنیم که موجب عیب و ننگ آنان باشیم. ما در جهانی به سر می‌بریم که احکام و مسائل دینی برای عده بسیار زیادی از مسلمانان، به گونه دیگری تبیین شده است. آنان برخی از اعمال و آداب ما را عین شرک می‌دانند. بنابراین، نباید کاری کنیم که یک مسلمان به مسلمان دیگر به عنوان یک مشرک نگاه کند. باید مکتب اهل بیت را هرچه می‌توانیم در انظار مسلمانان آراسته‌تر جلوه دهیم. علما و مراجع بزرگ ما در این خصوص بسیار بیدار و حسّاس‌اند؛ فقهای عظام شیعه قنوت گرفتن را واجب نمی‌دانند و ترک آن را -چه عمدتاً و چه سهواً- از مبطلات نماز برنشمرده‌اند. در مشهد و قم گاه شاهد هستیم که خدام، تحت تاثیر توصیه علما و مراجع، مردم را از برخی از کارهای اختلاف برانگیز همچون سجده کردن در مقابل ضریح و... نهی می‌کنند و به آنان تذکر می‌دهند. در رابطه با مسائل حج نیز، علمای شیعه همواره توصیه نموده‌اند که در برخی از احکام، همچون قنوت گرفتن و استفاده از مهر و... هم‌رنگ جماعت باشیم و چنین نباشد که در اجتماع مسلمانان - مثلاً - شخصی دستان خود را در مقابل صورتش بگیرد و دوربین فرصت طلب خبرنگاران نیز بر او تمرکز کند و این صحنه را به عنوان نقطه ننگ شیعیان در انظار جهانیان به نمایش گذارد. در رابطه با تسبیحات اربعه نیز، فقها و مراجع عظام، ما را مخیر کرده‌اند که در رکعت‌های سوم و چهارم نماز یا سوره حمد و یا تسبیحات اربعه را (بنا بر برخی فتاوا سه بار، و مطابق برخی دیگر، یک بار) بخوانیم. بنابراین قرائت تسبیحات اربعه در نماز واجب نیست و ما می‌توانیم به جای آن سوره حمد را (به طور آهسته) بخوانیم.

کتاب الصلاة

و لکن اگره ان یکون لک عادة

حضرت امام خمینی (ره) نیز، در جایی به جوانان توصیه می‌کنند که سعی کنید نمازهای واجب را در پنج وقت بخوانید. استاد شهید مطهری نیز در این خصوص از باب انتقاد گفته‌اند که ما دو وعده غذا را به سه وعده در روز افزایش و پنج وقت نماز را به سه وعده در روز کاهش داده‌ایم. حال، در اینکه این عادت در میان شیعیان چرا و چگونه رواج یافته است، می‌توان احتمال داد که برخی از علمای شیعه به منظور رونق بخشیدن به نمازهای جماعت، این سنت را - که بسیار قدیمی است - بنا نهاده و نمازهای ظهر و عصر، و مغرب و عشاء را پشت سر هم اقامه کرده‌اند، و گویا نخستین کسی که این سنت را «تسنین» کرده است، مرحوم شیخ طوسی (شیخ الطایفه) در بغداد بوده است.

واقعیت موجود نیز نشان می‌دهد که در میان اهل سنت رونق نمازهای عصر و عشا نسبت به نمازهای دیگر کمتر است؛ زیرا تحمل پنج وقت نماز جماعت، به خصوص برای جوانان و نوجوانان چندان آسان نیست. از این سوی، در برخی از شهرها که اهل سنت و شیعیان در کنار هم زندگی می‌کنند، اگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که رونق مساجد و نماز جماعت در مناطق شیعی بسیار بیشتر از مناطق سنی نشین است و تعداد جوانان و نوجوانانی که برای نماز جماعت در مساجد شیعیان شرکت می‌کنند، چشمگیرتر است، و این به خاطر همین سه وقت بودن نماز جماعت در مناطق شیعی است. مع الوصف، تا جای ممکن، به خصوص وقتی که نماز را به صورت فرادا می‌خوانیم، شایسته است که پنج وقت را مراعات نماییم و بکوشیم که در سه وقت خواندن نماز به تعبیر امام معصوم (ع) در آن حدیث شریف، برای ما عادت نشود.

۳



مؤسسسه‌ی بهری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

ياسين

گستره سیره نبوی

پیش از آغاز بحث، همچنان که در مباحث پیشین نیز گفته شد، ضروری است یادآور شویم که سیره پیامبر اکرم محدود به دوران بیست و سه سال پس از رسالت ایشان نمی‌شود و سرتاسر عمر شخصیت و سه ساله ایشان را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر سیره همه معصومین، ادامه سیره نبوی محسوب می‌شود و در پهنه گسترده‌تری، سیره علما و شهدا و صالحین در طول تاریخ اسلام، در واقع شرح و تفسیر سیره پیامبر اکرم و سایر معصومین به حساب می‌آید.

همان‌گونه که برای قرآن شرح‌ها و تفاسیر فراوانی نگاشته شده است، برای سیره مبارک نبوی هم شرح‌ها و تفاسیرهای فراوانی وجود دارد و زندگانی بزرگان دین و همه صالحان (هر کدام از جهاتی) در واقع شرح و تفسیر آن سیره مرضیه به شمار می‌رود و همان‌گونه که تفاسیر مختلف قرآن ما را در راستای تدبّر در آیات الهی، پیش می‌برند و مدد می‌رسانند، زندگینامه‌های علما و بزرگان دین نیز - که شرح عملی سیره نبوی هستند- در کنار منابع فراوان سیره و تاریخ که در دست است، ما را در جهت شناخت ظرائف و دقائق و ریزه‌کاری‌های سیره پیامبر اکرم و راهیابی به اندیشه و عمل صحیح یاری می‌رسانند.

در رابطه با گسترش سیره نبوی و تسری آن به دوران ائمه معصومین(ع)، تعبیر زیبایی در آثار حدیثی، عرفانی و ادبیات به چشم می‌خورند که می‌توانند به صورت تابلوهایی در ذهن ما نقش بندند و برخی از غفلت‌ها را از فکر و اندیشه ما بزدایند. از برخی از ائمه اطهار از جمله امام صادق(ع) نقل شده است که راجع به مجموعه معصومین(ع) فرمودند: «اؤلنا محمد، اوسطنا محمد، آخرنا محمد»^۱ یعنی هر کدام از ما اسوه حسنه محسوب می‌شویم؛ به هر یک از ما اگر بنگرید، در واقع به پیامبر اکرم نگریسته اید.

شاعر اهل بیت صغیر اصفهانی، این حقیقت را در یک رباعی بیان کرده

است:

از خلقت ما خلق که امر از لیست مقصود خدا چهارده نور جلیست
وان، چار محمد دو حسن یک موسی زهرا و حسین و جعفر و چار علیست^۲

سیره اهل بیت امتداد سیره نبوی

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

إِنَّكَ قَدْ شَهَرْتَ نَفْسَكَ بِهَذَا

الأمر و جلست مجلس أبيك و سيف هارون يقطر الدم

۱. تفسیر قمی، ۱/۱۸۱

۲. دیوان صغیر اصفهانی، رباعیات

پاسخ امام به او، مدّعی ما را کاملاً تایید می‌کند: امام در جواب سخنان خیرخواهانه این مرد می‌فرماید: «أَجْرَانِي عَلَى هَذَا مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنْ أَخَذَ أَبُو جَهْلٍ مِنْ رَأْسِي شَعْرَةً فَاشْهَدُوا أَنِّي لَسْتُ بِنَبِيٍِّّ! وَ أَنَا أَقُولُ لَكُمْ: إِنْ أَخَذَ هَاؤُونَ مِنْ رَأْسِي شَعْرَةً فَاشْهَدُوا أَنِّي لَسْتُ بِإِمَامٍ»؛^۱ این فرمایش رسول الله (ص) است که به من جرأت اتخاذ چنین روش و منشی را داده است. آن حضرت فرمود: اگر ابوجهل بتواند یک مو از سر من کم کند، بدانید که من پیغمبر نیستم! من هم می‌گویم: اگر هارون بتواند یک موی از سر من کم کند، بدانید که من امام نیستم!

همچنان که مشاهده می‌شود، روحیه تحدی و اعتماد به نفس عظیمی که پیامبراکرم داشته است، عیناً به ائمه اطهار منتقل شده است؛ هرگونه که آن حضرت آغاز کرده است و امر خود را پیش برده است، امامان معصوم نیز به ایشان تأسی و اقتدا کرده‌اند و منش و رفتار و منطق و گفتار آن حضرت در وجود اهل بیت کاملاً تجلی کرده است. بسیاری از علما و دانشمندان (حتی از میان اهل سنت) احادیثی را که از طریق ائمه اهل بیت از پیامبراکرم نقل شده اند، کاملاً معتبر می‌دانند و برای ارزیابی آن‌ها در پی بررسی سند بر نمی‌آیند؛ یعنی از نظر آنان اگر یکی از امامان معصوم - ولو به فاصله زمانی بسیار - حدیثی از پیامبراکرم نقل کند، حجیت دارد و نیازی به سلسله سند و ذکر نام راویان نیست؛ اگر امام در آغاز حدیث خویش چنین بفرماید: «من از پدرم شنیدم و او از پدرش و او از پدرش و... شنید که پیامبراکرم فرمود: ...» چه بهتر. اما اگر این سلسله سند را هم ذکر نکند و مستقیماً و بلاواسطه از پیامبراکرم حدیثی نقل کند، علما می‌پذیرند و در پی بررسی و ارزیابی سند آن بر نمی‌آیند؛ به خاطر اعتماد و اعتباری که آن پیشوایان معصوم حتی در میان علمای اهل سنت دارند.

امام صادق(ع) در همین باره می‌فرماید:

۱. بحار الانوار، ۵۹/۴۹

«حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱؛ یعنی لازم نیست که ما از همدیگر نقل حدیث کنیم، حدیث من، همان حدیث پدرم است و حدیث پدرم همان حدیث جدم است و

تمهیدات پیشین و امدادهای الهی

یکی از سؤالاتی که از دیرباز همواره مطرح شده است و می‌شود، این است که خداوند چرا به جای اینکه عملاً از پیامبر خود دفاع کند و دست امثال ابولهب‌ها را واقعاً قطع کند و قدرت هرگونه اقدامی علیه پیامبر را از آنها بگیرد و...، مثلاً به انزال سوره «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» بسنده کرده است؟ این سؤال، در عین اینکه ساده و خودمانی است، بسیار مهم و جدی است و از فطرت پاک و آگاه انسان بر می‌خیزد که اگر خداوند قرار است کسی همچون خاتم النبیین را به رسالت برگزیند و توسط او در مدتی محدود بنایی عظیم و استوار را تا قیام قیامت پایه‌ریزی کند، قاعدتاً باید تمهید و تضمین بسیار قوی‌تر و گسترده‌تری را برای پیامبر خویش فراهم سازد تا کستی جرأت دست درازی و ایجاد مزاحمت برای او پیدا نکند.

در پاسخ باید گفت: خداوند به منظور حفظ جان پیامبر اکرم و پیشبرد رسالت او، تمهیدات بسیار گسترده‌ای را به کار گرفته است و در قرآن نیز آیات متعددی حاکی از همین واقعیت است. اما باید توجه داشت که خداوند، همچون سایر امور دقیق و ظریف جهان هستی، بر طبق حکمت عالی خود در اجرای این طرح عظیم و جاوید، به گونه‌ای عمل نمود که از یک سوی، پیامبر اکرم همانند یک بشر عادی به دنیا بیایند و همانند دیگران زندگی کنند و همانند یکی از افراد

۱. اصول کافی، ۵۳/۱

بشر از دنیا بروند، و از این جهات، فرقی با سایرین نداشته باشند. اراده خداوند بر این تعلق گرفته بود که قضایا کاملاً عادّی و بشری پیش رود و امداد غیبی محسوسی در کار نباشد. از سوی دیگر، به منظور حفظ جان پیامبراکرم و تضمین پیشبرد رسالت آن حضرت، تمهیدات خاصی را اعمال نمود که در آیات آغازین سوره یاسین (آیات ۱ تا ۱۲)، گوشه‌ای از آنها به صراحت بیان شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس (یاسین)

وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ

لِتَنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرُوا هُمْ غَافِلُونَ

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ

وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ

سوره یاسین قلب قرآن

پیامبراکرم در حدیثی سوره یاسین را به عنوان قلب قرآن معرفی می‌کنند و آرزو می‌نمایند که ای کاش این سوره در قلب هر یک از افراد امت ایشان جای داشته باشد: «لوددت أنّها فی قلب کلّ انسان من امتی». بنا براین شایسته است که هر کدام از ما زن و مرد، پیر و جوان و حتی خردسال، با این سوره انس داشته باشیم و دست کم در هر شبانه روز یک بار آن را قرائت کنیم. این حداقل کاری است

که می‌توان در مقام قدرشناسی از قلب قرآن انجام داد. گذشتگان ما رابطه خوبی با این سوره داشتند. در آغاز تلاوت سوره، پس از آنکه حروف مقطعه یاسین را می‌خواندند، پیامبر اکرم را خطاب قرار می‌دادند و می‌گفتند: «یا سید المرسلین»؛ آنان به خوبی متوجه بودند که یاسین نام پیامبر است و این سوره، سوره پیامبر است. پس از آن می‌گفتند: «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و... آنگاه سوره را ادامه می‌دادند: «وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ...» اینها آداب خوبی بود که امروزه دیگر در میان ما چندان مرسوم نیست.

سیمای قرآنی خاتم پیامبران

آیه «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» (تو از پیامبران هستی) در نگاه سطحی، هیچ اطلاع خاصی را به ما منتقل نمی‌کند. اگر این تأکید در مورد کسی همچون ادریس پیامبر و... بود، قدری موجه می‌نمود، اما تأکید بر اینکه پیامبر اسلام از جمله پیامبران است، به ظاهر، ضرورتی ندارد و این حاکی از واقعیتی تأسف بار است. حاکی از این است که همین مسئله واضح و روشن از سوی این بشر غافل، مورد بی توجهی قرار خواهد گرفت، کما اینکه در آیه ششم همین سوره به غفلت انسان اشاره شده است: «...فَهَمَّ غَافِلُونَ».

کانون نشر و ترویج زبان قرآن

جالب است که در این آیه نه «خاتم المرسلین» بودن پیامبر، بلکه صرفاً رسول بودن ایشان مورد تأکید قرار گرفته است. مسئله به ظاهر ساده ای که بعدها در طول تاریخ اسلام کمتر کسی متوجه آن شد و عمدتاً به دست فراموشی سپرده شد، تا آنجا که جگر گوشه آن حضرت را به همراه یاران و عزیزانش در صحرای کربلا به فجیع ترین صورت به خاک و خون کشیدند.

اگر امت اسلام به راستی پیام «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» را درمی‌یافت، اوضاع مسلمین به این صورت نبود؛ این همه نابسامانی، بدبختی، ذلت، مصیبت، آوارگی و عقب ماندگی همه از این بابت است که متوجه این مسئله ساده نشده‌ایم که پیامبر اسلام از جمله رسولان الهی است. ما نه تنها مقام خاتمیت ایشان را درک

نکرده‌ایم بلکه همین جمله‌ای را که از نگاه بشر - به اصطلاح - علم‌گرای امروز، فاقد اطلاعات است نیز به خوبی در نیافته‌ایم و جدی نگرفته‌ایم و آلا اوضاع و شرایط مسلمانان نباید این گونه می‌بود و این همه ناشایستگی و نابسامانی در میان امت اسلام نباید ظهور می‌کرد! تا چه رسد به اینکه درک کنیم و بپذیریم که «نام احمد نام جمله انبیاء است» و وجود ایشان مساوی تمام خلقت و آفرینش است: «لولاك لما خلقت الافلاك» و خداوند صرفاً بابت لطف و فضل خویش، آن حضرت را پیامبر ما قرار داده است.

اگر شهادت به رسالت پیامبر اسلام را که هر روز چندین بار در اذان و اقامه می‌شنویم و می‌گوییم، درک می‌کردیم و آن‌گونه که بایسته و شایسته بود، آن را می‌شنیدیم و تکرار می‌کردیم، اکنون آثار سازنده آن را می‌بایست در سرتاسر جوامع اسلامی شاهد می‌بودیم.

«أَنْتَ لِمَنِ الْمُرْسَلِينَ»؛ تو یکی از پیامبران هستی! ما پیامبران بسیاری داشته‌ایم و تو هم یکی از آنان هستی؛ اما چگونه؟! تو کجا و آنان کجا؟! انتخاب و گزینش تو با سایر پیامبران فرق می‌کند؛ همه آنان کاملاً سنجیده و حکیمانه و حساب شده برگزیده شدند، اما گزینش تو چیز دیگری است؛ انتخاب تو صدها و هزارها برابر حکیمانه تر و سنجیده تر از گزینش آنان است؛ تو اوج گزینش و انتخاب و لیاقت و عظمت و سروری هستی و قابل مقایسه با سایر انبیا نیستی، اما، در هر صورت یکی از آنان هستی: «أَنْتَ لِمَنِ الْمُرْسَلِينَ».

با همه این امتیازات و ویژگی‌ها تو بشری همچون سایر مردم هستی: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ إِنَّمَا الْهَكْمَ إِلَهُ وَاحِدٌ...»؛ تو همچون دیگر انسان‌ها می‌نشینی، می‌خوابی و راه می‌روی و سخن می‌گویی و...، اما تمامی کائنات اگر دست به دست هم دهند تا مانند تو را بیاورند، نمی‌توانند؛ تو مانند دیگران هستی، اما در تمامی آفرینش نظیر نداری؛ مانند همه انسان‌ها هستی، اما چه ماندگی و چه شباهتی! تو همچون سایر انبیا برگزیده الهی هستی، اما چه گزینشی و چه انتخابی! انتخابی که در طول تاریخ بشریت و در گذشته و آینده

تاریخ، دوّمی ندارد.

نه تنها پیامبر اکرم، بلکه اهل بیت آن حضرت نیز، یگانه و بی نظیر بودند؛ در عین اینکه بشری همچون سایر انسان‌ها بودند، بسان آن حضرت دوّمی نداشتند و دوست و دشمن به این حقیقت اذعان داشته و دارند. حتی کسانی چون زینب کبری (س)، ابوالفضل العباس (ع)، علی اکبر (ع)، قاسم بن حسن (ع) و... نیز، مانند رسول اکرم بی نظیر بودند.

رسالت ختمی مرتبت

علی صراط مستقیم

تنزیل العزیز الرّحیم

لتنذر قوما ما انذر اباؤهم فهم غافلون

لقد حقّ القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون

مردمی که تو در میان آنان مبعوث می شوی، ششصد سال است که پیامبری به خود ندیده‌اند و از دعوت و رسالت به کلی بیگانه‌اند. در همین آغاز امر، باید بدانی که اکثر مخاطبان تو کسانی هستند که کارشان نزد ما دیگر تمام است و حکم اعدام انسانیت آنان صادر شده است و به هیچ روی اهل ایمان نیستند: «لقد حقّ القول...»؛ آنان در دنیا جز زحمت و مصیبت برای خود و دیگران چیزی ندارند و به هیچ دردی نمی‌خورند؛ خاطر جمع باش که اینان ایمان نخواهند آورد.

تو با کسانی سر و کار داری که با ایمان سنخیت ندارند؛ کسانی را باید به ایمان دعوت کنی که اکثرشان ایمان بیار نیستند (فهم لا یؤمنون)؛ اما به هر حال باید رسالت و دعوت خویش را به انجام برسانی؛ این جاده، بسیار صعب العبور است، اما باید طی کنی (علی صراط مستقیم) و خم به ابرو نیاوری، و تو قطعاً چنین هستی.

از همین آیات به روشنی علوّ مقام و اوج اصطفاء و گزینش و سیادت و لیاقت رسول اکرم دریافته می‌شود؛ چه، در همان آغاز امر خداوند او را خاطر

جمع می‌کند که در مسیر این دعوت از موفقیت‌ها و پیروزی‌های فوری و زودرس خبری نیست و عمدتاً انکار و تکذیب و اذیت و آزار در انتظار اوست.

امدادهای غیبی ویژه خاتم پیامبران

اَنَا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ
وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
ما به موقع به حساب همه آنان خواهیم رسید و هیچ یک از آنان منشأ هیچ اثری نخواهند بود و یکی پس از دیگری ریشه کن خواهند شد؛ خدایی ما اقتضا می‌کند چنین عمل کنیم و همه کارها را با صبر و حوصله انجام دهیم و همچون یک بنده عجول و بی صبر و کم قدرت، رفتار نکنیم. هم اینک، بر گردن آنان غل و زنجیر افکنده ایم و آنان هیچ کاری نمی‌توانند بکنند. امثال ابولهب و ابوسفیان و ابوجهل و... در ظاهر، این همه کرّ و فرّ و شور و شر دارند اما در واقع، با غل و زنجیر بسته شده‌اند و توان هیچ حرکتی ندارند. «غُل» به زنجیری گفته می‌شود که دست و پا و بدن انسان را به گردن او می‌بندد و پیکر او را کاملاً سنگین و بی حرکت می‌گرداند و اجازه هیچ حرکتی را به او نمی‌دهد، چنانکه گاه به آن «غل جامعه» نیز گفته می‌شود؛ یعنی غلی که برخی از اعضای انسان را با برخی دیگر جمع می‌کند.^۱

خداوند دوست دارد که امور خود را این چنین پیش ببرد. با اینکه بر همه چیز قادر و دانا و تواناست، اما اراده کرده است که هیچ عجله‌ای در کار نباشد و همه چیز در ظاهر به شکل طبیعی پیش برود و امداد غیبی محسوسی در کار نباشد و بدین گونه دستاویزی به دست کسی نیافتد، و از سوی دیگر، در واقع امر، پیامبر خویش را به انحاء گوناگون یاری می‌کند.

۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۲۵۷/۷

سوره یاسین در آینه سوره نصر

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا جاء نصر الله و الفتح

ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا

فسیح بحمد ربک و استغفره انه کان توابا

خداوند در این آیات - که در آغاز رسالت آن حضرت نازل شده‌اند - به پیامبر خویش دل‌داری می‌دهد و کارهایی را که به خاطر گل روی او انجام داده است، به ایشان یادآوری می‌نماید. این آیات در واقع شرح و تفسیر سوره‌هایی هستند که در مسیر تحقیق موضوعی ما قرار گرفته‌اند؛ این آیات شرح سوره «اذا جاء نصر الله و الفتح» اند؛ خداوند شرح سوره نصر را در قالب آیات آغازین سوره یاسین در همان آغاز رسالت پیامبر اکرم نازل کرده است تا او را برای همه دوران رسالتش خاطر جمع گرداند. از همان آغاز، نمودار نصر و فتح الهی را به او می‌نمایاند، و در زمانی که تعداد مسلمانان از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد، آینده اسلام و قلمرو مسلمانان را به گونه‌ای شفاف در برابر چشمان او مجسم می‌سازد و گسترش خیره‌کننده و بی‌نظیر اسلام و ورود دسته به دسته مردم را به دین خدا به او بشارت می‌دهد (یدخلون فی دین الله افواجا) و از سوی دیگر، او را با روند حکمت و ربوبیت خود که مستلزم صبر و حوصله و تدریج در انجام کارهاست، آشنا می‌سازد.

مشهور این است که سوره نصر در پایان عمر پیامبر اکرم نازل شده است، اما اندکی تأمل در اسلوب بیان این سوره، نشان می‌دهد که سوره نصر، از نخستین سوره‌های نازل شده می‌باشد. خداوند در این سوره در آغاز رسالت پیامبر اکرم به او می‌آموزد که در آینده، وقتی که نصرت و فتوحات الهی پی در پی او و یارانش را فرا می‌گیرد، چه رفتاری از خود نشان دهد: «فسیح بحمد ربک و استغفره».

به او می‌آموزد، وقتی که شاهد گسترش اسلام و مسلمین و دخول فوج فوج

۱. مجمع البیان، ۱۰/۸۴۴...

مردم به دین مبین اسلام شد، و مشاهده کرد که عمر او به رغم همه مصائب و مشکلاتی که در کار بود، به ثمر نشست، و امر رسالت به نحو احسن انجام پذیرفته است، چه بکند، و چگونه به تسبیح خداوند پردازد. چنانکه در تاریخ ثبت شده است که آن حضرت، هر چه به پایان عمر شریف خود نزدیک می‌شدند، بر حمد و استغفار خود می‌افزودند؛ آنگاه که قلمرو اسلام و تعداد مسلمانان افزایش یافت، پیوسته به تسبیح و استغفار مشغول بودند و «سبحان الله و بحمده استغفر الله و أتوب الیه» می‌گفتند.

همین روایات موجب شده‌اند که مورخان و مفسران اسلامی گمان کنند که سوره نصر در پایان عمر آن حضرت نازل شده است. حال آنکه اواخر عمر ایشان نه زمان نزول این سوره، بلکه زمان تحقق مضمون آن است؛ خداوند در حدود بیست سال پیش از فتح مکه به پیامبر خود دستور داده بود که: «اذا... فسبح بحمد ربک و استغفره»؛ خداوند دور نمای رسالت ایشان را به او نشان داده بود و تکلیف او را در زمان تحقق وعده الهی معین نموده بود.

پیامبر اسلام، در پرتو این قبیل رهنمودهای الهی از زمان پایان عمر خود آگاه بودند^۲ و این از جمله خصائص ایشان است. ما نیز باید بیاموزیم که در برابر نصرت‌ها و فتوحات و موفقیت‌هایی که خداوند نصیب ما می‌کند اهل تسبیح و تحمید و استغفار باشیم و جملات «سبحان الله و بحمده، استغفر الله و اتوب الیه» پیوسته بر زبانمان جاری باشد.

۱. تفسیر نور الثقلین، ۶۸۹/۵: عن أم سلمة قالت: كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالأخرة لا يقوم ولا يقعد ولا يجيء ولا يذهب الا قال: سبحان الله و بحمده استغفر الله و أتوب الیه، فسألناه عن ذلك؟ فقال: انی أمرت بها، ثم قرأ إذا جاء نصر الله.

۲. تفسیر البرهان، ۶۸۹/۵: عن ابن عباس و السدی: لما نزل قوله تعالى: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ، قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «ليتني أعلم متى يكون ذلك». فنزلت سورة النصر، فكان يسكت بين التكبير و القراءة بعد نزولها، فيقول: «سبحان الله و بحمده، أستغفر الله و أتوب إليه». فقيل له في ذلك؟ فقال: «أما إن نفسي نعت إلي». ثم بكى بكاء شديدا، فقيل: يا رسول الله، أو تبكى من الموت و قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر؟ قال: «فأين هول المطلق، و أين ضيق القبر و ظلمة اللحد، و أين القيامة و الأهوال؟». فعاش بعد نزول هذه السورة عاما. نیز، نک: الدر المنثور، ۴۰۶/۶

سوره یاسین در آینه سوره تبت

سوره تبت در واقع شرح سوره یاسین و سوره نصر است و به عکس، سوره های نصر و یاسین شرح و تفسیر سوره تبت می باشند.

اگر سؤال شود: «اذا جاء نصر الله و الفتح» چگونه تحقق می پذیرد؟ پاسخ این است که به صورت «تبت یدا ابی لهب و تب» و به صورت «فی جیدها حبل من مسد» و... همچنین اگر سؤال شود که «تبت یدا ابی لهب» چگونه واقع می شود؟ پاسخ این است که به صورت: «اذا جاء...»، به صورت: «انّا جعلنا فی اعناقهم اغلالا...». به این ترتیب، سوره «اذا جاء نصر الله و الفتح» همان سوره «تبت یدا ابی لهب» است و سوره تبت همان متن سوره نصر است، و هر دو سوره یاسین اند، و سوره یاسین هردوی آنهاست.

برخی، از سوره تبت، با نام و عنوان سوره ابولهب یاد می کنند، حال آنکه این سوره ربط خاصی به ابولهب و همسر او ندارد. نام اصلی این سوره، «تبت» یا «مسد» است. روایت است که وقتی این سوره نازل شد و بر سر زبانها افتاد، همسر ابولهب، که امّ جمیل نام داشت، نزد ابوبکر گلایه کرد که چرا باید چنین شود و نام او و همسرش بر سر زبانها مورد نکوهش قرار گیرد؟! ابوبکر در لفافه به او پاسخ داد که منظور از این سوره تو و همسرت نیستید؛^۱ کنایه از این که شما عددی نیستید که یک سوره در شأن شما نازل شود و شأن قرآن فراتر از این است که یکی از ۱۱۴ سوره قرآن مجید مخصوص ابولهب و همسرش باشد!؟

این سوره هیچ فرقی با سوره های دیگر ندارد؛ درست مانند سوره «قل هو الله احد» و سایر سوره هاست؛ تا قیامت فعّال و سرپاست و همچون سایر سوره ها فرامگانی و فرازمانی است و در هر شرایط و هر زمان و مکان کارآیی دارد؛^۲ همه کسانی را که در هر زمان روی مال و «ما کسب» خود حساب غنا و استغنا باز

۱. نک: نور الثقلین، ۶۹۷/۵-۶۹۸؛ الازهر و کتاب دراسات قرآنیه، ۶۱-۶۶؛ فی ظلال القرآن، ۴۰۰/۶

۲. نک: بحار الانوار، ۱۹۷/۲۳؛ وسائل الشیعه، ۱۹۶/۲۷

می‌کنند و خود را «صمد» (مرجع و مأوای مردم) می‌خوانند، بر زمین می‌کوبند و همه نقشه‌هایشان را بر آب می‌کند، و عجز و ناتوانی و پوچی آنان را در انظار همگان به نمایش می‌گذارد.^۱

یکی از مواردی که سوره تبّ، پس از گذشت قرن‌ها از نزول نخستین آن، از نو نازل شد و ناخودآگاه تفسیر فطری و مردمی خود را پیدا کرد، جمعۀ خونین مکه بود که حجّاج بیت الله الحرام، بی آنکه کسی به آنان بیاموزد، به حکم فطرت، سوره تبّ را شرح و تفسیر کردند و نام صحنه‌گردان آن واقعه دلخراش را به جای ابولهب گذاشتند، و به او آموختند که این دستور نابخردانه و کوتاه بینانه، همان دستوری بود که امثال ابولهب به منظور آزار و اذیت پیامبر اکرم و مسلمانان صدر اسلام صادر می‌کردند و همان‌گونه که آنان از این قبیل نقشه‌ها طرفی نبستند، او نیز ناکام خواهد ماند!

این است راه و روش رسیدن به تفسیر صحیح سوره‌های قرآن، که متأسفانه میراث بزرگ تفسیری ما از امثال آن بهره‌ای بس ناچیز دارد.

انّا جعلنا فی أعناقهم أغلالا فهی الی الأذقان فهم مقمحون.

این غل‌ها به گونه‌ای خاص بر گردنشان آویخته شده‌اند؛ چنین نیست که همچون شال، زیر گردنشان آزاد باشد، نه، بلکه به شکل یک قفل و بست، از زیر چانه‌های ایشان دور زده و چانه‌هایشان را بالا نگاه داشته است: «فهم مقمحون». کلمه مقمح از ریشه «قمح» به معنی گندم است؛ از آنجا که خوشه گندم کاملاً راست و مستقیم به سمت بالا می‌روید، ضرب المثلی شده است برای راست و مستقیم بودن.^۲ استفاده از این کلمه در این آیه حاکی از این واقعیت است که این

۱. در این باره توصیه می‌شود مقاله سوره تبّ در دایره المعارف بزرگ اسلامی، جلد چهاردهم، مورد دقت و تأمل قرار گیرد؛ این مقاله در واقع یک تحقیق دقیق و گسترده است که به خاطر محدودیت‌های دایره المعارف نگاری به شکل یک مقاله کوتاه درآمده است و اگر شرح و بسط یابد به صورت کتابی مفصل در می‌آید که در پرتو آن می‌توان گستره بسیار گسترده سوره تبّ و کارکردهای عظیم و حیرت‌انگیز آن را تا حدودی به تماشا نشست.

۲. المیزان، ۶۴/۱۷؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ۳۱۵/۹

غل و زنجیرها که بر گردن و دست و پای آنان قرار دارد، آنان را به صورتی در آورده است که توان هیچ‌گونه سر جنبانیدن به سمت چپ و راست را ندارند و مجبورند سر خود را کاملاً راست و مستقیم بالا نگاه دارند و با این حال، سنگینی طاقت فرسای غل و زنجیرها را تحمل کنند؛ مانند حیواناتی که به واسطه دهنه آهنین و محکمی که بر دهانشان بسته می‌شود، توان سر تکان دادن به این سوی و آن سوی را ندارند و باید به هر سمتی که سوارکارشان اراده می‌کند روانه شوند؟! وجعلنا من بین ایدیهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون.

ما بینایی را از آنان گرفته‌ایم؛ کسانی که ادعا داشتند دارای قدرت و نفوذ فوق العاده‌اند و حتی با نگاهشان می‌توانند هر که را بخواهند، از میان ببرند و چنین و چنان کنند (وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم...)، ما علاوه بر آن غل و زنجیرهای سفت و سنگین، پیش روی و پشت سر آنان سدّ سکندری قرار داده‌ایم تا اگر -به فرض محال- توانستند تکانی بخورند و سری بجنبانند، با این سدهای محکم مواجه شوند و نه راه پس داشته باشند و نه راه پیش!

در همین روزگار نیز شاهد بودیم که حضرت امام خمینی (ره) در شرایطی که بسیاری از اهل ایمان، به خود می‌لرزیدند و سخن از سازش و تسلیم می‌راندند، همچون کوه استوار در برابر دشمنان ایستادند و در پرتو بینش و بصیرتی که از همین آیات دریافته بودند، در رابطه با بی‌تأثیر بودن نقشه‌های دشمنان فرمودند که آنان هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند. امام (ره) در سایه اُنسی که با قرآن و سوره یاسین داشتند، به این بصیرت بی‌نظیر دست یافته بودند و این سدهای الهی، و پوشش‌ها و پرده‌هایی را که از جانب خدا بر سر دشمنان کشیده شده بود به وضوح می‌دیدند و عجز و ناتوانی و نابینایی آنان را احساس می‌کردند.

«فأغشیناهم فهم لا یبصرون» یعنی: علاوه بر آن غل و زنجیرها و سدهای نفوذناپذیر، ما بر سر آنان پرده‌های ضخیمی افکنده‌ایم تا تمامی روزنه‌های دیدشان مسدود گردد. هر کس صرفاً مومن باشد، همه اینها الطاف خاص الهی است که شخص مؤمن را به صرف مؤمن بودن دربر می‌گیرد، چه رسد به اینکه

این شخص مؤمن، پیامبرخاتم و برگزیده از میان برگزیدگان الهی باشد.

جایگاه بصیرت در رسالت ختمی مرتبت

این آیات و آموزه های الهی خاطر پیامبراکرم را آسوده می گردانید و به آن حضرت بصیرت و آگاهی خاصی می بخشید. در پایان داستان حضرت یوسف و در مرحله جمع بندی ماجراهای گوناگون در سوره یوسف، می خوانیم:

«قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة أنا و من اتبعنى و سبحان الله و ما انا من المشركين» (یوسف/۱۰۸)

هر جا در قرآن کلمه «قل» آمده است، حاکی از وجود یک اعلامیه و بیانیه عمومی و سرتاسری است. در این آیه نیز، پیامبراکرم خطاب به همگان اعلام می دارد که: امتیاز بزرگ او و پیروانش این است که اهل بصیرت و آگاهی اند و دعوت و رسالت او بر مبنای بینش و بصیرتی است که خداوند در پرتو قرآن به او و پیروان او ارزانی داشته است.

ائمه اهل بیت (ع) نیز همواره اصحاب و یاران خود را به داشتن آگاهی و بصیرت ترغیب می نمودند و آنان را از هر گونه بی فراستی، بی ذکاوتی، بی دقتی، حواس پرتی و... بر حذر می داشتند و گاه در این راستا، پرخاش می کردند و نهیب می زدند.

پیامبراکرم و ائمه اهل بیت (ع) در پرتو همین آیات و سوره ها به این بصیرت عمیق و اوج بینش و آگاهی دست یافته بودند؛ همین سوره های تبت و نصر و کافرون و فلق و ناس و ماعون و کوثر و قریش و فیل و... بودند که چشمان ایشان را به حقایق عالم بینا و نافذ گردانیده بودند. از پیامبراکرم نقل شده است که فرمود: «ادبني ربّي و احسن تأديبي»^۱. این جمله در بیان خود آن حضرت و ائمه معصومین (ع) شرح و تفسیر شده است به این عبارت: «ادبني بالقرآن». تمام عظمت پیامبراکرم در این است که یک دست پرورده کامل و آینه تمام نمای قرآن کریم

است. ما هم اگر در پی بینش و بصیرت هستیم، باید با تأسی به آن حضرت (لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة) (احزاب/ ۲۱) خود را در اختیار قرآن کریم بگذاریم تا چشمانمان به سوی حقایق عالم بینا گردد: «و نور بالقران بصری»^۱.

هزیمت اصحاب فیل نشانه پیشین ظهور پیامبر

بر مبنای این آیات و آیات بسیار دیگر، مشاهده می‌کنیم که خداوند تمامی مقدمات و تمهیدات لازم را برای پیشبرد دعوت و رسالت پیامبر اکرم فراهم نموده و دست دشمنان او را به شکل‌های گوناگون بسته بود. حتی به افتخار ظهور آن حضرت، ۵۵ روز پیش از ولادت ایشان و چهل سال قبل از آغاز رسالت وی، اصحاب فیل را تار و مار کرده بود و مهر رسالت را پیشاپیش در همین منطقه حفاظت شده زده بود تا همه جهانیان دریابند که این منطقه قابل دست اندازی نیست:

«بسم الله الرحمن الرحيم. ألم تر كيف فعل ربك بأصحاب الفيل. ألم يجعل كيدهم في تضليل. و أرسل عليهم طيرا أبابيل. ترميهم بحجارة من سجيل. فجعلهم كعصف مأكول» (فیل / ۱-۵)

برخی از مورخان وقتی در برابر این سؤال قرار می‌گیرند که چرا در آن زمان دو ابرقدرت روم و فارس به عربستان نظری نداشتند؟ بدون هیچ دلیل قانع کننده‌ای، توجیه می‌کنند که چون این منطقه به درد نمی‌خورد و بی آب و علف بود و ارزش تصرف را نداشت یا بنا بر شرایط جغرافیایی خاصی که داشت، کسی نمی‌توانست به آنجا حمله کند!^۲

۱. صحیفه علویه / ۳۸۹

۲. از باب نمونه، نک: خورشید نبوت / ۳۱

مَجْرَىٰ اصْحَابِ الْفِيلِ نَمُونَةُ بَارِزٍ مِنْ شَرَايِطِ خَاصِّ اَنْ سِرْزَمِيْنِ بُوْد. اصْحَابِ فَيْلٍ، بَرَايِ اَيْنِ كِه قَدْرَتِ وَ تُوَانِ خُوْد رَا بَا اَشْغَالِ مَكَّةِ وَ عَرَبِسْتَانِ بِه نَمَايِشِ بَگْدَارَنْدِ وَ خَانِه كَعْبِه وَ طُوَافِ اَنْ رَا بَرَايِ هَمِيْشِه اَز مِيَاْنِ بَرْدَارَنْدِ وَ ...، فَيْلِ عَظِيْمِ الْجَثَّةِ اِي رَا - كِه سَمْبَلِ قَدْرَتِ وَ عَظْمَتِ اَنْاْنِ بُوْد- بِه رَا هِ اِنْدَاخْتِه وَ بِه سُوِي مَكَّة سِرَازِيْرِ شُدِه بُوْدَنْدِ، كِه خِدَاوَنْدِ بِه شَكْلِي خَاصِّ وَ بِي نَظِيْر - كِه وَصْفِ اَنْ فَرْصَتِي جِدَاگَاْنِه مِي طَلْبِد- هَمِه نَقْشِه هَايِشَاْنِ رَا بَرَاَبِ نَمُوْد: «اَلْمُ تَر كَيْفِ فَعَلِ رَبِّكَ بِاَصْحَابِ الْفَيْلِ...» (فيل/١).

مَجْرَىٰ اصْحَابِ الْفِيلِ نَمُونَةُ بَارِزٍ مِنْ شَرَايِطِ خَاصِّ اَنْ سِرْزَمِيْنِ بُوْد. اصْحَابِ فَيْلٍ، بَرَايِ اَيْنِ كِه قَدْرَتِ وَ تُوَانِ خُوْد رَا بَا اَشْغَالِ مَكَّةِ وَ عَرَبِسْتَانِ بِه نَمَايِشِ بَگْدَارَنْدِ وَ خَانِه كَعْبِه وَ طُوَافِ اَنْ رَا بَرَايِ هَمِيْشِه اَز مِيَاْنِ بَرْدَارَنْدِ وَ ...، فَيْلِ عَظِيْمِ الْجَثَّةِ اِي رَا - كِه سَمْبَلِ قَدْرَتِ وَ عَظْمَتِ اَنْاْنِ بُوْد- بِه رَا هِ اِنْدَاخْتِه وَ بِه سُوِي مَكَّة سِرَازِيْرِ شُدِه بُوْدَنْدِ، كِه خِدَاوَنْدِ بِه شَكْلِي خَاصِّ وَ بِي نَظِيْر - كِه وَصْفِ اَنْ فَرْصَتِي جِدَاگَاْنِه مِي طَلْبِد- هَمِه نَقْشِه هَايِشَاْنِ رَا بَرَاَبِ نَمُوْد: «اَلْمُ تَر كَيْفِ فَعَلِ رَبِّكَ بِاَصْحَابِ الْفَيْلِ...» (فيل/١).

خِدَاوَنْدِ دَر سُوْرِه فَيْلِ بِه پِيَاْمَبِرِ خُوِيْشِ بَصِيْرَتِ مِي بَخْشِدِ كِه چَگُوْنِه (كَيْفِ) پِيْشِ اَز وَلاَدَتِ او، شَرَايِطِ رَا اَيْنِ گُوْنِه مَهِيَّا سَاخْتِ وَ اصْحَابِ فَيْلِ رَا - بِه رَغْمِ اَنْ هَمِه قَدْرَتِ نَمَايِي كِه دَاشْتَنْدِ - تَارِ وَ مَارِ كَرْدِ، چِه رَسَدِ بِه اَمْثَالِ اَبُوْلَهَبِ وَ اَبُوَجْهَلِ وَ اَبُوَسْفِيَاْنِ وَ

و سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشْرِهِ بِمَغْفِرَةٍ وَ اَجْرٍ كَرِيْمٍ (يَاسِيْنِ/١٠-١١)

تُو بَايِدِ اَنْاْنِ رَا اِنْدَاْرِ كُنِي، هَرْچَنْدِ چَشْمِ وَ گُوْشِ اَنْاْنِ بَا پَرْدِه هَايِ ضَخِيْمِ وَ نَفُوْذِ نَاپَذِيْرِ پُوْشِيْدِه شُدِه اَسْتِ (فَاغْشِيْنَاْهَمْ) وَ اِنْدَاْرِ تُو بِه حَالِ اَنْاْنِ سُوْدِي نَمِي بَخْشِدِ (وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ)؛ اَمَا تُو بَايِدِ رَسَالَتِ خُوْدِ رَا اِنْجَامِ دِهِي. دَر مِيَاْنِ مَرْدَمِ اَفْرَادِي يَافْتِ مِي شُوْنْدِ كِه حَسَابِشَاْنِ بَا اَيْنَاْنِ جِدَاَسْتِ (اِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ)؛ اَنْاْنِ بَا تَمَامِ وَجُوْدِ دَر پِي ذَكْرِ هَسْتَنْدِ وَ اَز مَشْرَكَاْنِ وَ صِنَادِيْدِ وَ زُوْرْگُوِيَاْنِ ذَرِه اِي هِرَاَسِ دَر دَلِ نِدَاْرَنْدِ؛ اَنْاْنِ تَنَهَا اَز خِدَايِي مِي تَرَسَنْدِ كِه او رَا نَمِي بِيْنَنْدِ (وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ) وَ دَر عِيْنِ حَالِ، دَر كَمَالِ اَطْمِيْنَاْنِ بِه رَحْمَتِ او اَمِيْدُوَاْرَنْدِ، وَ يَقِيْنِ

دارند که با تمام وجودشان و همه جان و مالشان، خانواده و سرزمینشان و... همه تا قیام قیامت زیر پوشش رحمت الهی هستند (و خشی الرحمن بالغیب). اولین فرد از این گروه حضرت خدیجه طاهره سلام الله علیها بود که به محض اشاره پیامبراکرم ایمان آورد و از آن حضرت پرسید چگونه اعلام کند که نخستین فرد از پیروان ایشان است، و پیامبراکرم از او خواستند شهادتین را بر زبان جاری کند. همچنین نخستین مرد از این گروه حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) بود، و همین گونه از لابلای مردم افرادی یافت شدند که به «ذکر الهی» تمسک کردند و از کسی جز خدای رحمان نترسیدند.

نمونه دیگر از این افراد، یاران و اصحاب با وفای حضرت سیدالشهداء بودند که انسان واقعاً در علو مقام و مرتبت آنان در می ماند؛ به گونه ای که برخی از علمای بزرگ ما رسماً تردید کرده اند که به هنگام ذکر سلام و صلوات مخصوص حضرت سید الشهداء (السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و...)، نخست بر اولاد آن حضرت سلام و درود نثار کنند، یا بر اصحاب ایشان؛ یعنی اولاد را جلوتر ذکر کنند یا اصحاب را!؛ زیرا آن حضرت علاقه و صف ناپذیری به اصحاب خود داشتند، چنان که درباره آنان فرمودند: «فأئی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی، و لا اهل بیت ابی و لا اوصل من اهل بیتی، فجزاکم الله جمیعا عنی خیرا»^۱ (من یارانی وفادارتر و پرمهتر و بهتر از یاران خویش نمی شناسم و خاندانی شایسته کردارتر و پرمهتر و پر فضیلت تر و بر پیوند خویشاوندی استوارتر از خانواده خویش سراغ ندارم. خداوند به همه شما پاداش نیک ارزانی دارد). من در تاریخ سراغ ندارم کسی چون من، در این شرایط ویژه قرار گیرد و یارانی به این خوبی و باوفایی و در این حد از ایثار و فداکاری داشته باشد. کسانی همچون حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، حربن یزید ریاحی و ... که چه بسا علاقه امام(ع) به آنان، از برخی از فرزندانشان بیشتر بوده است.

«فبشّره بمغفرة و اجر كريم»؛

این افراد را اگر یافتی، به آنان قوّت قلب بده؛ به مغفرت و اجر کریم الهی بشارتشان بده، و خاطر جمعشان کن که ذره ای از اجر پُر و پیمان ایشان ضایع نخواهد شد:

«ذلک بانّهم لا یصیبهم ظما و لا نصب و لا مخصّصة فی سبیل الله و لا یطؤون موطئا یغیظ الکفار و لا ینالون من عدوّ نیلا الا کتب لهم به عمل صالح انّ الله لا یضیع اجر المحسنین» (توبه/ ۱۲۰)

حتّی از یک مخصّصه (دشواری و دردسر کوچک) نمی گذریم؛ حساب همه آن‌ها را داریم؛ لحظه به لحظه تشنگی و گرسنگی و سرما و گرمایی را که در راه ما به جان خریده‌اند، همه را موی به موی محاسبه می کنیم (فبشّره بمغفرة و اجر کریم)؛ حتی اجر آنان برای یک لحظه تشنگی - که چه بسا لحظه‌ای پس از آن به آب رسیده باشند و سیراب شده باشند - نزد ما محفوظ است. انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدّموا و آثارهم و کلّ شیء أحصیناه فی إمام مبین.

ما با این دعوت و رسالت، قصد داریم خدایی خود را به همگان نشان دهیم و این همه محصولات عالی از این زمین مرده برداشت نماییم؛ ما می خواهیم احیای موات کنیم؛ در جایی که همه اذغان دارند که قابل کشت و کار اساسی نیست، می خواهیم، اساسی ترین کشت و کارها را انجام دهیم؛ زمان و مکانی را که به زعم همگان، تهی از عقل و شعور است و قابلیت هیچ حرکت اساسی را ندارد، برآنیم که حیات ببخشیم (انا نحن نحیی الموتی)؛ ما ریزبرنامه‌های دعوت و رسالت تو را طراحی کرده‌ایم و حساب و کتاب تمامی جزئیات آن را نزد خود داریم (و کلّ شیء أحصیناه فی إمام مبین).

جایگاه و عظمت شعار الله اکبر

این‌ها همه، مظاهر و جلوه‌های شعار اصلی و اساسی پیغمبر اکرم یعنی «الله اکبر» است که اهمیت و جایگاه آن نزد ما هم‌چنان ناشناخته است. آن چه مشهور است، این است که شعار پیامبر اکرم در دعوت و رسالت ایشان عبارت بود از «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». این مطلب در جای خود به نحوی می‌تواند صحیح باشد، اما باید توجه داشت که سند این مطلب صرفاً یک روایت است که در آن، شخصی نقل می‌کند که: من در بازار عکاظ بودم؛ دیدم مردی خطاب به مردم می‌گوید: قولوا لا اله الا الله تفلحوا، و شخص دیگری در پی او حرکت می‌کند و می‌گوید: ای مردم این شخص ساحر و دروغگو است؛ به حرف‌های او گوش ندهید. من پرسیدم: این شخص کیست؟ گفتند: محمد است. نام آن دیگری را پرسیدم، گفتند که عمویش ابولهب است که مخالف اوست و همه جا دنبال او می‌رود تا مردم را از توجه به او برحذر دارد.^۱

شعار «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» مستند به همین یک روایت است که در آن معلوم نیست راوی واقعاً کلمات خود پیامبر را نقل کرده است یا مضمون آن را با بیان خود یا به نقل از دیگری روایت نموده است. با این همه می‌بینیم که این مسئله نقش بر صفحات تاریخ شده و همه جا را پر کرده است و بر اساس آن همه گمان می‌کنند که پیامبر اکرم همیشه و در همه جا، و در هر کوچه و بازار، همواره خطاب به مردم می‌گفته‌اند: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». این در حالی است که تمامی دوران دعوت و رسالت و سراسر زندگی آن حضرت سرشار از تکرار «الله اکبر» بوده است و همه پیشرفت‌ها و فتوحاتی که نصیب ایشان و مسلمانان شد، همه، مظاهر و جلوه‌های همین شعار اساسی اسلام، یعنی الله اکبر بود، و ما هنوز به جایگاه حیاتی این شعار در اسلام پی نبرده‌ایم و توجه شایسته‌ای به آن نداریم.

۱. بحار الانوار، ۲۰۲/۱۸

یکی از نمودهای بسیار زیبا و خیره کننده «الله اکبر» در روزگار ما در دوران پیروزی انقلاب اسلامی بود که در آن اوضاع و شرایط بسیار بحرانی - که به وصف نمی‌آید - شعار اصلی و اساسی مردم که از فطرت درونشان برخاسته بود و کسی آن را به آنان نیاموخته بود، همین «الله اکبر» بود که در همه جا - کوچک و بازار و خانه و مسجد و خیابان و ... - طنین افکن بود و صدای دشمن شکن آن از زبان همه مردم (کوچک و بزرگ، پیر و جوان، با سواد و بی سواد و...) بر فضای همه کشور حاکم شده بود. همه آنان به خوبی خوانده و شنیده بودند که پیامبر اکرم در آغاز بعثت خود گفته است: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، اما فطرت الهی و قرآنی که داشتند آنان را به سوی «الله اکبر» هدایت می‌کرد و ناخودآگاه این کلام عظیم، بلکه عظیم‌ترین کلمه اسلام و ایمان را - که تمامی دعوت و رسالت پیامبر اکرم است - بر زبانشان جاری می‌ساخت، بی آن که آن را کسی به آنان بیاموزد و القا کند.^۱

سؤال: ترجمه و تفسیر در آموزش قرآن چه جایگاهی دارند؟

جواب: ترجمه و تفسیر، هر کدام جایگاه خاص خود را دارا هستند. آنچه مهم است این است که هر یک از فعالیت‌های قرآنی باید دقیقاً در جای خود و در اختیار مخاطبان مناسب قرار گیرد، وگرنه آفت‌زا خواهند بود. مرحله آموزش قرآن، درست مانند مرحله کاشت نهال است، در این مرحله نباید از یک نونهال

۱. یکی از طلاب اصفهانی نقل می‌کرد که روزی به منظور یافتن پاسخ این سؤال که چرا در قرآن «الحمد لله» و «سبحان الله» و «لا اله الا الله» و... به انحاء مختلف آمده است، اما از «الله اکبر» خبری نیست، به زیارت حرم مطهر امام رضا(ع) می‌رود تا جواب سؤالش را از امام(ع) بگیرد. شبانگاه در خواب حضرت امام رضا(ع) را می‌بیند که کتاب بزرگی را در برابر چهره خود نگاه داشته است؛ به گونه‌ای که صورت آن حضرت دیده نمی‌شود. ناگاه متوجه می‌شود آن کتاب، قرآن کریم است که آن حضرت در مقابل چهره خود برافراشته است. کمی بعد، امام آن را پایین می‌آورد و پیشانی نورانی و چشمان آن حضرت پدیدار می‌شود، و آنگاه خطاب به آن طلبه جوان می‌فرماید: این، کتاب «الله اکبر» است.

انتظار میوه و شکوفه داشت؛ باید صبر کرد تا کمی قوت یابد؛ شاخ و برگ پیدا کند؛ جان بگیرد و قد و قامتی راست کند، آن گاه خود به خود میوه و شکوفه خواهد داد. حرف ما همین است و به هیچ روی، بحث ما ردّ و انکار هیچ یک از فعالیت‌های قرآنی نبوده و نیست.^۱

سؤال: لطفاً دربارهٔ این که سوره تبّ، مخصوص ابولهب نیست و عمومیت دارد، بیشتر توضیح دهید.



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۱. در این باره، مراجعه شود به کتاب «آموزش زبان قرآن»، تألیف دکتر محمدعلی لسانی فشارکی و مهدی غفاری، قم: انتشارات زینی ۱۳۹۰ و کتاب «حمل قرآن» تألیف دکتر ابوالفضل خوش منش، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ۱۳۸۸

۲. بحارالانوار، ۷۹/۲۳؛ وسائل الشیعه، ۱۹۶/۲۷



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

مطلب در رابطه با ابوجهل نیز همین گونه است. مردم او را به نام ابوجهل نمی‌شناختند بلکه کنیه اصلی او ابوالحکم بود و از آن جا که در میان مردم به زیرکی و خردمندی و هوشمندی مشهور بود، به این نام شناخته و خوانده می‌شد (ابوالحکم از ریشه حکمت). البته به او ابوجهل هم گفته می‌شد، اما این کنیه چندان رواج و شهرت نداشت. جالب است که جهل در آن فرهنگ، به معنای جهالت و نادانی و بی‌سوادی نبود، بلکه کنیه‌ای افتخارآمیز و به معنای قدر قدرتی

۱. نک: نور الثقلین، ۶۹۷/۵-۶۹۸؛ الازهر و کتاب دراسات قرآنیه، ۶۱-۶۶؛ فی ظلال القرآن، ۴۰۰/۶
۲. نک: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۴، مدخل تبیت

و شجاعت و دلاوری و... بود.^۱ بعدها مسلمانان او را با همین کنیه دوم (ابوجهل) شناختند و ترجیح دادند که از آن پس وی را ابالحکم نامند و به تدریج نام و شهرت اصلی او به فراموشی سپرده شد و عنوان ابوجهل - که بعدها بار منفی نیز به خود گرفت - نزد مسلمانان دلچسب تر واقع شد.^۲

سؤال: در رابطه با تردید برخی از علما در رابطه با مقدم بودن اصحاب امام حسین بر اولاد ایشان توضیح بیشتری بفرمایید؛ مخصوصاً با توجه به این که اولاد امام، در واقع اصحاب ایشان هم بوده‌اند.

جواب:



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۱. نک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، مدخل ابوجهل
۲. همان

مسائل احساسی و عاطفی در جریان کربلا و اصولاً در بسیاری از موارد اسلام و مسلمانی، صورت کاملاً فرعی دارند و اصل و اساس مسئله، همین ارزش‌ها و فضیلت‌هاست که اگر آنها را معیار قرار دهیم، خواهیم دید که اصحاب امام(ع) در نزد امام(ع) برتر و بالاتر از برخی از فرزندان ایشان هستند:

«قل ان كان آباؤكم و ابناؤكم و اخوانكم و ازواجكم و عشيرتكم و اموال اقترفتنموها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فترتبصوا حتى ياتي الله بامرہ و الله لا يهدى القوم الفاسقين» (توبه/۲۴)

پیام این آیه این است که خودمان را بیازماییم و ببینیم که آیا علاقه به فرزند و پول و شغل و مقام و موقعیت و... در قلب ما بر محبت و دوستی پیامبر و قرآن و اسلام، بر دیگر علایق ما برتری دارد؟ اگر برتری داشت، یقین بدانیم که ما همان اهل عذابی هستیم که در عذابشان تأخیر شده است و خداوند بنا به لطف خود در ریشه‌کن کردن ما تعجیل نکرده است (فترتبصوا حتى ياتي الله بامرہ)، و عنوان قرآنی زیننده ما «فاسقین» است نه مؤمنین.

ولایتی لعلی بن ابی طالب احب الي من ولادتی منه لائن

ولایتی لعلی بن ابی طالب فرض و ولادتی منه فضل

سؤال: گاه مشاهده می‌شود که برخی به هنگام قرائت زیارت عاشورا، به جمله «السلام علی‌الحسین» که می‌رسند، نام امام حسن(ع) را نیز بر آن می‌افزایند و می‌گویند: «السلام علی‌الحسن و‌الحسین» و...! آیا سندی بر این افزوده هست؟

جواب:

مرحوم حاج شیخ عباس قمی(ره) در مفاتیح الجنان، ذیل زیارت وارث، مطلبی را تحت عنوان «در فقرات زیاد شدن زیارت وارث» می‌آورند و در آنجا شدیداً انتقاد می‌کنند که برخی به عبارت «فافوز معکم»، فقراتی را اضافه می‌کنند. آنگاه با استناد به سیره معصومین(ع) این قبیل دخل و تصرف در متن ادعیه و زیارتنامه‌ها را سخت مورد نهی و نکوهش قرار می‌دهند؛ در اینجا بخشی از این انتقاد و اعتراض را نقل می‌کنیم:

«...این زیارت معروف به زیارت وارث است و مأخذش کتاب «مصباح المتهدجد» شیخ طوسی می‌باشد که از کتب بسیار معتبر و معروف نزد علماست. من این زیارت را بدون واسطه از همان کتاب شریف نقل کردم و پایان زیارت شهدا همان بود که ذکر شد: «فیا لیتنی کنت معکم فافوز معکم». پس این اضافه‌هایی که بعضی بعد از «فافوز معکم» ذکر نموده‌اند (فی الجنان مع التّبیین و الصّدیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن اولئک رفیقاً، السّلام علی من کان فی الحائر معکم و علی من لم یکن فی الحائر معکم- الخ) تمامی آنها زیادی و فضولی است. شیخ ما در کتاب «لؤلؤ و مرجان» فرموده است: این کلمات که متضمّن چند دروغ واضح است، علاوه بر جسارت ارتکاب بدعت و جسارت افزودن بر فرموده امام علیه السّلام، چنان شایع و متعارف شده که چند هزار مرتبه در شب و روز در عرصه‌گاه مرقد نور ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السّلام و محضر فرشتگان مقرب و مطاف پیامبران

مرسل علیهم السّلام به آواز بلند خوانده می‌شود و احدی به این خوانندگان ایراد نمی‌گیرد و از گفتن این دروغ و ارتکاب این معصیت نهی نمی‌کند و کم‌کم این کلمات در مجموعه‌هایی که در زیارت و ادعیه احمقان از عوام جمع می‌کنند و گاهی اسمی برای آن می‌گذارند راه پیدا کرده و به چاپ رسیده است و از مجموعه این احمق به مجموعه آن احمق نقل شده و کار به جایی رسیده که بر بعضی از طلاب نیز امر مشتبه شده است. روزی طلبه‌ای را دیدم که آن دروغ‌های ناروا را برای شهدا می‌خواند؛ دست بر کتفش گذاشتم، ملتفت من شد. گفتم: از اهل علم چنین اکاذیب در چنین محضری قبیح نیست؟ گفت: مگر روایت نشده؟ تعجب کردم. گفتم: نه. گفت: در کتابی دیدم. گفتم در کدام کتاب؟ گفت: «مفتاح الجنان»! ساکت شدم؛ چه، کسی که در بی‌اطلاعی کارش به اینجا رسد که جمع‌آوری بعضی عوام را کتاب بشمارد و مستند قرار دهد قابل سخن گفتن نیست. پس شیخ مرحوم کلام را در این مقام طول داده و فرموده است: به حال خود گذاشتن عوام در امثال این امور جزئی و بدعت‌های مختصره مثل غسل اویس قرن و آتش ابوالدرداء، تابع و مخلص حقیقی معاویه، و روزه صمت که در روز سخن نگویند و غیر آن، که احدی در مقام نهی برنیامده، سبب تجرّی شده که در هر ماه و سال پیامبر و امام تازه‌ای پیدا می‌شود و دسته دسته از دین خدا بیرون می‌روند. انتهی کلامه رفع مقامه ...»^۱.

سؤال: گفتن «الله اکبر» به هنگام انتقال از قرائت یک سوره به سوره دیگر چه

صورتی دارد؟

جواب: روایت شده است که پیامبر اکرم در قرائت سوره‌های پایانی

قرآن کریم (۲۲ سوره - از سوره ضحی تا سوره ناس)، پس از اتمام یک سوره و پیش از آغاز سوره دیگر «الله اکبر» می‌گفتند. این سنت، همین گونه نسل اندر نسل در میان قاریان جاری و مورد توجه بوده است. گفتنی است، روایت مذکور

صرفاً از طریق قاریان نقل شده است!

در هر صورت، این هم یکی از فضاهای فراوان در زندگی پیامبر اکرم می‌تواند بوده باشد که سرشار از الله اکبر بوده است. خود نماز نیز، پر از تکبیر و الله اکبر است؛ پیش از تکبیر الاحرام، دست کم شش تکبیر مستحب دارد و در خلال اذکار و افعال نماز نیز تکبیر گفتن بسیار مطلوب است.
حافظ نیز می‌گوید:

من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

این چهار تکبیر همان است که در سوره کافرون آمده است: در سوره کافرون حرف «لا» چهار بار تکرار شده و بسان چهار عَلمِ بلند، خود را بالا کشیده است. عرفا از دیرباز، این چهار «لا» را به چهار تکبیر تعبیر و تعریف کرده‌اند که باید بر سر هر چه که هست و هر چه که قرار است به جای خدا بنشیند، کوبیده شود:

قل يا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ. وَلَا أَنَا عَابِدٌ
مَا عَبَدْتُمْ. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ. لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

سؤال:

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

جواب: هیچ اشکالی ندارد. علمای بزرگ نیز با قول و فعل خود به انحاء گوناگون آنها را تأیید کرده‌اند. بارها مشاهده شده است که مراسم ختم سوره انعام با همان کم و کیف، در حضور علما و مفسران بزرگ، برپا می‌شد و آنان نیز همچون سایر مردم به این سوره توسل می‌یافتند و از خداوند قضای حاجات خود را می‌خواستند.

سؤال:

یا سید المرسلین

جواب:



در رابطه با همین سوره کافرون، امام صادق(ع) با استناد به سنت نبی اکرم(ص) به اصحاب خود سفارش می کنند که: «إذا قلت: قل يا أيها الكافرون، فقل: يا أيها الكافرون و إذا قلت: لا أعبد ما تعبدون، فقل: أعبد الله وحده، و إذا قلت: لكم دينكم ولي دين، فقل: ربي الله و ديني الإسلام»^۱ یعنی وقتی می خوانید «قل يا ايها الكافرون»، قرآن و کلام خدا را می خوانید؛ سخن نازل شده خدا را تلاوت و روایت می کنید. حال باید این سخن خدا را فعال تر کنید و آثار تعلیم و تربیت الهی را در خودتان نشان دهید و بگویید: «يا ايها الكافرون!» این جمله، دیگر قرآن و کلام خدا نیست، بلکه اثر و انعکاس آن است؛ محصول آن است؛ پاسخ آن است. درس پس دادن است. شما با گفتن این جمله -که البته با صدایی آهسته تر از صدای کلام خدا باید باشد- در واقع نشان می دهید که شما تربیت شده مکتب

۱. البرهان، ۷/۵۸۰

«قل یا ایها الکافرون» هستید و هم اینک پس از هزار و پانصد سال، کافران امروز را مخاطب می‌سازید و منطق الهی خودتان را به گوش آنان می‌رسانید.

امام صادق(ع) در ادامه می‌فرماید که همین گونه وقتی می‌خوانی «لا اعبد ما تعبدون»، بگو: «اعبدالله وحده» و به همین شکل جلوتر می‌روند و نحوه مخاطبه با کلام خدا و فعال‌سازی قرائت قرآن را به ما می‌آموزند.

البته باید توجه داشت که مفهوم این حدیث این نیست که همیشه به هنگام قرائت این سوره باید این جملات را بر زبان آوریم یا به وقت قرائت سوره یا آیه‌ای دیگر، جملات خاص و املا شده دیگری را بگوییم، بلکه مراد این است که به هنگام قرائت قرآن متوجه باشیم تحت تعلیم و تربیت الهی هستیم و باید آثار این تعلیم و تربیت را در وجود خود پیاده کنیم.

عباراتی که امام صادق(ع) فرموده‌اند، صرفاً از باب نمونه می‌باشند و البته جزء متن قرآن هم نیستند و به هر زبانی می‌توان آنها را تکرار کرد و این قبیل مخاطبه‌ها را گسترش داد و بدین سان قرائت و تلاوت قرآن را فعال‌تر و کاربردی‌تر ساخت. به عبارت دیگر، این قبیل جملات از سوی قاری قرآن در واقع قرآن صاعد است که در برابر قرآن نازل و به عنوان پاسخ و انعکاس آن و درس پس دادن به صاحب قرآن ابراز می‌شود.

سؤال: اوایل انقلاب، وقتی که دختری ۱۲ ساله بودم، شبی خواب دیدم در مجلسی منتظر روضه‌خوان نشسته بودیم؛ سیدی آمد و پرچمی را به دست من داد و گفت: من عجله دارم شما داخل بروید و بگویید: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». من در خواب کاری را که گفته بود انجام دادم و سپس بیدار شدم، و هنوز تعبیر این خواب را نفهمیده‌ام. آیا این خواب اهمیت این شعار را نمی‌رساند؟

لا اله الا الله

قولوا لا اله الا الله تفلحوا

حال که سخن به این جا رسید، بدنیست این را هم بدانید که سال‌ها قبل از انقلاب -آن گاه که یک کتاب و یا نشریه مذهبی خوب و مفید به ندرت یافت می‌شد و از این جهت واقعاً بیچاره و درمانده بودیم- یک کتاب جیبی در رابطه با وحی از آیت الله مکارم شیرازی چاپ شد که در آن به شبهات راجع به وحی پاسخ داده شده بود. یکی از مسائلی که در آن مطرح شده بود مسأله احضار روح بود که مؤلف، استدلال طرفداران احضار روح را مورد نقد و خدشه قرار داده بود. آنان برای اثبات مدعای خود گفته بودند که ما روح آیت الله بروجردی را احضار کردیم و از ایشان پرسیدیم که برای جهان اسلام چه پیامی دارند. وقتی پیام ایشان را از روی حرکات موزون صدلی و... به نگارش درآورده بودند، معلوم شده بود که پیام آیت الله بروجردی به جهان اسلام این است که: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا».

آن چه در این پیام جالب توجه است این است که کلمات «قولوا» و «تفلحوا» بدون الف ثبت شده‌اند، در حالی که بر اساس رسم الخط عربی باید به صورت «قولوا» و «تفلحوا» ثبت می‌شدند. مؤلف پس از ذکر این مطلب خاطر نشان می‌کند که اگر روح احضار شده واقعاً به آیت الله بروجردی متعلق بوده باشد، ایشان حداقل می‌بایست قواعد رسم الخط عربی را رعایت می‌کردند؟! سپس می‌افزاید (دقت کنید): آیا پیامی مهم تر از «قولوا لا اله الا الله» تفلحوا نبود که آیت الله العظمی بروجردی به جهان اسلام برسانند؟!

مع الوصف - همان گونه که تأکید شد-پیام اصلی این مباحث این است که مراقب باشیم مبدا جایگاه و اهمیت فوق العاده اساسی الله اکبر در میان ما رنگ

بیازد و تحت تأثیر فرهنگ عوامانه و غیر محققانه، مقام و موقعیت این شعار اصلی و زیربنایی - که خلاصه اسلام و قرآن و دعوت و رسالت پیامبر اکرم است - مورد کم توجهی قرار بگیرد و عظمت و هیمنه آن، در هاله‌ای از تردید و ابهام قرار گیرد و از صحنه فرهنگ و اندیشه ما خارج گردد! متأسفانه باید گفت که تا حدودی چنین شده است. در کتاب‌هایی که چاپ می‌شود، از الله اکبر خبری نیست؛ در پوسترهایی که همه جا خودنمایی می‌کنند، الله اکبر ظهور و بروزی ندارد؛ در و دیوار ما غرق در الله اکبر نیست؛ زبان ما چندان به ذکر الله اکبر نمی‌چرخد. نقل است که پیامبر اکرم در هر مسیری که طی می‌کردند؛ از هر نشیب به هر فرازی که روی می‌آوردند، و بالعکس، الله اکبر می‌گفتند، و این شعار سرتاسر زندگی ایشان را پر کرده بود.^۱

سؤال

جواب: حوزه ادعیه و زیارتنامه‌ها با حوزه‌های قرآن و حدیث و تفسیر متفاوت است و نحوه بررسی و ارزشیابی و شناسایی آن‌ها سازوکار دیگری دارد. سیره علما نیز در شناخت دعا و زیارتنامه با نحوه معامله آنان با قرآن و حدیث کاملاً فرق دارد. زیارت عاشورا در میان ادعیه و زیارتنامه‌ها ارزش و اعتبار خاصی دارد و بسیاری از علما آن را تأیید کرده‌اند، اما باید توجه داشت که غیر از قرآن، هیچ متن دیگری نیست که تغییر ناپذیر باشد. حتی احادیث متواتر نیز چنین هستند؛ حدیث معروف ثقلین که نمونه بارز حدیث متواتر است، به چندین صورت نقل و روایت شده است و در واقع، آن چه متواتر است، مضمون آن است نه لفظ آن؛ چنان‌که مرحوم میر حامد حسین هندی - که از علمای بزرگ اسلام و جهان تشیع به شمار می‌رود - تنها در رابطه با متن و سند حدیث ثقلین،

۱. الدر المنثور، ۴۰۸/۶؛ تفسیر نور الثقلین، ۶۸۹/۵

شش جلد کتاب، موسوم به «عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ» نوشته است.

بنابراین، این که زیارت عاشورا، متن معتبری است، منافاتی ندارد با این که کلمات یا جملاتی از آن کم شده و یا به آن افزوده شده باشد، یا برخی از الفاظ آن دگرگون شده باشد. مثلاً عبارت «طَلَبَ ثَارِي» در برخی از نسخه‌ها به صورت «طَلَبَ ثَارِيكُمْ» آمده است (که البته بهتر است «ثاری»، یا «ثاری کم» خوانده شود، نه «ثاری کُم» که بی معناست)؛ یا کلمه «زیارتک» در برخی از نسخه‌ها به شکل «زیارتکم» آمده است. همه این‌ها درست و صحیح است و قرائت هیچ کدام از آن‌ها مشکلی ندارد؛ حتی خواندن زیارت عاشورا و... به زبان فارسی یا زبان‌های دیگر هم مشکلی ندارد؛ به صورت شعر هم می‌شود آن‌ها را خواند. همه این کارها صحیح است و اشکالی ندارد و نباید در این خصوص سخت‌گیری کرد.

مقام معظم رهبری بارها توصیه کرده‌اند که این مهمانداری و میزبانی زبان فارسی نسبت به اسلام و قرآن و حدیث و... هرچه بیشتر ادامه یابد تا زبان و فرهنگ و ادب فارسی سرشار از مایه‌های قرآنی و حدیثی و زیارت و ادعیه باشد. تکرار برخی از جمله‌ها و عبارات ادعیه و زیارات نیز، اشکالی ندارد، در رابطه با الفاظ نماز نیز - اگر به صورت بدعت در نیاید - ایرادی ندارد. گاه انسان احساس نیاز می‌کند که - مثلاً - آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را تکرار کند؛ نه

موسسه فرهنگی هنری کانون سروپروچ زبان قرآن

در سیره برخی از ائمه اطهار نیز، نقل شده است که ایشان در نمازهای نافله شب، گاه، یک آیه را بارها تکرار می‌کردند و تا آنجا ادامه می‌دادند که گویی صدای خدا را مستقیماً می‌شنوند.^۲ البته باید توجه داشت که این کار نباید به صورت بدعت درآید! نیز، باید مراقب بود که الفاظی را از نزد خود، به متون

۱. العروة الوثقی، ۶۶۲/۱

۲. مفتاح الفلاح/۳۷۲: وَ قَدْ رُوِيَ عَنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ: لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِعِبَادِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَمْ يُبْصِرُوا وَ رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَخَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ فِي أَثْنَاءِ الصَّلَاةِ فَسُئِلَ بَعْدَهَا عَنْ سَبَبِ غَشْيَتِهِ فَقَالَ مَا زَلْتُ أَرُدُّ هَذِهِ الْآيَةَ حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنْ قَائِلِهِ.

ادعیه و زیارات اضافه نکنیم!



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۴



مؤسسه علمی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

ایلاف

حضور در فضای سیره نبوی

یکی از اصول مهمی که در سیره‌شناسی باید در نظر داشت، این است که در این فرایند باید بکوشیم دائماً خود را در فضا و حال و هوای سیره نبوی قرار دهیم و فاصله‌های زمانی و مکانی میان خود و سیره نبوی را درنوردیم و با تکیه بر توانمندی‌های خدادادی - که از امتیازات انسان است - همواره خود را در آن محیط و شرایط قرار دهیم.

اگر به این اصل اساسی توجه نکنیم، سیره‌شناسی با تمامی آثار و برکاتی که دارد در حد یک تاریخ‌نگاری و نقل گزارش‌های تاریخی و ... تنزل می‌یابد و به جای زیستن با سیره پیامبر و زبان و فرهنگ آن، به یک کار تاریخی سرگرم می‌شویم و از بهره‌های بایسته و شایسته‌ای که از این سیره مرضیه بلید برمی‌گرفتیم، به کلی محروم می‌شویم.

بنابراین، همان‌گونه که در رابطه با قرآن، ادلبی را بلید در نظر بگیم، و بدون تقید به این آداب، قرائت قرآن کارساز و مفید نخواهد بود، در رابطه با سیره‌شناسی نیز، اگر به این اصول پایبند نباشیم، به زیان‌ها و خسارت‌های سنگین دچار خواهیم شد.

نباید گمان کنیم آنان که در مدینه متولد می‌شوند و در آن جا زندگی می‌کنند، از این امتیاز برخوردارند که در حال و هوای سیره نبوی زندگی می‌کنند. به هیچ وجه این گونه نیست! این تصور ناصحیح، دقیقاً مانند غلط مشهور و

اشتباه فراگیری است که حتی بسیاری از دانشوران و فرهیختگان به غلط چنین می‌پندارند که عرب‌ها به این حساب که زبانشان عربی است، رابطه‌ای مستقیم با قرآن دارند و با آن مأنوس‌اند. این باور همگانی، صرفاً یک غلط مشهور است و از هیچ سند و مدرک و پشتوانه علمی برخوردار نیست؛ زیرا، میان عرب بودن و نزدیکی و انس با قرآن - علماً و عملاً - هیچ گونه ملازمه‌ای برقرار نیست. غلط مشهور دیگر این است که غیر عرب‌ها، از آن جا که زبانشان عربی نیست و

در رابطه با سیره نبوی نیز، جریان از همین قرار است؛ چه بسا کسانی که به صورت آبا و اجدادی، نسل اندر نسل در مدینه زندگی کرده‌اند و دقیقاً در فضایی که سیره نبوی شکل گرفته است، نشوونما نموده‌اند و ادوار گوناگونی را سپری کرده‌اند، در عین حال از آثار و برکات این سیره مرضیه بهره‌ای نیاندوخته‌اند. به عکس، بوده‌اند کسانی که - به رغم بُعد زمانی و مکانی بسیار با فضای شکل‌گیری سیره نبوی - با تکیه بر توانمندی‌های خدادادی، توانسته‌اند خود را در فضای سیره پیامبر اکرم قرار دهند و از برکات آن بهره‌مند گردند. چنان‌که مفسران، ذیل آیاتی که بر سیر در زمین تأکید می‌کنند (سپروا فی الارض)^۲، از دیرباز این نکته را متذکر شده‌اند که سیر در زمین، صرفاً سیر فیزیکی و مکانی نیست که با تکیه بر نبود امکانات و... خود را از تحت شمول این دستور الهی خارج کنیم.^۳ بس یارند،

۱. برای تفصیل این مطلب نگاه کنید به: طرح جامع آموزش زبان قرآن، مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق(ع)، خرداد ۱۳۷۹.

۲. ...

۳. المیزان، ۳۸۸/۱۴؛ روح المعانی، ۱۵۹/۹؛ التحرير و التنوير، ۲۰۸/۱۷؛ البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، ۳۳۷/۱؛ ترجمه بیان السعاده، ۱۱۲/۱۰

مسافرانی که دائم در حال سفر هستند و از مسیر خود هیچ عبرت و بهره‌ای نمی‌اندوزند، به گونه‌ای که اگر در برابر یک سؤال معرفتی قرار گیرند، هیچ پاسخی به آن ندارند. سیر و سفر، شامل سیر و سیاحت معرفتی و فکری و قلبی هم می‌شود که در آن، انسان به رغم فاصله مکانی و زمانی که با جاهای مختلف دارد، در پرتو مطالعه و تمرین و کارورزی و افزایش مهارت فکری و قلبی به گذشته‌های دور برمی‌گردد و با گذشتگان زندگی می‌کند و در میان آنان نشو و نما می‌یابد و تنفس و تحرک می‌نماید. مسئله در رابطه با سیره نبوی نیز قطعاً، همین گونه است. البته قدری مشکل است و تلقین و تمرین و مهارت بسیاری می‌طلبد؛ نه از جهت بُعد و فاصله زمانی و مکانی، بلکه از این بابست که سیره صحیح پیامبر از میان گزارش‌های نادرست فراوان و تحریفات بسیار، باید از نو باز شناسی شود؛ آنگاه است که این حرف‌ها در جای خودشان قرار می‌گیرند.

مدینه فاضله و مدینه مفضوله

در این جا متنی که از سوی یک زائر ایرانی در سال‌های اخیر در مدینه منوره تهیه شده است، عیناً ذکر می‌شود. «مدینه فاضله و مدینه مفضوله» عنوانی است که در همان حال و هوای سفر زیارتی-سیاحتی به این نگاشته داده شده است. «مدینه فاضله» مدینه‌ای است که مطابق با شأن و مقامی که دارد از فضل و برتری شایسته و بایسته برخوردار است و «مدینه مفضوله»، مدینه‌ای است که حق آن - چنان‌که در خور آن است - شناخته نشده و آن گونه که باید باشد، نیست:

«گویی بار دیگر ابن‌ابی‌الحدیدوار باید گفت: «الحمد لله الذی قدم المفضول علی الفاضل»^۱. عملاً، این طور شده است. مدینه‌ای که امروزه همه می‌بینند و در آن هفته‌ای درنگ می‌کنند و در هتل‌هایش بیتوته می‌کنند و در حرمش عبادت و زیارت می‌کنند، مدینه مفضوله است؛ مدینه‌ای است که عملاً ترتیب داده شده

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ۳/۱

است و ترجیح داده شده است که چنین باشد، ولی چنین نبوده است؛ حتی تا حدود ۸۰ سال پیش. حالا، دیگر مدینه، مدینه دیگری شده است؛ عظمتی به هم زده است؛ البته عظمت از نوع عظمت امروزی؛ امروزه پسند؛ شاید هم بد نباشد، حتی خوب هم باشد، که هست و خواهد بود. اما آن مدینه که بوده، دیگر نیست! و اگر کسی بخواهد از زیر عظمت و ضخامت و فخامت این پوسته‌ای که مدینه فاضله را زیر پوشش خود گرفته است، مدینه‌النبی را بیرون بکشد و ببیند، بسیار به زحمت می‌افتد، یا هرگز ممکن نیست. مدینه‌النبی، مدینه‌ای که پیغمبر اکرم همه چیز آن و در همه جای آن بود. مدینه فاضله با آن مسجد و آن محراب و منبر و آن روضه منوره و آن نخلستان‌ها و آن کوچه‌ها و بازارها، و آن قبرستان بقیع و آن کوچه بنی‌هاشم در فاصله بین الحرمین (بین قبه خضراء و بقیع)».

این که حضرت امام خمینی (ره) فرمود: محرم و صفر است که اسلام را زنده نگاه داشته است، باید توجه داشت که مراد از آن، هر محرم و صفری نیست، یعنی چنین نیست که هر محرم و صفری که می‌آید و می‌رود، به اسلام حیات ببخشد، بلکه محرم و صفری حیاتبخش است که بتواند فاصله‌های زمانی و مکانی را از بین ببرد و ما را در حال و هوای عاشورا و کربلا و مدینه و پیام رحلت پیامبر اکرم قرار دهد. گاه در برخی از مجالس عزاداری در مساجد و حسینیه‌ها و... مشاهده می‌شود که سخنران جلسه در کمال مهارت و زیبایی حضار در جلسه را به گذشته‌های دور می‌برد و آنان را در فضای مدینه و کربلا قرار می‌دهد و با عبارات بسیار دقیق و سنجیده این حال و هوا را در فضای جلسه ایجاد می‌کند. این کار شدنی است و باید در حرکت‌های فردی و جمعی مهم و اساسی که در زندگی داریم، عملی گردد و این فاصله‌های مکانی و زمانی حذف شوند. محرم و صفر تنها با این ترتیب است که اسلام را زنده نگاه می‌دارند و گرنه محرم و صفری که صرفاً به نقل تاریخ و تاریخ‌خوانی و تاریخ‌گویی و داستان‌سرایی و... سپری گردد، هرگز این خاصیت را نخواهد داشت، و همان است که شیخ مصلح الدین سعدی - علیه الرحمة - گفته است:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می روی به ترکستان
است

دوری از فضای سیره نبوی و قساوت قلب

بر اساس آموزه‌های قرآن کریم، اگر این فاصله‌ها و دوری‌ها در میان ما حاکم شوند و همواره در این حسرت به سربریم که ای کاش در مدینه و کربلا بودیم، و اگر با کارورزی و کسب مهارت‌های ذهنی و فکری لازم این بُعد مسافت‌ها را نتوانیم از میان برداریم و همواره خود را از آن حال و هواها دور ببینیم، به قساوت قلب مبتلا خواهیم شد:

«الم یأْن للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحقّ و لا یكونوا کالذین أوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم الأمد فقسست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون» (حدید/۱۶)

خشوع قلب، همان خشیت است و خشیت برای این که فرهنگ فردی و جمعی اسلام در وجود افراد و جمعیت‌ها نفوذ کند و فعال شود، یک عنصر اساسی است. قرآن کریم، برای این که چگونگی سازوکار ایجاد خشوع و خشیت در برابر «ذکر الله» و حق و حقیقت را بیان کند، آن زوی سگه را به ما نشان می‌دهد: «و لا یكونوا کالذین أوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم الأمد فقسست قلوبهم» و خاطر نشان می‌کند که اگر مسلمانان متوجه این اصل اساسی (خشوع و خشیت) نباشند و فاصله‌ها را حذف نکنند، بلایی که بر سر اهل کتاب آمد، آنان را نیز گرفتار خواهد کرد.

اهل کتاب، به جای این که بر دل‌های خود خشیت و لطافت و ظرافت را حاکم کنند، و از این طریق مرزهای زمان و مکان را بشکنند و همواره با پیامبر خود و تعالیم آسمانی او به سر ببرند، دائماً بر تعداد روزها، ماه‌ها و سال‌هایی که میان آنان با زمان حضرت موسی و نزول تورات گذشته بود، تأکید کردند و

بدین سان، تیشه به ریشه خود زند: «فطال علیهم الأمد فقست قلوبهم». «طال» یعنی طولانی شد؛ آنان دائماً با روزشماری و سال شماری، به خود باوراندند که از زمان حضرت موسی و جریان اژدها شدن عصا و عبور از بحر قلزم و غرق شدن فرعون و فرعونیان مدت طولانی گذشته است. آنان می‌بایست دل‌های خود را به گونه‌ای نرم و لطیف می‌کردند که به محض شنیدن نام موسی و تورات و... در همان حال و هوای زمان نزول تورات و بعثت پیامبرشان قرار می‌گرفتند و خودشان را در جای آن حضرت می‌دیدند و سنگینی رسالت ایشان را بر دوش خود احساس می‌کردند. اما با مرور زمان، دل‌هایشان قساوت یافت و با قدمت یافتن هرچه بیشتر دین‌شان سنگدل‌تر شدند: «فطال...فقست...».

تکیه کردن بر فاصله‌ها، آمارها، سال‌ها و قرن‌ها، تغییر و تحول‌ها و دگرگونی شرایط و اوضاع و احوال و... همه موجب نقض و زیر پای گذاشتن اصولی است که خدا بنیان نهاده است؛ چنان‌که فرموده است: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة». دوری از آموزه‌های قرآن و تکیه بر روش‌ها و شیوه‌های دیگر این منطق ویرانگر را در ذهن و فکر ما حاکم می‌کند که: آری، سیره پیامبر بسیار عالی است و باید الگو و اسوه باشد، اما...! اما اکنون شرایط تغییر یافته است؛ در آن زمان چنین بوده و الآن چنین شده است!؟

این «اما»ها - که همواره در حوزه‌های گوناگون فکری و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و... در منطق و زبان مسلمانان جاری بوده است و هست - تمام دارایی آنان را به تاراج برده است و آنان را - دست کم در عمل - بی‌چیز و بی‌کس و درمانده ساخته است؛ به گونه‌ای که باید همواره در حال در یوزگی از این و آن و وامداری شرق و غرب باشند.

«فطال علیهم الأمد فقست قلوبهم...»؛ برخورد «تاریخی شدگی» با مسئله وحی و رسالت و کتاب آسمانی و... موجب سنگدلی آنان شد و تاریخی دانستن وحی و رسالت - که مساوی است با مدون کردن و کنار گذاشتن آن - ایشان را از همه دارایی و میراث گرانقدر آسمانی که داشتند محروم ساخت و پس از آن همه

معجزات و بیناتی که پشت سر گذاشته بودند، در رابطه با دین الهی خود فاسق گشتند: «و کثیر منہم فاسقون».

باید توجه داشت که در یک جامعه دینی، به همین راحتی و بی سر و صدا، اکثر مردم فاسق می‌شوند. فاسق کسی است که وارد ایمان می‌شود و به هر شکلی در حوزه ایمان قرار می‌گیرد؛ سپس به دلایلی، از این حوزه خارج می‌شود. معنای ریشه «فَسَقَ» در اصل اتفاقی است که در رابطه با درخت خرما روی می‌دهد؛ به این شکل که پوسته شکوفه خرما می‌شکافد و دانه خرما از آن خارج می‌شود. این سر بیرون آوردن از درون شکوفه و کنار زدن پوسته آن را «فسق» می‌گویند؛ «فسقت التمر» یعنی: دانه خرما از پوستش خارج شد.^۱ بنابراین «فاسق» یعنی کسی که از حوزه اسلام و ایمان خارج شده است. در آیه مورد بحث، فاسق همان کسی است که به ظاهر، اهل دین و ایمان است (دینداری شناسنامه‌ای) اما منش و رفتار و شخصیت دینی و ایمانی ندارد و در واقع، از حوزه دین خارج شده است (و کثیر منہم فاسقون).

باید توجه داشت که «کثیر» در این آیه معادل چهل یا پنجاه درصد و حتی بیشتر نیست؛ کثیر در برابر قلیل است: «و قلیل من عبادی الشکور»؛ «قلیل» در این آیه به معنای خیلی کم و تقریباً معادل پنج درصد یا اندکی کمتر یا زیادتر است و مابقی همان «کثیر» است. بنابراین «کثیر» در قرآن در حدود نود درصد یا نود و پنج درصد است. خداوند در رابطه با آنان خطاب به پیغمبر خود می‌فرماید: «انّ الذین فرقوا دینہم و کانوا شیعا لست منہم فی شیء انما امرہم الی اللہ ثم ینبئہم بما کانوا یفعلون» (انعام/۱۵۹). یعنی: تو ای پیامبر ارجمند و عزیز ما- هیچ ارتباطی با این افراد نداری؛ اینان گمان می‌کنند که مسلمان هستند و با تو نسبت و رابطه دینی دارند، حال آن که هیچ نسبتی با تو ندارند و مدت‌هاست که از دین و دینداری جدا شده و مفارقت کرده‌اند.

۱. لسان العرب، ۳۰۸/۱۰

گفتنی است، کلمه «فَرَقُوا» در این آیه به صورت «فارقوا» نیز قرائت شده است^۱ که البته از نوع قرائت تفسیری است. به عبارت دیگر، برخی از قراء، «فَرَقُوا» را به «فارقوا» تفسیر کرده‌اند؛ یعنی اینان از دینشان جدا شده و از آن جدا شدند. ﴿فَرَقُوا مَا بَيْنَهُمْ وَاللَّهَ﴾^۱ اِنَّمَا اَمْرُهُم اِلَى اللّٰهِ

شمول و عمومیت خطاب‌های قرآن

پیش از آن که به یکی دیگر از اصول سیره‌شناسی بپردازیم، لازم است این نکته را خاطر نشان کنیم که مبانی و اصولی که در حوزه سیره‌شناسی مطرح می‌شوند، با یکدیگر در تعامل و همکاری و همیاری هستند، درست مانند قطعات گوناگون یک دستگاه که در راستای هدف مورد نظر با یکدیگر هماهنگ و هم‌نوا می‌باشند. این تعامل و هماهنگی در میان همه اصول و مبانی که تاکنون برای سیره‌شناسی

اصل مهم دیگری که در سیره‌شناسی مطرح است، توجه به خطاب‌های قرآن است که در وهله نخست متوجه پیامبر اکرم‌اند. خداوند متعال در سراسر قرآن، آن حضرت را مورد خطاب قرار داده است، و ما باید در پرتو مخاطبه خداوند با ایشان، بتوانیم خطاب‌های قرآن را متوجه خودمان کنیم.

در این راستا نخست باید بتوانیم درک کنیم که پیامبر اکرم در قبال خطاب‌های خداوند چه تجربه‌ای می‌یافتند و چه عوالمی در درونشان ایجاد می‌شد و چه اتفاقاتی در وجودشان پدید می‌آمد. آن گاه که خداوند به ایشان اقراء می‌نمود (سَنَقْرُئُكَ فَلَا تَنْسَى) (اعلیٰ/۶) و ایشان پس از اقراء الهی، آیات را قرائت می‌نمودند و در قلب مبارکشان ثبت و ضبط می‌کردند و آن‌ها را بارها در همه اوقات، به خصوص در دل شب و لحظات سحر تلاوت می‌فرمودند (إِنَّ نَاشِئَةَ

۱. مجمع البیان، ۴/۶۰۰

الَّيْلُ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيْلًا)، (مزمّل/۶) چه حال و هوایی داشتند. بلید بتوانیم حال پیامبراکرم را در آن لحظات تصوّر کنیم؛ نه فقط تصور ذهنی، بلکه بلید قلبمان را به کار اندازیم و تا جایی که می‌توانیم خودمان را به آن حضرت نزدیک کنیم و به اندازه توانمان در فضایی قرار گیریم که آن حضرت قرار داشتند. ما باید بتوانیم تصور کنیم که -مثلاً- آنگاه که خطاب «أَنَا اعطیناک الکوثر» نازل می‌شد، ایشان چه حالی داشتند و این خطاب را چگونه دریافت کردند و به چه شکلی در زندگی خود فعال نمودند و به آن مصداق دادند. خطاب «أَنَا اعطیناک الکوثر» در سراسر سیره ۶۳ ساله آن حضرت و به خصوص در ۲۳ سال پس از بعثت، چگونه و به چه صورت جلوه کرد؛ چگونه سیره آن حضرت را به

اگر این مرحله را به خوبی سپری کنیم، در مرحله دیگر می‌توانیم به خود برگردیم و حدیث نفس کنیم که اکنون خطاب «أَنَا اعطیناک الکوثر» برای ما چه پیامی دارد؟ و ما چگونه می‌توانیم مخاطب این آیه و این سوره و سایر آیات سوره‌های قرآن قرار گیریم؟

هرچه در مرحله نخست (درک و تصوّر تجربه پیامبر در برابر خطابات قرآن) موفق بوده باشیم، در این مرحله نیز پیش‌تر خواهیم رفت. بلید به خود منتقل شویم و قدر این شرافت و کرامت و عظمتی را که خداوند به برکت وجود حضرت ختمی مرتبت برای ما قائل شده است بدانیم و ارزش و اهمیت آن را همواره به خود و خانواده و اطرافیانمان تذکر دهیم و یادآور بشویم.

قرآن به گونه‌ای تعبیه شده است که هر انسانی بتواند در جای پیامبراکرم قرار گیرد و مخاطب قرآن گردد. این راه باز است و این زمینه قرنهاست که برای ما مهیا شده است و ما بلید قدردان آن باشیم. حضرت امام خمینی (ره) در توصیه‌های قرآن شناختی خود به نزدیکانشان توصیه کرده‌اند که بکوشند قرآن را به گونه‌ای بخوانند که گویا دارد بر خود آنان نازل می‌شود. یکی از مصادیق اقتدا

به سیره پیامبر اکرم و اسوه حسنه همین است که در نحوه مخاطبه قرآن با آن حضرت تأمل کنیم و بکوشیم که مانند ایشان طرف خطاب خداوند قرار گیریم؛ چنان که امامان اهل بیت (ع) نیز قرآن را به گونه‌ای قرائت می‌کردند که گویی بر آنان نازل می‌شود.^۱

در قرآن آیات و عبارات بسیاری مشاهده می‌شوند که در آنها، شخص پیامبر اکرم مورد خطاب قرار گرفته‌اند. این خطاب‌های فراوان به صورت‌های مختلف مانند ضمیرهای مفرد مخاطب (انت، ک، ت) و فعل امر مفرد مذکر مخاطب و ... خود را نشان می‌دهند.

در تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی - که از تفاسیر کهن به شمار می‌آید و بخشی از آن به همت دکتر مجتبی مینوی، به طور محدود چاپ شده است - مؤلف در تفسیر سوره فتح، سخنی از امام صادق (ع) نقل می‌کند و می‌گوید: «از وی روایت است که چهار هزار جای، مصطفی را خدا در قرآن بستوده است به تصریح و تعریض».^۲ یک معنای این سخن، آن است که در قرآن، چهار هزار مورد خطاب مفرد مذکر در رابطه با پیامبر اکرم آمده است. گفتنی است حتی کلماتی مانند «ذلک» نیز، جزء همین موارد محسوب می‌شوند، چرا که «ذلک» مرکب است از «ذا» و «لام» و حرف خطاب «کاف» که همان ضمیر مفرد مذکر مخاطب می‌باشد و در قرآن همه‌جا، به استثنای مواردی که قرینه بر خلاف آن وجود داشته باشد، خطاب‌های «ذلک» بلکه همچنین «هذا» خطاب به پیامبر اکرم است.

مذکر و مؤنث یا عام و خاص

باید توجه داشت که در اصطلاح علوم عربیت مذکر در برابر مؤنث نیست، بلکه مذکر یعنی اسم یا ضمیر یا فعلی که عام بوده و قید تأنیث ندارد؛ یعنی

۱. نیز: مفتاح الفلاح/۱۹۲؛ التحفة السنیة/ ۱۴۹

۲. تفسیر سورآبادی، ۲۳۷۳/۴

مؤنث‌ها را نیز در برمی‌گیرد. به عنوان مثال کلمه «ذَلِك» مادام که تبدیل به «ذَلِكِ» نشده است، شامل مذکر و مؤنث، هردو می‌شود، اما وقتی به صورت مؤنث درآید، فقط مؤنث‌ها را در برمی‌گیرد. بنابراین در بسیاری از زبان‌ها از جمله زبان عربی که در آن‌ها مسئله تأنیث و تذکیر مطرح است، آنچه به نام مذکر معروف است، در واقع همان «عام» است و آنچه نامش را مؤنث گذاشته‌اند همان «خاص» می‌باشد. پس مذکر و مؤنث، همان عام و خاص است؛ یعنی وقتی یک اسم یا فعل یا ضمیر مذکر به کار می‌بریم، مفهومی این است که مرجع آن اسم و ضمیر یا کننده آن فعل، هم می‌تواند مذکر باشد و هم مؤنث و آنگاه که می‌خواهیم فقط در خصوص مؤنث حرف بزنیم از علائم و نشانه‌های تأنیث استفاده می‌کنیم تا نشان دهیم که مرجع این ضمیر یا فاعل این فعل و ... خاص است و از جنس مؤنث است.^۱

به عنوان مثال، وقتی خطیب جمعه می‌گوید: «السلام علیکم»، مرادش از ضمیر «کم» فقط مردان نیست، بلکه او عموم نمازگزاران، چه زن و چه مرد را در نظر دارد. یا وقتی می‌گوید: «ایها المؤمنون» نه صرفاً مردان، بلکه عموم زنان و مردان مؤمن را مخاطب ساخته است. حال اگر بگوید: «ایها المؤمنات» و یا «السلام علیکن» و... معلوم می‌شود که خطاب او خاص بوده و مردان را شامل نمی‌شود. حال اگر بگوید: «ایها المؤمنون و المؤمنات» از باب ذکر خاص بعد از عام می‌باشد که به منظور تأکید می‌باشد نه تفکیک جنسیت.

این تفکیک میان مؤنث و مذکر، اشتباه و خطایی است که از دیرباز، به سادگی روی داده و مشکلات جدی و پیچیده‌ای را در فهم متون، از جمله خطاب‌های قرآن کریم، به وجود آورده است. با بیانی که گذشت، خطاب‌های مفرد مذکر در قرآن، مانند «أَلَمْ تَرَ...»،

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره، رک: نقش جنسیت زبانی در ترجمه‌ها و تفاسیر قرآن، شهره شاهسوندی،

نشریه بینات، شماره ۴۲، ۱۳۸۳

«أَرَأَيْتَ...»، «أَنَا أَعْطِينَاكَ...» و ... یک مخاطب دارد که می‌تواند مرد باشد یا زن. این خطاب‌ها در وهله نخست، بی شک، متوجه پیامبر اکرم است که خود جای درنگ و تأمل فراوان است؛ چه، خداوند در قرآن کریم، پیش و بیش از هر کس با ایشان سخن گفته است و این یکی از زمینه‌های بسیار مهم قرآن‌شناسی و پیامبرشناسی می‌تواند باشد. گویی خداوند از آغاز تا انجام قرآن، فقط با پیامبر اکرم سخن گفته است. چهار هزار موضع که در تفسیر سورآبادی به آن اشاره شده است با تعداد آیات قرآن (۶۲۳۶ آیه) چندان فاصله‌ای ندارد. اگر این چهار هزار مورد، سیاقشان هم در نظر گرفته شود، سرتاسر قرآن را شامل می‌شود. بنابراین، هیچ جمله و فراز و عبارتی در قرآن نیست که در آن، خداوند آن حضرت را به گونه‌ای مورد خطاب قرار نداده باشد.

گفتنی است، آنچه در اصول کافی، باب فضل القرآن، در رابطه با تعداد آیات قرآن نقل شده است که قرآن هفده هزار آیه می‌باشد، ناظر بر تعداد فرازهای قرآن است؛ چه، در بیان احادیث هر قسمت و فراز از آیات قرآن که پیوند ساختاری با پس و پیش خود ندارند و مفهوم مستقلی را می‌توانند القا کنند، به خصوص مواردی که مشمول وقف مطلق هستند، یک آیه محسوب می‌شوند؛ مثلاً جمله «لا اکراه فی الدین» و «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا» و ... هر کدام یک آیه به شمار می‌آیند و خداوند در تمامی این آیات، جمله‌ها و فرازها، پیامبر خویش را خطاب ساخته است. این در حالی است که حضرت موسی (ع) با آن که عنوان «کلیم الله» دارد، تنها در موارد محدودی - که در قرآن و برخی از روایات ذکر شده است - مورد خطاب الهی قرار گرفته بود.

از سوی دیگر، باید توجه داشت که این هفده هزار مورد، تنها به الفاظ مربوط می‌شود و اگر محتوا و معانی و مفاهیم و معارف قرآن و بطن‌های

۱. اصول کافی، ۶۳۵/۲: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرِئِيلُ (ع) إِلَى مُحَمَّدٍ (ص) سَبْعَةٌ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ

تودرتوی آن را نیز به حساب آوریم، گستره خطاب الهی نسبت به پیامبر اکرم، بی‌کران خواهد بود. خداوند در بیان قرآن از هیچ چیز فروگذار نبوده است: «ما فرطنا في الكتاب من شيء» (انعام/۳۸) و در همین قرآن بارها به اشکال گوناگون تأکید کرده است که هر آنچه لازم بوده است در این قرآن آورده و هر چه گفته‌ی بوده است، با پیامبر خویش گفته است:

«... و نزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء و هدى و رحمة و بشرى للمسلمين» (نحل/۸۹)

«... ما كان حديثاً يفترى و لكن تصديق الذى بين يديه و تفصيل كل شيء و هدى و رحمة لقوم يؤمنون» (يوسف/۱۱۱)

خداوند در اوج زیبایی با بنده برگزیده و ستوده‌ترین و ستاینده‌ترین آفریده خود سخن گفته است. در همین تفسیر سوراآبادی، ذیل آیه «محمد رسول الله...» آمده است که این جمله، یعنی «افضل الخلق، محمد رسول الله» یعنی خداوند در این آیه پیامبر اکرم را، برترین خلایقی دانسته است. در ادامه می‌خوانیم: «محمد ستوده‌ترین بود و احمد ستاینده‌ترین...؛ چنانستی که خدای می‌گوید: چون من ستایم، ستوده‌ترین همه خلق محمد است و چون خلق مرا ستایند، ستاینده‌ترین همه، احمد است»^۱.

احمد یعنی، هیچ کس همچون پیامبر اکرم نتوانسته است خداوند را -چنان که شایسته است- حمد و ستایش کند و محمد یعنی خداوند، کسی از میان مخلوقات خود را همانند ایشان ستایش، توصیف، تحسین و تکریم نکرده است. حال، این پیامبر برگزیده و این بهترین مخلوق آفرینش و ستوده و ستاینده خداوند، به عنوان «اسوه حسنه» ما معرفی شده است و پر واضح است که یکی از درخشان‌ترین جوانب سیره و سنت نبوی همین مخاطبه بی‌نظیر قرآن با آن حضرت است. باید بکوشیم و مهارت به خرج دهیم. در وهله نخست، تا جایی

۱. تفسیر سوراآبادی، ۲۳۷۳/۴

که می‌توانیم سعی کنیم درک کنیم که شخص نبی اکرم در برابر قرآن و خطاب‌های آن چه حال و هوایی داشتند و خطابات الهی در منش و روش آن حضرت چه حضور و ظهوری داشتند، آنگاه در حدّ توان، سعی کنیم که تجریداً ایشان در قبال آیات و خطابات الهی را در وجود خود و جامعه خود پیاده کنیم و این مهم نه تنها شدنی است، بلکه اصولاً بنا بر همین بوده است و اگر چنین نباشد، از قرآن چندان بهره‌مند نخواهیم گردید.

سورة ماعون

بنابه ترتیب آخر به اول قرآن، در این قسمت از مطالعه سیره نبوی در قرآن کریم می‌بایست به تفسیر سورة کوثر و جایگاه والای این سوره در تبیین خطوط مهم و اصلی سیره نبوی می‌پرداختیم، که عملاً مبحث بعدی به سورة کوثر اختصاص یافته است. بنابراین، در این بخش از مباحث سیره نوبت به بررسی سورة ماعون می‌رسد که در احادیث با عنوان «سورة آرایت» از آن یاد می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم
أرایت الذی یکذب بالذین

فذلک الذی یدع الیتیم
و لا یحضّ علی طعام المسکین
فویل للمصلّین

الذین هم عن صلاتهم ساهون

الذین هم یراؤون

و یمنعون الماعون

این سوره، مقدمه‌ای است برای ورود به فضای سوره‌های قریش و فیل و درک و فهم بهتر داستان اصحاب فیل و ارتباط آن با قریش و قریشیان و نیز ارتباط این دو مسئله با ظهور اسلام و جایگاه این مباحث در سیره پیامبر اکرم.

در فضایی که سوره‌های قرآن یکی پشت سر دیگری نازل می‌شد و همه مردم پی‌گیر جریان نزول آن‌ها بودند، و نه تنها مسلمانان اندک صدر اسلام، بلکه

کفار و مشرکان هم -چه بسا بیش از مسلمانان- پی‌گیر نزول پیاپی آیات و سوره‌های قرآن بودند که هر روز چه اتفاقی می‌افتد و چه آیات و سوره‌هایی نازل می‌شود؛ در یک چنین فضایی، خداوند در قالب سوره ماعون، توجه پیامبر اکرم و در مرحله بعد، توجه همه ما را جلب می‌کند به اینکه اگر چشمانمان را خوب بگشاییم (اَلَمْ تَرَ؟!) و دقت کنیم، خواهیم دید که اطرافمان پُر است از کسانی که دین را تکذیب می‌کنند.

یکی از اصول تحقیق و تدبیر موضوعی در قرآن، این است که سؤال کنیم و تحقیقمان را با سؤال پیش ببریم. در این‌جا، این سؤال مطرح می‌شود که این افرادی که قرآن از آنان با وصف «یکذّب بالدين» یاد می‌کند، آیا اصولاً دین داشته‌اند یا نه؟ به عبارت دیگر، آن کسانی که در سوره یاسین به عنوان «قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون» (یاسین/۶) معرفی شده‌اند، آیا دیندار بودند یا نه؟

در پاسخ باید گفت: بر اساس سوره کافرون (قل يا ايها الكافرون ... لکم دينکم ولی دین)، همه آنان دین داشتند، اما دینشان دروغین بود (یکذّب بالدين)؛ دین داشتند، اما در واقع دین نداشتند؛ این داشتن و نداشتن همان تکذیب به دین است. آنان، نه تنها دین داشتند بلکه مدعی و منادی دین هم بودند. بزرگان قریش در فعالیت فرهنگی بی نظیر بودند. با دقت در تاریخ دوران جاهلیت درمی‌یابیم که ما به هر میزان هم که کار فرهنگی کنیم، به پای قریشیان نمی‌رسیم. آنان قبل از ظهور اسلام، در بالاترین سطح، فرهنگ‌سازی کرده بودند؛ فرهنگ‌سازی دینی کرده بودند؛ یعنی با محوریت دین، کارهای کارستان فرهنگی کرده بودند؛ در میان مردم، دینی را جاسازی کرده بودند که خود، اساس دین را نقض می‌کرد؛ دین بی‌دینی و ضد دینی را در میان آنان حاکم کرده بودند. یکذّب بالدين

سؤال بعدی این است: چگونه می‌شود شخصی یا جامعه‌ای هم دیندار باشد و هم نباشد؟!

جواب: «فذلک الذی یدع الیتیم!» آنان دین داشتند، اما رفتاری که با یتیم داشتند نشانگر آن بود که دین ندارند. آنان «دَعَّ یتیم» را نه به عنوان یک گناه و خلاف، بلکه به عنوان یک کار فرهنگی و دینی انجام می دادند. آنان با شگردهایی که داشتند، توانسته بودند در میان مردم، فرهنگ «دَعَّ یتیم» را تزریق کنند و مطرود بودن و توسری خوردن و حذف و پایمال شدن یتیم و حقوق او را به عنوان یک ارزش فرهنگی و دینی در جامعه عربستان رایج و حاکم نمایند.

حرف خطاب «کاف» در «فذلک» در وهله نخست متوجه پیامبر اکرم است و بلافاصله همه ما را در برمی گیرد؛ یعنی متوجه باشید که این دیندارهای بی دین و ضد دین این چنین اوصافی دارند.

و لا یحض علی طعام المسکین!

هرگونه حرکت، تکاپو، دویدن و نفس زدن در راه کمک به مساکین، سپردن گرسنگان، پوشانیدن برهنگان، رفع نیازهای نیازمندان، تشکیل هر گونه بنیاد و سازمان برای رسیدگی به بیچارگان و... در میان آنان حذف شده است. ریشه «حَضَّ» هم خانوده «هَرَّ» (به معنای جنبیدن و جنبانیدن و تکان خوردن و تکان دادن) است؛ یعنی: در این جامعه بنا نیست کسی در رابطه با کمک به بیماران و گرسنگان و بیچارگان و... حرکت و فعالیت بکند. منطبق آنان همان است که در سوره یاسین بیان شده است: مؤمنان سرتیغ زبان قرآن

«و إذا قیل لهم أنفقوا ممّا رزقکم الله قال الذین کفروا للذین آمنوا أن نطعم من لو یشاء الله أطعمه إن أنتم إلا فی ضلال مبین» (یاسین/ ۴۷)

سؤال دیگری که در اینجا باید مطرح کنیم، این است که آیا منکران و تکذیب کنندگان دین، اهل نماز و مراسم دینی هستند یا نه؟

پاسخ این است: آری، آنان اهل نماز هم هستند؛ مراسم دینی هم دارند؛ آداب و رسوم مذهبی هم دارند، اما همه آنها توأم با سهو و غفلت است: «فویل للمصلین. الذین هم عن صلاتهم ساهون». سهو یعنی غفلت؛ آنان از درون و باطن این آیین و مراسم غافل هستند (فهم غافلون). هیچ یک از مراسم و ظواهر مذهبی

آنان، روح و جان ندارد و از این رو، ثمری هم ندارد.
«الذین هم یراؤون. و یمنعون الماعون»؛ اساس کار آنان ریا و نمایش است؛
فرهنگ دینی آنان بر ریا و تظاهر استوار شده است؛ آنچه نزد آنان اهمیت ندارد،
عمق و محتوا و شخصیت و فضیلت است.

سورة قریش

بسم الله الرحمن الرحيم

لایلاف قریش

ایلافهم رحلة الشتاء و الصيف

فلیعبدوا ربّ هذا البيت

الذی أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف

نحوه آغاز این سوره در میان سوره‌های قرآن کاملاً خاص و بی نظیر است؛
«لام» در «لایلاف» حرف ربط است و قاعدتاً باید چیزی را به چیزی دیگری ربط
دهد و به جایی متصل و متعلق باشد. حال، در رابطه با نخستین آیه از سوره
قریش، این سؤال مطرح می‌شود که حرف «لام» آغازین آن به کجا بر می‌گردد؟
این حرف، «ایلاف قریش» را به کجا وصل می‌کند؟

با توجه به سوره‌هایی که تاکنون مورد بحث قرار گرفتند و با دقت در ترتیب
آخر به اول آنها، می‌توان به این سؤال پاسخ داد. یعنی اگر سوره‌های ناس و فلق
را خوانده باشیم و سازوکار ارتباط آن دو سوره را با سوره‌های «قل هو الله احد»
و «تبّی ایا لیهب و تبّ» دریافته باشیم و «اذا جاء نصر الله و الفتح» و «قل یا
ایها الکافرون» را نیز بر آنها افزوده باشیم، و ارتباط همه آنان را با هم دریافته
باشیم، وقتی که به سوره قریش و حرف «لام» آغازین آن می‌رسیم، می‌توانیم
بگوییم که همه اینها به «ایلاف قریش» بر می‌گردد. همان‌گونه که معنا و مفهوم یک
آیه در پرتو آیات سیاقش بهتر دریافته می‌شود، سوره‌های قرآن نیز در ارتباط و
تعامل با یکدیگر بهتر و درست‌تر فهمیده می‌شوند.

حال، اگر دریافتیم که همه چیز در جامعه و فرهنگ عرب جاهلی در زمان بعثت پیامبر و نزول قرآن به ایلاف بر می‌گردد، خود این ایلاف که کلمهٔ کلیدی است و به قریش اضافه شده است و فهم و درک آن مقدمه شناخت چیزهای دیگر در این سوره است، به چه معناست؟

آیهٔ دوم که کلمه «ایلاف» در آن تکرار شده است، به ما می‌فهماند که ایلاف قریش را می‌توانید در رحلت و کوچ‌های آنان در زمستان و تابستان ردیابی کنید. آنان بازرگان بودند، و تجارت و جهت اصلی اجتماعی و اقتصادی آنان به شمار می‌رفت و جایگاه و پایگاه خاصی را برای آنان به وجود آورده بود. کاروان بازرگانی قریش در زمستان به سمت یمن و جنوب عربستان و در تابستان به طرف شمال عربستان، یعنی شام حرکت می‌کرد و از جایگاه و اهمیت خاصی برخوردار بود و یک کاروان صرفاً تجاری و معمولی نبود.^۱

اگر معنا و مفهوم کلمهٔ ایلاف معلوم شود، دلیل اینکه چرا کاروان قریش، یک کاروان تجاری معمولی نبود، روشن می‌شود. از آیه سوم (فلیعبدوا...) دریافته می‌شود که این کاروان صدیقی و شتایی، موجب شده بود، قریش از بیچارگی و گرسنگی و درماندگی به رفاه و امنیت و پایگاه اجتماعی و موقعیت سیاسی خاصی دست یابد. کاروان بازرگانی قریش یک کاروان عادی نبود که ربطی به امنیت سیاسی و اجتماعی آنان نداشته باشد، و الا قرآن لین گونه از آن یاد نمی‌کرد.

آنان زمانی، همچون بسیاری از قبایل عرب، در نهایت بدبختی و بیچارگی و گرسنگی و ناامنی زندگانی به سر می‌بردند، و در آن بیابان بی‌آب و علف و طبیعت خشمگین عربستان، در بیشتر فصول و ماه‌های سال به چیزی برای خوردن دسترسی نداشتند، طوری که برای حفظ جان خود حاضر بودند به هر جنایات و غارتی دست بزنند:

۱. المیزان، ۲۰/۳۶۶

«و اذكروا اذ انتم قليل مستضعفون في الارض تخافون ان يتخطفكم الناس
فآواكم و ايدكم بنصره و رزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون» (انفال / ۲۶)

در آن دوران، قریش حتی از سایه خودشان هم می‌هراسیدند. از وقتی که این کاروان به راه افتاد، اوضاع قریش دگرگون شد و در شرایطی که قبایل دیگر همچنان در سختی و گرسنگی به سر می‌بردند، آنان به رفاه اقتصادی و امنیت سیاسی و اجتماعی و در یک‌کلام، سروری سایر قبایل دست یافتند؛ به گونه‌ای که ابرقدرت‌هایی همچون روم و ایران نیز دیگر نمی‌توانستند فکر اشغال عربستان را در سر بپرورانند. برخی از مورخان گفته‌اند که محیط عربستان از آنجا که جذابیت خاصی نداشت، از این رو، هیچ قدرتی رغبت نمی‌کرد که آنجا را تحت تصرف خود درآورد. اما شواهد و قرائن تاریخی، حکایت از این دارند که موقعیت عربستان در این دوران بسیار ممتاز بود و دست کم از نظر مرکزیت و محوریت اقتصادی و حرکت کاروان‌های تجاری بسیار حائز اهمیت بود و امنیت بی‌نظیری بر حجاز و عربستان حاکم شده بود (و آمنهم من خوف).^۱

برای اینکه به روند این دگرگونی و تبدیل وضعیت قریش از آن شرایط سخت و دشوار به این موقعیت و وضعیت ممتاز واقف شویم،

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

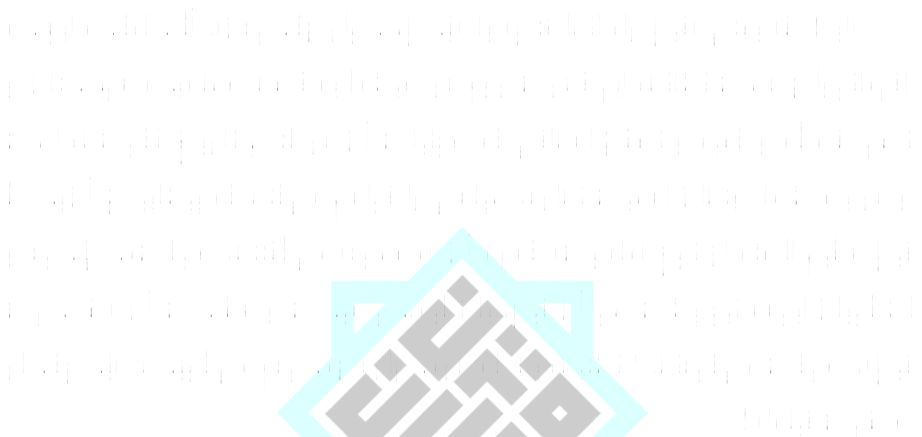
سورة فيل

بسم الله الرحمن الرحيم
ألَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ
ألَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ
وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلٍ
تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ

۱. نک: التحرير و التنوير، ۴۹۱/۳۰

فجعلهم كعصف مأكول

همان‌گونه که گذشت، کلمه «ایلاف» در سوره قریش، کاملاً کلیدی و اساسی است و همه مباحثی که در سوره‌های پیشین مطرح شد به همین ایلاف بر می‌گردد. حال، خود مسأله ایلاف، به جریانی مربوط می‌شود که پنجاه و پنج روز قبل از تولد پیامبر اکرم روی داده است.



«آلم تر کیف»؛ یعنی خوب چشمان خود را باز کن و «کیفیت» و چگونگی رفتار خداوند را با اصحاب فیل تماشا کن. آنچه در این داستان محوریت و مرکزیت دارد و نقطه تأکید قرآن است، چند و چون سپاه و مسائل جزئی دیگر نیست؛ کیفیت کاری است که خداوند با اصحاب فیل انجام داد. حقیقت این است که در این لشکرکشی، تنها یک فیل ماموت در کار بود که پیشاپیش سپاه حرکت می‌کرد، نه اینکه همه افراد سپاه ابرهه فیل سوار باشند، اصولاً حبشه جایی نبود که در آن این همه فیل، قابل تهیه و تدارک باشد.^۲ البته، بعدها در گزارش‌های تاریخی این یک فیل تبدیل به فیل‌ها شد و اصحاب فیل

۱. التحریر و التنویر، ۴۸۰/۳۰؛ البحر المحیط، ۵۴۴/۱۰؛ الكشف و البیان، ۲۹۶/۱۰؛ مجمع البیان،

۸۲۵/۱۰؛ المحرر الوجیز، ۵۲۳/۵

۲. همان

نیز به صورت سپاه فیل سواران مطرح شد و از همین جا، انواع داستان‌پردازی‌ها و افسانه‌سرایی‌ها نشأت گرفت و گسترش یافت؛ افسانه‌هایی که نه مورد تأیید حقایق معتبر تاریخی است و نه با اشارات قرآنی همخوانی دارند.

«ألم يجعل كيدهم في تضليل»؛ «کیفیتی» که در این داستان بلید به خوبی دیده شود، این است که چگونه خداوند کید و نقشه آنان را در «تضلیل» قرار داد. از کلمه «کید» به خوبی دریافته می‌شود که اساس کار آنان بر لشکرکشی نظامی

سوره فیل پیش از هر چیز دیگر، این لطف و عنایت الهی را به پیامبر اکرم یادباش می‌دهد که خداوند چهل سال پیش از ظهور آن حضرت، به عنوان زمینه‌سازی برای رسالت و بعثت ایشان، اصحاب فیل را که اساس کارشان بر کید و مکر استوار بود، به گونه‌ای باورنکردنی به هزیمت کشانید. به عبارت دیگر، خداوند در این سوره بیش از آنکه بر چگونگی هزیمت اصحاب فیل و «کعصف ماکول» شدن آنان و... تأکید کند، روی آن لطف بی‌پایان و توجه بی‌بدیل خود در حق بنده برگزیده و مصطفایش تأکید دارد که هم او و هم پیروانش بنگرند که چگونه خداوند سبحان سال‌ها پیش از تولد و ظهور او به این زمین‌چینی‌های اعجاز آمیز دست زده است؟!

جواب: در این راستا می‌توانید از کتاب سنن النبی اثر علامه طباطبائی (ره) آغاز کنید و سرتاسر آن را مطالعه کنید و موارد مربوط به شکر و حمد را استخراج نمایید. آنگاه با کلید واژه‌هایی همچون، حمد، شکر، نعمت و... در بحارالانوار و سایر مجموعه‌های حدیثی جستجو کنید و احادیث مناسب با این موضوع را به دست آورید.

پس از این گشت‌وگذار در عالم حدیث، می‌توانید وارد قرآن شوید و آیات مربوط به موضوع شکر را نیز شناسایی نمایید و وقتی فهرست آیات را تهیه نمودید، همچون سایر تحقیقات موضوعی در قرآن، یکایک آن‌ها را مورد بررسی قرار دهید. چنان‌که قبلاً نیز یاد شد، تحقیق در سیره نبوی، از جهاتی با سایر تحقیقات موضوعی متفاوت است؛ در این تحقیق به جای اینکه از قرآن شروع کنیم، از احادیث آغاز می‌کنیم و در پرتو مطالعه آن‌ها به برخی از آیات یا کلید واژه‌ها دست می‌یابیم و بر اساس آن‌ها فهرست‌های موردی از آیات قرآنی مرتب می‌کنیم و با همان روش تحقیق موضوعی در قرآن‌کریم به بررسی آیات فهرست شده مربوط به موضوع مورد نظر می‌پردازیم.

سؤال: مباحثی که راجع به اصحاب فیل و ایلاف و ... مطرح شد، یافته‌های خود شما است یا اینکه مرجع و مأخذ خاصی دارند؟

جواب: غالب این مباحث یافته‌های شخصی است که عمدتاً در پرتو تدبّر در قرآن به دست آمده‌اند، البته برخی از آن‌ها در منابع تاریخی و حدیثی قابل پی‌گیری هستند، آنچه در این ارتباط بسیار مهم است، دردمندی و احساس درد است که محور و اساس این یافته‌هاست، اگر انسان دردمند نباشد و همچون یک بیمار برای رسیدن به دارو و درمان این درد و آن در نزند، محال است به چیزهایی از این قبیل دست یابد.

سؤال: در این ارتباط اگر منابع خاصی وجود دارند، معرفی بفرمایید.

جواب: منابع مشخصی که قابل توصیه باشد، در کار نیست، جز اینکه به

مطالعه کتب سیره و تاریخ و مجامع حدیثی و... پردازید تا در گوشه و کنار آنها و غالباً بر حسب اتفاق، به مواردی دست یابید. در این سیر مطالعاتی، طبیعی است که به خیلی از مسائل برسید و به بسیاری از حقایق نیز نمی‌رسید، زیرا آنچه در نگارش کتب سیره و تاریخ عرف بوده و هست، نپرداختن به مسائل اساسی و جزئی تلقی کردن آنها و تسلیم افسانه‌پردازی شدن و... است.

صاحبان این آثار - به رغم اینکه عالمان و محققان توانمند بوده‌اند - متأسفانه، بنابه عواملی که در جای خود قابل تجزیه و تحلیل‌اند، همچون عامه مردم در قبال افسانه‌سرایی‌ها موضع نقد و تحلیل و تحقیق اتخاذ نکرده‌اند.

نکته بسیار قابل توجه در رابطه با کتب سیره، این است که حضور قریش بیان به عنوان دشمنان قسم خورده پیامبر اکرم در قالب و محتوای آنها بسیار پر رنگ است؛ همان‌گونه که قرآن کریم، خطاب به بنی اسرائیل می‌فرماید که گروهی از پیامبران را تکذیب نمودید و گروهی دیگر را به قتل رساندید (ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون) (بقره/۸۷)، قریشیان نیز، تا جایی که می‌توانستند هم به تکذیب پیامبر اکرم روی آوردند و هم به ترور شخصیت آن حضرت و اخراج ایشان و... اقدام کردند. بارها در صدد بر آمدند که ایشان را به قتل برسانند، اما حفاظت الهی مانع از انجام این قصد شوم بود (و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً...). خود آنان نیز، از همان آغاز به ناتوانی و عجزشان در قتل پیامبر پی بردند، و از همین رو، تا آنجا که می‌توانستند در مراحل مختلف و مواضع حسّاس، همچون حملات جنگی و...، کوشیدند با طراحی‌های خیلی زیرکانه و مزورانه، خطوط اصلی سیره آن حضرت را تغییر دهند و در بسیاری از موارد به نتیجه هم رسیده‌اند!

سؤال: چرا با وجود قرآن و سیره برجسته پیامبر اکرم، اوضاع مسلمین تا این حد آشفته و نابسامان است؟

جواب: در این ارتباط، مثالی می‌زنیم؛ فرض کنید اهالی یک شهر و آبادی آب مورد نیاز خود را از چشمه‌ای که در آن نزدیکی است، تهیه می‌کنند و با استفاده از آن، خود و حیواناتشان را سیراب می‌نمایند و سایر نیازهای خود را

برآورده می‌سازند. در این میان، شخصی می‌آید و دور از چشم اهالی، آن چشمه را با زهرهای خطرناک و کشنده، آلوده می‌کند و هیچ کار دیگری انجام نمی‌دهد. این شخص در ظاهر، ممکن است با اهالی آن شهر، بسیار صمیمی هم باشد و به آنان مهر و مودت هم بورزد و کسی او را به عنوان دشمن نشناسد. پر واضح است این چشمه که قرار بود مایه حیات آنان باشد، پس از مدتی تمامی زندگی آنان را از بین خواهد برد؛ کشت و زرع، جان و مال و زنان و فرزندانشان را نابود خواهد کرد و مصیبت‌ها، بیماری‌ها و گرفتاری‌های فراوانی را نسل اندر نسل برای آنان به ارمغان خواهد آورد و

این وضعیت، دقیقاً برای مسلمانان و امت پیامبر اتفاق افتاد. سرچشمه آب حیات و بقای آنان به انواع زهرها، آلوده شد و متأسفانه، کمتر کسی در صدد برآمد که در برابر این زهرها، پادزهری فراهم کند. در میان کتاب‌های سیره، مواردی همچون «الصحيح من سيرة النبي الاعظم»، تألیف علامه جعفر مرتضی عاملی که در دو جلد تحت عنوان «سیرت جاویدان» به فارسی ترجمه شده است و بسیاری از مسائل سیره نبوی را مورد تحقیق قرار داده است، یا کتاب «سیری در سیره نبوی» استاد شهید مرتضی مطهری بسیار نادر و کمیاب هستند. در عوض، اغلب منابع سیره و تاریخ اسلام، مشحون از آمیخته‌های حق و باطل و آکنده از تحریفات و دست‌کاری‌های قریشیان می‌باشند. نظیر بسیاری از صحنه‌ها و اتفاقاتی که امروزه در قالب «سریال داستانی یوسف پیامبر» شاهد آنیم که مبنایی جز، افسانه‌های اسرائیلی و ... ندارند.

بنابراین، در وهله نخست باید به قرآن چنگ بزنیم و آن را می‌زان و معیار تشخیص حق و باطل قرار دهیم و آنگاه به کتب حدیثی روی آوریم و سپس کتب سیره نبوی را در پرتو قرآن و حدیث معتبر، مد نظر قرار دهیم، و در مرحله بعدی به کتب تاریخی توجه کنیم و در این مسیر، هیچ‌گاه ناامید نباشیم.

آنچه مایه امیدواری و بشارت است و بارها از جمله در جریان هم‌بین مباحث سیره و نیز در مباحث مربوط به آموزش زبان قرآن و ... - مورد تجربه و

تصدیق قرار گرفته است، این است که خداوند بنابه لطف و رحمت خود، آنچه را که برای شناخت حقایق قرآن و سیره نبوی ضرورت داشته است، در لابلای گزارش‌های تاریخی و احادیث و روایات برای ما حفظ کرده است و ما در پرتو نظر و عنایت الهی با کار و کوشش روشمند می‌توانیم به این موارد دست یابیم و آن‌ها را در مسیر کشف حقایق قرآنی و حلّ مسائل مهم سیره نبوی به کار گیریم. چنان‌که در تفسیر آیه «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (انعام/۱۴۹) گفته شده است که حفظ الهی و ضمانت خداوند فقط منحصر به حفظ متن قرآن نمی‌شود بلکه خداوند با دست کفایت و قدرت و احاطه‌ای که دارد، هر آنچه را که برای هدایت بندگانش لازم باشد حفظ و نگاهداری می‌کند تا در طول زمان و گستره مکان، چراغ راه کسانی باشد که در پی کشف حقایق می‌کوشند.^۱

سؤال: چرا در دنیای امروز که علم پیشرفت چشم‌گیری داشته است و زمینه‌ها برای خداشناسی بیش از پیش فراهم شده است، باز هم بسیاری از مردم در قالب مکاتب و فرقه‌های مختلف ضد دینی، وجود خدا را انکار می‌کنند یا دچار انحراف می‌شوند؟

جواب:

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۱. در این باره، نک: نمونه، ۲۵/۶؛ من وحی القرآن، ۳۶۳/۹؛ ترجمه بیان السعاده، ۱۹۴/۵

جواب: اشاره‌ای که ما در این بحث داشتیم، به «حفظ قرآن» از سوی خداوند سبحان بود که فرموده است: «أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهْ لِحَافِظُونَ» (حجر/۹)، اما قاعداً منظور شما از حفظ قرآن، اصطلاح رایج در ارتباط با آموزش قرآن است که ساز و کارهایی را تحت عنوان «تحفیظ قرآن» پدید آورده است. حفظ قرآن با سیره و سنت نبوی قطعاً بی‌ارتباط نیست و نمی‌تواند باشد. در مباحث سیره‌شناسی، مسائل و مباحث مربوط به حفظ قرآن، حتماً باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد، و جایگاه و شیوه‌های آن و همه بلیدها و نبلیدهای مربوط به آن مطرح شود. بخشی

جواب: این قبیل تقسیمات، بسیار متأخرند و به هیچ وجه آسمانی و وحیانی نیستند و جنبه بشری و اجتهادی دارند. پایه و اساس این تقسیمات نیز، عمدتاً کمی و حجمی بوده و تعداد صفحات و آیات و کلمات و حروف در آنها مدخلیت داشته است. تنها تقسیمی که منشأ آسمانی و وحیانی دارد، «تجزیب» قرآن به هفت حزب است که به پیامبر اکرم نسبت داده شده است.^۱ امام ابوحماد غزالی در احیاء علوم الدین و مولی محسن فیض کاشانی در المحجّة البیضاء تأکید کرده‌اند بر این که این تجزیب نبوی، پس از تقسیم قرآن به سوره‌ها و آیات، تنها تقسیمی است که جنبه آسمانی و وحیانی دارد.^۲

۱. المعجم الکبیر، ۲۲/۱؛ المصنف، ۳۸۵/۲

۲. نگاه کنید به: تقسیمات قرآنی و سور مکی و مدنی، حمیدرضا مستفید و کریم دولتی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴

سؤال: آیا درست است که قریشیان با استفاده از همان فیل ماموت که در اختیار داشتند، و از اصحاب فیل به غنیمت گرفته بودند خود را پشتیبان و نگهبان و پاسدار کاروان‌های مختلف (چیزی شبیه بیمه‌های امروزی) می‌دانستند و بابت این پاسداری از آنان وجهی دریافت می‌داشتند؟

جواب: کاملاً صحیح است؛ قریش در قالب این کوچ‌های زمستانی و تابستانی که داشتند، از یک سوی، به تجارت می‌پرداختند و از سوی دیگر - که خیلی مهم‌تر است و اغلب مورد غفلت قرار می‌گیرد - به واسطه اعتباری که داشتند و این اعتبار را در فرهنگ آن دوران جاهلیت، عمدتاً در پرتو راه انداختن فیل ماموت در پیشاپیش کاروان‌های تجارتهای خود به دست آورده بودند، از کاروان‌های تجارتهای کوچکتر و نیز از بازرگانان منفرد، وجوهی را دریافت می‌کردند؛ چنان‌که امروزه شرکت‌های بیمه در قبال بیمه کردن - مثلاً - کشتی‌های تجاری و تضمین امنیت مسافر و به مقصد رسیدن آنها و ... وجوه اساسی دریافت می‌کنند. این مسائل، زوایای بسیار مهم‌تری هستند که در کار قریشیان وجود داشته‌اند اما، متأسفانه هنوز چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

سؤال: انس با قرآن چیست و روش آن (با توجه به سیره نبوی و آموزه‌های اُسوة حسنه) کدام است؟

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

والذین جاهدوا فینا لنهدیهم سبلنا

«يا أيها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله واتقوا الله إن الله سميع عليم. يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم لبعض أن تحبط أعمالكم وأنتم لا تشعرون. إن الذين يَغضّون أصواتهم عند رسول الله أولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة وأجر عظيم. إن الذين ينادونك من وراء الحجرات أكثرهم لا يعقلون» (حجرات/۱-۴)

این موارد و امثال آنها، کسب مهارت‌ها و تمرین‌هایی است که باید در پی آنها باشیم تا به مقصد برسیم. وقتی در محضر پیامبر اکرم هستیم، باید جایگاه خود را بشناسیم، صدایمان را پایین آوریم و موقعیت خودمان را فهم کنیم و دائم بکوشیم که حضور آن حضرت را درک کنیم و آداب حضور را به جای آوریم. ما همواره همان‌گونه که در محضر خدا هستیم، در حضور پیامبر اکرم و قرآن کریم می‌باشیم. قرآن نیز همانند خداوند صاحب قرآن «حیّ لایموت» است و صرفاً عبارت از نگاشته‌هایی بر روی صفحه‌ها نیست. قرآن، صرفاً کلمات و حروف و جمله‌ها و الفاظ نیست؛ قرآن حیات دارد؛ زنده و جاودانه است؛ همانند خدای یکتا «وحده لا شریک له» است؛ دارای اوصاف الهی است؛ عظیم و کریم و حکیم و عظیم است و ما باید بیاموزیم که از عظمت، کرم و رحمت قرآن بهره ببریم و از قرآن به عنوان «السید الکریم» طلب کرم و کرامت کنیم. باید بیاموزیم که قرآن را صدا بزنییم و به آن توسّل پیدا کنیم و از آن استمداد کنیم، و بخشش‌های او را تجربه نماییم. این قبیل تمرینات و مهارت‌ها بر انس ما با قرآن می‌افزاید و ما را

در مسیر ارتباط شایسته با قرآن، پیش می‌برند.

جواب: مطابق یک اصل مهم در سیره‌شناسی، مباحث سیره‌نبوی عمدتاً ناظر به همین قسم از سیر در زمین است یعنی سیر در تاریخ و سیره پیامبر اکرم و اهل بیت از طریق مطالعه و تحقیق و پژوهش. حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه می‌فرمایند که ما از طریق مطالعه و تأمل در تاریخ و... می‌توانیم عقل و خرد همه انسان‌ها را در طول تاریخ، بر عقل خود بیافزاییم. مولای متقیان می‌فرمایند: من مطالعه و تأمل در آثار گذشتگان را به گونه‌ای دنبال کرده‌ام که انگار خود یکی از آنان گشته‌ام و در میان آنان زندگی می‌کنم.^۱ این همان سیر فی الارض از نوع دوم است که لازمه‌اش نقل مکان فیزیکی از جایی به جای دیگر نیست.

سؤال: در جریان اصحاب فیل، سرانجام و عاقبت آن فیل چه شد؟

جواب: این فیل به دست قریشیان افتاد و آنان در کوچ‌های صیفی و شتابی خود، این فیل را سه تقلید از اصحاب فیل - در پیشاپیش کاروان بازرگانی عظیم خود حرکت می‌دادند و به پشت گرمی آن قطع مسافت می‌کردند و به برکت آن کارهایشان را سر و سامان می‌دادند و به مقاصد خود نیل می‌شدند: (ایللاف قریش. ایللافهم رحلة الشتاء و الصیف). اما اینکه این فیل چه زمانی و چگونه از بین رفته است، مسئله‌ای است که مورد غفلت تاریخ قرار گرفته است و چه بسا این هم از مواردی است که قریشیان توانستند آنها را زیرکانه از صحنه تاریخ حذف کنند. آنچه مسلم است، این است که در زمان ظهور اسلام از آن فیل خبری نبود، و اگر قرآن کریم این اخبار غیبی را در اختیار ما قرار نداده بود و این

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۳۱: أَيْ بَنِي إِثْبَانَ وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عَمْرَتُ عُمَرَ مِنْ كَانِ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَسِرَّتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عَمَّرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كُدْرِهِ وَنَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ

افشاگری‌ها را نکرده بود، بسیاری از سؤالات ما در ارتباط با پیشینه و زمینه شکل‌گیری بسیاری پدیده‌ها و مسائل سیره نبوی تا ابد بی‌پاسخ می‌ماندند.

سؤال: آیا میان «باب الفیل» با این فیل ارتباطی وجود دارد؟

جواب: تاریخ ثبت کرده است که در جریان حمله اصحاب فیل به مکه این فیل از یک نقطه‌ای به بعد، پیش نرفت و همانجا متوقف شد و همین کار «حضرت فیل» به صورت یک حماسه توحیدی در تاریخ به ثبت رسید. این از مسلمات تاریخ است،^۱ اما اینکه این نقطه، همان باب الفیل معروف است، یا نه؟ بنا بر برخی از شواهد چندان قطعی و مسلم نیست و ممکن است باب الفیل نماد و سمبل این جریان تاریخی بوده باشد.



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۵



از

تکثیر

تا

مؤسسه علمی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

کوثر

بسم الله الرحمن الرحيم
اَنَا اعطيناك الكوثر
فصلّ لربِّك و انحر
إنَّ شأنك هو الأبر

صَلِّي اللهُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا قَرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا
وَمَوْلَاتَنَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا
وَجِيهَةَ عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ
وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (انسان/۸)
در آغاز این بحث به حضور حضرت صدیقه کبری، فاطمه زهرا (س)
خاضعانه عرض حال می‌کنیم که: «یا قَرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ»؛ ای روشنی چشم رسول
اکرم؛ قرآن نشانی شما را به ما داده است و فرموده است که شما مسکین و یتیم و
اسیر را «لِوَجْهِ اللَّهِ» دستگیری می‌کنید؛ به خدا سوگند، ما هم مسکین هستیم و هم
یتیم هستیم و هم اسیر؛ هم دچار مشکلات و سختی‌های مساکین هستیم و هم
مانند یتیمان دردمند و بی‌سرپرستیم و همچون اسیران، در بند و گرفتاریم؛ السلام
علیکم و رحمه الله و برکاته.

لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجوا الله واليوم الآخر و
ذكر الله كثيرا (احزاب/۲۱)
يا ايُّها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا
و سبِّحوه بكرة و أصيلا

هو الذی یصلی علیکم و ملائکتہ لیخرجکم من الظلمت الی النور و کان
بالمؤمنین رحیماً
تحتیهم یوم یلقونه سلام و أعدّ لهم اجرا کریماً (احزاب/۴۱-۴۴)

جدایی قرآن از سیره نبوی

در این بحث، در پی تفسیر سوره کوثر در آینه سیره پیامبراکرم هستیم تا جلوه‌هایی از حضور و ظهور این سوره را در سیره آن حضرت مشاهده کنیم. چنان‌که در مباحث پیشین نیز مطرح شد، قرآن گویاترین و معتبرترین و تفصیلی‌ترین بیان و گزارش از سیره نبوی است و سیره پیامبراعظم نیز، با همان قیود، مفسر قرآن کریم است.

سالیان متمادی است که در دانشگاه‌ها و مراکز دیگر، دانشکده‌ها و گروه‌ها و رشته‌های علوم قرآن و حدیث برپاست، اما متأسفانه، چیزی شبیه آن به نام «قرآن و سیره» یا «سیره و قرآن» وجود ندارد و این در حالی است که قرآن و سیره نبوی از هر چیز دیگر به همدیگر نزدیک‌تر و برای تفسیر و تبیین یکدیگر سزاوارترند. روال ما در طول تاریخ اسلام، این بوده است که این دو را همواره از هم جدا کنیم و از همین رو، نه قرآن را درست خوانده و فهمیده‌ایم و نه سیره نبوی اکرم را! گویی همه مسلمانان و علمای اسلام و آنان که می‌بایست این پیوند بایسته را ایجاد و نگاهبانی می‌کردند، اجماع و یا دست کم، توطی کرده‌اند که این جدایی و گسستگی همواره پایدار بماند و سیره عظیم پیامبراکرم - که به هیچ وجه از مقوله تاریخ نیست و در شأن و توان مورخان، قابل تعریف نیست - از سنخ تاریخ انگاشته شود و به محافل و رشته‌های تاریخی و مورخان حواله گردد. این غفلت بزرگ در امر جداسازی قرآن از سیره و سیره از قرآن، موجب شده است که پیوند به ظاهر مبارک و شیرین و پرترفدار علوم قرآن و حدیث هم، عملاً مفید و مطمئن و مثمر واقع نگردد، به گونه‌ای که امروزه، برخلاف گذشته که پیوند و پیوستگی آن دو مورد تأکید و توجه بود، بر تفکیک و

جداسازی آن دو از یکدیگر پای فشرده می‌شود. طرح این تفکیک ناسنجیده در زمان حاضر، دنباله آن پیوند ناسنجیده در گذشته می‌باشد و این سیره نبوی است که هم در جریان آن پیوند و هم در روند این جداسازی مورد غفلت و فراموشی قرار گرفته است. آن زمان که علوم قرآن و حدیث با یکدیگر پیوند خوردند، قرآن و سیره از هم جدا بود و اینک که جداسازی آن دو مطرح است، باز هم قرآن از سیره و سیره از قرآن جداست و به راستی معلوم نیست که پاسخ‌گوی این همه مسائل و مشکلات که در اینجا مطرح می‌شوند، کیست.

سوره کوثر، یکی از سوره‌های بزرگ قرآن کریم

در این بحث، بنا داریم تفسیر سوره کوثر را در پرتو سیره نبوی و سیره نبوی را در آینه سوره کوثر -ولو اجمالاً و به طور ابتدائی- تجربه نماییم. سوره کوثر بی‌آنکه در رابطه با سیره عظیم نبوی لحاظ شود، سوره‌ای کوچک و بلکه کوچک‌ترین و کوتاه‌ترین سوره قرآن است، اما اگر تفسیر آن را در سیره عریض و طولانی نبی اکرم جویا شویم، اگر بزرگترین سوره نباشد، قطعاً یکی از بزرگترین آن‌ها خواهد بود. اگر بنا باشد که سوره‌های قرآن بزرگ و کوچک داشته باشند، بی‌شک سوره کوثر از سوره بقره و بلکه از مجموعه سوره‌های «سبع طوال»^۱ بزرگتر و بلندتر است و به جای خود، قرآن مستقلاً است. این نگاه تکاثری به سوره کوثر است که آن را در قالب یک سطر، با سه آیه کوتاه نشان می‌دهد و عنوان بسیار نارسا و کوتاه‌بینانه «کوچک‌ترین سوره قرآن» را بر پیشانی آن می‌نشانند. غافل از اینکه نام این سوره (کوثر) خود، حاکی از کثرت، بزرگی و زیادی و بی‌انتهایی آن است.

ما باید از این نگاه تکاثری به سوره‌های قرآن، توبه کنیم؛ از بسیاری از حرف‌های معمول و رایجی که بدون سلطان و برهان در رابطه با قرآن می‌زنیم و

۱. هفت سوره بلند، در آغاز مصحف شریف

آن‌ها را کاملاً درست و قطعی می‌پنداریم، باید توبه کنیم و -به قول عرفا- به خاطر طاعت‌ها و عبادت‌هایمان باید استغفار کنیم و در بسیاری از گفته‌ها و شنیده‌ها و نوشته‌ها و خوانده‌هایمان بازنگریم.

این باورهای نادرست و ناخاسته از مکتب معصومین(ع) را صرفاً گفته‌ایم و شنیده‌ایم و یا نوشته و خوانده‌ایم و هیچ‌گاه در پی توضیح و تحقیق و ارزیابی آن‌ها و تعیین درستی یا نادرستی آن‌ها نبوده‌ایم. دیگران هم که از ما شنیده‌اند و یا نوشته‌های ما را خوانده‌اند، آنان هم، توضیحی در قبال آن‌ها نخواسته‌اند و آن‌ها را بی دلیل و مدرک پذیرفته‌اند و همین گونه حرف‌ها و باورهای ناراست، نسل اندر نسل منتقل شده و بنیان فکری ما مسلمانان را شکل داده‌اند؛ بدون توضیح و استدلال یاد می‌گیریم و بدون توضیح و استدلال به دیگران یاد می‌دهیم و آن‌ها نیز بدون توضیح و استدلال از ما می‌آموزند و به افراد دیگر منتقل می‌کنند و در جریان این نقل و انتقال ناسنجیده، بسیاری از مسائل و حقایق به سادگی جابجا می‌شوند و توهمات بی‌اساس به جای حقایق می‌نشینند؛ سوره‌های مبارک پایانی قرآن و فصل الخطاب‌ها و حُسن ختام‌های قرآن، عنوان قصار السور یا سوره‌های کوچک به خود می‌گیرند و عملاً مخصوص کودکان می‌شوند و افراد بزرگسال غالباً در شأن خود نمی‌بینند که به آن‌ها بپردازند.

اینها ظلم‌ها و جورهایی است که در اثر غفلت، در رابطه با حقایق اسلام و قرآن اعمال شده است و گاه موجب می‌شود که انسان در مقام شه‌کوه و درد دل، ناخواسته حرف‌هایی را بر زبان آورد:

لا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا
عليها(نساء/۱۴۸)

عکس العمل پیامبر اکرم، در قبال اعطای کوثر

از آنجا که مجال بحث تنگ است و از این سوی، با سوره کوثر که بسیار بزرگ و گسترده است، سروکار داریم، ناچاریم بحث و بررسی در رابطه با برخی

از قسمت‌های این سوره را به فرصت‌های دیگر حواله دهیم؛ اینکه «اَنَا اعطیناک الکوثر» چیست و رابطه‌اش با «اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ» چگونه است و تفسیر هر یک از این دو آیه بر اساس دیگری به چه صورت است و ... همه اینها را فعلاً و می‌گذاریم و ابتدا به سراغ وسط سوره یعنی «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَاَنْحِرْ» می‌رویم و این سؤال را مطرح می‌کنیم که خداوند پس از اینکه چنین کوثری را به پیامبر خویش عطا کرد و با «اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ» آنرا تضمین نمود و به آن قطعیت داد و پیامبر اکرم را تا قیام قیامت خاطر جمع نمود، در مقابل، چه وظیفه‌ای را بر دوش آن حضرت گذاشت؟ به عبارت دیگر نبی اکرم (ع) در برابر این اعطای بزرگ الهی چه کرد؟

تنها پاسخ‌گوی این سؤال سیره گسترده و عریض و طولانی پیامبر اکرم است؛ سیره‌ای که نه بیست و سه سال، بلکه -دست کم- شصت و سه سال طول دارد و زندگی همه کسانی را که به حکم قرآن کریم، نفس پیامبر محسوب می‌شوند را در بردارد و بنابر آیه «اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ» هیچ‌گاه تمامی پذیر و بسته شدنی نیست.

قربانی و فداکاری در قبال دریافت کوثر

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَاَنْحِرْ»؛ بحث صلوات (فصل) در ادامه همین مباحث به تفصیل خواهد آمد و دیدگاه قرآن و سیره‌نبوی در این خصوص بررسی خواهد شد. در اینجا به قسمت دوم آیه (وَانحِر) می‌پردازیم؛ «نحر» به معنای قربانی است^۱ و پیامبر اکرم در این آیه مأمور به قربانی کردن است. اما معلوم نیست که آن حضرت چه چیزی را باید قربانی کند. به عبارت دیگر، مفعول کلمه «وَانحِر» ذکر نشده است و حذف مفعول حاکی از عمومیت آن است. پیامبر اکرم در قبال دریافت

۱. فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ اٰبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ وَاَسْءَاْنَا وَاَسْءَاَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلٰی الْكَٰذِبِيْنَ (آل عمران/۶۱)
۲. لسان العرب، ۱۹۵/۵

کوثر الهی، بنا را بر این گذاشت که هر آنچه قربانی کردنی است را قربانی کند و جریان نحر و قربانی را از خود آغاز کرد: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (شعراء/۳) و آنگاه هر چه و هر که به آن حضرت تعلق داشت، همه را فدا نمود. هر که به ایشان نزدیک‌تر و نزد او عزیزتر بود، زودتر و سخت‌تر قربانی شد و روند این قربانی و فداکاری همچنان ادامه یافت و همه عزیزان ایشان را در برگرفت تا در نقطه اوج به صحنه کربلا رسید و از کربلا و امثال کربلاها گذشت و هنوز هم ادامه دارد. آری، رسول اکرم در مسیر این کوثر بزرگ الهی، هنوز هم فرزندان خود را رسماً قربانی می‌کند. «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلِيَّ مَلَأَ رَسُولُ اللَّهِ»؛ همه شهدای عالم که از پی یکدیگر در این سوی و آن سوی جهان به خون خود می‌غلطند، همه در برابر چشمان نبی اکرم فدا می‌شوند؛ ایشان به یکایک آنان نظاره می‌کند و آنان را در پی هم، تقدیم درگاه الهی می‌نماید. این کوثر، آن‌چنان عظیم و مبارک و وصف ناشدنی است که به طول تاریخ و به عرض زمان و مکان، به گونه‌ای لایتناهی، قربانی می‌طلبد و هم‌چنان بهای خود را می‌خواهد؛ آن هم در قالب پربهاترین و ارجمندترین و با ارزش‌ترین جان‌های عالم:

و من يطع الله و الرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن أولئك رفيقا (نساء / ۶۹)

همه این شهدا در طول تاریخ، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، در پیوند با یکدیگر و به اشکال گوناگون، همه قربانیان نبی اکرم‌اند که سلسله آنان تا ظهور مهدی موعود (عج) ادامه دارد.

سوره کوثر از یک سوی، با این ایجاز و اختصار بی‌مانندی که در مرحله لفظ دارد و از سوی دیگر، با آن تفصیل و گستردگی بی‌انتهایی که در مقام تفسیر و ظهور و بروز دارد، به یک مسلمان می‌فهماند که قدر خود را بداند و متوجه باشد که کیست و کجاست و دارایی او تا چه حد است و به خاطر مسلمانی او چه‌ها شده است و که‌ها فدا شده‌اند و...؛ سوره کوثر به ما می‌فهماند که مسلمان بودن و از امت پیامبر خاتم بودن یعنی چه؛ از صلب پدر و مادر و اجداد مسلمان بودن

یعنی چه؛ سوره کوثر چشمان ما را می‌گشاید و از خواب غفلت می‌رهاند و ساده‌نگری و کوتاه‌بینی ما را علاج می‌نماید، طوری که دیگر به مسلمانی و مسلمان بودن و ... به عنوان مسائل ساده و کوچک و معمولی ننگریم و آن‌ها را بی‌نهایت بزرگ، پیچیده و عزیز شماریم.

معنا و مفهوم ابتر

عمده ذهنیت ما در رابطه با آیه «انّ شانئک هو الابتر» عبارت از این است که خداوند در قالب یک پیش‌گویی، در برابر شخصی که نسبت ابتر بودن به پیامبر اکرم می‌داد، خود او را ابتر و مقطوع النسل اعلام می‌کند و به پیامبر اکرم تسلیت و دل‌داری می‌دهد و به او خاطر نشان می‌نماید که عاص بن وائل، که او را ابتر می‌خواند، خودش ابتر خواهد شد. گاهی نیز، این خبر غیبی و پیش‌گویی قرآن را به عنوان یکی از جلوه‌های اعجاز قرآن بر می‌شماریم و بدین وسیله بحث اعجاز را پر و بال می‌بخشیم.^۱

غافل از اینکه بنا بر مسلمات تاریخی، همین عاص بن وائل سهمی، پدر یکی از افراد مشهور در تاریخ اسلام یعنی عمرو بن عاص است که او هم فرزند معروفی دارد به نام عبدالله بن عمرو و عبدالله نیز اولاد فراوانی داشته است و منطقه سکونت آنان نیز در تاریخ ثبت و ضبط شده است.^۲

بنابراین، مراد از کلمه ابتر در این سوره، شخص مقطوع النسل نیست، بلکه مراد اصلی از «ابتر» کسی است که به خوبی و خوشی از او یاد نشود و ذکر خیر و -به تعبیر قرآن- لسان صدقی از او بر زبان دیگران جاری نگردد و همین معنای دوم است که معنای نخست (مقطوع النسل بودن) متوقف بدان است؛ یعنی اگر به شخص مقطوع النسل ابتر گفته شود، مشروط به این است که پس از مرگ او

۱. غالب تفاسیر قرآن، ذیل تفسیر سوره کوثر

۲. رک: الطبقات الكبرى، ۱۹۱/۳؛ الاخبار الطوال / ۱۹۹؛ تاریخ طبری، ۴۸/۵

حرفی از وی به میان نیاید و مورد فراموشی قرار گیرد و یا -دست کم- سخن خیری در مورد او به زبان نیاید و به خوشنامی از او یاد نشود و آلا چه بسا افراد بی‌وارثی که یاد خیر آنان در ذهن و زبان مردم جریان دارد و به عکس، اشخاص حسب و نسب داری که هیچ نام و نشانی از آنان باقی نمانده است.

یکی از موارد «فی ضلال مبین» بودن اعراب جاهلی، همین بود که آنان شخصی را که أجاکش کور بود و یا اینکه از اولاد پسر محروم بود، ابتر می‌خواندند، به این حساب که پس از مرگ او ذکر خیری از وی باقی نخواهد ماند و از همین روی، پیامبر اکرم را نیز، ابتر خواندند، چرا که آن حضرت فرزند ذکوری نداشتند.^۱

منطق آنان این بود:

بنونا بنو ابائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد^۲

تنها فرزند پسر است که به واسطه او، وجود ما ادامه می‌یابد و طومار وجود ما برچیده نمی‌شود؛ فرزند دختر، حتی اگر صاحب پسرانی هم باشد، پسران او از آن ما نیستند، بلکه به مردان بیگانه تعلق دارند.

برخی به این شعر جاهلی استناد می‌کردند تا ثابت کنند که امام حسن و امام حسین (ع) فرزندان رسول اکرم نیستند، بلکه متعلق به مردان دیگری (امام علی) هستند. اینها رؤیاهایی بود که هیچگاه تعبیر نشد و نخواهد شد.^۳

در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم، کلمه ابتر به همین معنا به کار رفته است؛ آنجا که فرمودند: «کل امرٍ ذی بال لم یبدا فیہ باسم اللّٰه فهو ابتر»؛ در این حدیث مشاهده می‌شود که کلمه ابتر در رابطه با مسأله نسل و مقطوع النسل بودن پدر و مادر و فرزندان و ... به کار رفته است، بلکه عموماً به معنای تمام شدن

۱. نک: تفسیر طبری، ۲۱۲/۳۰

۲. تفسیر قرطبی، ۷۹/۱۶

۳. برای مطالعه بیشتر در این خصوص، رک: ورعی، سیدجواد، بحثی تفسیری و فقهی در انتساب سادات به پیامبر (ص)، مجله پیام زن، شماره ۱۷۹ و ۱۸۰، ص: ۱۱۰

۴. المیزان، ۱۶/۱

و دنباله نداشتن استعمال شده است.

بر این اساس، آنچه در معنا و مفهوم این کلمه اصالت و موضوعیت و اولویت دارد، تمام شدن و ادامه نداشتن است و لزوماً به شخص مقطوع النسل اختصاص ندارد.

کلمه ابتر در آیه مورد بحث، ارتباط تنگاتنگی با آیه نخست یعنی «أنا اعطیناک الکوثر» دارد؛ یعنی در پرتو این کوثر الهی است که همه بدخواهان رسول اکرم (ص) ابتر و ناکام می‌شوند. فضای «أنا اعطیناک الکوثر» فضایی است که در آن، هر چه و هر که از روی بدخواهی قدمی بردارد، ابتر می‌ماند. این اثر وضعی کوثر اعطایی به رسول اکرم است که هر گونه حرکت و تلاش مبتنی بر کفر و بی‌ایمانی و بدخواهی و لجاجت را محو می‌کند. این کوثر الهی به اندازه‌ای عظمت دارد که در برابر آن همه عظیم‌ها حقیر و ناچیز می‌شوند؛ و همه حقیرها نابود و محو می‌گردند. هر انسانی به هر میزان که از مال و مکتب و موقعیت و حسب و نسب برخوردار باشد، اگر بخواهد لحظه‌ای به ساحت مقدس مخاطب «أنا اعطیناک الکوثر» بدخواهی کند، با تمام عظمت‌ها و امتیازاتش رنگ می‌بازد و محو می‌شود و کنار می‌رود: «انّ شانک هو الابر».

این است حقایق قرآن؛ قرآن این گونه معجزه است؛ اگر می‌خواهیم سوره کوثر را در مباحث اعجاز قرآن مطرح کنیم، این گونه باید به بحث بنشینیم؛ باید بگوییم که سوره کوثر تا قیام قیامت همه بدخواهان صاحب کوثر را ابتر و ناکام معرفی کرده است؛ این سوره از عظمتی سخن می‌گوید که همه عظمت‌ها در برابرش ناچیزند: «و کان فضل الله علیک عظیماً». اینجا سخن از یک سیره استثنایی است؛ سخن از انسانی است که به ظاهر، چند دهه در میان انسان‌ها زندگی کرده است، اما در حقیقت، عمری به طول تاریخ، از ازل تا ابد دارد.

آن روی سخن، این است که هر کس به هر اندازه و به هر شکل و با هر واسطه‌ای به این سیره گسترده نزدیک شود و اتصال یابد، بزرگ و بزرگ‌تر و زیاد و زیادتر خواهد شد. این اثر وضعی کوثر الهی است؛ نقطه مقابل و مفهوم مخالف

«انّ شانئک هو الابتر» عبارت است از: «انّا اعطیناک الکوثر»؛ یعنی همان‌گونه که بدخواهی در برابر این سیرهٔ عظیم، موجب محو و نابودی می‌شود، خیرخواهی نسبت به آن، زمینه رشد و نمو و تکثیر و توسعه و ادامه و استمرار خواهد بود؛ چنان که از نبی اکرم نقل شده است که فرمود: «کلّ سبب و نسب منقطع یوم القيامة الا سببی و نسبی»^۱.

اینها قواعد حاکم بر هستی هستند که خداوند در سوره کوثر بیان داشته است: «انّا اعطیناک الکوثر»؛ «انّ شانئک هو الابتر»؛ اینها قاعده‌ها و ضابطه‌هایی هستند که بر همهٔ قواعد و ضوابط استثنا می‌زنند و بر آن‌ها حاکم‌اند و این حاکمیت را خداوند به آن‌ها داده است؛ همو که همهٔ حکم‌ها و حکومت‌ها و حاکمیت‌ها و ملک‌ها و مالکیت‌ها را عطا می‌کند؛ و کسی که تمامی جعل‌ها از اوست: «جعل الظلمات و النور»؛ «جعل الیل و النهار»؛ «جاعل الملائکة رسلا» و ...؛ خدایی که هر چه هست از اوست و همه کاره هستی است.

«انّا اعطیناک الکوثر»؛ کسی که بخواهد عطا و داده خدا را پس بگیرد و در برابر آن بایستد، به وجود نیامده و نخواهد آمد. «و رفعنا لک ذکرک»؛ کسی که بخواهد و بتواند نامی را که خداوند بالا برده است، پایین آورد، امکان وجود ندارد. بنا به گواهی تاریخ، همیشه بوده‌اند و هستند سفاکان به ظاهر مقتدری که با تمامی امکانات در پی این بوده‌اند که نام رفعت یافتهٔ پیامبر خاتم را بر سر مأذنه‌ها قطع کنند، اما همواره در این راستا ناکام و ناامید گشته‌اند.

بگذریم از اینکه آنان، به رغم این ناکامی تاریخی و همیشگی، با کمال تأسف، موفقیت‌ها و کامیابی‌هایی نیز داشته‌اند، چنان‌که در اثر غفلت و خوابزدگی ما صدای زنده و طبیعی اذان در اوج مأذنه‌ها و مناره‌ها قطع شد و به جای آن صداهای مُرده و آوازگونه اذان از مجرای دستگاه‌های صوتی نشست؛ طوری که دیگر -تقریباً- در هیچ گوشه‌ای از ممالک اسلامی مشاهده نمی‌شود که یک

انسان زنده بر بالای مأذنه مسجد بالا رود و در سرما و گرما، هر روز چندین بار، در آن ارتفاع با شکوه به رسالت محمد(ص) شهادت دهد و بدین‌سان، نشاط و پویایی اسلام و مسلمانی را به نمایش گذارد.

بدخواهان و دشمنان اسلام به حداقل‌ها هم راضی هستند؛ آنان می‌کوشند یک درجه هم که شده، از عظمت و رفعت این نام متعالی بکاهند و آن را کمرنگ نمایند. صدای مُرده دستگاه صوتی برای آنان، قابل تحمّل‌تر از صدای یک مسلمان زنده و با نشاط و پویایی است که خود را به اوج مأذنه می‌رساند و با صدای بلند می‌گوید: «اشهد ان محمداً رسول الله». حتی یک نوبت هم که شده، در گوشه‌ای از جوامع اسلامی اگر بتوانند این صدا را خاموش کنند، برای آنان غنیمت است؛ آنان خود، بارها به زبان‌های گوناگون اشاره و حتی تصریح کرده‌اند که در پی خاموش کردن این نام متعالی هستند و نمی‌دانند و نمی‌فهمند که این تعالی را خداوند خواسته است: «ورفعنا لك ذكرك» و هر که در برابر خواسته خداوند بایستد، هیچ‌گاه کامیاب نمی‌گردد.

معنا و مفهوم کوثر

معانی مختلفی که از دیرباز برای کوثر بر شمرده شده است، غالباً تفسیر مصداقی هستند نه تفسیر مفهومی و ما باید از این مصداق به مفهوم اصلی کوثر منتقل شویم و در آن‌ها متوقف نشویم. اینکه کوثر جویی است در بهشت و یا چشمه و حوضی است در آن و ده‌ها مورد دیگر، همه صحیح‌اند، اما هیچ‌یک، چیستی کوثر را در بر ندارند، بلکه همه مصداق آن می‌باشند. این تفسیر مفهومی است که بسیار مبارک و کارساز و تعیین‌کننده است و می‌تواند چیستی کوثر و ویژگی‌های آن را بیان کند. تفسیر مصداقی می‌تواند مکمل خوبی باشد و فرع بر تفسیر مفهومی قرار گیرد؛ اگر به عنوان مؤسس و اصل تلقی گردد، آفت‌زا خواهد

بود و ما را به حقایق قرآن نزدیک نخواهد ساخت.

بر اساس تفسیر مفهومی کوثر، باید گفت که مصداق کوثر مهم نیست که چیست؛ جوی آب؛ چشمه، نهر، حوض و...؛ آنچه در مفهوم کوثر مهم است و اصالت دارد، این است که کوثر اگر نهر است، یک نهر معمولی نیست، بلکه نهری است که نظیر و دوّمی ندارد؛ اگر چشمه است، یک چشمه آن‌چنانی است که دوّمی ندارد؛ تک است؛ از جهت کثرت و زیادی یگانه است و بدیلی برای آن نیست.

کوثر بر وزن فوعل، صیغۀ خاصی است که اوج مبالغه را می‌رساند، البته نه مبالغه شاعرانه، بلکه مبالغه در حقیقت را پوشش می‌دهد و توان معنایی‌اش به حدّی است که بالاترین نقطه کثرت را در برمی‌گیرد و از کثرت در کثرت حکایت می‌کند.

اطلاق کلمه کوثر

کوثر در این سوره مبارکه، به صورت مطلق به کار رفته است؛ یعنی متعلقی برای آن ذکر نشده است و سراسر سیره نبی اکرم نیز، حاکی از این اطلاق است؛ اگر در این سیره بی‌نهایت به صورت روشمند، سیر کنیم و دقت و تأمل نماییم، خواهیم دید که کوثر با تمامی وسعت و کثرت و انواع مظاهر و مصادیقی که دارد، در سیره آن حضرت تجلی کرده است. خداوند همه کثرت‌ها و زیادی‌ها و فراوانی‌های کوثر صفت را در ارتباط با هر چیزی که بتوان تصور کرد، به پیامبر خویش عطا کرده است؛ اگر خداوند به لقمان حکمت داد: «و لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله» (لقمان/۱۲)، به پیامبر خاتم، معلّمی کتاب و حکمت را اعطا نمود: «و یعلّمهم الکتاب و الحکمة» (بقره/۱۲۹؛ آل عمران/۱۶۴؛ جمعه/۲). اگر حکمت لقمان عبارت از شکر بود (ان اشکر)، حکمت نبی اکرم - که

گوشه‌ای از آن در گفتار و رفتار حضرت فاطمه (س) ظهور یافته است - مبتنی بر حمد الهی است و میان شکر با حمد، تفاوت از خاک تا افلاک است. اوج حکمت لقمانی، تشکر از خدا در برابر نعمت های اوست: (ان اشکر لله)، اما تیتیر حکمت پیامبرخاتم، حمد الهی است؛ ایشان معلّم «الحمد لله ربّ العالمین» (فاتحة ۲/۲) هستند؛ اگر به لقمان حکمت و خیر کثیر داده شد، به رسول اکرم اسلام، بسیار فراتر از آن، دانشگاه حکمت اعطا شد، تا بتوانند در آن به اُستادی حکمت، با آن همه وسعت پردازند و واسطه فیض الهی در رساندن خیر کثیر به مردم باشند.

شان و مقام عظیم مسلمانی

أَنَا أُعْطِينَاكَ الْكَوْثَرَ

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

تفاوت اسلام با خارج از آن و فرق مسلمانی با غیر مسلمانی بسیار زیاد است؛ این تفاوت، تفاوت میان کثیر و قلیل نیست؛ تفاوت میان کوثر با قلیل و بلکه اقل قلیل است؛ یعنی این سوی، وسعت، عظمت و فراوانی آن چنانی و وصف ناشدنی است و آن سوی، نهایت کوچکی، حقارت و کمبود و محرومیت و نارسایی آن چنانی که از قلیل هم قلیل تر و بلکه اقل قلیل است. تفاوت هر چیز اسلامی با غیر آن هم تا همین حد است؛ فرق میان دانشگاه اسلامی (دانشگاهی که مال اسلام است) با غیر آن، تا همین اندازه است؛ اگر در این سوی، اوج علم و معرفت و حکمت و تحقیق و پژوهش و ... مطرح است، در آن سوی، به رغم

همه دستاوردهایی که ظهور دارند، نهایت رکود و تاریکی و سردرگمی و ... حاکم است؛ نسبت جامعه اسلامی با غیر آن و ... نیز، همین است.

حضرت فاطمه زهرا (س) مصداق اتم کوثر

حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (س) مصداق اتم و اکملی از کوثر می باشند که خداوند به رسول خاتم اعطا فرمود. یکی از فراوانی های بی شماری که از این وجود مقدس نشأت گرفت، گذشته از فرزندان معنوی ایشان که بسیار فراوان هستند، کثرت فرزندان نسبی است که اینک از میلیون ها متجاوز است. این مشیت الهی بود که از نبی اکرم، هیچ فرزند پسری نباشد و نسل کثیر آن حضرت از وجود تنها دختر ایشان نشأت گیرد تا بدین وسیله، بدخواهان و دشمنان آن حضرت که با معیارهای جاهلی و تکاثری خود از دیدن کوثرهای اعطایی خداوند به ایشان عاجز بودند و او و رسالت او را تمام شده و بی دنباله می پنداشتند، رسوای تاریخ گردند.

سؤال: در رابطه با تقابل دو واژه کوثر و تکاثر توضیح دهید؟

جواب: این واژه ها هر دو از ریشه «کثر» هستند؛ کوثر حاکی از یک کثرت حقیقی، عمقی و همیشگی است و تکاثر بیان گر یک کثرت صوری، سطحی، کاذب و بی دنباله است. خاصیت تکاثر این است که انسان را فریب می دهد (الهیکم) و او را به کثرت های ظاهری و کودکانه و ابتر مشغول می کند و از کثرت های حقیقی (کوثر) باز می دارد، اما کوثر انسان را به تعمق و ریزبینی و آینده نگری فرا می خواند و او را در پی کثرت های واقعی و دامنه دار و تمام ناشدنی گسیل می دارد. تکاثر موجب تفاخرهای مقطعی می گردد، اما کوثر تا ابد افتخار آفرینی می کند. ده ها تقابل و تفاوت دیگر میان این دو وجود دارند که می توان با تدبر در بیان سوره های کوثر و تکاثر به آن ها دست یافت.

سوال: آیا به ما هم کوثر عطا شده است؟

جواب: ما باید کوثرهای وجود خودمان را کشف کنیم. یکی از ویژگی‌های کوثر این است که در آغاز چندان فریبا و چشم پرکن نیست. اگر عاص بن وائل و یا هر کس دیگر، به دید ابتر به پیامبر اکرم می‌نگریست، به این خاطر بود که در آن زمان پیامبر اکرم از کثرت‌های ظاهری و فریبا چندان برخوردار نبود، مثلاً پسران رشید و قوی هیکلی نداشت و چه بسا ما هم اگر در جایگاه عاص و امثال او قرار می‌گرفتیم، با همین دید به آن حضرت می‌نگریستیم و وجود یک دختر تنها در خانه را چندان منشأ اثر نمی‌دانستیم، کما اینکه امروزه ممکن است با همین دید به برخی از مردم بنگریم و مثلاً با اتکا به داشته‌ها و دستاوردهای علمی و فنی و مالی خود، متکثرانه آنان را ابتر بدانیم و بخوانیم، غافل از اینکه آنان در وجود خود، کوثرهایی دارند که بعد از طی سال‌ها ظهور و بروز خواهند کرد. بنابراین باید به دنبال چشم کوثر بین بود تا کوثرهای خود و دیگران را ببینیم.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

از سوی دیگر، یکایک نعمت‌های خداوند می‌توانند برای ما کوثر باشند و اصولاً هر چیزی که به خداوند منسوب است (انّا)، می‌تواند برای ما کوثر باشد؛ بستگی به نوع برخوردی دارد که ما در برابر آلاء الهی داریم. همین قرآن، بزرگ‌ترین کوثر الهی است که خداوند به همه ما ارزانی داشته است؛ حتی یکایک سوره‌ها و بلکه آیات آن می‌تواند هر کدام، کوثری برای ما باشد، به

شرطی اینکه برخوردار تکاثری با آنها نداشته باشیم. همین سوره کوثر می‌تواند برای ما یک کوثر باشد، البته اگر برخوردار کوثری با آن داشته باشیم؛ اگر به دید تکاثری بدان بنگریم، سهمی از آن در زندگی نخواهیم داشت و منشأ خیری برای ما نخواهد بود و همان جایگاهی را خواهد داشت که اکنون نزد ما دارد: کوچک‌ترین سوره قرآن که دارای سه آیه است؛ یک شأن نزول هم دارد و مناسب است که در روز تولد یا وفات حضرت فاطمه زهرا (س) و یا در برخی از نمازها قرائت شود و ...

امامان اهل بیت (ع) با نگاه کوثری به همه چیز می‌نگریستند و از نگاه تکاثری به شدت پرهیز می‌کردند؛ گفته‌اند روزی امیرالمؤمنین امام علی (ع) طبقی پُر از هسته خرما با خود حمل می‌کرد، یکی از اصحاب پرسید که آن چیست و به چه کار می‌آید؟ امام در پاسخ فرمود: ان شاء الله درختان خرما و نخلستان است که با خود می‌برم!

احادیث بسیاری از معصومین (ع) نقل شده است که در آنها کار به ظاهر کوچکی بهتر و برتر از صدها و هزارها کار به ظاهر بزرگ معرفی شده است؛ کلمات «... خیرٌ من ...» و یا «... افضلٌ من ...» و امثال اینها، کلیدهایی است که می‌توانند ما را در جستجوی این احادیث یاری کنند. در این احادیث آنچه پیش از این کلمات ذکر شده است، مصداق کوثر هستند و آنچه بعد از آنها می‌آیند، مظهر تکاثر می‌باشند. با تأمل و تدبّر در این قبیل احادیث می‌توان به معیارهای تشخیص خیر و شر از نگاه ائمه معصومین (ع) دست یافت تا بر اساس آنها کوثرهای زندگی را شناسایی کنیم.

سؤال: عمل به دستور «فصلٌ لربك وانحر»، در رابطه با ما چه صورت‌هایی می‌تواند داشته باشد؟

جواب: این دستور، در ارتباط تنگاتنگ با توانایی کوثریابی و کوثریابی است؛

تا کوثری نبینیم و شناسیم، انگیزه «صلوات» و «نحر» و قربانی نیز نخواهیم یافت. هر چه بیشتر عنایات و الطاف و عطایای الهی را در زندگی مان احساس کنیم و درک نماییم، به همان اندازه آماده «صلوات» و «نحر» خواهیم بود و به عکس، اگر در زندگی کوثرهای الهی را درنیابیم و فضل و عنایت حق تعالی را نبینیم و شناسیم، حال و انگیزه صلوات و قربانی نیز نخواهیم داشت. بر اساس همین معیار می‌توانیم تشخیص دهیم که ما تا چه اندازه از نگاه کوثرین برخورداریم و تا چه حدی از آن محرومیم.

در همین زندگی روزمره خود شاهدیم که برخی به خاطر موفقیت‌ها و پیروزی‌های نسبی که در زندگی به دست می‌آورند، قربانی و احسان می‌کنند و در پرتو آن نشاط و شادی که کسب می‌کنند، برخی از تعلقات مادی و دنیوی را به راحتی پاره می‌کنند و به انفاق‌ها، قربانی‌ها و دست‌ودلبازی‌هایی دست می‌زنند که تا پیش از آن ممکن نبود به آن سمت و سوی روند.

بنابراین برای اینکه خود را به روشنی و وضوح، مخاطب «فصل لربك وانحر» ببینیم، باید ندای «أنا اعطینا» را به خوبی بشنویم و کوثرهای اعطایی پروردگاران را یک به یک شناسایی کنیم و دارایی‌ها، فراوانی‌ها، افزونی‌ها، کثرت‌ها، لطف‌ها و مرحمت‌های بی‌شمار خداوند در حَقمان را، به خوبی درک کنیم. آنگاه، بی آنکه خود بخواهیم، در مسیر فداکاری و قربانی گام خواهیم نهاد و به تعبیر مولوی تحت تاثیر کوثرهای الهی سرخ رو و سیراب خواهیم شد و خوی رسول اکرم در رابطه با کوثر در ما هم تزریق خواهد شد:

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای
هر کرا دیدی ز کوثر سرخ رو او محمد خوست با او گیر خو
هر که را دیدی ز کوثر خشک لب دشمنش می‌دار همچون بولهب^۱

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم

سؤال: احادیث شأن نزول این سوره، با این مباحث و مطالب چگونه

سازگارند؟

جواب: هیچ منافاتی میان آنها نیست، اینها نیز به نوعی شأن نزول محسوب می‌شوند. شأن سوره کوثر واقعاً همین است که در لحظات مختلف زندگی، به طور مکرر و به مناسبت‌های گوناگون بر ما نازل شود: آنگاه که در معرض گزش و توهین و تحقیر دیگران قرار می‌گیریم؛ آنگاه که خود را کم و زناچیز و زنادار و بی چیز می‌بینیم؛ آنگاه که محزون و دلگیر می‌شویم؛ وقتی که دارایی‌های خود را فراموش می‌کنیم؛ آنگاه که به ظاهر، برخی از نعمت‌ها از ما دریغ می‌شود و از برخی از الطاف الهی محروم می‌شویم؛ آنگاه که در معرض تهدید دشمنان قرار می‌گیریم؛ آنگاه که با معیارها و میزان‌های سطحی و تکاثری به جهانیان می‌نگریم یا آنان به ما می‌نگرند؛ آنگاه ... و ده‌ها و صدها گاه دیگر که همه آنها بسترها و فرودگاه‌های مناسبی برای نزول سوره کوثر هستند.

در احادیث شأن نزول این سوره آمده است که روزی نبی اکرم (ص) در پی اهانت برخی از مشرکان - که از ایشان به عنوان ابتر یاد کرده بودند - محزون و غمگین شدند. وقتی سوره کوثر نازل شد، آن حضرت شاد و خرم و خندان گشتند.^۱

غالب علما و مفسران بزرگ در مباحث مقدماتی فهم و تفسیر قرآن، تأکید و خاطر نشان کرده‌اند که خصوص سبب نزول، نمی‌تواند حکم آیه را به آن سبب اختصاص دهد و آن را از جریان و تسری به موارد مشابه باز دارد. بر این اساس، مشاهده می‌شود که میان مباحثی که مطرح شد و احادیث شأن نزول این سوره، هیچ ناسازگاری وجود ندارد، بلکه این احادیث زمینه‌های مناسبی محسوب می‌شوند که ما در پی شناسایی موارد و مصادیق مختلف کارایی سوره کوثر باشیم؛ چنان‌که از حدیثی که ذکر شد می‌توان به این نکته رسید که اصولاً سوره

۱. منهج الصادقین، ۳۶۲/۱۰

کوثر لبخند آفرین و خرمی بخش و جبران کننده و تسکین آور است و ...، مع الوصف، شکی نیست که مخاطب اصلی و حقیقی و نخستین این سوره و سوره‌های دیگر، شخص نبی اکرم‌اند.



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۶



مؤسسه علمی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

خاتمیت

مقام و منزلت علم و دانش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ
خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ
اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ
الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم (علق ۱/۵)

خداوند در این آیات مقام علم را بسیار گرامی داشته است، چنان که علم در کنار خلقت انسان مطرح شده است؛ دو بار کلمه «عَلَّمَ» و دو بار هم کلمه «خَلَقَ» در کنار هم آمده‌اند. تقارن تعلیم علم با خلقت انسان در این سوره چه بسا از این باب است که ما دریابیم علم و دانش حدّ اقلّ مقام و رتبه‌اش این است که در حدّ خلقت انسان اهمیت دارد.

همین جا، در آغاز این بحث، بسیار شایسته است سخنی از حضرت امام خمینی (ره) را در همین ارتباط به عنوان چراغ راهمان نقل کنیم. ایشان ذیل همین آیات می‌فرمایند: «و خدای تعالی در اوّل سوره‌ای که به پیغمبر خود نازل نمود، فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ

علق. اقرأ وربك الأكرم. الذي علم بالقلم. علم الإنسان ما لم يعلم» و این آیات شریفه را دلیل بر تقدم علم از تمام فضایل دانسته است به وجوهی^۱.

در اینکه چرا علم بر تمام فضایل مقدم است، مفسران و جوهی را مطرح کرده‌اند که حضرت امام(ره) سه مورد از آنها را نقل می‌کنند و آنگاه وجه چهارمی هم بر آنها می‌افزایند و می‌فرمایند:

«وجه چهارم، وجهی است که به نظر نویسنده رسید و آن از تفضلات خداوند کریم است که تعلیم کند انسان را آنچه ندانسته است. آن وجه آن است که خدای تعالی خلقت انسان و تعلیم او را به ربّ محمد نسبت داده است (منظور کلمه «ربّک» است که «الذی خلق» و «الذی علم» به آن برمی‌گردند) و ربّ محمد چنانچه در عالم اسماء مقرر است، اسم جامع اعظم است و این اسم اعظم مبدأ خلقت انسان کامل است و دیگر موجودات لیاقت مبدئیت این اسم را ندارند و خدای تبارک و تعالی از غایت تشریف علم و عظمت آن، خلقت او را نیز به ربّ خاص به محمد صلی الله علیه و آله نسبت داده و حق تعالی در مواردی که عنایت خاص به امری دارد، ربّ محمد صلی الله علیه و آله را ذکر می‌فرماید، چنانچه از مطالعه قرآن کریم و مراجعه به آیات شریفه که به این سیاق است، معلوم شود»^۲.

جالب است که حضرت امام تعبیر «ربّ محمد» را به کار می‌برند که معادل تعبیر «خدای محمد» است که در گذشته در میان ما فارسی زبان‌ها رایج بود و امروزه تقریباً متروک شده است. مردم این عنوان را خیلی با توجه و با دقت بر زبان می‌آوردند؛ مثلاً می‌گفتند: خدای محمد، بیمار را شفا بدهد؛ خدای محمد چنین و چنان کند و

نظیر این بیانات که گوهرهای ناب محسوب می‌شوند در آثار حضرت امام و دیگر علمای بزرگ اسلامی فراوان است که باید آنها را بسان چراغ راه برگیریم

۱. صحیفه نور، ۳۸۸/۱۴

۲. همان

و پیش رویم.

سخن گفتن به اندازه عقل مخاطبان

اینکه در مسائل و مباحث دینی و علمی و فرهنگی و... باید سطح درک و شعور مخاطبان را در نظر گرفت و با مردم به اندازه عقلشان سخن گفت و...، منطقی کاملاً صحیحی است، و بر مبنای حدیث معروف «أَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»^۱ استوار است، و بسیاری از بزرگان از جمله مرحوم مولی محسن فیض کاشانی و دیگران در مقدمه آثارشان بر آن تأکید نموده‌اند،^۲ اما باید توجه داشت که این حدیث شریف و این منطقی صحیح به این معنا نیست که عقل‌های مردم را در ارتباط با مسائل و مباحث دینی و قرآنی و مذهبی و فرهنگی و... همیشه باید در همان سطحی که هستند، نگاه داشت؟!

متأسفانه، این تصور نادرست از این منطقی صحیح همواره حاکم بوده است و هست. حتی گاه به صورت بسیار رکیک گفته و شنیده شده است که - مثلاً - در طرح مسائل دینی و فرهنگی باید مراقب بود چرت مردم پاره نشود: یا اینکه مردم را باید همواره در همین خواب و خلسه خودشان باقی گذاشت! و جملات توهین‌آمیزی از این قبیل، که همگی سوء برداشتی هستند از آن منطقی و مبنای صحیح. حال آنکه معنا و مفهوم صحیح این حدیث و تفسیر دقیق این مبنای آن است که بکوشیم با مردم به اندازه عقل و خرد آنان - که بسیار والا و بلند مرتبه است - سخن گوئیم؛ عقل انسان‌ها بسیار والامقام و عالی مرتبت است، باید مردم را به اندازه این عقل بزرگ و الهی و آسمانی که خداوند به آنان ارزانی داشته است، مورد خطاب قرار دهیم، نه به تناسب آنچه در ظاهر هستند. به عبارت دیگر، پیام این حدیث آن است که بکوشیم در مباحث و مسائل

۱. بحار الانوار، ۸۵/۱

۲. از جمله: تفسیر صافی، ۳۳/۱؛ اصفی، ۳/۱؛ تفسیر ملاصدرا، ۴۳۳/۱؛ تفسیر المحیط الاعظم، ۳۵/۱؛ تفسیر مراغی، ۱۸/۱؛ تفسیر مظہری، ۵۲/۱؛ مواهب الرحمن، ۱۰۱/۱؛ و ...

فکری و فرهنگی، سطح آگاهی و شعور مردم را بالا ببریم و خیلی مدبرانه و با دقت و حساسیت و ظرافت بسیار، قدر عقول مردم را ارتقا دهیم. شکی نیست که در نظر داشتن سطح درک و آگاهی مخاطبان در فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی بسیار مهم و ضروری است و نیز مدارا و همزبانی با مردم و پرهیز از مرء و جدل با آنان از اصول و مبانی صحیح و اساسی در کارهای فرهنگی و تبلیغی است و قطعاً یکی از ابعاد معنای حدیث شریف نیر همین است، اما باید مراقب بود که همواره، حساب این اصل اساسی و مبنای صحیح را از آن بدل غلط و نادرست خود جدا نگاه داریم.

سیره و سنت پیامبر اکرم و ائمه اهل بیت در تعامل با مردم، همین بود؛ ایشان همواره دغدغه ارتقای سطح عقلی مردم را داشتند و هرگاه با افراد دیندار - که در پی فهم حقایق دینی و قرآنی و... بودند - مواجه می‌شدند، هیچ بند و بستی در کارشان نبود، به راحتی بحث می‌کردند و مباحثشان را در اختیار مردم می‌گذاشتند. در بسیاری از موارد - که بسی جای تحقیق است - خود ایشان در حضور اصحاب طرح سؤال می‌کردند و طرح بحث می‌ریختند تا ذهن مردم فعال شود و درک و شعورشان گسترش یابد و برای فهم مطالب عمیق‌تر آمادگی بیابند. حتی صریحاً طی مضامین مختلف و با تعبیر گوناگون خطاب به مردم می‌فرمودند: عقلتان را گسترش دهید؛ ذهنتان را باز و فعال کنید؛ ما یاران و اصحابی که سطح فهم و شعورشان پایین است و - به تعبیر محاوره‌ای خودمان - کودن و نفهم هستند، نمی‌خواهیم! ما افرادی می‌خواهیم که درک و فهم و قدرت تفکر و تحلیل بالایی داشته باشند.^۱ حتی از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل است که ایشان آرزو می‌کردند ای کاش می‌توانستند - به زور تازیانه هم که شده - سطح درک و فهم دینی یاران خود را افزایش دهند.^۲

مبنای ما هم در طرح این قبیل مباحث تحقیق موضوعی در قرآن و سیره

۱. بحار الانوار، ۲۱۴/۱

۲. همان

نبوی همین است که به امید خدا در پرتو این جلسات و مباحث بتوانیم - تا آنجا که ممکن باشد - سطح درک و شعور دینی و قرآنی خودمان و اطرافیانتان را ارتقا بخشیم و به هیچ وجه، بنا نداریم مباحث و مجادلاتی را که در این ارتقای فکری و عقلی مؤثر نیستند یا چه بسا زیان بخش نیز باشند، تکرار کنیم. کما اینکه در سطحی پایین‌تر، بنای کتمان نیز نداریم. بنا نداریم مطالب و مباحثمان را پنهان کنیم و فقط در صورت بروز سؤال و طلب، به بحث و درس آنها پردازیم، یا در مرحله‌ای کاملاً فروتر، بنا را بر نفهم بودن مردم بگذاریم و حتی به سؤالات آنان نیز پاسخ ندهیم!؟

ما این بناها را نداریم و نباید هم داشته باشیم، هرچند، با کمال تأسف، این زمینه‌ها همواره بوده‌اند و هستند و روتین‌های جا افتاده‌ای می‌باشند که ما البته قصد داریم بر آنها تأثیر نیز بگذاریم و راه آنها را به سمت و سوی این بنای مقدّس (دغدغه ارتقای فکری و عقلی مردم، بنام اسلام و بنام خاتم پیامبران) بکشاییم. ما به امید خدا، در پرتو این مباحث و هم‌اندیشی‌ها و تحقیق و تدبّر در قرآن و سیره، در پی آنیم که تفکر و تدبّر و تعقل را به همه جلسات و نشست‌ها و همایش‌ها و برنامه‌های قرآن‌خوانی، مولودی‌خوانی، تعزیه‌خوانی، معراج‌خوانی، دعاخوانی، سخنرانی و... بکشانیم، تا بدین سان گوشه‌ای از آرزوی پیامبر اکرم و اهل بیت را که همواره دوست می‌داشتند اصحاب و یاران و شیعیان‌شان اهل درک و شعور و فهم و تفکر باشند، به فضل الهی، برآورده سازیم.

الگوی قرآنی ترتیب مباحث سیره نبوی

برخی از مسائل در سیره نبوی درخشندگی خاصی دارند که ما شش مورد از آنها را برگزیده‌ایم تا در این سلسله مباحث مطرح کنیم؛ این شش مورد عبارتند از: ولادت، بعثت، هجرت (به تعبیر درست، مهاجرت)، معراج، اسراء و وفات (رحلت). ترتیب این مباحث بر اساس اولویت در رویکرد قرآنی با ترتیب و ترتّب آنها در کتب سیره و تاریخ کاملاً متفاوت است.

از دیدگاه قرآن، مبحثی که در میان این مباحث، از همه مهمتر است، اسراء پیامبر اکرم است که اساساً با مسأله معراج فرق دارد. مطابق برخی از روایات، معراج پیامبر اکرم بعد از اسراء و دنباله آن بوده است و مطابق برخی دیگر از گزارش‌ها و دیدگاه بعضی از علما، این دو -اصولاً- از هم جدا هستند. در هر حال، مسئله اسراء در قرآن کریم به گونه‌ای بسیار اساسی مطرح شده است و پس از آن مسأله مهاجرت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. معراج پیامبر و پس از آن بعثت آن حضرت در وهله‌های بعدی مورد تأکید قرآن هستند و مسأله ولادت و سرانجام، وفات ایشان در این اولویت‌بندی قرآنی، در رتبه‌های پایانی قرار می‌گیرند، و البته هرگز مورد تمرکز و تأکید قرآن قرار نگرفته‌اند. بر این اساس، نخستین موضوعی که از سلسله مباحث مذکور مورد بررسی قرار می‌دهیم، مسأله اسراء شبانه پیامبر اعظم می‌باشد.

واژه شناسی «اسراء»

سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الاقصا الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر (اسراء/۱)

کلمه «أسرى» در این آیه، فعل ماضی از مصدر «أسراء» می‌باشد. ریشه «اسراء» در اصل، «سیر» (سار - یسیر) بوده است که نخست مقلوب شده و به صورت «سری» درآمده است و آن‌گاه به باب افعال رفته و به «اسراء» تبدیل شده است. به عبارت دیگر، اول «سار» بوده است و سپس به «سری» تبدیل شده و «سری» هم به باب افعال رفته و «أسری» شده است.

قلب سیر به سری، وقتی صورت می‌گیرد که یک نکته معنایی بدان افزوده شود؛ در واقع، سری همان سیر است، اما یک سیر خاص؛ یکی از خواصش هم این است که این سیر، سیر در شب است. کلمه سیر (سار-یسیر) نزد عرب عمدتاً به طی طریق گفته می‌شود، وقتی که در روز انجام شود. اگر سیری در شب انجام می‌شد یک سیر خاص به حساب می‌آمد و برای این که خاص بودن این سیر را

نشان دهند، سیر (ساز-یسیر) را به سَری (سَری - یسَری) قلب می نمودند. چنان‌که در آیه «واللّیل اذا یسر» آمده است که «یسر» همان «یسری» است. بنابراین، کلمه اسراء نیز در اصل، «اسیار» بوده است که به صورت «اسرائی» و «اسراء» قلب شده است.^۱

نام اصلی سوره اسراء

نام اصلی سوره اسراء، بنی اسرائیل است؛ همچنان‌که از آیه دوم به بعد، بلافاصله بحث بنی اسرائیل مطرح شده و در سرتاسر سوره، در مواضع گوناگون راجع به آنان مباحثی آمده است و پیوسته میان قرآن و تورات، پیامبر اکرم و حضرت موسی، اسلام و یهودیت و... مقایسه‌ها صورت گرفته است، و این همه، حاکی از ارتباط وثیقی است که میان مسئله اسراء با بنی اسرائیل وجود دارد، و ما نسبت به ماهیت و چگونگی این پیوند باید حسّاس باشیم که چرا این سوره با اسراء پیامبر آغاز می‌شود و بلافاصله با مسئله بنی اسرائیل ادامه می‌یابد و در مراحل متعدد تا پایان سوره، از آنان و کتاب و پیامبرشان و تاریخ و سرگذشت و گفتارها و رفتارها و کردارهایشان یاد می‌کند.

مسلمانان به رغم این که می‌دانستند نام اصلی این سوره بنی اسرائیل است و پیامبر اکرم و اهل بیت آن حضرت نیز، تحت همین عنوان از آن یاد کرده‌اند،^۲ اما ترجیح دادند که نام آن را «اسری»، «اسراء» یا «سبحان» و گاه «سبحان الذی

۱. نک: لسان العرب، ۳۸۲/۱۴؛ العین، ۲۹۱/۷؛ مجمع البحرین، ۲۱۶/۱؛ قاموس قرآن، ۲۶۰/۳. این همان قلب است که با توضیحی که گذشت، ملاحظه کردیم که در کلمه «ایلاف» روی داده بود. اغلب تصور می‌شود ریشه این کلمه، «الف» و هم خانواده الف (مهوروزی) می‌باشد، (لسان العرب، ۱۰/۹) در حالی که از ریشه «فیل» است که با آنکه یک اسم است، به باب افعال برده شده و به صورت «افیال» درآمده است. همچون کلمه «صبح» که به رغم اسم بودن می‌تواند به باب افعال (اصباح) برود. حال، خود کلمه «افیال»، نخست به «افیال» و آن گاه به صورت «ایلاف» درآمده است. گفتنی است، تکرار «ایلاف» در سوره موجز و فشرده قریش، خود حاکی از خاص بودن این کلمه و ویژه بودن ریشه و اصل و اساس و تبار آن است.

۲. ثواب الاعمال/۱۰۷؛ الاحتجاج، ۲۱۵/۱؛ بحار الانوار، ۱۶۶/۴۵؛ اصول کافی، ۳۰/۲

اسری» بنامند. «اسری» در واقع خلاصه شده آیه نخست؛ همچون «أحد» که خلاصه «قل هو الله احد» و «صمد» که خلاصه دو آیه اول سوره تا «الله الصمد» یا «مسد» که خلاصه سوره «تبت» است، می‌باشد و «اسراء» حالت مصدری «اسری» است مانند سوره‌های «انشراح» و «انفطار» و «انشقاق» و... «سبحان» و «سبحان الذی اسری» هم که آغاز و انجام عبارت آغازین سوره می‌باشند؛ مانند خیلی از سوره‌ها که نام آن‌ها، همان عبارت آغازین آن‌هاست.

از آنجا که در سیره و سنت نبی اکرم، نام گذاری سوره‌ها توقیفی نبود و آن حضرت با عملکرد خویش، راه را برای تعدد نام سوره‌ها باز گذاشته بودند، مسلمانان از این جواز، بهره بردند و -با این که می‌دانستند پیامبر اکرم با تکیه بر ارتباط وحیانی و آسمانی خویش، نام این سوره را بنی اسرائیل گذاشته‌اند- ترجیح دادند، نام اسراء و یا اسری و گاه سبحان و... را برای آن برگزینند؛ آنان به حساب غیظی که در درون نسبت به یهود و بنی اسرائیل داشتند، راضی نشدند که در قرآن کریم، یک سوره نسبتاً طولانی -آن هم در وسط قرآن- مخصوص بنی اسرائیل و به نام آنان باشد. خدا و رسول او رضایت دادند، اما مسلمانان رضایت ندادند که این سوره با این نام شناخته شود. این حساسیت و عاطفه اسلامی -که به جای خود بسیار زیبا و قابل تحسین است- موجب شد که جایگاه بنی اسرائیل در این سوره و ارتباط آن با اسراء و حکمت و مصلحتی که در انتخاب نام بنی اسرائیل برای این سوره، مدخلیت داشته است، در طول تاریخ تفسیر قرآن، مورد توجه و دقت قرار نگیرد. ای کاش این حساسیت زیبا و ستودنی در همه مسائل و مباحث علمی و عقلی و فرهنگی و همه مظاهر اسرائیلی و قریشی در جوامع اسلامی فعال می‌بود؛ در آن صورت دیگر ممکن نبود که سیره پیامبر اسلام را قریشیان و اسرائیلی‌ها تهیه و تدارک کنند و فرهنگ قریشی و اسرائیلی به درون فرهنگ

قریشیان و اسرائیلی‌ها در تحریف حقایق اسلامی، چنان از همدیگر پیشی

گرفتند که شخص محقق به راحتی نمی‌تواند تشخیص دهد که کدام گروه، نیرنگ‌بازتر و مودبی‌تر و حقه‌بازتر از آن دیگری بوده است. علامه طباطبائی در مقدمه المیزان، آن‌جا که راجع به اسرائیلیات بحث می‌کنند، می‌فرمایند: «برخی از دشمنان اسلام کارهایی کردند که اسرائیلی‌ها نکردند و چیزهایی گفتند و نوشتند که آنان نگفتند و نوشتند.»^۱ مصداق بارز این دسته از دشمنان اسلام، بنی‌امیه بودند که با محوریت معاویه تا می‌توانستند، حقایق اسلام را واژگون نمودند و پس از آنها، بنی‌عباس بودند که با محوریت مأمون عباسی در کمال زیرکی و نیرنگ‌بازی، چهره اصیل اسلام و سیره پیامبراکرم را مشوه نمودند. این سیر همین‌گونه ادامه دارد تا زمانی که مسلمانان به ویژه شیعیان پیرو مکتب اهل‌بیت (ع) قیام علمی و تحقیقاتی نمایند و حقایق اسلام را از تاریکی‌ها و باطل‌ها و سیاهی‌های قریشی و اسرائیلی و بنی‌امیه‌ای و بنی‌عباسی و... تفکیک نمایند و گرنه همچنان ما باید تفسیر قرآن و سیره پیامبراکرم را عمدتاً سر کلاس اسرائیلی‌ها بیاموزیم و درس سیره ائمه اهل‌بیت را باید سر کلاس‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس یاد بگیریم و به دیگران یاد بدهیم و این چیزی نیست جز مصداق این آیه شریفه که می‌فرماید: «و من أعرض عن ذکری فإنّ له معیشتة ضنکاً و نحشرة یوم القیامة أعمی» (طاها/۱۲۴). این تنگدستی و کوری نتیجه طبیعی دوری از تعالیم قرآن و اهل‌بیت است. اینکه ما سالیان سال است بر سر سفره زهرآلود فکری و روحی قریشیان و اسرائیلی‌ها نشستیم، حاصل قطعی دوری از سرچشمه زلال معارف قرآن کریم و علوم اهل‌بیت (ع) است.

جایگاه کلمه «لیلاً» در آیه اسراء

«سبحان الذی اسرىٰ بعبده لیلاً»، همان‌گونه که گذشت، مفهوم کلمه «لیل» در خود فعل «اسری» موجود است؛ اسری یعنی «سیر داد در شب» بنابراین ذکر

کلمه «لیلاً» در این آیه خالی از حکمت نیست. علمای بلاغت در این باره گفته‌اند، چیزی که از سیاق و سابقه کلام معلوم و مشخص است، اگر دوباره به آن تصریح شود، نشانه تأکید است. بنابراین، کلمه لیلاً در این آیه از باب تأکید بر جایگاه شب در مسأله اسراء است تا آنکه ما غفلت نکنیم از این مطلب مهم که اسراء خاتم پیامبران در شب انجام گرفته است، و آن شب هم شب خاصی بوده است.^۱ البته وجوه دیگری نیز در رابطه با جایگاه کلمه «لیلاً» گفته شده است که از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم و علاقمندان را به منابع تفسیری ارجاع می‌دهیم.^۲

جایگاه تعبیر «الذی اسری بعبده»

خداوند در این آیه، از خود به جای «الله»، با تعبیر «الذی اسری بعبده» یاد می‌کند. گویی خداوند دوست دارد از خود به گونه‌ای یاد کند که با پیامبر اکرم نسبت پیدا کند و نام خود را به همراه نام او بیاورد. از کلمه «بعبده» نیز، بر می‌آید که اسراء قبل از رسالت و بعثت نبی اکرم رخ داده است؛ زیرا، در غیر این صورت، از قرآن انتظار می‌رفت در عبارت پردازی خود، این مسئله را به گونه‌ای نشان دهد؛ مثلاً از تعبیر «برسوله» یا «بنبیه» و... استفاده کند. کما اینکه مسأله رسالت و نبوت آن حضرت به اشکال گوناگون در همین سوره بارها مطرح شده است.^۳

جایگاه ترکیب «من المسجد الحرام»

اسراء شبانه پیامبر اکرم، یک آغاز دارد و یک پایان و طبعاً برگشتی هم دارد که قرآن ذکر آن را ضروری ندیده است. مبدأ، مسجد الحرام است و مقصد، مسجد الاقصی که طبعاً برگشت نیز از مسجد الاقصی به مسجد الحرام بوده است.

۱. از باب نمونه، نک: روح البیان، ۴۱۲/۸

۲. رک: لباب التأویل، ۱۱۰/۳؛ ارشاد الازدهان، ۲۸۷/۱؛ تفسیر شبر، ۲۷۹/؛ التفسیر الوسیط، ۲۸۲/۸؛ و ...

۳. آیات ۱۵، ۵۴، ۷۷، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵

حال، این سؤال مطرح است که پیامبر اکرم لحظه اسراء که به تصریح قرآن در شب روی داده است، چرا و به چه صورت در مسجد الحرام بودند؟ برای پاسخ به این سؤال نخست لازم است بدانیم شبی که اسراء در آن روی داد، چه شبی بوده است؟ و نیز، راجع به مسأله «تحنث» که با مسأله اسراء شبانه پیامبر اکرم درگیر است، آشنا شویم.

لیلة الإسراء

شبی که در آغاز سوره به آن اشاره شده و روی آن تأکید رفته است، شب کاملاً خاصی است؛ همان شب مبارکی است که در آغاز سوره دخان نیز مطرح شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم
حم (حاميم)
و الكتاب المبين
انّا أنزلناه في ليلة مباركة انّا كنّا منذرين
فيها يفرق كلّ أمر حكيم
أمرا من عندنا انّا كنّا مرسلين (دخان/۱-۵)

این شب مبارک، همان لیلة القدر است که در سوره قدر آمده است:
«بسم الله الرحمن الرحيم. انّا أنزلناه في ليلة القدر. و ما أدريك ما ليلة القدر.
ليلة القدر خير من ألف شهر»
این شب که شب اسراء و شب مبارک و شب قدر است، در ماه مبارک رمضان قرار دارد:

شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن هدى للناس و بينات من الهدى و الفرقان...

بقره/۱۸۵

برای اینکه بدانیم، این شب کدام شب از شب‌های ماه مبارک رمضان است، دوباره به سوره دخان بر می‌گردیم: «فيها يفرق كلّ أمر حكيم»؛ شب قدر، شبی است که در آن فرقان صورت می‌گیرد (يفرق) و این فرقان، همان است که در

سوره انفال، آیه ۴۱ بدان تصریح شده است:

«واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان و الله علی کل شیء قذیر» (انفال/۴۱)

روز فرقان روزی است که در آن دو لشکر و دو سپاه در برابر هم قرار گرفتند. این آیه و نیز آیات پیش از آن تا آغاز سوره انفال، همه راجع به جنگ بدر هستند و یکی از مسلمات تاریخ اسلام، این است که جنگ بدر در روز هفدهم ماه رمضان رخ داده است.^۱ بنابراین روز فرقان، همان روز جنگ بدر یعنی هفدهم ماه رمضان است و شب قدر که همان شب اسراء می باشد، شب روز هفدهم ماه مبارک رمضان خواهد بود.

در اینجا باید توجه داشت که وقتی گفته می شود: «یوم الفرقان» مراد از یوم، شبانه روز است نه فقط روز، مانند «ایاماً معدودات» یعنی چند شبانه روز. این کلمه «نهار» است که به معنای روز (صبح تا شب) است، در برابر «لیل» که به معنای شب تا صبح است.^۲ بنابراین کلمه یوم در آیه شریفه که به فرقان اضافه شده است، به معنای شب و روز فرقان است، نه فقط روز فرقان. پس شبی که در آن «یفرق کل امر حکیم»، همان شب هفدهم ماه مبارک رمضان است و به همین خاطر قرآن کریم، از این روز (روز جنگ بدر) تحت عنوان «یوم الفرقان» یاد می کند یعنی روزی که شبش، شب «فرقان امور» یا «لیلة الفرقان» یا همان «لیلة القدر» و «لیلة مبارکه» می باشد. به عبارت دیگر یوم الفرقان، که ۲۴ ساعت و یک شبانه روز است، روزش، روز جنگ بدر و شبش، شب مبارکی است که «فیها یفرق کل امر حکیم».

در این جا این اشکال مطرح می شود که این بیان، با قول مشهور در رابطه با شبهای قدر که نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان اند، منافات

۱. الخصال، ۵۸/۲

۲. التحقیق، ۲۸۱/۱۴

دارد. در پاسخ باید گفت که هیچ منافاتی در میان نیست؛ اگر تاکنون در رابطه با شب قدر، سه گزینه داشتیم، زین پس چهار گزینه خواهیم داشت؛ و اگر شب‌های پانزدهم و بیست و هفتم را هم بدان بیافزاییم، شش گزینه خواهیم داشت؛ شب پانزدهم که شب ولادت امام حسن مجتبی است و بنا بر روایتی که شیخ مفید در الارشاد نقل کرده و مرحوم شیخ عباس قمی نیز آن را در مفاتیح ذکر کرده است، شب پانزدهم علاوه بر تولد امام حسن مجتبی (ع)، شب تولد امام جواد الائمه (ع) نیز می‌باشد.^۱ شب هفدهم نیز شب روز جنگ بدر و شب روز فرقان است؛ شب‌های نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم هم که شب‌های قدر مشهور است و شب بیست و هفتم نیز که بنا بر قولی، شب قدر است.^۲ حتی در رابطه با شب عید فطر هم که اصولاً داخل در ماه مبارک رمضان نیست، توصیه شده است که همچون شب قدر با آن رفتار شود.^۳ خلاصه اینکه اگر بناست لیلۃ‌القدر و شب قدر تبدیل به شب‌های قدر و لیالی قدر شود، فرقی نمی‌کند که سه شب در میان باشد یا پنج یا شش یا هفت شب!

از آنچه گذشت، معلوم شد که مراد از «لیلاً» در آیه اسراء، شب هفدهم ماه مبارک رمضان است و در این شب پیامبر اکرم در مسجد الحرام بودند که جریان اسراء رخ می‌دهد.

برای اینکه به رابطه شب هفدهم و در مسجد الحرام بودن پیامبر اکرم در آن شب، پی ببریم، لازم است با مسأله «تَحْتُف» که یکی از سنت‌ها و عادت‌های مورد احترام پیامبر اکرم پیش از بعثت بود، قدری آشنا شویم.

آیین تَحْتُف (تَحْتُف)

تَحْتُف از ریشه «حَنَف» در واقع، همان «تَحْتُف»، از ریشه (حَنَف) می‌باشد که

۱. مفاتیح الجنان/۳۶۹ (اعمال شب هفدهم)

۲. میزان، ۴۷۴/۲۰؛ زاد المعاد/۱۸۰؛ وسائل الشیعه، ۲۶۱/۷؛ فضائل الأشهر الثلاثة/۱۳۷

۳. مفاتیح الجنان/۳۹۹ (اعمال شب عید فطر)

حرف «ثاء» جای خود را به «فاء» داده است و این قبیل ابدالها و جابه‌جایی‌ها در زبان عربی رایج و معمول است، مانند لثام و لفام (به معنای نقاب)؛ عثار و عفار یا عاثور و عافور (به معنای مهلکه و پرتگاه) نیز جدث و جدف (به معنای قبر) و ثره و فروه (به معنای ثروت و توانگری) و...^۱

حنیف لقب حضرت ابراهیم(ع) است: «مَلَّة ابراهیم حنیفا» و حنیفیت آیین ایشان بوده است و تا زمان بعثت پیامبر اسلام در میان بسیاری از مردم عربستان وجود داشته است. حنفاء افرادی بودند که همچون سایر مردم، بت نمی‌پرستیدند و کارهای بت‌پرستان را انجام نمی‌دادند و به قتل و غارت و شراب و میگساری و هرزگی و... -که در میان قبائل گوناگون حاکم و رایج بود- نمی‌پرداختند. یکی از مسلمات تاریخ این است که بسیاری از اطرافیان و خویشان پیامبراکرم دارای آیین حنیفیت بودند؛ همچون حلیمه سعديه، آمنه بنت‌وهب، خدیجه بنت‌خویلد، خویلد (پدر خدیجه کبری)، ام‌ایمن، ابوطالب، عبدالمطلب و... همه حنیف بودند. مادر، همسر، پدر و پدر بزرگ، برخی از عمه‌ها و عموهای آن‌حضرت و... همه حنیف بودند و دور و بر آن‌حضرت، حنفا بودند نه مشرکان و بت‌پرستان. البته در میان خویشان آن‌حضرت افراد بت‌پرست هم بودند، مانند ابولهب، اما هیچ‌گاه سرپرستی او را بر عهده نداشتند.^۲

یکی از سنت‌هایی که در میان حنفاء دایر و رایج بود، تحنث بود. پیامبراکرم نیز به رسم آباء و اجدادشان، به این عادت احترام می‌گذاشتند و در غار حراء (یا حراء) تحنث می‌کردند یعنی مدتی را در آنجا به عبادت و راز و نیاز با خدا سپری می‌کردند. تحنث در غار حراء از زمان عبدالمطلب شروع شد و در زمان ابوطالب ادامه یافت. پیامبراکرم، بارها به همراه ابوطالب به غار حراء رفته بودند و تحنث را به همراه عمومی خود تجربه کرده بودند و آداب آن را از ایشان آموخته بودند و بعدها خود آن‌حضرت، مدت‌ها این عادت را -حتی پس از ازدواج-

۱. رک: الابدال و المعاقبه و النظائر، باب الثاء و الفاء / ۸۶

۲. خورشید نبوت / ۸۰

ادامه داده بودند. روش ایشان در تحنّث، همچون سایر حنفاء به این شکل بود که کلّ ماه رمضان را در خارج از شهر در جاهای خلوت، همچون غار حراء به عبادت و روزه‌داری و راز و نیاز با خداوند بگذرانند.^۱

با این بیان، روشن می‌شود که پیامبر اکرم در شب اسراء - که همان شب قدر و در ماه مبارک رمضان است - بنا بر عادتی که داشتند، در حال تحنّث در غار حراء بوده‌اند. اما بنا بر تصریح قرآن، اسراء از مسجدالحرام آغاز شده است و هیچ مفسّری هم نگفته است که مراد از مسجدالحرام، غار حراء می‌باشد. بنابراین باید روشن شود که مبدأ اسراء مسجدالحرام بوده است یا غار حراء.

در این خصوص باید گفت که روش پیامبر اکرم در تحنّث، از جهتی با روش سایر حنفاء متفاوت بود. به این صورت که ایشان در ایامی که وقوف و اعتکافشان در غار طولانی می‌شد (همچون ماه رمضان) در خلال این مدت، گاه از غار پایین می‌آمدند و ضمن اینکه به خانواده خود سر می‌زدند، زاد و توشه مختصری نیز با خود به همراه بر می‌داشتند و به غار بر می‌گشتند. در منابع تاریخی چندان مشخص نشده است که این عمل، از هر چند روز یکبار انجام می‌شده است، اما آنچه در اینجا مسلم است، این است که پیامبر اکرم، هر گاه از غار پایین می‌آمدند، ابتدا به طواف خانه کعبه می‌پرداختند و آنگاه به خانواده خود سر می‌زدند و وقتی می‌خواستند دوباره به غار حراء برگردند، برای بار دوم نیز، به مسجدالحرام می‌رفتند و طواف کعبه را به جا می‌آوردند و آنگاه به غار باز می‌گشتند و ممکن نبود که ایشان از غار پایین آمده و یکسره - بی آنکه خانه خدا را طواف کنند - به سراغ خانواده خویش بروند.^۲

موقعیت خاص غار حراء - که کاملاً مشرف بر خانه کعبه است - نشان می‌دهد که پیامبر اکرم این غار را به خاطر همین اشرافی که نسبت به خانه خدا دارد، برگزیده بودند تا همواره چشمان خودشان را از منظره بسیار زیبا و

۱. سیره ابن هشام، ۲۳۵/۱؛ الکامل، ۵۵۳/۱

۲. نک: صحیح البخاری، ۳/۱؛ صحیح المسلم، ۹۷/۱؛ مسند احمد، ۲۳۳/۶

چشمگیر خانه خدا همواره و در هر لحظه بهره‌مند سازند. امروزه نیز، خانه خدا از بالای کوه نور و کنار غار حراء چشمگیری خاصی دارد و به رغم تفاوت‌های بسیاری که با دوران زمان پیامبر(ص) داشته است، لحظه به لحظه حضور در آنجا و تماشای مسجدالحرام دل‌نشین و خاطره‌انگیز است و هر لحظه گویی بار نخست است که انسان در آنجا حضور می‌یابد و از فراز کوه، شکوه خانه خدا را نظاره می‌کند. از این رو، بسیار بعید است که پیامبر اکرم این لحظه‌ها را از دست داده باشند و به هیچ روی، قابل تصور نیست که آن حضرت وقتی از غار حراء فرو می‌آمدند، به زیارت و طواف خانه کعبه - که آیین حضرت ابراهیم و حنیفیت است - نشتافته باشند.

بنا بر آنچه گذشت، شب اسراء مصادف بوده است با یکی از همین اوقات که پیامبر اکرم از غار حراء فرو می‌آیند و پس از طواف نخستین خانه خدا، به دیدار خانه و خانواده خود می‌روند و سپس دوباره به مسجدالحرام بر می‌گردند و پس از اینکه نماز مغرب را می‌خوانند، مابین دو نماز مغرب و عشاء به طواف خانه خدا مشغول می‌شوند. این در حالی بود که مهتاب بسیار نرم و ملایمی فضا را پر کرده بود؛ نه همچون شب چهارده، شدت داشت و نه مانند اواخر ماه، ضعیف و بی‌رمق بود. ماه از آغاز شب طلوع کرده بود و همچون روز، نور بسیار زیبا و ملایمی در فضا فراگیر بود. از سوی دیگر این جریان، بنا بر محاسباتی که انجام شده، مصادف با فصل تابستان نیز بوده است؛ یعنی همه چیز در اوج زیبایی، فضا سازی و نور پردازی هنری تنظیم شده بود. در یک چنین شرایط زمانی و مکانی بود که خداوند بنده خویش را از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی حرکت داد.^۱

۱. قس: الدر المنثور، ۴/۱۳۶-۱۴۰

جایگاه مسجد الاقصا در آیه اسراء

شب، شب مبارکی است، مبدأ نیز مبارک است، بنده‌ای هم که قرار است، اسراء شود، مبارک است و خود این اسراء نیز، طرح بسیار مبارکی است که بناست اجرا شود و کتاب مبارکی هم قرار است در آن شب مبارک بر آن بنده مبارک نازل گردد و رسالتی مبارک به او تفویض شود. اما آیا مقصد نیز که مسجد الاقصی است، مبارک است؟

با توجه به عبارت توضیحی که پس از مسجد الاقصی در آیه ذکر شده است (الذی بارکنا حوله) درمی‌یابیم که خود مسجد الاقصی مبارک نیست بلکه اطراف و پیرامون آن (حوله) مبارک شده است. پیرامون مسجد الاقصی همان کوه طور است که در کنار مسجد الاقصی قرار گرفته است:

بسم الله الرحمن الرحيم. و الثَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ. و طور سينين. و هذا البلد

الامين تين/۱-۳

طور سینین، آن قدر مبارک است که هم‌ردیف بلد امین (مکّه مکرّمه) ذکر شده است. بنابراین آنچه در رابطه با مقصد اسراء مطرح است، مربوط به کوه طور یا طور سینین می‌شود و مسجد الاقصی تنها ارتباطی که با حادثه بزرگ اسراء دارد، این است که همسایه کوه طور می‌باشد. *این شریح زیبان قرآن* جز این، هیچ امتیاز و ویژگی خاصی که قرآن بر آن تأکید کند و به آن بها دهد، برای مسجد الاقصی ذکر نشده است. حتی در برخی احادیث که بنا به مضمون آنها پیامبر اکرم در شب اسراء به نماز ایستادند و سایر پیامبران نیز به

حوله

ارائه آیات کبری در شب اسری

جمله «لنریه من آیاتنا» بیانگر هدف از اسراء می‌باشد. خداوند در این طرح مبارک بنا دارد آیات عظیمی خود را به بنده خود بنمایاند؛ خداوندی که همه عالم و کائنات در اختیار اوست، و همه چیز، فروغ روی اوست، خود مستقیماً اجرای طرح مبارک و عظیم اسراء را بر عهده گرفته است (اسری بعبده) تا بدین سان آیات بزرگ خود را به بنده مصطفی و برگزیده‌اش که دوّمی ندارد، ارائه نماید.

جریان اسراء و سیر زمینی پیامبر اکرم در شب قدر، به روایت قرآن، آن چنان زیبا و هنرمندانه بیان شده است که اگر ما -آن گونه که باید و شاید- پیام این ظرافت‌های بیانی را دریافت کنیم، خواهیم دید که مسئله «معراج» -به رغم قطعیت انکار ناپذیری که دارد- چندان لازم و ضروری هم نیست. به عبارت دیگر، مسأله معراج در برابر عظمت و اُبّهت اسراء، در مراتب بسیار متأخری از ارزش و اهمیت قرار دارد. سیر زمینی پیامبر اکرم در شب پرشکوه اسراء، تمامی آسمان را به زمین انتقال داد؛ به گونه‌ای که از آن پس این آسمان است که باید از زمین طلب نور و باران رحمت کند و تاریکی‌هایش را در پرتو زمین روشن نماید:

«هو الذی ینزل علی عبده آیات ینتات لیخرجکم من الظلمات إلی النور و إنّ

اللّه بکم لرؤف رحیم» (حدید/۹) *سنگی بنی کانون نشر و ترویج زبان قرآن*

حال، برای اینکه جزئیات این ارائه باشکوه آیات الهی و انتقال آسمان به زمین در شب اسراء روشن شود، باید از بیان سوره نجم -که پس از سوره طور قرار گرفته است- بهره گیریم.

اسراء پیامبر اعظم به روایت سوره نجم

آیات آغازین سوره نجم آیاتی هستند که مفسران، بیش از چهارده قرن است می‌کوشند آنها را تفسیر کنند، اما نمی‌توانند، از این رو، برای اینکه این آیات تفسیر نشده باقی نمانند، انواع اقوال را ذیل آن ذکر می‌کنند. اقوالی که -به تعبیر

علامه طباطبائی (ره) - نفس انسان بدانها آرام نمی‌گیرد و از میان همه آنها جز چند حدیث - که باید از طریق صحیح خود مورد فهم قرار گیرند - چیز قابل توجهی به دست نمی‌آید.

حال آنکه این آیات، همچون سایر آیات قرآن، در پرتو خود قرآن و با بهره‌گیری از روش تحقیق موضوعی و روش تفسیر سوره شناختی آیات و نیز بهره‌مندی از احادیث معتبر و برخی گزارش‌های مسلم تاریخی، به راحتی قابل درک و فهم‌اند:

بسم الله الرحمن الرحيم
والتَّجَمُّ إِذَا هَوَى
مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى
إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى
عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى
ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى
وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى
ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى
فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى
مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى
أَفْتَمَارُوهَ عَلِيٍّ مَا يَرَى
وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى
عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى
عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى
إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى
مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى
لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (نجم ۱۷-۱۸)

مرکز و محور این آیات، آیه ۱۸ می‌باشد: «لقد رأى من آيات ربه الكبرى». در سوره اسراء فرموده بود که خداوند بنده خود را سیر داد تا آیات خود را به او

بنمایاند: «لنریه من آیاتنا» و اینجا می‌فرماید که این هدف مقدس و طرح مبارک، انجام شد و تحقق یافت؛ آیات کبرایی که قرار بود پیامبر اکرم در شب اسراء ببیند، رؤیت نمود. آیات قبل از آن، فرایند این ارائه و رؤیت را بیان می‌کنند.

«و النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ»: آن ستاره فرود آمد. نام این ستاره در آیه ۴۹ همین سوره آمده است: «وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَىٰ». از این آیه به روشنی بر می‌آید که ستاره شعرا، ستاره شناخته شده‌ای بوده و «رَبُّ الشَّعْرَىٰ» نیز، مفهوم و عنوان متداولی نزد مردم بوده است که در این آیه به خداوند نسبت داده شده و این مقام و سمت در او منحصر شده است. ستاره شعرا نزد اعراب آن زمان، به عنوان یک ستاره آرمانی و برگزیده مطرح بود و از جوانب فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی برای آنان ارزش و اهمیت داشت و حتی از سوی برخی از آنان مورد پرستش نیز واقع می‌شد.^۱

آیه نخست سوره نجم می‌فرماید که آن ستاره کذایی سقوط کرد و پایین افتاد. ستاره عظیم شعرا که چه بسا مطابق تصور مردم آن زمان، همانند سایر ستارگان، به آسمان چسبیده بود، از آسمان کنده شد و پایین افتاد (و النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ). در اینجا باید سؤال کنیم که این ستاره چگونه پایین آمد؟ آیا نورش خاموش شد یا اینکه به همراه نورش آمد؟ با چه عظمت و بزرگی پایین آمد؟ آیا به سوی زمین فرود آمد؟ آیا بر زمین افتاد؟ از زمین کوچک‌تر بود یا بزرگ‌تر؟ آیا واقعاً یک ستاره بود یا...؟

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ»: این بنده‌ای که چهل سال در میان شما زندگی کرده است، نه گمراه شده و نه به بیراهه رفته است؛ اگر مطالبی می‌گویند که تاکنون نمی‌گفت و اگر به نظر شما سخنان عجیب بر زبان می‌آورد، گمان نکنید که گرفتار عوارض و مشکلاتی شده است؛ هرچه می‌گویند همه درست است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»، اگر از سقوط ستاره سخن می‌گویند، به خاطر سقوط عقل و هوش او نیست؛ اگر دیده‌های خود را برای شما باز می‌گویند، به راستی آنها را

۱. المیزان، ۵۰/۱۹؛ التحرير و التنبیر، ۱۵۰/۲۷

دیده است. اصلاً ما هم اکنون ماجرا را برای شما تعریف می‌کنیم که او کجا رفت و چه دید و ما او را کجا بردیم و چه‌ها به او نشان دادیم!

«إن هو إلا وحی یوحی»؛ تمام فرایند طرح اسراء به خاطر این بود که بر بنده برگزیده خود آن کتاب مورد نظرمان را نازل کنیم: «الحمد لله الذی أنزل علی عبده الكتاب و لم یجعل له عوجاً» (کهف/۱)

کلمه «عبده» در آیه نخست سوره كهف که بلافاصله پس از سوره اسراء آمده است، همان «بعبده» در آیه نخست سوره اسراء است؛ یعنی ما بنده خود را از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی و کوه طور سیر دادیم تا کتاب را که -هیچ گونه کژی و ناراستی در آن نیست- بر او نازل کنیم. بنابراین، وحیی که در سوره نجم مطرح است، چیزی جز کتاب آسمانی پایانی نیست که بخواهد بر خاتم پیامبران نازل شود.

نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن

با دقت در آیات قرآن، به روشنی معلوم است که قرآن هم نزول دفعی داشته است و هم نزول تدریجی. البته نزول سوّمی هم دارد که در آیه «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة» (اسراء/۸۲) بدان اشاره شده است و آن «تنزیل شفا و رحمت از قرآن» است که بحث آن جداست. قرآن در آغاز بعثت و رسالت نبی اکرم (ص) در شب قدر یا شب اسراء، به طور دفعی و یکپارچه بر قلب آن حضرت نازل شد و بدین سان برنامه جامع رسالت و مأموریت ۲۳ ساله آن حضرت، به قلب ایشان انتقال یافت.^۱

یک فرمانده، وقتی زیردست خود را به مأموریتی اعزام می‌کند، حداقل کاری که در حق او باید انجام دهد، این است که برنامه مأموریت او را از آغاز تا انجام برای او شفاف سازد و آنگاه او را برای انجام مأموریت روانه کند. خداوند متعال

۱. المیزان، ۲۰/۳۳۰

نیز، وقتی قرار است، این رسالت عظیم را بر عهده بنده برگزیده خود قرار دهد، حداقل کاری که باید برای او بکند، این است که از صدر تا ذیل این رسالت بزرگ را در اختیار او قرار دهد و برنامه مأموریت را برای او روشن نماید تا آن حضرت در پرتو بصیرتی که از این رهگذر می‌یابد، به دعوت الی الله بپردازد: «قل هذه سبيلي أدعوا إلى الله على بصيرة أنا و من اتبعني و سبحان الله و ما أنا من المشركين» (یوسف/۱۰۸).

علامه طباطبائی (ره) برخی از روایات و گزارش‌هایی را که در مورد آغاز نزول قرآن و بعثت نبی اکرم (ص) و غار حراء و... گفته و نوشته شده است، مبنی بر اینکه آن حضرت پس از بعثت ترسان و لرزان نزد ورقة بن نوفل رفت و تحت تاثیر سخنان او به بصیرت و آرامش و قوت قلب رسید و... نخست مورد انتقاد قرار می‌دهند و می‌فرمایند که اینها دیگر، به هیچ وجه، قابل قبول نیست! چگونه می‌شود پذیرفت که پیامبر خاتم النبیین به رسالت و مأموریت خود آگاهی و بصیرت نداشته باشد و برای اینکه در رسالت خود به یقین برسد، به یک مسیحی - که چنین و چنان بوده است - پناه ببرد؟!!

خداوند در آغاز رسالت آن حضرت برنامه و طرح عظیم اسراء را به اجرا در می‌آورد و تمامی مأموریت خاتم پیامبران را در قالب وحی بر قلب او نازل می‌کند، و از این رهگذر، او را به بصیرت و یقین کامل در رابطه با نبوت و رسالت خویش می‌رساند.

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»؛ این وحی که بر ایشان نازل شد، از جنس علم بود (عَلَّمَهُ) و کار خدا شبیه کار یک معلم بود و پیامبر اکرم نیز به عنوان یک شاگرد و متعلم، جهت علم آموزی از مسجدالحرام به کوه طور سیر داده شده بود. هم معلم آن «علم» و هم شاگرد و متعلم و هم خود آن علم، همه خاص و بی نظیر بودند. قرآن تصریح دارد بر اینکه معلم آن حضرت خداوند بوده است نه جبرئیل. وصف

«شدید القوی» از آن خداوند است نه جبرئیل! ائمه اهل بیت به ما آموخته‌اند که «شدید القوی» از اسماء الحسنی است؛ چنان‌که در دعای ماه صفر آمده است: «یا شدید القوی و یا شدید المحال یا عزیز یا عزیز...»^۱.

«شدید القوی» در واقع، تفسیر دو اسم «عزیز» و «قوی» خداوند است که از اسماء الحسنی به شمار می‌آیند. متأسفانه غالب تفاسیر، مراد از شدید القوی را جبرئیل دانسته‌اند،^۲ حال آنکه جز خداوند، کسی نمی‌تواند شدید القوی باشد. وحی، قرآن نیز فقط کار خداست: «الحمد لله الذی أنزل علی عبده الكتاب» (کهف/۱)؛ «لنریه من آیاتنا»؛ جبرئیل نمی‌تواند «رساننده وحی» باشد، رسالت جبرئیل (روح الامین) تنها در مرحله نزول تدریجی قرآن بوده است نه نزول دفعی.^۳ در شب اسراء و لیلۃ القدر، آنگاه که بنا بود نور عظیم قرآن به صورت یکپارچه، بر قلب پیامبر اکرم نازل شود، جبرئیل در آن لحظه‌های پُرشکوه و با عظمت بعثت نبی اکرم اصلاً حضور نداشت! او منتظر آغ از نزول تدریجی قرآن بود تا مأموریت خود را طی^۴ ۲۳ سال آغاز کند و ادامه بدهد.

حضرت امام خمینی (ره) در رابطه با عظمت بعثت رسول اکرم در جایی فرموده‌اند که: کسی جز خداوند و خود آن حضرت، نمی‌تواند عمق این مسئله را درک و دریافت کند.^۵ در عین حال، خداوند تا جایی که ممکن بوده است و در حد توان و ظرفیت ما پرده از روی این واقعه عظیم برداشته است و در سوره‌های نجم و اسراء و قدر و... جریان بعثت نبی اکرم را به اذهان ما نزدیک نموده است و ما را به حساب نیازمندی که به فهم این مسئله داریم، کاملاً بی‌خبر وانگذاشته است. این سوره‌ها و این آیات، بناست که ما را در برابر سؤالات فراوانی که فرزندانمان یا دیگران درباره بعثت نبی اکرم و چگونگی آن و... مطرح می‌کنند،

۱. تفسیر مظهری، ۱۰۴/۹

۲. مفاتیح الجنان/۴۸۵ (اعمال ماه صفر)

۳. برای نمونه، نک: التبیان، ۴۲۲/۹؛ مجمع البیان، ۲۶۲/۹؛ و ...

۴. نیز، نک: تفسیر نمونه، ۳۱۴/۱۳؛ تفسیر کوثر، ۴۶۴/۱؛ مخزن العرفان، ۲۰۰/۱۵

۵. صحیفه نور، ۳۹۳/۱۴

«ذومرّة» این ستاره درخشان که داشت به طرف زمین سقوط می‌کرد، دارای «مرّه» بود؛ «مرّه» به معنای فشردگی و جمع شدن و درهم پیچیدن است و در اصل لغت به معنای کلافی است از نخ یا ریسمان که کاملاً به هم فشرد شده است؛ طوری که اگر از هم باز شود، فضای بسیاری را پر می‌کند.^۱

وحیی که خداوند بناست در شب مهتابی هفدهم ماه مبارک رمضان، در قلب پیامبر اکرم جای دهد، همچون ستاره شعرا، بسیار پر نور و درخشان، از آسمان پایین آمد و به صورت یک گلوله نورانی (ذومرّه) که گویی صدها بار فشرد و متمرکز شده بود و عظمت ظاهری خاصی داشت، توجه پیامبر اکرم را که در دامنه کوه طور (در نزدیکی مسجدالاقصی) ایستاده بود، جلب کرد؛ آنگاه از حرکت ایستاد، و در بالاترین افق آسمان، آرام و قرار گرفت (فاستوی، و هو بالأفق الأعلى).

ضمیر «هو» به همان گلوله عظیم نورانی «ذومرّه» بر می‌گردد که مرجع ضمیر «هو» مستتر در «فاستوی» نیز هست، و «ذومرّه» وصف «وحی» می‌باشد، یعنی وحی الهی به صورت «ذومرّه» (گلوله‌ای درهم پیچیده و به هم فشرد شده) پایین آمد و آرام و قرار یافت (فاستوی).

آنان که مراد از «شدید القوی» را جبرئیل می‌دانند، در اینجا هم ضمیر «هو» و ضمیر فاعلی در «فاستوی» را به جبرئیل بر می‌گردانند، یعنی این جبرئیل بود که در افق اعلاهی آسمان ایستاده بود!^۲ حال آنکه «شدید القوی» همانطور که گذشت از اسمای حسناهی الهی است و ضمیر در «فاستوی» و «و هو بالأفق الأعلى» همه به یک مرجع بر می‌گردند و آن «وحی» نورانی الهی است که قرار است در قلب پیامبر اکرم جای گیرد. ضمائر فاعلی در کلمات «ذنی»، «فتدلّی» و «فکان قاب

۱. مجمع البحرین، ۳/۴۸۰؛ لسان العرب، ۵/۱۷۰

۲. برای نمونه، نک: التبیان، ۹/۴۲۳؛ مجمع البیان، ۹/۲۶۲؛ المیزان، ۲/۳۲۸

قوسین» نیز -چنان که خواهد آمد- به همین مرجع (وحی) بر می گردند نه به شخص پیامبر اکرم.

وحیی که از جنس علم است (علمه) با درخشش و عظمتی همسان ستاره شعرا پایین آمد و در نقطه‌ای از آسمان آرام و قرار گرفت، و پس از اندکی درنگ در افق اعلی، آرام آرام، نزدیک و نزدیکتر شد. این درنگ، که قرآن از آن به «استواء» تعبیر می‌کند و حاکی از یک آرامش و قرار خاص است، شاید بدین منظور بوده باشد که پیامبر اکرم نیز، با دیدن این آرامش و سکون خاص، آرام و قرار گیرند، چرا که چند لحظه پیش در مسجدالحرام بودند و اکنون در دامنه کوه طور هستند -که در آن روزگاران مسافت فیما بین مسجدالحرام و، مسجدالاقصی دو ماه (۶۰ روز) راه بوده است- و به رغم احساس خوبی که دارند، نمی‌دانند که برنامه چیست و چه اتفاق عظیمی قرار است رخ دهد.

در آغاز سوره، سخن از ستاره بود (والنجم)، اما اینک - که معلوم شد بحث اصلی بر سر وحی الهی است - دیگر ستاره را باید کنار بگذاریم و به مسئله وحی توجه کنیم. ذکر ستاره در آغاز سوره، صرفاً برای این بود که ما از نزول وحی، ذهنیت خاصی پیدا کنیم و آن را مساوی نزول نور از آسمان به سوی زمین بدانیم، چنان که در برخی از آیات، از وحی به عنوان «نور مبین» تعبیر شده است: «یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بَرَهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (نساء/۱۷۴).

«ثمّ دنا فتدلی»: آن گلوله عظیم نورانی پس از لحظاتی درنگ در افق اعلای آسمان، در برابر چشمان خیره بنده مصطفی و برگزیده خداوند، نمایشی هنرمندانه را آغاز می‌کند: پایین و پایین تر می‌آید، نزدیک و نزدیک تر می‌شود، در عین حال چرخشی ویژه هم به خود می‌گیرد؛ همانند چرخش «دلو» در وسط چاه (فتدلی). کلمه تدلی از «دلو» گرفته شده است؛ دلو وقتی از بالای چاه به سمت پایین می‌رود، چرخش خاصی به خود می‌گیرد و به صورت صاف و مستقیم از بالا به

پایین نمی‌رود.^۱ وحی الهی نیز همچون ستاره‌ای بزرگ در برابر چشمان برترین و برگزیده‌ترین تماشاگر عالم هستی بسان دلو می‌چرخد و پایین می‌آید و بیشتر و بیشتر جلب توجه می‌کند تا جایی که پیامبراکرم یقین می‌کند که این ستاره بزرگ درخشان با او کار دارد!؟

«فکان قاب قوسین أو أدنی»، قوس یعنی کمان و «قاب قوس» فاصله دو سر کمان است که در آن وتر قرار می‌گیرد. وتر یک کمان معمولاً به اندازه فاصله معمولی دو دست می‌شود. ستاره درخشان وحی به قدری نزدیک شد که فاصله آن با پیامبراکرم به اندازه دو قوس شد (قوسین) یعنی دو برابر اندازه وتر یک کمان که تقریباً معادل دو ذرع یا دو متر و چه بسا کمتر از آن می‌شود (اودنی). وقتی به این موقعیت رسید، دوباره آرام گرفت و از حرکت باز ایستاد!؟ هنوز هم پیامبراکرم نمی‌داند که آن چیست و قرار است چه اتفاقی روی دهد.

«فأوحی الی عبده ما أوحی»؛ در آن لحظه بود که زیباترین رویداد هستی رخ داد و خداوند بنا بر لطف و رحمت خویش همه حقیقت قرآن را در قلب بنده محبوب و برگزیده خویش جای داد. به گونه‌ای که آن حضرت، بعدها فرمودند: «کأنه کتب فی قلبی کتاب»^۲ (گویی در دلم کتابی نگاشته شد).

این همان نزول دفعی قرآن کریم است که پیامبراکرم در پرتو آن، از آغاز تا انجام قرآن را یکجا فراگرفتند، و نه تنها با حقیقت و باطن قرآن، بلکه با الفاظ آن هم آشنا شدند طوری که بنا بر احادیث متعدد- می‌توانستند پیش از اقرار جبرئیل و حتی بدون شنیدن از او آیات را تلاوت کنند.^۳ اما تقدیر و اراده و حکمت الهی چنین بود که از باب رعایت آداب و تشریفات، در نزول تدریجی و قسمت به قسمت قرآن، جبرئیل حضور داشته باشد و مردم او را به عنوان واسطه وحی بشناسند، وگرنه، پیامبراکرم پیش از آنکه ابلاغ مأموریت جبرئیل برای

۱. نک: لسان العرب، ۲۶۵/۱۴؛ التحقیق، ۲۳۷/۳

۲. بحار الانوار، ۳۶۳/۱۵

۳. المیزان، ۲۱۵/۱۴؛ البرهان، ۳۰۹/۴

وساطت در نزول تدریجی صادر شود، نور قرآن را یکجا دریافت کرده بود و با تمامی اجزای آن و قالب و محتوای آن آشنا بود.

«ما کذب الفؤاد ما رأى. أفتمارونه علی ما یرئى»؛ این آیات، بسان جملات معترضه‌ای هستند که خداوند بنا بر مصلحت و حکمت خویش در این بخش از سرگذشت اسراء ذکر نموده است و در آن تذکر داده است که نسبت به آنچه پیامبر در این شب مشاهده کرد، ذره‌ای تردید نکنید؛ او دقیقاً همین وضعیت و موقعیت را مشاهده نمود؛ ذهن و مغز و دریافت او ذره‌ای به خطا نرفته و واقعیت محسوس و ملموس را دقیقاً را به او منتقل کرده است. او با این صحنه‌هایی که دید به روشنی دریافت که اتفاق بزرگی در حال وقوع است، و خداوند این برنامه بی‌نظیر را برای شخص او اجرا می‌کند. او در آنچه دید، کمترین تردیدی نکرد، ذهن و قلب و مغز او همه در کمال صحت و دقت این صحنه‌ها را دریافت کردند.

بازگشت پیامبر اکرم به مکه و اعلان صبحگاهی

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

«أفتهارونه علي ما يري»؛ حال، آیا شما می‌خواهید با او - که چهل سال در میان شما به راستی و درستی و امانتداری زندگی کرد- درباره آنچه به یقین دیده است، بحث و جدل کنید؟! اولاً، گفته‌های او را بپذیرید؛ ثانیاً اگر نمی‌پذیرید، مرأ و جدال با او نکنید! خداوند، پس از این عبارات معترضه و مشتمل بر تذکر و توبیخ، دوباره سرگذشت اسراء پیامبراکرم را پی می‌گیرد و می‌فرماید:

و لقد رآه نزلة اخرى

عند سدرۃ المنتهى

عندها جنة المأوى

اذ يغشى السدرۃ ما يغشى

یعنی: پیش از اینکه نور مبین وحی قرآن در قلب مبارک پیامبراکرم جای گیرد، آن حضرت این نور عظیم و درهم فشردده را نزد درخت سدرۃ المنتهی مشاهده کرد. توضیح این مطلب به این صورت است که دامنه کوه طور پوشیده از درختان سدر است. این درخت‌ها دامنه کوه را پر کرده‌اند، و به سمت بالای کوه، از تعداد آنها کاسته می‌شوند، تا جایی که آخرین درخت سدر قرار دارد (عند سدرۃ المنتهی). این سدرۃ پایانی، همان درختی است که حضرت موسی در پای کوه، صدای خدا را از آتشی که بر سر آن درخت دیده بود، شنید و در کنار این درخت به رسالت مبعوث شد. آیه دوم سوره اسراء که بلافاصله بعد از مسأله اسراء آمده است، ناظر به همین رویداد است:

«و آتینا موسی الكتاب و جعلناه هدی لبنی اسرائیل ألا تتخذوا من دونی وکیلا»

یعنی ما همین جا موسی را به رسالت برگزیدیم و بعدها در همین کوه طور، بعد از اینکه چهل شب او را منتظر گذاشتیم، تورات را بر او نازل کردیم:

۱. المیزان، ۹/۱۳ بحث روائی ذیل آیه نخستین سوره اسراء.

«وواعدنا موسى ثلاثين ليلة و اتمناها بعشر فتمّ ميقات ربّه اربعين ليلة ... و كتبنا له في الالواح من كل شيء موعظة و تفصيلاً لكل شيء...» (اعراف/۱۴۲-۱۴۵)
و همین جا قرار است که بنده برگزیده ما محمد مصطفی (ص) به رسالت ختمی مرتبت مبعوث شود و خاتم الکتب قرآن کریم، دفعته بر قلب او فرود آید:
«و لقد رآه نزلة اخرى. عند سدرۃ المنتهی».

تا اینجا بحث بر سر آسمان و مهتاب و شب هفدهم و گلوله نورانی و ستاره درخشان و... بود و توجه و تمرکز به سمت آسمان بود. همان نور و ستاره درخشان، حالا نزدیک آخرین درخت سدر در کوه طور است؛ نوری که در دو متری پیامبر اکرم، قرار گرفته بود (قاب قوسین) الآن نزدیک سدرۃ المنتهی است و پیامبر اکرم نیز پای همان درخت ایستاده و چشم به آن نور مبین دوخته است (و لقد رآه نزلة اخرى).

در رابطه با حضرت موسی «نار» (آتش) مطرح بود، اما اینجا نور است؛ نوری که از سوی خدا مأموریت دارد در قلب پیامبر اکرم جای گیرد، اما پیش از آن مأمور است که درخت سدرۃ المنتهی را برای همیشه محو کند تا بنا بر حکمت و مصلحت الهی، نشانه و پایگاه بعثت حضرت موسی، از آن پس دیگر باقی نماند (اذ یغشی السدرۃ ما یغشی). تکرار کلمه «یغشی» در این آیه، حاکی از محو شدن و از میان رفتن کامل است، چنان که در آیه ۵۴ همین سوره نیز تکرار کلمه «عَشَّی»
فغشّاهما غشی غشو

نور قرآن، همچون ستاره ای فرود آمد و در افق اعلی درنگی کرد. آنگاه دوباره پایین آمد و در نزدیکی پیامبر اکرم دوباره استقرار یافت و آرام گرفت، و پیش از آن که در قلب پیامبر اکرم جای گیرد، درخت سدرۃ المنتهی را - که نشانه و پایگاه بعثت حضرت موسی بود - چنان تحت پوشش خود قرار داد که در نتیجه، درخت به کلی محو و نابود شد و اثری از آن باقی نماند. آنگاه نور قرآن در ظرف

دل پیامبر اکرم جای گرفت: «فأوحى إلی عبده ما أوحى»؛ به گونه‌ای که آن حضرت می‌توانست بدون وساطت جبرئیل، از آغاز تا انجام قرآن را بخواند.^۱ در پایان روایت سوره نجم از مسأله اسراء، دوباره تأکید می‌شود که همگان متوجه باشند که چشم پیامبر در این رویداد بی نظیر، اشتباه نکرد و مثلاً، سیاهی نرفت و هرگز دچار خطای دید نشد:

«ما زاغ البصر و ما طغی. لقد رأی من آیات ربّه الکبریٰ» (نجم/۱۷ و ۱۸)

سؤال: در رابطه با پیامبر بودن (یا نبودن) ذوالقرنین و زرتشت توضیح دهید.

جواب: ذوالقرنین مطمئناً پیامبر نیست. در رابطه با زرتشت نیز، خود زرتشتیان، نسبت به نبوت او، چندان تأکیدی ندارد و او را بیشتر به عنوان یک مبلغ می‌ستایند نه به عنوان یک پیغمبر اصطلاحی. در عین حال، دین زرتشت به آیین ابراهیم بسیار نزدیک است، اوستا و شرح‌هایی که بر آن نوشته شده است، نوعاً آیین ابراهیم را مطرح می‌کنند. در دین زرتشت، اوقات نماز، بسیار شبیه اوقات نماز در اسلام است. تعالیم «اوستا» در واقع همان آیین ابراهیم است که با روایتی دیگر وارد ایران شده و توسط زرتشت تبلیغ شده است. جایگاه زرتشت در میان زرتشتیان تقریباً شبیه جایگاه حضرت امام (ره) در میان ماست؛ وی از یک سوی بسیار با فضیلت و وارسته و از سوی دیگر نهضت‌آفرین بوده است.

سؤال: اینکه مشهور است بنی اسرائیل در یک روز از صبح تا ظهر، هفتاد پیامبر را کشتند، تا چه حد صحیح است؟

جواب: این مطلب، مضمون یک حدیث است^۲ که البته قابل‌خداشه است؛ تصور بنی اسرائیل از «نبی» با تعریف واقعی آن متفاوت است. آنان بدّل‌های

۱. بحار الانوار، ۳۶۳/۱۵

۲. الکشف و البیان، ۲۰۷/۱؛ کشف الاسرار، ۲۰۸/۱

فراوانی برای انبیا داشته‌اند و دایره نبوت را بسیار گسترش داده بودند. این واقعیت در فیلم مریم مقدس به خوبی تصویر شده است که در کنار حضرت زکریا - که پیغمبر راستین خداوند بود - افراد دیگری نیز تحت عنوان کاهن و یا... خودشان را به نوعی انبیاء بنی اسرائیل می‌دانستند و در قبال آن حضرت، منطبقشان این بود که تو پیامبر هستی، ما نیز پیامبریم؛ تو هم باید مانند ما چنین و چنان رفتار کنی؟! بنابراین، تعریف بنی اسرائیل از واژه «نبی» با واقعیت فرق می‌کند، این یکی از ترفندهای اساسی اسرائیلی‌هاست که خواسته‌اند با گسترش دادن بی‌رویه دایره نبوت، از ارزش بالا و علو مقام آن، بکاهند، و از راه‌های گوناگون دستگاه نبوت را زیر سؤال ببرند.

یک نمونه از نفوذ فرهنگ اسرائیلی را می‌توان در سریال «داستانی یوسف پیامبر» مشاهده کرد. در این سریال اقوال و افعالی به حضرت یعقوب و حضرت یوسف نسبت داده شده‌اند که کوچک و بزرگ بدانها اعتراض می‌کنند؛ حتی کودکان نیز مبهوت مانده‌اند و سؤال می‌کنند که پیامبر خدا مگر می‌شود چنین رفتار کند؟! چنان حرف بزنند؟! این گونه نگاه کنند؟! آن گونه برخورد نمایند؟! اینها همه دنباله همان فرهنگ اسرائیلی مبنی بر گسترش دایره نبوت و در نتیجه مبتذل کردن آن است که متأسفانه به فرهنگ اسلامی نفوذ کرده و با عقاید و اخلاق اسلامی و تفسیر قرآن در آمیخته است.

اصرار بر محدود بودن تعداد انبیا از این روست که اهمیت و عظمت داستان نبوت برای عموم جا بیفتد و مردم بدانند که یک انسان به این سادگی‌ها پیامبر نمی‌شود، و یک پیامبر هم به این راحتی از بین نمی‌رود؛ چه رسد به اینکه بگوییم بنی اسرائیل در یک صبح تا ظهر هفتاد پیامبر را به قتل رسانیدند. این درست نیست که از یک سوی بگوییم نبوت، داستان بسیار مهم و عظیمی است و خداوند در گزینش انبیا کمال دقت و حساسیت را داشته است و شرایط و قیود فراوانی را برای مبعوث گردانیدن پیامبران لحاظ کرده است، و از سوی دیگر تا این حد، تعداد آنان را بی حساب و کتاب بدانیم؟!

سؤال: با این ترتیب، باید بپذیریم که بسیاری از اقوام، پیامبر نداشته‌اند و پیام خداوند به آنان نرسیده است؟

جواب: همین گونه است. پذیرش این مطلب مشکل خاصی به همراه ندارد. بر اساس قرآن، تا زمان حضرت نوح، خبری از نبوت نبوده است و مردم صدها سال به عنوان انسان زندگی می‌کردند و از عقل و هوش و فکر خود بهره می‌بردند و اختلافی هم با یکدیگر نداشتند، و از این رو، نیازی هم به نبوت نبود. نبوت از زمانی آغاز شد که در میان مردم اختلاف بروز کرد:

«كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه...» (بقره/۲۱۳)

از حرف «فاء» در کلمه «فَبَعَثَ» به خوبی بر می‌آید که ارسال یک پیامبر نخست باید لازم باشد و ضرورت یابد و همه شرایط زمانی و مکانی آن مهیا گردد، آن گاه تحقق یابد. تا زمان حضرت نوح نبوت لازم و ضروری نشده بود و تا قبل از ایشان تشریحی در کار نبود و وصیتهای و حیانی به صورت شریعت، از زمان حضرت نوح آغاز شد:

«شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذى أوحينا إليك وما وصينا به

إبراهيم وموسى وعيسى...» (شوری/۱۳)

همین جا لازم است به این مطلب بسیار مهم توجه کنیم که در سراسر داستان یوسف و برادرانش به روایت قرآن، حضرت یوسف نه به عنوان پیامبر، بلکه به عنوان جوانی صالح و درستکار مطرح است و هیچ زمینه ضروری برای نبوت ایشان مشاهده نمی‌شود. کارهایی که می‌کند و حرف‌هایی که می‌زند و مشاوره‌ها و پند و نصیحت‌هایی که ارائه می‌دهد، در همه این احوال به عنوان یک انسان صالح و محسن و عاقل و هوشیار مطرح است نه به عنوان پیامبر. نبوت، و پیامبری ایشان فقط در پایان داستان مطرح می‌شود؛ آن گاه که پدر و مادر ایشان به مصر می‌آیند و حضرت یعقوب، لحظات پایانی عمر خود را سپری می‌کند و لازم است که پس از او، پیامبری جدید مبعوث شود و رسالت الهی را

پرتو وحی روشن نمی‌گردد؛ خداوند همان گونه که خدای ماست، خدای دیگران هم هست؛ خدای همه موجودات و همه انسان‌های عالم نیز هست؛ خداوند، هر انسانی را که می‌آفریند، او را تحت تعلیم خود در می‌آورد: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»؛ تعلیم خداوند صرفاً از طریق وحی نیست؛ خداوند از طریق فطرت، عقل، تفکر، انسان‌های صالح و درستکار که عنوان پیامبری ندارند و در میان همه اقوام پراکنده‌اند و...، به تعلیم و هدایت انسان‌ها می‌پردازد.

نباید فراموش کنیم که انسان‌ها -چه آنان که در خاورمیانه‌اند و پیامبران بسیار به خود دیده‌اند یا آنان که در نقاط مختلف دنیا بوده‌اند و هستند- همه بندگان خدا هستند و خداوند هیچ یک از بندگان خود را به حال خود رها نمی‌کند و به صورت‌های مختلف حجت خود را بر آنان تمام می‌کند.

مفهوم سؤال فوق این است که اگر صدای پیامبران به برخی از اقوام نرسد، چه می‌شود؟ پاسخ این است که هیچ مشکلی پیش نمی‌آید؛ همان می‌شود که تا پیش از بعثت حضرت نوح شده بود؛ مردم با یکدیگر در صلح و صفا زندگی می‌کردند؛ برای خود آداب و رسوم و مراسم و آیین و عبادات و... داشتند؛ کيفر و پاداش و بهشت و جهنم داشتند و در عین حال پیامبر هم نداشتند.

سؤال: در رابطه با تقسیم انبیا به تبلیغی و تشریحی توضیح دهید.

جواب: از دیدگاه قرآن تمامی انبیا دارای شریعت و کتاب بوده‌اند:

«لقد أرسلنا رسلنا بالبينات وأنزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس

بالقسط...» (حدید/۲۵)

«كان النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره/۲۱۳)

اصطلاح «پیامبر تبلیغی» از متن و بطن فرهنگ اسلامی بر نیامده است. این که کتاب بسیاری از انبیا موجود نیست و ما بدان‌ها دست نیافته‌ایم و نام آن‌ها را نمی‌دانیم، بحث دیگری است و به هیچ روی، نمی‌تواند انگیزه‌ای برای انکار این حقیقت صریح قرآنی باشد. کتاب‌های آسمانی پیامبران همه از بین رفته‌اند؛ حتّی

تورات و انجیل هم باقی نمانده‌اند؛ خود یهودیان و مسیحیان معترفند که این کتب مقدس در دسترس، تورات و انجیل حقیقی نیستند و قرن‌ها پس از زمان حضرت موسی و حضرت عیسی نگاشته شده‌اند. قرآن می‌فرماید:

«قل یا اهل الكتاب لستم علی شیء حتی تقيموا التوریه و الانجیل و ما انزل الیکم من ربکم و لیزیدنّ کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا فلا تاس علی القوم الکافرین» (مائده/۶۸)

«و لیحکم اهل الانجیل بما أنزل الله فیہ و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الفاسقون» (مائده/۴۷)

ما نمی‌گوییم فقط قرآن حاکم شود؛ باید کتاب خدا حاکم شود؛ تورات و انجیل هم باید حاکم شوند؛ اما تورات و انجیل حقیقی کجا هستند؟ چه کسی می‌تواند ادعا کند که این تورات و انجیل همان کتاب‌هایی هستند که خداوند نازل فرموده است؟ آن چه مهم است این است که «ما انزل الله» میان مردم حاکم باشد؛ هر چه می‌خواهد باشد؛ تورات، انجیل و هر کتاب دیگری که مدعی آسمانی بودن است: «و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الفاسقون»؛ در این جا بحثی نیست؛ بحث بر سر این است که بجز قرآن، هیچ کتاب دیگری هم‌اکنون مدعی آسمانی بودن نیست؛ حتی تورات و انجیل فعلی هم این ادعا را ندارند و کلیمیان و مسیحیان نیز بدان معترفند. این جاست که ضرورت نزول کتابی همچون قرآن، که دست تحریف بدان نرسد و تا قیام قیامت زنده و پابرجا باقی بماند، روشن می‌شود.

خداوند قرآن را به گونه‌ای نازل کرد که دست تغییر و تحریف بدان نرسد و تجربه‌های پیشین، درباره آن تکرار نشود، و خود حفظ و بقای آن را ضمانت نمود: «إنا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» (حجر/۹). راز ختم نبوت نیز همین جاست. ختم نبوت - آن‌گونه که قرن‌ها گفته‌ایم و شنیده‌ایم - صرفاً به این خاطر نیست که عقول مردم ارتقاء یافته است و سطح درک و شعور عمومی بالا رفته است؛ چیزی که به هیچ روی، قابل اثبات نیست! ختم نبوت بیش از آن و پیش از

آن، از این روست که قرآن ماندنی است و دست تحریف بدان نمی‌رسد: «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید» (فصلت/۴۲). چنان‌که اگر فرض کنیم روزی قرآن از بین رود یا تحریف گردد، خداوند همان روز بی‌درنگ باید کتاب آسمانی جدیدی نازل کند و طبعاً برای آوردن آن کتاب پیامبر دیگری مبعوث گرداند.

این‌ها مباحث قطعی و تردید ناپذیر نبوت است که پایه‌های آن را فقط در قرآن می‌توان جست؛ ما بی آن که به این پایه‌ها بیاندیشیم ساختمان چندین اشکوبه اعتقادمان را بالا می‌بریم، و ادعای مهندسی هم می‌کنیم. تا این پایه‌ها و مبناهای قرآنی را درست درنیابیم، همه مباحث فرهنگی و اعتقادی‌مان، به ویژه در مسأله نبوت، سست و متزلزل خواهند بود.

سؤال: در رابطه با «نذیر» که هیچ اُمّتی از وجود او محروم نیست، بیشتر توضیح دهید.

جواب: بنا بر صریح قرآن، در میان همه اُمّت‌ها، «نذیر» وجود داشته است و دارد: «و این من امة الا خلا فیها نذیر» (آل عمران/۲۱)؛ به عبارت دیگر سلسله انبیاء ختم شده است، اما سلسله «منذرین» هیچ گاه ختم نمی‌شود. منذرین بدون این که لزوماً رابطه حیانی با خدا داشته باشند و صاحب کتاب و شریعت باشند، در ادوار مختلف تاریخ، روند انداز را همواره پابرجا نگاه داشته‌اند و نگاه می‌دارند: «یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده...»؛ نذیر کسی است که در پرتو روحی که از جانب خداوند در وجود او القاء می‌شود، با دیگران قدری متفاوت می‌شود و به سوی ارزش‌ها و فضیلت‌ها روی می‌کند و اهل ایثار و فداکاری و... می‌گردد و در یک کلام «مُنذِر» می‌شود.

یکی از منذران جامع و کامل در زمان ما امام خمینی (ره) بود که واقعاً - متناسب با نامشان (روح الله) - روح خاصی در وجود او القاء شده بود؛ به گونه‌ای که رفتار و کردار و اقوال پیامبرگونه‌ای داشت. این قبیل افراد، همواره بوده‌اند و هستند و خواهند بود. هر جا چند انسان دور هم جمع شوند و زندگی کنند،

بالاخره یکی از آن‌ها منذر خواهد بود، ولو به فرض، در گُره‌ای دیگر باشند و لازم نیست که در هر اَمّت و جمعی تنها یک منذر وجود داشته باشد، بلکه ممکن است در میان جمعی چندین منذر باشند؛ آن چه مسلّم است، این است که خداوند بالاخره و به هر شکل، روش صحیح زندگی را به بندگان خود می‌آموزد و بندگان را به حال خود رها نمی‌کند.

به همان میزان که گستره نبوت و انبیا محدود است، دایره منذرین وسیع و فراگیر است. بنابه بیان قرآن، رسالت نبی اکرم این بوده است که تمامی اَمّت را تبدیل به منذر کند: «و أوحى إلیّ هذا القرآن لأنذرکم به و من بلغ» (انعام/۱۹) بنا بوده است که به وسیله این قرآن «به»، همه انسان‌ها منذر شوند. همه می‌توانند شاگرد پیامبر اکرم شوند و درس انداز بیاموزند و دایره «تعلیم کتاب و حکمت» را به سرتاسر جهان گسترش دهند: «و یعلمهم الکتاب و الحکمة» (جمعه/۲). بیان قرآن این است که به خاطر همین منذرپروری قرآن کریم و پیامبر اکرم دیگر نیازی به تجدید نبوت نیست.

سؤال: و لقد أرسلنا رسلا من قبلك منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک مؤمن/۷۸

مؤسسه فقهی حوزة قمی کانون نشر و ترویج زبان قرآن
جواب: به عکس، مفهوم آیه این است که از این تعداد پیامبر که نامشان را ذکر کرده‌ایم، داستان برخی از آنان را در قرآن آورده‌ایم و داستان برخی دیگر را وانهاده‌ایم. از میان آن عده هم که داستانشان در قرآن آمده است، برخی همچون حضرت ایوب (ع) داستانشان تنها پنج آیه از قرآن را به خود اختصاص داده است و برخی دیگر همچون حضرت موسی (ع) داستانشان در آیات و سوره‌های متعدد و به طور مفصل مورد شرح و بسط قرار گرفته است.

در رابطه با داستان حضرت یوسف، دوران پیش از نبوت و بعثت او، به طور مفصل ذکر شده است و در رابطه با دوران پس از رسالت او، فقط دو جمله در سوره مؤمن آمده است:

«و لقد جاءكم يوسف من قبل بالبينات فما زلتم في شك مما جاءكم به حتى إذا هلك قلتم لن يبعث الله من بعده...» (مؤمن/۳۴)

قرآن در رابطه با دوران پس از بعثت و رسالت حضرت یوسف، در حد همین دو جمله سخن گفته است. در احادیث معتبر هم، مطلب خاصی راجع به این دوران وجود ندارد، جز این که ایشان در کنار دریای نیل (مابین دریا و خشکی) مدفون شده بود و حضرت موسی پس از سال‌ها توانست جسد او را پیدا کند و در کنار دیگر پیامبران دفن نماید.^۱

در رابطه با داستان زندگی برخی دیگر از پیامبران، مطلب برعکس است؛ یعنی هرچه در قرآن آمده است مربوط به دوران پس از رسالت و بعثت آنان است و از دوران پیش از رسالتشان خبری نیست. این‌ها همه حکمت و مصلحت الهی است و زمینه‌های بسیار گسترده‌ای است برای تأمل و تدبیر در آیات و سوره‌های قرآن.

سؤال: آیا پیامبر اکرم در شب اسراء، نماز مغرب را در غار حراء خواندند و آن‌گاه از غار پایین آمدند؟

جواب: پیامبر اکرم از غار حراء پایین آمدند و نماز مغربشان را در مسجدالحرام گزاردند و اسراء مابین نماز مغرب و عشاء روی داد، و بنا بر برخی احادیث، آن حضرت نماز عشاء را در وادی طور خواندند و همه انبیاء به ایشان اقتدا نمودند.^۲

سؤال: چرا نزول وحی در خود مسجدالحرام - که برتر و با فضیلت‌تر از مسجدالاقصی است - روی نداد؟

جواب: در این قبیل مسائل نباید پیشاپیش حکم صادر کرد؛ اگر سؤال شود که مسجدالحرام چه برتری دارد؟ پاسخ کافی نخواهیم داشت. قرآن پیش از همه این مباحث، فرموده است: «الله اعلم حیث يجعل رسالته»، یعنی تنها خداوند

۱. بیان المعانی، ۲۶۱/۳

۲. نک: الدر المنثور، ۱۳۷/۴

می‌داند که رسالت خود را کجا، به چه شکل، در رابطه با کدام شخص و با چه خصوصیت و سازوکاری قرار دهد. کلمه «حیث» حاکی از همه شرایط و قیود و خصایص مربوط به رسالت و رسول است که تعیین و تشخیص آن‌ها، تنها به خدا مربوط می‌شود.

در رابطه با نزول قرآن هم حکمت الهی اقتضا می‌کرد که کعبه - به رغم تقدّسی که دارد - ارتباطی با بعثت نبی اکرم (ص) نداشته باشد!؟

شاید یکی از ابعاد حکمت الهی این بود که خداوند نمی‌خواست مسجدالحرام که حرمت آن شکسته شده بود و بت‌های فراوانی در داخل کعبه و اطراف آن قرار گرفته بودند و قریش آن‌جا را خانه خود و خود را همه کاره آن‌جا می‌دانست، محل بعثت خاتم النبیین شود.

شاید خداوند نمی‌پسندید شهر مکه - که بعدها محبوب‌ترین بنده او را اخراج خواهد کرد و او را مورد اذیت و آزار فراوان قرار خواهد داد - شاهد این رویداد عظیم باشد؛ شهری که بعدها در جریان مهاجرت نبی اکرم، تقدّس و شرف دیرینه و دیرپای خود را از دست داد و برکت و حرمت و محوریت و مرکزیت آن - که وابسته به وجود و حضور آن‌حضرت بود - به شهر مدینه منتقل شد.^۱

یکی دیگر از ابعاد این حکمت الهی، شاید به داستان حضرت موسی (ع) مربوط باشد؛ داستانی که در طول زمان اهمیت بسیار یافته بود و حتی پس از ظهور و بعثت حضرت عیسی نیز بسیار چشمگیر بود و حرف نخست را می‌زد و تورات، خیلی بیشتر از انجیل مطرح می‌شد. خداوند متعال در این شرایط کاملاً تحریف آلود، کارسازی نمود و دقیقاً در همان نقطه‌ای که حضرت موسی (ع) مبعوث شده بود، رسالت بزرگ پایانی را بر دوش پیامبر برگزیده خود گذاشت و پای همان درختی که حضرت موسی (ع) در آن‌جا الواح تورات را دریافت کرده بود، نور عظیم قرآن را در قلب محبوب‌ترین بنده خود جایگزین ساخت و

۱. برای توضیح بیشتر، رک: همین کتاب، بحث کعبه و کربلا

درخت سدرۃ المنتهی را - که نشان و محل بعثت حضرت موسی بود - یکجا محو و نابود کرد (اذ یغشی السدرۃ ما یغشی).

متأسفانه ما به این حقایق قرآنی توجه نکردیم و در شرایطی که دشمنان اسلام، بسیار بیدار بودند، ما به خواب عمیقی فرو رفتیم. ما باید این خبر غیبی قرآن را به گوش دشمنان اسلام می‌رسانیدیم و به آنان می‌گفتیم که بر اساس سورۃ نجم، درخت سدرۃ المنتهی که با درختان دیگر فاصله داشت و بالاتر از آن دیگر سدره‌ای نبود و حضرت موسی در کنار آن به پیامبری برانگیخته شد و صدای خدا را از آتشی که بر سر آن بود، شنید و همواره در پای آن درخت با خدای خود راز و نیاز می‌کرد، هم اکنون دیگر نیست و از ریشه محو و نابود شده است؛ درختی که دیروز بود، امروز دیگر نیست.

ما به جای این که به این مسائل مهم و اساسی توجه کنیم، منتظر شدیم که آنان این آیات را - بنا بر مصالح خویش - برای ما تفسیر کنند؛ سدرۃ المنتهی را به اوج آسمان ببرند،^۱ آن‌سان که دست کسی به آن نرسد. «جنة المأوی» را هم به بهشتی که در آسمان هفتم است، تأویل کنند^۲ و به این ترتیب، همه سازمان‌ها و نهادهای فکر و هوش ما را تعطیل نمایند. خدا خیلی خوب می‌داند که رسالت خود را کجا قرار دهد و ما نباید در برابر حکمت خدا و کارسازی‌های دقیق و ظریف او با خود بیاندیشیم که مسجد الحرام حرمت و برکتش بیشتر است، و قاعدتاً نزول وحی می‌بایست در آن جا اتفاق می‌افتاد و...

سؤال: چرا در آیه اسراء از مسجد الاقصی نام برده شده است، با این که فقط

پیرامون آن مبارک است نه خود آن؟

جواب: به خاطر این که مسجد الاقصی، تکیه‌گاه عمده اسرائیل و بنی اسرائیل

است و خواه ناخواه با اسلام و مسلمین هم ارتباط دارد. از سوی دیگر، جایگاه

۱. البرهان، ۱۹۲/۵؛ الدر المنثور، ۱۲۴/۶؛ مجمع البیان، ۲۶۵/۹؛ نور الثقلین، ۱۵۴/۵؛ التبیان، ۴۲۶/۹؛ و

...

۲. همان

مسجد الاقصی نیز باید معلوم می‌شد که نه خود این مسجد بلکه صرفاً اطراف آن -که عبارت از کوه طور و وادی سینا است- مبارک محسوب شده است. بنابراین، این مسجد را نباید هم‌ردیف با مسجدالحرام و عدل آن و نیز مقصد اسرای پیامبراکرم بدانیم. بر اساس آیه اسراء مسلم گردیده است که مسجدالاقصی هیچ ارتباطی به مسأله اسرای آن حضرت ندارد.

سؤال: این که گفته می‌شود مسجدالاقصی قبله نخست مسلمانان بوده است، آیا صحیح است؟

جواب: احادیث معتبری در دست است که بر مبنای آنها، پیامبراکرم در آغاز بعثت، رو به کعبه نماز می‌خواندند و آن حضرت چه پیش از رسالت و چه پس از آن، همواره روی به سوی کعبه می‌آوردند و به طواف آن می‌پرداختند. بنابراین، این که گفته می‌شود مسلمانان، ابتدا رو به سوی مسجدالاقصی نماز می‌خواندند، به هیچ وجه صحیح نیست. اما این که جریان قبله و تغییر قبله چیست و معنا و مفهوم آیات مربوط به قبله چیست، بحث مفصل خود را می‌طلبد.

سؤال: چرا پیامبراکرم پس از رسالت، دیگر به غار حراء بازنگشتند؟

جواب:

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۱. شواهد التنزیل، ۱/۱۱۳؛ خصائص امیرالمؤمنین، ۲۴/۲۴؛ منهج الصادقین، ۱/۱۷۶

سؤال: در رابطه با جایگاه جبرئیل امین قدری توضیح دهید.

جواب: جبرئیل امین فرشته مقرب الهی است و جایگاه او نسبت به سایر ملائکه مانند جایگاه پیامبر اکرم نسبت به سایر مردم است. او در میان فرشتگان یک موقعیت استثنائی دارد و مورد اطاعت می‌باشد (مطاع) و خداوند بنا بر حکمت خویش، او را واسطه نزول تدریجی قرآن بر پیامبر اکرم قرار داده است و در این ارتباط او را با عناوینی همچون «رسول کریم» و «روح الامین» ستوده است. مأموریت جبرئیل نه در زمان بعثت نبی اکرم، بلکه پس از آن، همزمان با آغاز نزول تدریجی قرآن شروع شده است و هنگام نزول دفعی قرآن در شب اسراء و لیلة القدر، جبرئیل قطعاً بی‌خبر بوده است. در همین نزول تدریجی قرآن نیز، واسطه‌گری جبرئیل چندان ضروری و لازم نبوده است بلکه تنها جنبه تشریفاتی داشته است، چنان‌که بر اساس برخی از آیات و احادیث، رسول اکرم پیش از قرائت جبرئیل قادر بر خواندن همه آیات قرآن از آغاز تا انجام بوده‌اند.^۲ بنابراین، حیثاً، اطلاق عنوان «معلم» به جبرئیل، به هیچ وجه صحیح نیست؛ زیرا بر اساس آیات سوره نجم - که در آنها از جبرئیل خبری نیست - پیامبر اکرم قرآن را مستقیماً از خداوند تعلیم گرفته‌اند (علمه شدید القوی).

سؤال: رابطه اسراء با مسأله بعثت چیست؟

جواب: اسراء نه قبل از بعثت است و نه بعد از آن. در واقع اسراء با بعثت یکی بوده است؛ شب قدر هم در واقع همان شب اسراء و شب بعثت است. در عین حال، مسأله بعثت، بحث جداگانه‌ای می‌طلبد، زیرا در این ارتباط خلط مبحث بسیاری صورت گرفته است. روز بیست و هفتم رجب که ما آن را روز مبعث پیامبر اکرم می‌شناسیم، چنانکه بعضی گفته‌اند، شاید آغاز نزول تدریجی

۱. الطبقات الكبرى، ۱/۲۸؛ کنز العمال، ۴/۵۷۹

۲. قیامت/۱۶-۱۹؛ طاهها/۱۱۴؛ بحار الانوار، ۱۵/۳۶۳

قرآن بوده باشد نه روز برانگیخته شدن پیامبر اکرم. مبعث واقعی آن حضرت - بنا بر مباحثی که گذشت - شب اسراء و شب قدر بوده است که در آن، همه حقیقت قرآن بر قلب مبارک پیامبر اکرم نازل شد، به گونه‌ای که آن حضرت لحظاتی بعد فرمود: «گویی کتابی در قلبم نگاشته شد»^۱.

سؤال: در رابطه با نزول دفعی و تدریجی قرآن و فرق آن دو با یکدیگر بیشتر توضیح دهید.

جواب: نزول تدریجی قرآن، نزول مجدد همان قرآنی است که قبلاً در آغاز کار (بعثت) بر پیامبر اکرم یکجا نازل شده است. آیه نخست سوره فرقان ناظر به نزول تدریجی قرآن است: «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعلمین نذیراً» و آیه نخست سوره كهف حاکی از نزول دفعی قرآن است: «الحمد لله الذی أنزل علی عبده الكتاب و لم یجعل له عوجاً».

«نزل» حاکی از نزول تدریجی و «انزل» نشانگر نزول دفعی است و این دو منافاتی با هم ندارند و قبول یکی مستلزم انکار دیگری نیست؛ هر یک جایگاه خاص خود را داراست؛ با این تفاوت که نزول تدریجی مستند به اسناد تاریخی و شهود عینی بسیار است، اما نزول دفعی، شاهدهی جز خداوند (و کفی بالله شهیداً) و سندی جز قرآن یا حدیثی که توضیح و تفسیر قرآن است، ندارد. از همین روست که نزول تدریجی قرآن، چه در میان مسلمانان و چه نزد غیر مسلمانان، بسیار مطرح است و مباحث بی شماری در زمینه اسباب نزول و شأن نزول، ترتیب نزول آیات و سوره‌ها، کاتبان وحی و... صورت گرفته و می‌گیرد. اما نزول دفعی که بسیار مهم و اساسی است و در یک نگاه، همه چیز به این مسئله بر می‌گردد، چندان مورد توجه و اهتمام قرار نمی‌گیرد. حال آنکه - قرآن - چنان‌که گذشت، در آیات متعدد اصرار دارد که ما این داستان بسیار باشکوه و عظیم را تا جای ممکن برای خودمان و نیز دیگران، مطرح کنیم و بدان اهتمام ورزیم و همه

مسائل اعتقادی مان را بر مبنای آن از نو بازسازی کنیم و سامان بخشیم. اگر هم نمی‌توانیم این مسئله را درک و هضم کنیم، دست کم در این خصوص، جرّ و بحث و مجادله نکنیم: «أفتمارونه علی ما یری».

سؤال: اگر نزول قرآن در شب هفدهم ماه مبارک رمضان روی داده است، پس جایگاه عید مبعث (۲۷ رجب) چیست؟

جواب: عید مبعث جایگاه خود را داراست و نباید مورد انکار و حذف قرار گیرد، اما بحث آن، مفصل است و فرصت دیگری می‌طلبد تا غبارها از روی آن زدوده شود و روشن شود مبعثی که در میان ما و مطبوعات و صدا و سیما ما مطرح است، با مبعثی که قرار بوده است «عید» گرفته شود، زمین تا آسمان متفاوت است. در پرتو آن بحث جامع الاطراف، اساس عید مبعث و فلسفه آن از

آنچه اکنون نقد است و می‌توان پی‌گیری کرد، تعبیرات جالب و کارساز مرحوم شیخ عباس قمی راجع به شب هفدهم و نیز روز هفدهم ماه رمضان است که بسیار جای تأمل می‌باشد. همچنین، اگر در متون دعاها و زیارت‌هایی که برای این شب و روز، وارد شده است، دقت و توجه کنیم، خیلی از ابعاد و زمینه‌های این مسئله روشن خواهد شد. متن زیارت مخصوص امیرالمؤمنین نیز، در این راستا مفید و روشنگر است؛ همین طور برخی دیگر از متون ادعیه و زیارات که برای این ایام توصیه شده‌اند.

سؤال: در رابطه با زمان نزول سوره علق توضیح دهید که آیا در روز مبعث بوده است یا نه؟

جواب: در این خصوص روایتی از عایشه ام‌المؤمنین نقل شده است که علامه طباطبائی آن را به نقل از «الدّر المنثور» سیوطی در بحث رولّی المیزان آورده و با دقت تمام، موشکافانه مورد نقد و بررسی قرار داده است. در سند این

روایت، شخصی هست به نام ابن شهاب زهري که نسبت به عایشه و عثمان بسیار متعصب بوده و در راستای این تعصب و مقابله با جریان علوی و ولایت اهل بیت (ع) از هیچ کاری فروگذار نمی کرده است. وی به نقل از عروة بن زبیر، خواهرزاده امّ المؤمنین عایشه، روایت می کند که وی گفته است:

«اولین روزنه‌ای که از وحی به روی رسول خدا (ص) باز شد، این بود که در عالم رؤیا در خواب چیزهایی می دید که چون صبح روشن در خارج واقع می شد. سپس علاقه و محبت به خلوت و تنهایی در دلش انداخته شد، و (غالباً) تک و تنها در غار حرا (۱۸ کیلومتری مکه) بسر می برد و در هر سال برای اینکه مدتی در آنجا به تهجد و عبادت پردازد، خود را آماده می ساخت و آب و طعام تهیه می کرد، و آن مدت را یکسره به عبادت می پرداخت و به خانه نمی رفت، سال بعد نیز چنین می کرد، و باز برای آن مدت توقف در حرا خود را آماده می ساخت، تا آنکه شبی که در غار حرا بود، فرشته خدا حق را بر او نازل کرد و به او گفت: «اقرأ» رسول خدا پاسخ داد: من خواندن بلد نیستم. رسول خدا فرمود: آن فرشته مرا گرفت و فشاری بر من وارد آورد، به طوری که تاب و توانم از دست رفت. آن گاه رهایم کرد، و دوباره گفت: «اقرأ» گفتم من خواندن بلد نیستم، باز مرا گرفت و فشار داد، به طوری که طاقتم از دست رفت، این بار هم مرا رها کرد و گفت: «اقرأ» گفتم خواندن نمی دانم، بار سوم مرا گرفت و همان فشار را وارد آورد، طوری که توانم از دست رفت، این بار نیز مرا رها کرد و گفت: «اقرأ باسم ربّك الذي خلق. خلق الإنسان من علق. اقرأ وربك الأكرم. الذي علم بالقلم. علم الإنسان ما لم يعلم» پس رسول خدا (ص) این سوره را گرفت و به طرف مکه برگشت، در حالی که قلبش به شدت می تپید، تا به خانه خدیجه دختر خویلد رسید، گفت: مرا بیچید، مرا بیچید، اهل خانه او را در روپوشی پیچیدند، تا آن حالت ترس و اضطرابش آرام گرفت، آن گاه به خدیجه روی کرد و داستان را برای او باز گفت، و در آخر گفت: بر جان خود می ترسم! خدیجه گفت: ابداً چنین چیزی نیست، خدا هرگز تو را خوار نمی کند، برای اینکه تو شخصی

نیکوکاری و صلۀ رحم می‌کنی و زحمت دیگران را تحمل می‌نمایی و برهنگان را می‌پوشانی، تو میهمان‌نواز و یاور مبتلایانی.

آن گاه خدیجه آن جناب را نزد پسر عمویش ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزی که در جاهلیت از بت‌پرستی به کیش نصرانیت درآمده بود، آورد. ابن ورقه زبان عبرانی را می‌دانست و انجیل را به طور کامل به عبرانی می‌نوشت؛ مردی سالخورده و نابینا بود. خدیجه گفت: ای پسر عم کمی به سخنان پسر برادرت گوش کن. ورقه گفت: ای برادرزاده، چه می‌بینی؟ رسول خدا(ص) آنچه دیده بود به او خبر داد، ورقه گفت: این همان ناموسی است که خدا بر موسایش نازل می‌کرد، و ای کاش من در آن درخت شاخه‌ای بودم، و ای کاش زنده می‌ماندم تا آن روزی که قوم تو از مکه بیرون می‌کنند. رسول خدا پرسید: بیرون کنندگان من قوم من خواهند بود؟ گفت: آری، هیچ پیامبری نیاورده است مثل آنچه تو آورده‌ای، مگر آنکه مورد حمله و دشمنی قومش قرار گرفته است! و من اگر آن روز تو را دریابم یاریت خواهم کرد؛ یاری صمیمانه! لیکن چیزی نگذشت که ورقه از دنیا رفت و مدتی وحی تعطیل شد.^۱

علامه طباطبائی(ره)، پس از ذکر این روایت و چند روایت دیگر در همین خصوص، به نقد آنها می‌پردازد و می‌گوید:

«این داستان که در روایات آمده خالی از اشکال بلکه اشکالها نیست، برای اینکه اولاً به رسول خدا نسبت شک در نبوت خود داده و گفته است که آن جناب احتمال داده است آن صدا و آن شخصی که بین زمین و آسمان دیده و آن سوره‌ای که بر او نازل شده است همه از القائات شیطانی باشد، و ثانیاً به وی نسبت داده که اضطراب درونی‌اش زایل نشد تا وقتی که یک مرد نصرانی (ورقة بن نوفل) که خود را به رهبانیت زده بود، به نبوتش شهادت داد؛ آن وقت اضطرابش زایل شد. با اینکه خدای متعال درباره آن جناب فرموده: «قل ائی علی

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ۵۵۶/۲۰.

بیتة من ربی» و چگونه ممکن است چنین کسی از سخنان یک نصرانی تحت تاثیر قرار گیرد و برای آرامش خاطرش محتاج به آن باشد؟! مگر در آن سخنان چه حجت روشنی بوده است؟ و مگر خدای تعالی درباره آن جناب نفرموده است: «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة أنا و من اتبعنی» آیا اعتماد کردن به قول ورقة بصیرت است؟ و بصیرت پیروانش هم همین است که ایمان آورده‌اند به کسی که به گفتاری بی دلیل ایمان آورده و اعتماد کرده است؟ آیا وضع سایر انبیا هم بدین منوال بوده است و آنجا که خدای متعال می‌فرماید: «أنا أوحینا إلیک کما أوحینا إلی نوح و التبیین من بعده»، اَمّت این انبیا هم اعتمادشان به نبوت پیغمبرشان برای این بوده که مثلاً پیرمردی همانند ورقة گفته است که نوح پیغمبر است یا هود و صالح پیغمبرند؟ قطعاً پایه تشخیص نبوت یک پیغمبر این قدرها سست نیست، بلکه حق این است که نبوت و رسالت، ملازم با یقین و ایمان صددرصد شخص پیغمبر و رسول است. او قبل از هر کس دیگر یقین به نبوت خود از جانب خدای تعالی دارد و باید هم چنین باشد. روایات وارده از ائمه اهل بیت(ع) هم همین را می‌گویند.^۱

هم چنان که مشاهده می‌شود، همه اتفاقاتی که در این روایت گزارش شده است، به نقل از عایشه امّ المؤمنین می‌باشد و هیچ مأخذ دیگری ندارد. خود ایشان هم به عنوان یک شاهد عینی به نقل و توصیف آنها پرداخته‌اند، در حالی که مسلم است ایشان، شاهد ماجرای بعثت نبوده‌اند و در آن زمان از زندگانی خصوصی پیامبر اکرم اطلاعی نداشته‌اند.

این، در صورتی است که ما انتساب روایت مذکور را به عایشه امّ المؤمنین صحیح بدانیم، حال آنکه صحت این روایت چندان هم معلوم نیست و احتمال جعل و ساختگی بودن آن قوت دارد، مخصوصاً از این جهت که مشتمل بر جریان پناه بردن پیامبر اکرم به ورقة بن نوفل (پسر عموی خدیجه) و قضایای

۱. همان، ۲۰/۵۵۷

پیرامون آن نیز هست.

نکته جالب دیگر در این روایت، این است که جبرئیل آنگاه که نخستین آیات را به پیامبر تعلیم می‌دهد (اقراً... اقرأ...)، اساسی‌ترین آیه قرآن یعنی «بسم الله الرحمن الرحيم» را فراموش می‌کند!

سؤال: چرا همه پیامبران و امامان در منطقه خاورمیانه ظهور کرده‌اند؟ تکلیف سایر مردم چیست؟ خدا با آنان چگونه رفتار خواهد کرد؟

جواب: خداوند با همه مردم به «عدالت» رفتار می‌کند، همه چیز را در نظر می‌گیرد و هر چیزی را بر سر جای خود قرار می‌دهد. خداوند اسرع الحاسبین است؛ بد را با بد و خوب را با خوب مقابله می‌کند و به این ترتیب جای هیچ اشکالی باقی نمی‌ماند. این قبیل سؤالات از پیش فرض‌هایی ناشی می‌شوند که خود آنها زیر سؤال‌اند. ما فرض کرده‌ایم که ما چون پیامبر و امام داریم، برخوردارتر از کسانی هستیم که پیامبر و امام ندارند. حال آنکه نه ما و نه آنان، هیچ کدام برخوردارتر از دیگری نیستیم.

این سؤال مثل این است که بپرسیم چرا خداوند ما را در این زمان خلق کرد؟ چرا ما را از «طین» خلق کرد؟ چرا اول آدم و سپس حوا را آفرید؟... این چراها و موارد بی‌شمار دیگر، پاسخشان فقط به خدا مربوط می‌شود. خداوند خود فرموده است که من در خلقت آسمان و زمین و آفرینش انسان‌ها و... کسی را شریک نگرفتم و با کسی مشورت نکرده‌ام:

«ما أشهدتهم خلق السموات والأرض ولا خلق أنفسهم وما كنت متخذ المضلّين عضداً» (کهف/۵۱)

خداوند هر آنچه را که به انسان مربوط می‌شود، بیان کرده است و چیزی را ناگفته رها نکرده است: «ما فرطنا في الكتاب من شيء» (انعام/۳۸). از جایی به بعد، دیگر به انسان مربوط نمی‌شود و انسان باید این حدود و مرزها را خوب بشناسد و از مسائلی که به او مربوط نیست سؤال نکند: «لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون» (انبیاء/۲۳).

در نگاه خداوند فرقی نمی‌کند که انسان در جوار پیامبران و امامان و هم عصر آنان باشد و حتی از اقوام و خویشانانشان باشد، یا از نظر زمانی و مکانی از آنان بسی دور باشد و حتی نام و نشان آن پیامبر و امام به گوشش نخورده باشد. خداوند برای کلّ عالم هستی و همه جهان آفرینش، از آغاز تا انجام، یک طرح عظیم فرانسائی و فرامخلوقاتی دارد که خود بنا بر حکمت و مصلحت خویش آن را اجرا می‌کند. گوشه‌ای از این طرح، مسأله رسالت است که آن را در هر جا که شایسته و مناسب ببیند قرار می‌دهد و به هر میزان که لازم ببیند، اسرار و اهداف و فلسفه آن را برای انسان بیان می‌کند.

کما اینکه راجع به مسأله قیامت، مواردی را بیان داشته و در موارد دیگر علم به آن‌ها را صرفاً به ذات اقدس خود اختصاص داده است: «انّ الله عنده علم السّاعة» (لقمان/۳۴). حتی در جایی خطاب به پیامبر اکرم می‌فرماید که از تو راجع به قیامت می‌پرسند و از زمان وقوع آن سؤال می‌کنند! در حالی که تو از آن بی خبری: «یسئلونک عن السّاعة ایتان مرسیها. فیم أنت من ذکریها. إلی ربک منتهیها. إنّما أنت منذر من یخشیها». (نازعات/۴۲-۴۵) خداوند در پاسخ این سؤال که قیامت کی واقع می‌شود، با قاطعیت پاسخ می‌دهد که این مسائل به کسی مربوط نیست و حتی پیامبر ما نیز از آن بی خبر است، و اگر هم باخبر باشد، باید رازداری کند! از همین روست که در سرتاسر قرآن، تفصیلی از قضایای قیامت - آن چنان که انتظار می‌رود - پیدا نمی‌کنیم، چرا که اصولاً بیان کردنی نیست، هرآنچه بیان کردنی بوده، خداوند در قرآن ذکر کرده است و آنچه پوشیده مانده است از این روست که در قالب بیان نمی‌گنجد.

یک نظام و ساختار دیگر در عالم هستی لازم است که بتوان این ناگفته‌ها را بیان کرد:

«یوم تبدل الارض غیر الارض و السماوات و برزوا لله الواحد القهار» (ابراهیم/۴۸)
«یوم نطوی السّماء کطی السّجلّ للکتب كما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا
انّا کنا فاعلین» (انبیاء/۱۰۴)

در روز قیامت زمین و آسمان به چیز دیگری تبدیل می‌شوند و خداوند طومار آسمان‌ها را درهم می‌پیچد (به همان راحتی که صحاف کاغذ را تا می‌کند) و همه این کهکشان‌ها را با تمامی تشکیلاتی که دارند، مانند سفره‌های یکبار مصرف جمع می‌کند و نظام دیگری را جایگزین می‌کند. حال، تفصیل آن ساختار و نظام جایگزین را چگونه می‌شود برای این انسان که جزء ناچیزی از عالم هستی است بیان نمود.

زبان شناسان قائلند که زبان در زیر این آسمان و روی این زمین شکل می‌گیرد، حال، وقتی قرار است آسمان به یک آسمان دیگر و زمین به یک زمین دیگر تبدیل شود، چگونه می‌توان، وصف حال آن آسمان و زمین دیگر را در این آسمان و زمین بیان کرد. بنابراین، ما بیش و پیش از اینکه به سراغ ناگفته‌های قرآن برویم، شایسته است که در گفته‌های قرآن بیان‌دیشیم و تدبّر کنیم.

سؤال: در رابطه با آیه دوم سوره فتح «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» که در آن کلمه «ذنب» به پیامبر اکرم نسبت داده شده است، توضیح فرمایید.
جواب: در اینجا به طور خلاصه می‌توان گفت که «ذنب» با «اثم» فرق دارد. اثم گناهی است که با عصمت منافات دارد، ولی ذنب هرگونه پیامد هر عملی را در بر می‌گیرد. به گناه هم از این جهت ذنب گفته می‌شود که پیامد اعمال انسان است. بر اساس این سوره، خداوند با فتح مبین مکه و پیش از آن در پرتو صلح حدیبیه، پیامبر اکرم و اصحاب او را وارد مرحله‌ای کرد که در آن توانستند تمامی نابسامانی‌های گذشته و آینده را به خوبی رفع و رجوع کنند و قرآن از این جبران الهی این چنین یاد می‌کند.^۱

از سوی دیگر مسأله استغفار هم - که در برخی از آیات به پیامبر اکرم نسبت داده شده است - ملازمه‌ای با گناه ندارد؛ بدون گناه هم می‌شود بلکه باید استغفار نمود. چنان‌که پیامبر اکرم بنا به تصریح خودشان در هر روز هفتاد مرتبه استغفار

۱. المیزان، ۲۵۴/۱۸

سؤال: مشهور این است که کلمه «ایلاف» در سوره قریش، از اُلفت گرفته شده است، حال آنکه در این مباحث، کلمه «فیل»، به عنوان ریشه آن در نظر گرفته شد و «ایلاف» به معنای فیل سواری و فیل راندن و

جواب: ریشه «أ، ل، ف» می تواند به باب «تفعیل» برود، چنان که در قرآن هم به کار رفته است (و اَلْفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ)، اما ممکن نیست به باب افعال برود و هیچ شاهدی از نظم و نثر نمی توان برای آن یافت و مفسران نیز نتوانسته اند برای آن شاهدی بیاورند. از سوی دیگر اگر ایلاف را از ریشه «أ، ل، ف» و به معنای اُلفت بگیریم، باید تاریخ را واژگون نماییم، زیرا در پیشینه قریش در آن روزگار، همه چیز می توان یافت جز اُلفت و دوستی. آنان قرن های متمادی در میان خودشان جنگ و خونریزی داشته اند و طوایف قریش همیشه با یکدیگر در نبرد و ستیز بوده اند و اوج این جنگ ها و خونریزی ها نیز، سال های پیش از ظهور اسلام بوده است. مهر و رحمت و اُلفت و دوستی در میان قریش مفهومی نداشته است. حتی ماجرای اعجاز آمیز اصحاب فیل نیز نتوانست میان آنان اُلفتی ایجاد کند، و اگر به فرض، احتمال بدهیم که اُلفتی ایجاد کرده باشد، به سرعت از میان رفته است؛ چون هر چه بوده، جنگ و خونریزی بوده است.

درست همانند ستیزها و بی رحمی هایی که امروزه در میان اهالی بیزینس در رابطه با شرکت ها و بازرگانی ها وجود دارد؛ هر چه این شرکت ها عمده تر و اساسی تر و تعیین کننده تر می شوند، به ویژه وقتی مسائل اقتصادی با مسائل سیاسی پیوند می یابند، بیشتر صحنه جنگ و بی رحمی می شوند. تنها چیزی که در این موقعیت ها نمی توان یافت، اُلفت است؛ اُلفتی که خیلی فراتر از مهر و مهربانی و رحمت است؛ اُلفت یعنی، در بدن های گوناگون، جانی یگانه حاکم باشد!؟

اگر به تاریخ تفسیر و ترجمه سوره قریش نظری بیافکنیم، خواهیم دید مطالبی که در رابطه با عبارات آغازین این سوره گفته شده است به هیچ وجه، از باب تبیین و توضیح معنای آیات نیست، بلکه صرفاً از این باب است که مطلبی گفته شود و این سوره نیز، بدون شرح و تفسیر باقی نماند. این قبیل مطالب هیچ‌گاه از این حد فراتر نمی‌روند و هر چه طول و تفصیل پیدا کنند، فراتر از مصادره به مطلوب نخواهند بود.

این گونه موارد در تفاسیر ما فراوان است؛ به خصوص ذیل آیاتی که در رابطه با آنها مشکل یا مشکلات ادبی وجود دارد و هیچ شاهد و مؤیدی هم از نظم و نثر، برای آنها پیدا نمی‌شود. در این موارد، تنها راه حل مشکل، دقت و تدبّر در سیاق آیات (جملات و عبارات قبل و بعد آنها) و ترتیب آسمانی و عرشی آنهاست که متأسفانه تفاسیر ما از آنجا که به تعبیر شهید امام محمد باقر صدر، ترتیبی و تجزیئی هستند، تا حدود بسیاری از آن محروم‌اند.

«ترتیبی» بودن تفاسیر موجب شده است که مفسران عظام، وقتی به سوره‌های پایانی قرآن می‌رسند، جز شرح لغات و مفردات و ذکر شأن نزول و تکرار اقوال مفسران گذشته یا بازگویی تاریخ، چیزی برای گفتن و نوشتن نداشته باشند. «تجزئی» بودن آنها نیز به این معناست که مفسّر در تفسیر آیات و عبارات، جزءنگر و جزءگرا باشد؛ یعنی با آیات قبل و بعد و سیاق آنها کاری نداشته باشد و زبان حالش این باشد که من اکنون این آیه را شرح می‌دهم و سپس آن یکی را می‌خواهم شرح دهم و... همین طور تا آخر سوره، آیه به آیه پیش رود و به ارتباط و هماهنگی آنها با یکدیگر و اهداف مشترک آنها و... توجهی نکند.

پر واضح است که تفسیر اگر به همین شکل دوره‌ای و ترتیبی و تجزیئی پیش رود، هزاران سال هم اگر بگذرد و هزاران دوره تفسیری هم اگر نگاشته شود، این قبیل مشکلات، هیچ‌گاه رفع و رجوع نخواهند شد و هم‌چنان سرشان بدون بالین خواهد ماند.

سؤال: آیا عصمت انبیا و امامان اکتسابی است یا خدادادی؟ در صورت دوم آیا الگو بودن آنان جای اشکال نیست؟

جواب:

بشر مثلکم

به عبارت دیگر، ما این بحث را نباید از آن سوی دنبال کنیم که آیا آنان عصمت دارند یا ندارند؟ آیا عصمتشان اکتسابی است یا نه؟ اگر اکتسابی نیست پس نمی‌توانند الگو باشند و اگر اکتسابی هست... ما از این سوی باید پیش رویم، یعنی با اتکا به صریح قرآن (لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة)، آنان را بدون تردید الگو بدانیم و آنگاه در پی لوازم و ویژگی‌های یک الگوی جامع و کامل باشیم که طبعاً یکی از آنها عصمت خواهد بود. آنگاه با خود بیاندیشیم که یک الگوی همیشگی چگونه عصمتی باید داشته باشد؟ و...

۷



مؤسسه علمی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

صلوات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.
إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا
تَسْلِيمًا (احزاب/۵۶)

در ارتباط با این آیه شریفه، آنچه در میان ما غالب و رایج است، این است که پس از خواندن و یا شنیدن آن، صلوات میفرستیم و تصور میکنیم که با یک یا چند بار صلوات فرستادن وظیفه خود را در قبال آن انجام می‌دهیم. آیا این آیه شریفه، همین را از ما میخواهد و مطلب در همین صلوات فرستادن خلاصه می‌شود؟ آیا حقیقت «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» و خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ» و مهم‌تر از آن، دستور «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» به همین ذکر صلوات منحصر میشود؟ یا اینکه مطلب فراتر از این و حتی غیر از این است؟ آری، شایسته است که برای ایجاد انگیزه و تحریک غیرت دینی و فرهنگی، مخصوصاً تحریک غیرت تشیع و روحیه پیروی از اهل بیت(ع)، در طرح این گونه مباحث از خود پرسیم که آیا حقیقت همین است؟ یا اینکه غیر از این است؟

این سؤال، روحیه تحقیق و تأمل در این گونه حقایق دینی را در ما بیشتر می‌کند، هرچند در نهایت، پس از تحقیق و جستجو به این نتیجه برسیم که حقیقت، آن‌چنان هم غیر از این نیست! اما از آنجا که غالباً، این قبیل مباحث،

سطحی و حاشیه‌ای فرض می‌شود و ارتباط آنچه انجام می‌دهیم با آنچه باید انجام دهیم، بسیار ضعیف و کم رنگ است، شایسته است که از همان آغاز این سؤال مهم را طرح کنیم که آیا حقیقت همین است، یا اینکه غیر از این است. در رابطه با مسأله صلوات، باید گفت که حقیقت امر از آنچه در میان ما مطرح است، بسیار فراتر و حتی غیر از آن است. مسأله صلوات یکی از مباحث بنیادین سیره پیامبراکرم است، به گونه‌ای که بسیاری از مباحث و مسائل سیره نبوی مبتنی بر آن می‌شوند. اگر حقیقت صلوات به شایستگی مورد تحقیق قرار نگیرد، سایر مباحث سیره، آن گونه که باید و شاید تاب و توان و روح و نشاط نخواهند یافت. بنابراین، باید گرد و غبارهایی را که مفاهیم و مضامین و آموزه‌های این آیه شریفه (احزاب/۵۶) را فراگرفته‌اند، بزداییم، آنگاه در پرتو حقیقت گسترده صلوات، به مباحث دیگر سیره نبوی پردازیم.

تصوّر رایج از تصلّیت و تسلیم

این آیه شریفه، به رغم اینکه محوری‌ترین مسأله سیره نبوی را متذکر می‌شود، برخوردی که غالب مسلمانان با آن داشته‌اند و دارند، بسیار سطحی و حاشیه‌ای است. غالباً تصوّر می‌کنیم که دستور «صلّوا علیه»، به معنی صلوات فرستادن است. بر همین مبنا، با شنیدن و خواندن آن، صلوات می‌فرستیم و مطلب را تمام شده می‌پنداریم. صلوات فرستادن بسیار خوب و پسندیده و لازم است و نباید آن را بی ارزش و یا کم ارزش تلقی کرد، اما باید در نظر داشت که بر زبان آوردن ذکر صلوات، تمام مطلب نیست.

جالب اینکه وقتی در پی «صلّوا علیه»، دستور «سلّموا تسلیمًا» می‌آید، گمان می‌کنیم که این جمله هم، به تناسب جمله قبلی، به معنی «سلام کردن» می‌باشد. کلمه «تسلیمًا» هم که از باب تأکید است؛ یعنی: با توجه بسیار و با دقت فراوان سلام و درود بفرستید؛ بنابراین معنای این دو دستور این است که ای مسلمانان، بر پیامبراکرم صلوات و سپس سلام بفرستید. به عبارت دیگر: صلوات بر پیامبر را

با سلام و درود حسابی بدرقه کنید.

جالب‌تر اینکه، گمان می‌کنیم خدا هم همین کار را باید بکند و بعد از صلوات، باید سلام هم بفرستد؛ درحالی‌که خداوند خود فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»؛ فقط صلوات را ذکر کرده است، اما ما سلام را هم اضافه می‌کنیم و می‌گوییم: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»؛ خدا هم مثل ما باید اول صلوات بفرستد و بعد از آن، سلام و درود نثار پیامبر نماید!

این معنا چنان رواج یافته و جاافتاده است که برای غالب مسلمانان جای تردید باقی نمانده که معنا و مفهوم آیه شریفه همین است و جز این نیست، در حالی‌که تفسیر خود قرآن از عبارت «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» این نیست و اینجا یقیناً باید گفت که حقیقت، چیز دیگری است و مراد این نیست که در پی صلوات، سلام هم بفرستید.

سلام و صلوات

قبل از اینکه تفسیر و تبیین قرآن را در ارتباط با صلوات دنبال کنیم، شایسته است از خود بپرسیم: آیا اصولاً پس از صلوات، جای سلام (به همان معنای مصطلح) هست یا نه؟ مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

صلوات (جمع صلاة) از سلام به مراتب مهم‌تر و گسترده‌تر و عام‌تر و بزرگ‌تر است و پس از صلوات، دیگر جایی برای سلام نیست. تعبیر «سلام و صلوات» که در میان ما رایج است، و در آن سلام مقدم بر صلوات است، تعبیر درست‌تری به نظر می‌آید؛ ابتدا سلام و سپس صلوات، که شامل احوال‌پرسی و گفتگو و همدردی و اظهار محبت و علاقه و... است. اما تعبیر «صلوات و سلام» چندان معقول به نظر نمی‌آید؛ درست مثل این است که میزبان با مهمان مدتی به گفتگو و احوال‌پرسی و همدردی و... پردازد و سپس بعدها خطاب به او بگوید: سلام!

اگر سؤال شود که سلام و صلوات، کدام یک بالاتر و عام‌تر و وسیع‌تر و مهم‌تر است، پاسخ این است که صلوات به مراتب از سلام فراگیرتر و گسترده‌تر

است و سلام تحت الشعاع آن و بخشی از آن است و پس از صلوات دیگر جایی برای سلام باقی نمی‌ماند. سلام در آغاز و ابتدا می‌تواند مطرح باشد، اما پس از صلوات دیگر معقول نیست. صلوات، جامع مفاهیمی همچون گفتگو، دلجویی، همدردی، بخشش و ستایش، دلداری، تسلیت و تعزیت، مرافقه و... است که هیچیک از آنها داخل در معنای سلام نیست.

معنا و مفهوم تسلیم در قرآن

در ارتباط با معنا و مفهوم «صلّوا علیه» در ادامه سخن به میان خواهد آمد. هم اینک در پی آنیم که تفسیر و تبیین جمله «سلّموا تسلیما» را از خود قرآن جويا شویم و سؤال کنیم که پس از صلوات فرستادن بر پیامبر «صلّوا علیه»، وظیفه بعدی ما چیست؟

آیه ۶۵ سوره نساء مفسر و مبین آیه ۵۶ سوره احزاب است و قسمت پایانی هر دو آیه شریفه، مفسر همدیگر میباشند:

«فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما»

مفهوم عبارت «يسلموا تسليما» در این آیه کاملاً روشن و واضح است و هیچ ابهامی در آن نیست و با یک ترجمه ساده مراد از آن معلوم می‌شود: نه! سوگند به خدای تو که اینان ایمان نمی‌آورند، مؤمن نیستند؛ مسلمان و مؤمن حقیقی به حساب نمی‌آیند، مگر اینکه هرگاه در میان آنان مشاجره و اختلافی پیش آمد، به شما مراجعه کنند و شما را حکم قرار دهند و با وجود شما به سوی هیچ حکم و حاکم و مرجع دیگری نروند و زبان حالشان این باشد که: ما با وجود این رابطه نزدیک و صمیمی که با پیامبر داریم، بجز ایشان به سراغ چه کسی برویم؟ اگر نزد پیامبری که به گواهی قرآن، دارای «خُلُق عظیم» است و «عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم» است، نرویم، نزد چه کسی می‌خواهیم برویم! بجز او که در حق ما دلسوزی پدرانه دارد، چه کسی را حکم و حاکم خود

قرار دهیم؟!

نخستین شرط ایمان و اسلام این است که مسلمانان در هر دعوا و مشاجره و اختلافی پیامبر را حاکم قرار دهند و ثانیاً هیچ گونه حَرَج و دل آزرده‌گی نسبت به آنچه آن حضرت داوری کرده است، در ذهن و قلب خود احساس نکنند و نسبت به داوری ایشان اطمینان خاطر و دل آسودگی کامل داشته باشند و کوچک‌ترین چون و چرایی نسبت به حکمیت ایشان، در روح و روان خود احساس نکنند و ثالثاً همواره تسلیم محض ایشان و فرمان ایشان باشند (و یسلّموا تسلیماً)، نه فقط در دعوا و مشاجره و اختلاف، بلکه در همه موارد و تمامی مسائل تسلیم محض و بدون چون و چرای او باشند.

هیچ‌یک از مفسران از آغاز تاکنون کلمه «یسلّموا» در این آیه را به معنای سلام دادن، نگرفته‌اند، همه به معنای تسلیم شدن تفسیر کرده‌اند، اصولاً معقول نیست که گفته شود: ای پیامبر گرامی ما، مؤمن حقیقی کسی است که اولاً شما را در همه مشاجرات و اختلافات حکم قرار دهد و ثانیاً نسبت به داوری شما هیچ حرج و نارضایتی در خود نیابد و ثالثاً - که خیلی مهم است - به شما سلام بدهد! این ترجمه و تفسیر از کلمه تسلیم در این آیه، معقول نیست، چرا که روند مطلب در آیه نشان می‌دهد که شرط دوم مهم‌تر از شرط اول است، بنابراین شرط سوم (تسلیم) قاعدتاً باید خیلی مهم‌تر از دو شرط نخست باشد. به عبارت دیگر، حکم قرار دادن پیامبر مهم است، اما مهم‌تر از آن، رضایت خاطر داشتن به این حکمیت است و اساسی‌تر از این دو، تسلیم بی قید و شرط بودن در همه مسائل و موارد است.

بسیار بوده‌اند کسانی که پیش از حکم و فرمان رسول اکرم خود را تحت فرمان او می‌دیده‌اند، اما پس از صدور حکم و داوری، انواع نقد و بررسی و

۱. برای نمونه، رک: المیزان، ۴/۴۰۵؛ مجمع البیان، ۳/۱۰۷؛ التبیان، ۳/۲۴۵؛ الکشاف، ۱/۵۲۸؛ انوار التنزیل، ۲/۸۲؛ روح البیان، ۲/۲۳۱؛ نمونه، ۳/۴۵۴؛ التحرير و التئیر، ۴/۱۷۶؛ تفسیر المراغی، ۵/۸۱؛ البحر المحیط، ۳/۶۹۴ و...

چون و چرا و نارضایتی و دل‌آزردگی را از خود بروز داده‌اند و احیاناً حکم و داوری پیامبر را ظالمانه و غیرعادلانه یافته‌اند. بوده‌اند کسانی که قبل از حکم و داوری پیامبر ظاهری کاملاً مطیع داشته‌اند، اما بعد از دستور و حکم پیامبر، چنان رفتاری از خود نشان دادند که گویی خدا و پیامبر در حق آنان جفا و بی‌عدالتی کرده است و خطاب به پیامبر اکرم صریحاً گفته‌اند که به حق حکم نکردی یا رسول الله! به عدل حکم نکردی یا رسول الله! یا پشت سر پیامبر ابراز کرده‌اند که این حکم، حکم به حق و عادلانه‌ای نبود! و از این قبیل اظهارات.^۱

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ الَّذِي يَتَّقُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

تسلیم متمم صلوات

با بیانی که آمد معلوم شد حقیقت «تسلیم» با تصویری که ما از آن داریم، بسیار متفاوت است. همان‌گونه که در آیه ۶۵ سوره نساء، مسأله تسلیم به عنوان تکمله و خاتمه مطرح شده است و تا تسلیم نباشد، مطلب ناقص خواهد ماند، در آیه مورد بحث در سوره احزاب نیز، همین‌گونه است؛ تا «سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» نباشد، «صَلُّوا عَلَيْهِ» به انجام نخواهد رسید. در حدیثی از امیرالمؤمنین (ع)، عبارت «صَلُّوا عَلَيْهِ» به‌سان ظاهر این آیه شریفه، و «سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» به عنوان باطن و حقیقت آن معرفی شده است.^۲ جهان اسلام متأسفانه صلوات بر پیامبر را ناقص گذاشته است

۱. برای نمونه، رک: الدر المنثور، ۲/۱۸۰؛ البحر المحیط، ۳/۶۹۴؛ تفسیر طبری، ۵/۱۰۱ و...
۲. احتجاج طبرسی، به نقل از: نور الثقلین، ۴/۴۳۲.

و به وسیله «تسلیم» آن را تکمیل نکرده است. این غفلت هولناک یک نقص بزرگ تاریخی است که در شعر بلند و شیوا و زیبای سعدی هم رخ نموده است:

بلغ العلی بکماله

کشف الدجی بجماله

حسنت جمیع خصاله

صلّوا علیه و آله

البته این یک شعر است و شعر بنا بر اقتضائاتی که دارد، می‌تواند آنجا که نباید ختم شود، ختم بشود، اما آیه قرآن هر جا که بایسته و شایسته است تمام می‌شود؛ آیه قرآن جایی تمام می‌شود که مطلب واقعاً تمامیت پذیرد.

ما مسلمانان این آیه شریفه را با تمامیتش دریافت نکرده‌ایم و آن را پیش از آنکه تمام شود، تمام کرده‌ایم و بدین سان فرایند صلوات بر پیامبر اکرم را ناقص گذاشته‌ایم و در نتیجه، به آیه شریفه با تمامیتش عمل نکرده‌ایم، و در واقع، پای جای پای بنی‌اسرائیل گذاشته‌ایم که می‌گفتند: «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» (نساء/۱۵۰)؛ و سیره کسانی را پیش گرفته‌ایم که بابت عملکردشان مغضوب و محقوت خداوند شدند. ما مسلمانان نیز، با این آیه شریفه، و بسیاری دیگر از آیات کتاب مقدّس‌مان، همین‌گونه معامله کرده‌ایم؛ قسمتی را می‌پذیریم و عمل می‌کنیم و قسمت بعدی را یا نمی‌پذیریم یا عمل نمی‌کنیم یا اصولاً دغدغه آن را نداریم.

این قسمت پایانی آیه (و سلّموا تسلیما) در مقام تبیین و تثبیت تمام مطلب است؛ یعنی «سلّموا» نه تنها خود یک پایه اساسی در مسأله صلوات در فرهنگ اسلامی و آیین اسلام است، بلکه مفسّر و مبین «صلّوا علیه» نیز می‌باشد. اگر سؤال شود که فرمان «صلّوا علیه» را چگونه به جای آوریم و امتثال کنیم، پاسخ این است که با «سلّموا تسلیما» آن را به جای آورید و امتثال کنید. این عبارت

۱. بقره/۶۱؛ آل عمران/۱۱۲؛ اعراف/۱۵۴.

«سَلِّمُوا» است که تفسیر می‌کند و تبیین می‌نماید که برای به‌جا آوردن حقیقت صلوات چه کار باید کرد؛ باید تسلیم محض پیامبر اکرم بشویم. هرگاه حقیقت تسلیم را در وجود خود تحقق دهیم، در واقع به حقیقت صلوات بر پیامبر خواهیم رسید. به عبارت دیگر، حرف «واو» در جمله «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» حرف تفسیر و توضیح است؛ جمله پیش از خود را توضیح می‌دهد و ماهیت و کیفیتش را بیان می‌کند!

«سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» نه تنها «صَلُّوا عَلَيْهِ» را تفسیر می‌کند، حتی حقیقت «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» را نیز تبیین می‌نماید، چراکه «صَلُّوا عَلَيْهِ» و «سَلِّمُوا» هر دو، دستور و «باید» اند و جمله «إِنَّ اللَّهَ...» حاکی از یک حقیقت و «هست» می‌باشد، پرواضح است که با شناخت صحیح این «باید»ها، ما حقیقت آن «هست» را نیز به‌درستی، درخواهیم یافت. ما مسلمانان - اعم از سنی و شیعی - متأسفانه همان تقصیری را که در راستای شناخت و فهم درست فرمان «سَلِّمُوا» و «صَلُّوا» داشته‌ایم، در جهت فهم «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» نیز، مرتکب شده‌ایم.

صلوات خداوند بر پیامبر

حاصل مطلب تمامی مباحثی که تاکنون از سوی مورّخین، مبلّغین، شعرا، معلّمین، اساتید و... در باب صلوات خداوند بر پیامبر اکرم ارائه شده است، جز این نیست که: خداوند بر همه انبیا صلوات فرستاده است، بر پیامبر اکرم نیز، طبق روال، صلوات فرستاده است و همان سلام و صلواتی را که بر آنان فرستاده است،

۱. هیچ‌یک از مفسران به جایگاه تفسیری حرف «واو» در این آیه توجهی نکرده‌اند و آن را صرفاً یک عطف فرض نموده‌اند. برای آگاهی از چگونگی تفسیر و تبیین «صَلُّوا عَلَيْهِ» توسط «سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» توصیه می‌شود در احادیثی که ذیل آیه مورد بحث و ابواب مربوط به صلوات در تفاسیر و مجامیع حدیثی وارد شده‌اند، تأمل و دقت شود؛ برای نمونه، رک: بحر العلوم، ۷۲/۳؛ البرهان، ۴۸۷/۴؛ تفسیرالصادق، ۲۰۲/۴؛ الدر المنثور، ۲۱۵/۵؛ تفسیر طبری، ۳۱/۲۲؛ تفسیر فرات کوفی، ۳۴۲/۱؛ السنن الکبری، ۱۴۶/۲؛

نثار پیامبر اسلام و اهل بیت او نموده است. به عبارت دیگر خداوند در مسأله سلام و صلوات، پیامبراکرم را نیز به پیامبران گذشته ملحق نموده است و این سلام و صلوات همیشه تاریخ را از پیامبر اسلام دریغ ننموده است!

همین که فهمیدیم تاکنون «سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را به خوبی متوجه نشده‌ایم، ما را باید به این سوی نیز رهنمون کند که مبدا «صَلُّوا» را نیز نفهمیده‌ایم و پیش از آن، «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ...» را نیز نفهمیده‌ایم؟! آیا جمله «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ...» یعنی اینکه خداوند همانگونه که بر انبیای گذشته سلام و درود فرستاده است، بر پیامبراکرم نیز سلام و صلوات نثار می‌کند؟ آیا به راستی مطلب از همین قرار است یا حقیقت مطلب جز این است؟

در قرآن کریم، صلوات خداوند بجز شخص پیامبراکرم و در مراحل بعدی، پیروان راستین آن حضرت، برای هر هیچ کس دیگر مطرح نشده است. در ارتباط با پیامبران پیشین، بدون استثنا، «سلام» در کار بوده است، نه صلوات! جامع‌ترین مجموعه سلام خدا بر پیامبران را در سوره صافات داریم که به ترتیب در آیات ۷۹، ۱۰۹، ۱۲۰ و ۱۳۰ آمده است:

سلام علی موسی و هارون

سلام علی ال یاسین

سلام علی ابراهیم

سلام علی نوح فی العالمین (صافات/ ۷۹، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۰)

شاید گفته شود که سلام با صلوات فرقی ندارد، سلام همان صلوات است و صلوات نیز همان سلام است. این مطلب در رابطه با کلام بشر پذیرفتنی است، اما

در رابطه با قرآن که کلام خداوند است، جای بسی تأمل و تدبر است. خداوند که احکم الحاکمین و اسرع الحاسبین است، در چینش و کاربرد کلمات، اوج دقت و ظرافت را اعمال نموده است و حق مطلب را ادا کرده است و در قرآن که احسن الحدیث است، یکایک کلمات و حتّی حروف را دقیقاً در جایگاه آسمانی و عرشی خود، یعنی همان جایگاهی که در عالم حقایق و لوح محفوظ و کتاب مکنون دارند، قرار داده است.

«سلام» در قرآن، شمول و عمومیت دارد و همه انبیا و شهدا و صالحین را دربر می‌گیرد، اما صلوات - که سلام و درود خاصی است و محتوا بلکه محتواهای خاصی دارد - خداوند آن را به پیامبر اکرم و به اهل بیت آن حضرت و به پیروان راستین ایشان اختصاص داده است و برای هیچ‌یک از پیامبران پیشین و خانواده‌ها و پیروان آنان، سهمی از صلوات در نظر نگرفته است.

صلواتی که خداوند به پیامبر اکرم اختصاص می‌دهد و می‌فرماید: «ان الله و ملائکته یصلّون علی النبی» نسبت به سلامی که برای پیامبران پیشین مقرر نموده است، به مراتب بزرگتر، جامع‌تر و شامل‌تر و گسترده‌تر است و اصولاً غیر از آن است و نباید آن دو را با هم یکی فرض کرد و یکسان دانست.

خداوند در مسأله «صلوات» نیز همانند بسیاری دیگر مسائل برای پیامبر خاتم امتیازات و اختصاصات ویژه‌ای قائل شده است.

الذین

آمنوا

امتیازات ویژه مسلمانان

این حقیقت، بسیار مهم و با عظمت است و از جهات گوناگون باید مورد توجه و عنایت باشد. وقتی مسأله صلوات خداوند بر پیامبر اکرم و برخی دیگر از مسائل، جایگاه حقیقی خود را باز نیابند، اهمیت اسلام و مسلمانی پوشیده

می ماند و اسلام در ردیف ادیان دیگر قرار می گیرد؛ و همگان تصور می کنند که: یهودیت یک دین است؛ زرتشتی گری یک دین است، و اسلام هم مانند آنها و هم طراز آنها یک دین است؛ یا در پرتو بینشی بالاتر و پیشرفته تر، با استناد به آیه «انّ الدین عندالله الاسلام» (آل عمران/۱۹) تصور می کنند که همه دین ها اسلام است؛ یهودیت و مسیحیت نیز هر دو اسلام اند و ادیان الهی هیچ فرقی باهم ندارند. این تصوّر به جای خود درست است، اما اسلام کجا و ادیان دیگر کجا! خداوند امتیازاتی را به اسلام و پیروان آن داده است که به هیچ یک از ادیان و پیروان شان نداده است و در قرآن خاطر نشان کرده است که این امتیازات و اختصاصات ویژه پیروان خاتم النبیین، رسول اکرم و رسول اعظم می باشند؛ امتیازاتی که مسلمانان برای رشد و کمال و تعالی خود به آنها سخت محتاج اند، و خداوند سبحان «به هر که هر چه سزاوار بود آن داده است».

آیه ۲۹ سوره حدید با صراحت هر چه تمام تر حاکی از همین حقیقت است: «لئلا یعلم اهل الكتاب الا یقدرون علی شیء من فضل الله و انّ الفضل بید الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم»

در تفسیر و اعراب و معانی این آیه مباحث ادبی مفصلی مطرح شده است که ذکر آنها در اینجا لازم نیست! خلاصه مفهوم آیه این است که اهل کتاب (پیروان پیامبران پیشین و کتابهای آسمانی پیش از قرآن) نمی دانند و متوجه نیستند که از فضلی که خداوند به مسلمانان اختصاص داده است، به ذره ای از آن دست نخواهند یافت. چرا اهل کتاب این حقیقت بزرگ را نمی دانند و به آن توجهی ندارند؟

عامل اصلی، کم کاری و کوتاهی ما مسلمانان است. ما نتوانسته ایم اهمیت اسلام و مسلمان بودن را در جهان تبیین کنیم، ما نتوانسته ایم برای اهل کتاب تبیین کنیم که خداوند صرفاً به خاطر مسلمان شدن و دخول در جمع مسلمانان و

۱. برای نمونه نک: التبیان فی اعراب القرآن، ۳۶۶/۱؛ المحرر الوجیز، ۲۷۱/۵؛ مجاز القرآن، ۲۵۴/۲؛ الکشاف، ۴۸۳/۴؛ الجدول فی اعراب القرآن، ۱۶۳/۲۷؛ انوار التنزیل، ۱۹۱/۵؛ جوامع الجامع، ۲۵۳/۴ و...

ادای شهادتین: لا اله الا الله و محمد رسول الله چه امتیازات و افتخاراتی را نصیب انسان می‌کند. اگر کوتاهی نمی‌کردیم و این امتیازات را آن‌سان که قرآن و سنت صحیح بیان کرده است، برای اهل کتاب تبیین می‌کردیم، چه بسا تاکنون مسیحیان و یهودیان بسیاری به اسلام پیوسته بودند و ممکن نبود در ایران، کسی بر دین زرتشتی باقی بماند!

ما با سهل انگاری و مداهنه در برخورد با آموزه‌های قرآن و سنت نبوی، در واقع «صد عن سبیل الله» کرده‌ایم و اهل کتاب -که بنا بود در پرتو این تعالیم بلند قرآن، همراه با ملحدان و مشرکان فوج فوج به اسلام مشرف شوند (و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا)- در برخورد با این موانع، از این فضل عظیم الهی محروم ماندند.

در اینجا این اشکال مطرح است که این بیان، حاکی از یک تبعیض و بی عدالتی از سوی خداست، پیامبران گذشته و پیروان آنان، چه گناهی دارند که صرفاً به خاطر تدبیر و اعتقاد به ادیان قبل از اسلام، از این توجه خاص خداوند محروم باشند؟

پاسخ در جمله «و انّ الفضل بید الله» نهفته است؛ سخن بر سر فضل الهی است، نه اجر و پاداش عمل و عقیده! شکی نیست که پیروان هر دین آسمانی دیگر، اجر عمل و عقیده خود را دریافت می‌کنند و همه آنان اگر در دین خود اهل ایمان و عمل صالح باشند، اهل نجات خواهند بود:

«انّ الذین آمنوا و الذین هادوا و التّصاری و الصّابّین من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربّهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (بقره/۶۲)

این اشکال آن‌گاه وارد است که سخن بر سر اجر و پاداش و پذیرفتن دین باشد، شکی نیست که خداوند اجر و پاداش آنان را بی کم و کاست عطا می‌کند و دین آنان را می‌پذیرد، اما به عنوان یهودی یا مسیحی و یا زرتشتی و...، نه به عنوان مسلم و مسلمان! تردیدی نیست که آنان هم -البته به شرط ایمان و عمل

صالح - اهل نجات‌اند، اما اهل نجات بودن کجا و بارش فضل عظیم خداوند بر سر انسان در دنیا و آخرت کجا؟!

سخن بر سر این است که یک مسلمان خوب و راستین با یک یهودی و یا مسیحی خوب و راستین، در شرایط مساوی، بسیار متفاوتند؛ مسلمان از فضل عظیم الهی بهره‌مند است، در حالی که اهل کتاب از آن محروم‌اند. این تفاوت صرفاً از نگاه قرآن یعنی در عالم حقایق مشاهده می‌شود، از نگاه‌های دیگر، آن دو فرقی باهم ندارند؛ هر دو دیندارند و اهل نجات.

این نگرانی و دغدغه که مبدا یک فرد مسلمان، از اسلام کنده شود و به ادیان دیگر روی آورد، همواره در میان ما حاکم بوده و هست. حال چه چیزی بناست که این دغدغه را از بین ببرد و نه تنها مسلمانان را همواره در اسلام و مسلمانی پابرجا سازد، بلکه غیرمسلمانان را فوج فوج به دین اسلام درآورد؟ این عنصر نجات بخش، همان تبیین صحیح مفاهیم دینی از جمله صلوات، از نگاه قرآن و سنت راستین است که متأسفانه ما در این راستا کوتاهی‌های بسیار داشته‌ایم و شاهد آفات ویران‌گر آن هستیم. این دغدغه و نگرانی بیش از هر کس دیگر، کام ما شیعیان را باید تلخ کند؛ ما که مفتخر به پیروی از حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) هستیم؛ ما که مفتخر به اقتدا به امام جعفر صادق (ع) و منتظر قائم حی موعود (عج) هستیم! تمایل پیدا کردن حتی یک مسلمان به خروج از اسلام کافی است در این‌که تصویر و تعریفمان را از اسلام مورد بازبینی و تجدید نظر قرار دهیم و باری دیگر اسلام و مسلمانی را از نگاه قرآن - که حقیقت‌ها را آن‌گونه که هستند می‌نمایاند - به تماشا بنشینیم.

باز می‌گردیم به جمله «و انّ الفضل بید الله»؛ وقتی پای فضل به میان می‌آید، دیگر جای هیچ‌گونه اعتراض و چون و چرایی باقی نمی‌ماند که چرا مثلاً به این شخص یا گروه عطا شد و به آن یکی عطا نشد. فضل، یعنی افزوده؛ اضافه و زیادی؛ خداوند به مقتضای خواست و اراده‌اش، فضل خود را به هر که بخواهد عطا می‌کند و فضل از آن جا که فضل است، «بید الله» است و تحت مشیت

از سوی دیگر، نپذیرفتن این فضل نیز، ممکن نیست؛ یعنی چنین نیست که کسی وارد اسلام شود و مسلمان گردد و خود را از امتیازات اسلام محروم نماید و آنها را نپذیرد. هرچند بوده‌اند افراد شقی و بدبختی که با وجود آگاهی از عظمت اسلام و مزایا و امتیازات مسلمانی از آن استقبال نکرده‌اند و به نوعی اظهار داشته‌اند که همه این مزایا و امتیازات درست است، اما ما نمی‌خواهیم؛ هر چه شما می‌گویید در رابطه با کمال و رشد و معنویت و خدا و اسلام و دنیا و آخرت و... همه صحیح‌اند، اما نمی‌خواهیم. این واقعیت تلخ در بسیاری از آیات و روایات به اشکال گوناگون قابل مشاهده است^۱ واقعیتی که از نهایت سقوط و انحطاط بشر حکایت دارد.

جایگاه و اهمیت جمعه در اسلام

یکی دیگر از مزایای اختصاصی خاتم النبیین و امت اسلام، جمعه است که موضوعیت و اهمیت آن برای مسلمانان روشن نیست، چنان که سال‌هاست به گوش می‌رسد که ما مسلمانان چه اصراری بر جمعه داریم و چرا خود را با بسیاری از کشورهای جهان منطبق نمی‌کنیم؛ چرا ما هم مانند کشورهای پیشرفته به جای جمعه، یکشنبه را تعطیل نمی‌کنیم تا از جهان باز نماییم؟ همه این چون و چراها ناشی از این است که نمی‌دانیم جمعه چیست؛ با دقت در سوره جمعه - که قرائت آن در شب‌ها و روزهای جمعه و در نماز جمعه و.... مورد تأکید و توصیه قرار گرفته است^۲ - به اهمیت این روز و اختصاص آن به امت اسلام پی می‌بریم:

۱. ...
 ۲. رک: تفسیر ابن کثیر، ۱۴۱/۸؛ الدر المنثور، ۲۱۵/۶؛ فتح القدیر، ۲۶۷/۵؛ زبده التفسیر، ۵۳/۷ و..

«يا أيها الذين آمنوا إذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله و
ذروا البيع ذلكم خير لكم إن كنتم تعلمون» (جمعه/ ۹)
که مخاطب «یا ایها الذین آمنوا»، منحصرأ مسلمانان هستند، نه غیر آنان.
«هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم
الكتاب والحكمة وإن كانوا من قبل لفی ضلال مبين» (جمعه/ ۲)

«وآخرين منهم لما يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم» (جمعه/ ۳)
منظور از کلمه «آخرین» ما هستیم که ملحق شده‌ایم به کسانی که در میان
آنان، رسول اکرم مبعوث شده است، چنان که گویی -مطابق بیان این آیه شریفه-
پیامبر اکرم به رغم این فاصله زمانی، در میان ما نیز مبعوث شده‌اند.
«ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم» (جمعه/ ۴)
می بینیم که عبارات پایانی سوره حدید، در این سوره نیز، تکرار می شوند؛
در نقطه مقابل مسلمین نیز دوباره اهل کتاب قرار دارند:

«مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفارا بئس
مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله والله لا يهدي القوم الظالمين» (جمعه/ ۵)
مسلمان اگر قدر مسلمانی خود را بداند، متوجه می شود که میان مسلمان و
غیر مسلمان، چه اندازه فاصله است؟! همه این آیات، تفسیر و تبیین صلوات‌اند و
پیامشان این است که ای مسلمانان، در هر مکان و زمان که هستید، رسول اکرم
برای شما قرآن تلاوت می کند و بدین وسیله شما را تزکیه نموده و کتاب و
حکمت می آموزد؛ متوجه این مقام و موقعیت خود باشید که اگر نباشید، شما هم
مصدق «الذين كذبوا بآيات الله» خواهید بود.

«صلوا عليه» یعنی همین؛ یعنی مراقب باشید از جمله مکذبان قرار نگیرید؛
«صلوا عليه» یعنی پیامبر را تصدیق نمایید. در همین سوره احزاب که سوره

صلوات است، خداوند بیان می‌کند که مراد از «صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، صداقت در ارتباط با خدا، نسبت به رسول اکرم است:

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب/۲۳)

این دسته از مؤمنان گفتند که ما با خدا و رسول صداقت داریم، صادقیم، و تا آخر نیز صادق ماندند.

ریشه لغوی صلوات

شاید در بدو نظر گمان کنیم که ریشه صلوا «صلل» می‌باشد، حال آن که ریشه اصلی آن، «صلو» است. برخی قائلند که ریشه آن، «صلي» است. در هر صورت چندان تفاوتی نمی‌کند، زیرا واو و یاء هر دو حرف عله و لین هستند و در موارد بسیار جایگزین یکدیگر می‌شوند. اما درست‌تر این است که ریشه آن «صلو» باشد. «صلو» در اصل، «وَصَلَ» بوده است و قلب شده است، مانند «مدح» که مقلوب «حمد» است. «وَصَلَ» یعنی: رسید؛ «صلو» هم به معنای رسیدن است.

قلب، زمانی رخ می‌دهد که یک تحول اساسی و جدی در معنای کلمه پدید آید. «وصل» و «صلو» هر دو به معنای «رسیدن» می‌باشد، اما صلو، یک رسیدن خاص، با شرایطی خاص است؛ به همین خاطر قلب شده است. رسیدن در «صلو»

صلو

وصل

رسیدن (وصل) اگر از ویژگی‌ها و ظرافت‌ها و دقت‌ها و شدت‌ها و ... - از هر نوع و به هر نحو- برخوردار باشد، «صلو» می‌شود. کسی می‌رود و به یک

۱. در ارتباط با جایگزینی واو با یاء و بالعکس، رک: الابدال و المعاقبة و النظائر، باب الواو و الیاء، ص ۲۰.
 ۲. رک: التحقيق في كلمات القرآن المجيد، ۲۷۵/۶؛ لسان العرب، ۴۶۵/۱۴، مدخل «صلي» و «صلو»

مجلس میهمانی می‌رسد، می‌گویند: وَصَلْ؛ کسی هم می‌رود و به جهنم می‌رسد؛

يَصَلِي :

سیصلی نارا ذات لهب(مسد/۳)؛ و یصلی سعیرا(انشقاق/۱۲)؛ و تصلیه جحیم(واقعہ/۹۴). این قبیل رسیدن، رسیدن عادی و معمولی نیست؛ بسیار خاص، بزرگ، مهم و اساسی و پر محتواست.

حال اگر «صلو» را به باب افعال یا تفعیل ببریم، می‌شود: ایصال و تصلیه. مفهوم کلمه تسلیه (تسلیت) هم نزدیک به معنای تصلیه(با صاد) است؛ تسلیه یعنی رسیدن و وارد شدن به حضور شخصی و در کنار او قرار گرفتن و سخن گفتن با او و احوال‌پرسی از او، به گونه‌ای که او آرامش یابد؛ از همین روست که تسلیت عرفاً به معنای آرامش دادن به کار می‌رود. ریشه تسلیه همان «صلو» است که در آن صاد به سین ابدال شده است.^۱

«صلو» فعل امر از ریشه «صلو» از باب تفعیل می‌باشد؛ یعنی: «برسانید». حرف «علی» نیز، در «صلو علیہ» همان «الی» بوده است که به خاطر شدت و دقت و اهمیت که یافته است به «علی» ابدال شده است. «الی» و «علی» می‌توانند به جای هم دیگر به کار روند.^۲ در قرآن مفاهیم متعددی وجود دارد که هم با «الی» و هم با «علی» به کار رفته‌اند.^۳ اگر «صلو الیه» یا «یصلون الی النبی» هم گفته می‌شد، باز هم صحیح بود، زیرا در آن، مفهوم رسانیدن و فرستادن وجود دارد. این که می‌گوییم: صلوات «فرستادن» نه «گفتن» از همین جا ناشی می‌شود؛ یعنی در بطن حرف «علی»، مفهوم «الی» نیز، نهفته است. «الی» حاکی از ارتباط است؛ ارتباط میان دو

۱. نک: همان مأخذ.

۲. در ارتباط با جایگزینی سین با صاد و بالعکس، رک: الابدال و المعاقبه و النظائر، باب الصاد و السین، ص ۶۰.

۳. در ارتباط با جایگزینی حرف عین با همزه و بالعکس، رک: الابدال و المعاقبه و النظائر، باب العین و الهمزه، ص ۳۳.

۴. مانند انزال، ارسال و تویه که هم با «علی» و هم با «الی» به کار رفته‌اند. البته تردیدی نیست که در کاربردهای این دو حرف، تفاوت‌های ظریفی وجود دارد، اما در اصل و ریشه به یک معنا می‌رسند.

طرف به صورت‌های گوناگون؛ به وسیله جاده، نامه و...

سامانه اختصاصی ارتباط خدا و پیامبر

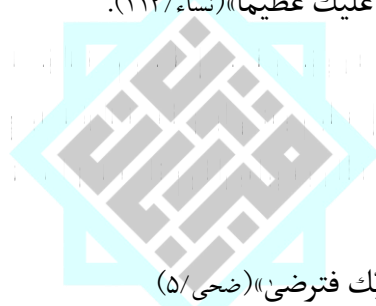
با این بیان، معنا و مفهوم «صَلُّوا عَلَیْهِ» و «یصلُّون علی النبی»، بسیار مهم و گسترده و خاص است. صلوات بر پیامبر یعنی برقراری یک رابطه خاص با او بر مبنای رابطه خاصی که خداوند و ملائکه با او دارد. خداوند با پیامبر اکرم، یک رابطه عنایت و توجه و انعطاف و لطف خاص دارد از این ارتباط گسترده و بسیار مهم، تحت عبارت «یصلُّون علی النبی» یاد شده است. اما ماهیت و چیستی و چگونگی آن در این آیه بیان نشده است و این ما هستیم که باید مشتاقانه در پی کشف ابعاد مختلف این ارتباط عظیم با پیامبر باشیم. آنچه از جمله «یصلُّون علی النبی» می‌توان فهمید، این است که این ارتباط، بسیار خاص است، این «وصل» و «صله» ای که خداوند و ملائکه او با پیامبر و در مرحله بعد با خاندان و پیروان او دارند، بسیار دقیق، ظریف، حساس، زیبا و ویژه است و ما باید بررسی کنیم که این ارتباط، چه ارتباطی است!

صلوات فرستادن ما بر پیامبری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

حرف «انَّ» در آغاز این آیه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ...) حاکی از یک حقیقت و واقعیت بسیار بزرگ است و در مقام توصیف زیباترین و برترین وصل و ارتباط در عالم هستی است. این توصیف بسیار مهم و اساسی، دستوری بسیار مهم و اساسی دیگر را در پی دارد (صَلُّوا عَلَیْهِ).

همان گونه که ماهیت اصلی و حقیقی صلوات خدا بر پیامبر را از خدا باید جویا شد، معنا و مفهوم صحیح صلوات فرستادن بر پیامبر را نیز باید از خدا پرسید که چیست و چگونه است. نباید صرفاً با فرستادن یک صلوات لفظی، کار را تمام شده فرض کنیم و گمان کنیم که می‌دانیم حقیقت صلوات چیست.

تفصیل این ارتباط الهی را باید در آیینۀ حقیقت نمای آیات قرآن و احادیث صحیح تماشا کرد، اما خلاصه آن، این است که خداوند در راستای این ارتباط، هر چه داشته است، در اختیار پیامبر اکرم نهاده و به او عطا کرده است: «... و كان فضل الله عليك عظيما» (نساء/۱۱۳).



«و لسوف يعطيك ربك فترضى» (ضحی/۵)

حال باید پرسید: رضایت پیامبر اکرم چگونه جلب می‌شود؟ ایشان به چه چیز رضایت می‌دهد؟ حد رضایت ایشان چیست و کجاست؟ ما نمی‌توانیم حد رضایت پیامبر را بشناسیم؛ انسان‌ها به تناسب بزرگی و بلندی و علو درجه‌ای که دارند، به رضایت می‌رسند. حال سخن از رضایت پیامبر اکرم است که در پرتو عنایات الهی در اوج کمالات و درجات قرار دارد و به بلندترین مقام و مرتبه‌ای که یک مخلوق می‌تواند نایل شود، دست یافته است. چنین وجود عالی مرتبه‌ای، به چه رضایت خواهد داد؟ چگونه راضی خواهد شد (فترضی)؟

خداوند این چنین با فضل عظیم خویش بر پیامبر خود صلوات می‌فرستد و با او وصل می‌کند و ارتباط می‌یابد تا آن حضرت را راضی نماید. در سایه فضل

اگر مسائلی همچون شفاعت و... در میان ما، آن چنان که باید و شاید، حل نشده است و حتی برخی آن را بر نمی‌تابند و هضم نمی‌کنند، همه به خاطر این است که جایگاه و حقیقت صلوات برای ما جا نیافتاده است. اگر مسأله صلوات، حقیقت تعریف و معانی تفصیلی خود را باز یابد، شفاعت کردن پیامبر اکرم و اهل بیت و اصحاب و پیروان او و حتی کسانی که کمترین نسبتی با او دارند، یعنی ما، نه تنها زیر سؤال نخواهد بود، بلکه روشن خواهد شد که شفاعت یک

شفاعت در برابر فضل عظیم الهی خیلی کوچک است. مشکل ما این است که فضل عظیم خدا در حق پیامبر اکرم و پیروان او را نشناخته‌ایم و در نیافته‌ایم! و گرنه در این گونه مسائل تردید نمی‌کردیم و به روشنی بدون هیچ‌گونه شک و تردید - در می‌یافتیم که اگر در گوشه خاطر نازنین پیامبر اکرم، نسبت به جهنمی بودن شخصی، کوچک‌ترین نارضایتی وجود داشته باشد، ممکن نیست آن شخص نجات نیابد و بهشتی نگردد.

بار دیگر نیز این تأکید قرآنی - حدیثی لازم و ضروریست و نباید فراموش کنیم که این همه، به اسلام و مسلمانی اختصاص دارد و اهل کتاب و غیر مسلمانان از آن بهره‌ای ندارند، و از آن بدتر این که - مطابق تعبیر قرآن کریم - از این همه محرومیت خود بی‌خبرند:

«لئلا يعلم أهل الكتاب ألا يقدرون على شيء من فضل الله وأن الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم» (حدید/۲۹)

صلوات خدا بر مسلمانان

يا أيها الذين آمنوا استعينوا بالصبر والصلوة إن الله مع الصابرين
ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله أموات بل أحياء ولكن لا تشعرون
ولنبلوكم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الأموال والأنفس والثمرات
وبشر الصابرين

الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله وانا إليه راجعون
أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون (بقره/۱۵۳-۱۵۷)

در این آیات از سوره بقره، از آن سوی قرآن، یکی دیگر از امتیازات و اختصاصات امت اسلام عنوان شده است. شکی نیست که مراد از صابران در این آیات، صابران مسلمان هستند، نه هر صابری. خطاب این آیات متوجه مسلمانان است (یا ایها الذین آمنوا...). البته همه صابران اجر و پاداش دارند و به همه آنان باید بشارت داد، اما میان صابر مسلمان و صابر نامسلمان تفاوت بسیار است. صابر مسلمان با منطق «انا لله و انا اليه راجعون» زندگی می‌کند. این آموزه‌ها، همه مخصوص امت اسلام‌اند و در تعالیم ادیان دیگر یافت نمی‌شوند. حتی اگر به صورت کپی و ترجمه از اسلام، به تعالیم آنها راه یافته باشند، باز هم این چنین کار ساز نخواهد بود، چرا که براندیشه و عمل آنان مهر تأیید اسلام و مسلمانی نخورده است. تنها صابران مسلمان مشمول صلوات و رحمت خداوند خواهند بود: (أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة) صلوات و رحمت الهی نسبت به مسلمان صابر - که مثلاً مال باخته یا مصیبت زده شده است، یا داغ فرزند و برادر و... بر دل دارد - بسیار گسترده‌تر و فراگیرتر از یک صابر غیرمسلمان، در همین شرایط مساوی است. خداوند بر اینان صلوات و رحمت خاصی نثار می‌کند، از نوع رحمت و صلوات خاصی که بر پیامبر اعظم نثار می‌کند.

صلوات و رحمت الهی از ناحیه ذات حق سرازیر می‌شود و به پیامبر اکرم می‌رسد و با وساطت وجود مبارک آن حضرت - که بی نیاز از غیر خداست - به مسلمانان می‌رسد و آنان را در بر می‌گیرد. در واقع، شرف و جلال و شکوه صلوات و رحمت الهی در اصل از آن پیامبر اکرم است و دریافت و استفاده و بهره‌مندی از آن برای مسلمانان می‌باشد. این صلوات و رحمت الهی دیگر حدی ندارد، و خداوند با استناد به کوچکترین بهانه‌ها، دریای لطف و عنایت خویش را به سوی مسلمانان سرازیر می‌کند.

روایت شده است، شبانگاهی امیر مؤمنان زیر نور شمع به نوشتن مشغول بود که ناگه بادی وزید و شمع خاموش شد. آن حضرت بلافاصله دست به دعا شد و از خداوند این چنین درخواست کرد: اللهم اجبر لي مصیبتی و اخلفني خیراً منها «خدایا این مصیبتی را که به من رسید، جبران کن و بهتر از آن را برای من جایگزین ساز». فردی که در حضور ایشان بود، شگفت‌زده شد و پرسید: ای امیر مؤمنان، مگر خاموش شدن یک شمع، مصیبت است که شما تلافی آن را از درگاه خداوند مسئلت می‌کنید؟ امام فرمود: آری.^۱

گستره فضل عظیم خداوند آن قدر فراگیر و گسترده است، و دایره صلوات و رحمت الهی بر امت اسلام، به آبروی پیامبر خاتم، به اندازه‌ای بزرگ و وسیع است که کوچک‌ترین ضرر و زیان، حتی خاموش شدن یک شمع، برای آنان از سوی خداوند سبحان تلافی می‌گردد، و ناچیزترین رنج‌ها و آسیب‌ها، بهانه‌ای برای سرازیر شدن الطاف بی پایان الهی قرار می‌گیرند؛ چندان که انسان باور نمی‌کند! و حساب این همه نعمت و رحمت الهی که شامل حال او شده است، از دستش خارج می‌شود و - اگر بنده‌ای «شکور» باشد - با خود می‌اندیشد که چه شده است و چه کار خیری از او سر زده است و چه چیزی نزد خدا داشته است که موجب بهره‌مندی او از این همه نعمت و رحمت شده است؟؟

۱. برای دستیابی به این قبیل احادیث (در باب دعا برای جبران همه مصیبت‌های کوچک و بزرگ)، رک: کتاب الدعاء/۳۶۸؛ الطبقات الکبری، ۸/۸۷؛ مسند احمد، ۶/۳۰۹.

«وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها إن الله لغفور رحيم» (نحل/۱۸)

حقیقت مطلب این است که اگر هیچ کار خیری هم در کار نباشد، خداوند فضل عظیمی که دارد و به خاطر گل روی پیامبر اکرم، همه دل‌آزردگی‌ها و ضرر و زیان‌های او را به نحو احسن جبران و تلافی کرده است، حتی مواردی را که برای شخص مهم نیست و اصولاً به حساب نمی‌آید و در خاطر نمی‌ماند، خداوند جبران می‌کند.

خداوند خود فرموده است که این موارد به ظاهر کوچک و بی‌اهمیت برای شما مهم نیست، اما برای پیامبر اکرم مهم است و خاطر نازک و شریف او را می‌آزارد:

«لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم» (توبه/۱۲۸)

کوچکترین ناراحتی‌ها و دل‌آزردگی‌های ما برای پیامبر اکرم بسیار گران و سنگین است؛ چه بسا مسائل و مشکلاتی که ما اصولاً به آنها اهمیت نمی‌دهیم و از کنارشان می‌گذریم، و آنچنان رنجش و دل‌آزردگی از آنها احساس نمی‌کنیم، اما پیامبر اعظم همه آنها را به خاطر می‌سپارد و از برای یکایک آنها دل‌آزرده می‌شود (عزیز علیه ما عنتم) و خداوند به خاطر گل روی ایشان، در ازای همه آنها لطف و رحمت بر سر ما می‌باراند. پیامبر اکرم در حق ما بسیار دلسوزتر از خود ماست (حریص علیکم)، رأفت و رحمت او نیز همان رحمت و رأفت خاص الهی است که با وساطت وجود مبارک آن حضرت همه ما را فرا می‌گیرد.

پاداش عظیم ایمان به رسول اعظم

«يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نورا تمشون به و يغفر لكم و الله غفور رحيم» (حدید/۲۸)

مفهوم این آیه شریفه این است: ای مسلمانان، اگر مؤمن و مسلمان درست و حقیقی باشید و به رسول اکرم ایمان آورید، خداوند رحمت پیاپی خود را بر سر

شما می باراند. متأسفانه مسأله ایمان به پیامبر به رغم اهمیت بسیار و جایگاه اساسی که دارد، در میان ما مسلمانان چندان مطرح نیست، و اصولاً در فرهنگ دینی ما مقوله ایمان آوردن با مقوله اعتقاد داشتن و قائل شدن و شعار دادن و اعتراف کردن در هم آمیخته است.

اعتقاد به وحدانیت خداوند به عنوان توحید و اعتقاد به پیامبران به عنوان نبوت و... در فرهنگ ما به جای ایمان نشسته است. ایمان به نبوت، جای ایمان به رسول اکرم را پر نمی کند. ایمان به رسول اعظم خود مقوله جداگانه‌ای است و حتی با ایمان به نبوت و رسالت دیگر انبیا متفاوت است. نبوتی که ما بدان قائلیم، یعنی شهادت دادن به صدق ادعای پیامبران و پذیرفتن (رد نکردن) رسالت آنان، از جمله رسالت نبی اکرم، که صرفاً با گفتن، «اشهد ان محمداً رسول الله» حاصل می شود و مورد تأیید قرار می گیرد.

اما، باید در نظر داشت که این صرفاً یک شهادت و اقرار و اعتقاد است نه ایمان، ایمان به پیامبر اکرم یعنی صلوات، یعنی اجرای فرمان الهی «صلّوا علیه»؛ یعنی ارتباط با او و اتصال به او؛ یعنی «مأمن» گرفتن او؛ یعنی برقراری یک رابطه ایمانی صمیمی و صادقانه با پیامبر؛ رابطه صادقانه «سمعنا و أطعنا» برقرار کردن با آن حضرت. قرآن کریم از این ارتباط ایمانی، با عنوان «میتاق» یاد می کند:

«و اذکروا نعمه الله علیکم و میتاقه الذی واثقکم به إذ قلتم سمعنا و أطعنا و اتقوا الله إنّ الله علیم بذات الصدور» (مائده/۷)

صلّوا علیه سمعنا و أطعنا

یؤتکم کفلین من رحمته

کلمه «کفلین» در لفظ، متناسبت و به معنای دو پیمانانه است، اما اگر همه این قبیل تعابیر مثلاً را در بیان قرآن جستجو و تحقیق کنیم، به این نتیجه خواهیم

رسید که این گونه کلمات در قرآن، همچون «مَرَّتِينَ»، «كَرَّتِينَ»، «ضَعْفِينَ» و... به رغم لفظ مثنّا و علامت‌های تشبیه‌ای که دارند، به هیچ وجه، حاکی از عدد دو نیستند، بلکه به معنای «یکی پس از دیگری» می‌باشند؛ مثلاً، در آغاز سوره اسراء می‌خوانیم:

«وَقُضِيَنا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا» (اسراء/۴)

اگر کلمه «مرتین» در این آیه، به معنای «دو بار» باشد، مفهوم آیه این خواهد بود که بنی اسرائیل در طول تاریخ فقط دو بار فساد می‌کنند، در حالی که بنا بر برخی دیگر از آیات^۱ و نیز، گواهی تاریخ، این قوم همواره در زمین به فساد و عصیان و سرکشی در برابر خداوند و پیامبران پرداخته‌اند و می‌پردازند. بنا براین، کلمه «مرتین»، یعنی «مرّة بعد مرّة» یکی پشت سر دیگری؛ بی‌پای؛ بدون انقطاع و... آیت الله طالقانی (ره) نخستین دانشمند اسلامی و مفسر قرآن است که به این ظریفه تطفن یافته و خاطر نشان کرده است که در این آیات، این قبیل کلمات معنای مثنّا ندارند.^۲

در آیه مورد بحث نیز، کلمه «كفّلين من رحمة» یعنی رحمت پشت سر رحمت؛ نعمت در پی نعمت، شأن رحمت خدا این است که زاینده باشد؛ زایش داشته باشد؛ رحمتی که دو برابر می‌شود، حتماً چهار برابر و چند برابر هم می‌شود و هر یک از شعبه‌های آن خود، زاینده شعبه‌های دیگر می‌شود. رحمت خدا هم چون ذات خود او حی و زنده است و خود به خود افزایش و زایش دارد. رحمت خدا همچون ذات خدا وقتی متوجه فرد مسلمان می‌شود، دیگر نهایتی ندارد، رحمت خدا وقتی در ازای ایمان به رسول اعظم، به فرد یا جامعه مسلمان تعلق گیرد، ممکن نیست پایان یابد یا کاهش داشته باشد.

عذاب خداوند نیز، همین‌گونه است؛ آنجا که می‌فرماید: «يضاعف لها

۱. از جمله، نک: مائده/۷۸ و ۷۰؛ مائده/۳۳-۲۰؛ بقره/۶۱-۵۴؛ بقره/۸۰-۶۳؛ اعراف/۱۴۸ و...
۲. رک: پرتوی از قرآن، ۲/ ۲۳۸-۲۳۴، ذیل آیه ۲۶۵ بقره.

العذاب ضعفين» (احزاب/۳۰)

مراد از «ضعفين» دو برابر نیست؛ خداوند فقط نسبت‌ها را بیان می‌کند، اما این که چند برابر است، کسی نمی‌داند و نمی‌تواند بداند.^۱ هیچ کس نمی‌داند خداوند برای یک کار خوب، مثلاً یک رکعت نماز یک فرد مسلمان، به شرط آن‌که پذیرفته بشود، چه اندازه ثواب و پاداش تدارک می‌بیند:

«مثل الذين ينفقون أموالهم في سبيل الله كمثل حبة أنبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة و الله يضاعف لمن يشاء و الله واسع عليم» (بقره/۲۶۱)

اعداد و ارقامی هم که در برخی از آیات و احادیث به چشم می‌خورند، نوعاً در مقام شمارش نیستند، بلکه از کثرت و بی‌انتهایی حکایت دارند، یا اسرار دیگری در آنها نهفته است.^۲

در برابر این آیات و آن احادیث، باید سؤال کنیم که آیا انفاق یک یهودی یا مسیحی نیز همین گونه زایش و افزایش دارد؟ آیا انفاق یک مسلمان منافق هم، این گونه رشد می‌کند؟ شکی نیست که این آیات به مسلمانان اختصاص دارند، آن هم به مسلمانان صادق نه منافق.^۳

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

کلمح

بالبصر

و الله يضاعف لمن يشاء و الله

واسع عليم

۱. نیز: طیب البیان، ۵۳۳/۱۰.

۲. نک: شرح اصول کافی، ۷۹/۹؛ نور البراهین، ۴۲۵/۲.

۳. نیز: پرتوی از قرآن، ۲۳۶/۲.

گفتنی است، ذکر ویژه دو اسم «واسع» و «علیم» -از اسماء حسناى الهی- در پایانی این آیه شریفه، به روشنی بیانگر این است که مراد از «یضاعف»، دو برابر کردن نیست؛ همچنین بیانگر آن است که فقط خداوند می‌داند انفاق شخص مسلمان چند برابر می‌شود؟!؟

در حدیثی نقل شده است که چه بسا شخص مسلمان در روزی که ناهمه اعمال عرضه می‌شود، گمان می‌کند، نامه‌ای که در دست او قرار گرفته است، از آن او نیست و متعلق به شخص دیگری است. از این رو، منکر آن می‌شود و می‌گوید که در این نامه، اعمال خوب بسیاری ثبت شده است که من به خاطر ندارم آنها را انجام داده باشم؛ این همه حج و جهاد و نماز و آزاد کردن بردگان و...! قطعاً اشتباهی رخ داده است. ندا می‌آید که ای بنده خدا این ناهمه خودت هست و آنچه در آن آمده، همه در پرتو فضل الهی است؛ ما اعمال تو را کشت دادیم؛ به دستگاه فضل عظیم خود بردیم و پرورش دادیم: ^۲ لیجزیهم الله أحسن ما عملوا و یزیدهم من فضله و الله یرزق من یشاء بغير حساب؛ (نور/۳۸).

خداوند متعال در آیه ۹۷ سوره نحل فرموده است:

«من عمل صالحا من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنجیته حیاة طیبة و لنجزیتهم

أجرهم بأحسن ما كانوا یعملون» (نحل/۹۷).

معمولاً تصور می‌شود که ضمیر «ه» در «فلنجیته» به شخص عامل اعمال صالحه بر می‌گردد،^۲ اما صحیح آن است که به خود عمل -که مرجع مناسب‌تر نزدیک‌تری است- باز گردد، و مفهوم آیه این است که ما عمل او را به دستگاه حیات‌بخش پاداش و جزای خود منتقل می‌کنیم و عمل او را زنده می‌کنیم و جان در کالبد عمل او می‌دمیم، و آنرا رشد می‌دهیم و می‌پرورانیم و بالا می‌بریم و

۱. نیز: التحرير و التنویر، ۵۱۴/۲؛ الکشاف، ۳۱۱/۱؛ لباب التأویل، ۱۹۹/۱؛ کشف الاسرار، ۷۱۶/۱؛ المحرر الوجیز، ۳۵۶/۱.

۲. برای مطالعه احادیث بیشتر در باب لطف و فضل عظیم الهی در محاسبه طاعات و حسنات، رک: الدر المنثور، ۳۳۶/۱؛ البرهان، ۵۴۱/۱.

۳. رک: غالب تفاسیر شیعه و سنی، ذیل آیه مورد بحث.

چندین و چندبرابر می‌کنیم؛ طوری که دیگر حتی شخص عامل، عمل خود را باز نشناسد: «و لنجزیٰنهم أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون».

از این سوی، نیز، با آنکه بسیار تلخ است، باید گفت: به هر میزان، اگر در این فضای صلوات کوتاهی کنیم و کم بگذاریم و بی توجهی نماییم، همه این رحمت‌ها و نعمت‌ها به عذاب و نعمت تبدیل می‌شوند، و «صلوات» به «لعنت» تغییر ماهیت خواهد داد.

کارکرد دوسویۀ صلوات

همین جا لازم به ذکر است که صلوات، از آن سوی، لبۀ عذاب و نعمت و لعنت هم دارد؛ طوری که اگر خواستیم شخصی را به خاطر ضدیت و عناد با خدا و رسول (نه به حساب غیظ شخصی) لعنت کنیم، به جای لعنت فرستادن بر او، بر پیامبر و خاندان او صلوات بفرستیم؛ این صلوات کوبنده‌تر و مؤثرتر از هزاران لعن و نفرین عمل خواهد کرد، و روزگار او را سیاه خواهد نمود!

مراد از طرح این مسئله به هیچ وجه این نیست که بخواهیم در رابطه با متون ادعیه و زیارات و... اظهار نظر کنیم، یا بخواهیم آنها را دست‌کاری و کم و زیاد نماییم، یا بخشی از آنها را مخدوش دانسته و از اصالت و اعتبار ساقط کنیم؛ بلکه مقصود توجه و تذکر به این نکته مهم و اساسی است که از دیدگاه قرآن‌کریم و پیامبر اکرم و ائمه معصومین، لعنت فرستادن و نفرین کردن دیگران یک مسأله لازم و ضروری و واجب نیست که گمان کنیم مثلاً فلان فرد -مثلاً شمر بن ذی الجوشن را- اگر مشخصاً لعنت نکنیم، نفرین الهی شامل حال او نمی‌شود؛ ما همان نتایجی را که با لعنت و نفرین می‌خواهیم به دست آوریم، به علاوه نتایج و آثار و برکات فراوان دیگر، با صلوات و دعای خیر نیز می‌توانیم حاصل کنیم.

لعنت و نفرین، اگر عیناً هم مستجاب شود، نهایت تأثیری که خواهد داشت، این است که اتفاق دلخواه ما در مورد فلان شخص یا گروه واقع شود. اما صلوات و دعای خیر علاوه بر این تأثیر، نتایج دیگری هم خواهد داشت. خدا

می‌داند که ما با این صلوات و دعای خیر در پی چه چیزی هستیم، او خواست دل ما را می‌داند و اگر مصلحت بداند، در پاسخ همین صلوات و دعای خیر ما، اتفاقی را که ما دوست داریم برای فلان کس یا گروه بیافتد، محقق می‌گرداند، و غیظ دل ما را فرو می‌نشاند و سینه داغ‌دیده ما را تسکین می‌دهد:

«... و یشف صدور قوم مؤمنین. و یذهب غیظ قلوبهم...» (توبه/۱۴ و ۱۵)

و علاوه بر آن، همه برکات و آثار صلوات و دعای خیر در حق دیگران را نیز در زندگانی ما ساری و جاری می‌سازد.

فرهنگ صلوات

ما باید فرهنگ صلوات را به گونه‌ای ترویج کنیم که کار نفرین و لعنت را هم انجام بدهد، نه اینکه محدوده آن را تنگ کنیم، به گونه‌ای که لازم باشد در کنار فرهنگ صلوات، یک فرهنگ دیگری به نام نفرین و لعنت هم ترویج شود. صلوات یک حقیقت دو لبه است و از دو سوی کارآیی دارد و در جایی که یک شخص واقعاً مستحق لعنت باشد، بسیار برنده‌تر و کوبنده‌تر و فوری‌تر از لعنت عمل می‌کند. بنابراین، ضرورتی ندارد که ما تعبیرات و عبارات مخصوص نفرین

و لعنت را حتماً بر زبان جاری کنیم. *کانون نشر و ترویج زبان قرآن*

بر مبنای برخی از احادیث، پیامبر اکرم و امامان اهل بیت (ع)، همواره از لعن و نفرین و فحش و ناسزا کراهت داشتند^۱ و ما را اکیداً توصیه کرده‌اند که اهل لعنت و نفرین و دشنام نباشیم و هیچ‌گاه خوش نداشته‌اند و نپسندیده‌اند که ما «لَعَان» و «سَبَاب» باشیم^۲ چنان‌که از پیامبر اکرم نقل شده است که فرمود:

□ «انی لم ابعث لَعَاناً و لکّتی بعثت داعیاً و رحمة؛ اللهم اهد قومی فانهم

۱. برای نمونه، نک: بحار الانوار، ۲۵/۴۷؛ مناقب آل ابی طالب، ۳/۳۹۶؛ الغدير، ۲۵۲/۸؛ ۲۶۷/۱۰؛

۹۱/۱۱؛ الجامع الصغیر، ۴۰۱/۱؛ کنز العمال، ۶۱۵/۳.

۲. همان مأخذ، به علاوه: کتاب السنه، ۴۷۴؛ مسند ابویعلی، ۴۱۴/۹؛ کتاب الدعاء/۵۷۵؛ المعجم الکبیر،

۲۸۳/۲؛ مسند الشهاب، ۵۲/۲.

لا يعلمون»^۱

□ «لا ینبغی للمؤمن ان یکون لعاناً»^۲

از کلمه «لعان» - که صیغهٔ مبالغه است و در این قبیل احادیث چشم‌گیر است - به روشنی دریافته می‌شود که آنچه مورد نکوهش است، این است که لعن و نفرین در میان مسلمانان رواج یابد و معمول شود و همچون صلوات و سایر اذکار، به شکل یک عادت مذهبی و یک فرهنگ دینی درآید. پر واضح است که این معنا، با وجود برخی از موارد لعن و نفرین در پاره‌ای از متون معتبر اسلامی منافاتی ندارد. آری، لعن و نفرین در مواردی از متون اسلامی به چشم می‌خورد، اما هیچ‌گاه مورد تأکید و توصیه نبوده است و بر خلاف سلام و صلوات و دعای خیر، به هیچ‌روی، بایسته و شایسته فرهنگ‌سازی قلمداد نشده است، بلکه به عکس در سیره و سنت معصومین (ع)، همواره مورد تحذیر، اکراه و نکوهش قرار داشته است.^۳

صلوات همهٔ کارها را درست می‌کند، یا به صورت لعن و نفرین عمل می‌کند و حداقل حوزه و حیطةٔ ما را از شرور فلان کس یا گروه در امان می‌دارد، یا بهتر و فراتر از آن، فضا را به نفع ما و به دلخواه ما تغییر می‌دهد. اگر ما بین خود و خدایمان برنامه‌های صلوات را با این نیت اجرا کنیم، ان شاء الله هم به مقصود مورد نظر و هم به نتایج بسیار مهم دیگر نایل می‌شویم.

اوصاف و القاب صلوات

در برخی از متون ادعیه و اذکار و زیارات، برای صلوات، اوصافی ذکر شده است، مانند: «اللهم صل علی محمد و آل محمد صلوةً کثیرةً تامةً زاکیةً متواصلةً متکاثرةً

۱ . سنن النبی / ۴۱۳.

۲ . الادب المفرد / ۷۴؛ میزان الحکمه، ۲۷۸۴/۴.

۳ . نک: بحار الانوار، ۲۵/۴۷؛ مناقب آل ابی طالب، ۳۹۶/۳؛ الغدير، ۲۵۲/۸؛ سنن النبی / ۴۱۳.

مترادفةً...»^۱ یا: «... صلوةٌ كثيرةٌ طيبةٌ مبارکةٌ دائمةٌ، لا یحیط بها الا انت، ولا یسعها الا علمک، ولا یحصیها احدٌ غیرک...»^۲

گفتنی است، اینها و فراتر و متنوع‌تر از اینها، اوصافی هستند که در بطن صلوات موجودند، و چه گفته شوند و یا گفته نشوند، صلوات بر پیامبر اکرم یا اهل بیت آن حضرت، همه آنها را داراست و لازم نیست که ما آنها را یک به یک بر شماریم تا صلوات‌مان موصوف به آنها شود. صلوات از آنجا که صلوات است، کثیر و زاینده و افزاینده است، و چنین نیست که مثلاً اگر وصف «کثیره» را بر زبان نیاوریم، صلواتمان، زایش و افزایش نداشته باشد و قلیل و اندک باشد. اگر از خدا می‌خواهیم که بر پیامبر خود صلوات نثار کند، تردیدی نیست که صلوات خدا بر پیامبر (یصلون علی النبی)، یک صلوات کامل و تام و تمام است و هیچ‌گاه منقطع نمی‌شود و هرگز اندک نخواهد بود. نیز، وسیع و گسترده است، و چنین نیست که اگر ما این اوصاف را برنشمایم، خداوند صلوات ناقص و قلیل و منقطع و... نثار پیامبر کند؟! مع الوصف، ذکر این قبیل ویژگی‌ها برای صلوات در متون اذکار و ادعیه، در راستای ترویج فرهنگ صلوات و تبیین ماهیت آن است، یعنی وقتی صلوات تحقق می‌یابد، این صلوات خود به خود، کثیر و تام، متواصل و متکثر است و...؛ این اوصاف در واقع در مقام تبیین معنا و مفهوم و ویژگی‌های صلوات است؛ مبدا ما صلوات را دست کم بگیریم.

.....

۱. بحار الانوار، ۹۹/۵۰.

۲. جمال الاسبوع / ۲۵۶.

اللهم صلّ علي محمد و آل محمد
إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَي

النبي

بنا براین، صلوات، دعایی است که پیش از اظهار و گفتن ما مستجاب می‌شود و ما این دعا را چه بر زبان بیاوریم و چه نیاوریم، از سوی خداوند لحظه به لحظه مستجاب می‌شود. از سوی دیگر، بنا بر مباحثی که گذشت، صلوات دارای جامعیت و گسترش و عظمت و شمول است و همه چیز را تحت پوشش خود قرار می‌دهد. در واقع همه راز و نیازها و مسئلتها و درخواستهای ما، در بطن صلوات نهفته است. یعنی چنین نیست که اگر ما صلوات بفرستیم و حاجت خودمان را ذکر نکنیم، خداوند توجهی به آن حاجت مخصوص ما نکند. صلوات بنا بر گستردگی ویژه‌ای که دارد همه حوائج ما و همه بندگان خدا را در بر می‌گیرد و خداوند در پرتو همین صلوات همه آنها را در نظر می‌گیرد و بنا بر مصلحت خویش، همه آنها را مستجاب می‌گرداند. حال، اگر در کنار صلوات سایر نیازهای خود را هم ذکر کنیم، تسکین و اطمینانی برای خودمان خواهد بود، و اگر ذکر نکنیم یا فراموش کنیم، اما ایمان داشته باشیم که شعاع صلوات همه نیازهای دنیا و آخرت ما را در بر می‌گیرد، خداوند قطعاً همه آنها را در نظر خواهد گرفت. در مقام دعا برای این که مطمئن شویم دعایمان جامع و دارای همه شرایط دعا و به طور شایسته و بایسته است، بهتر است صلوات بفرستیم، و این همان است که در آموزه‌های احادیث مورد تأکید و توصیه قرار گرفته است که پیش و پس از ذکر هر حاجتی در درگاه خدا، صلوات بفرستیم.^۱

وقتی که ما حقیقت صلوات بر پیامبر را به عنوان دعای مستجاب با توضیحی که داده شد- بشناسیم، می‌توانیم این تصویر درست را هم از صلوات در ذهن خودمان ترسیم کنیم که ما وقتی صلوات می‌فرستیم، در واقع، تحت

۱. البرهان، ۴/۴۸۹؛ الدر المنثور، ۵/۲۱۵.

قُبَّه‌ای از نور قرار می‌گیریم که از رأس بر افراشته آن قُبَّه تا عرش اعلا پیوسته از سوی خداوند جلّ و علا، با وساطت تشریفاتی افواج بی‌شمار فرشتگان، فضل و رحمت و فیض و عنایت به سمت اطراف این قُبَّه که در اطراف زمین داه‌ن گسترانیده و محمّد و آل محمّد را -با تفسیری که از «آل محمّد» داشتیم- دربر گرفته است، پیوسته سرازیر می‌گردد و متقابلاً از اطراف و اکناف و فضای مجموعی این قُبَّه تکبیر و تسییح و تحمید و تهلیل به سوی عرش اعلا بالا می‌رود. حال، شما این سؤال را جواب بدهید که آیا ممکن است تحت چنین قُبَّه‌ای دعای ما مستجاب نشود؟! پاسخ چیست؟

سؤال: برخی قائلند که صلوات، حاوی اسم اعظم خداوند است، لطفاً در این ارتباط توضیح دهید.

پاسخ: بنا بر همان مباحثی که در ارتباط با گستره نامحدود کارآیی صلوات گذشت، اگر اندکی دقت کنیم، می‌بینیم که اسم اعظم بودن امتیاز خاصی برای صلوات نیست. وقتی روشن شد که صلوات این همه کارآیی و توانمندی و گسترش و شمول دارد، دیگر مهم نیست که بحث کنیم که آیا صلوات اسم اعظم الهی است یا نه. آنچه مهم است، این است که صلوات حقیقتاً اعظم است و همه کارآیی‌های اسم اعظم را دارد؛ یعنی در هر کاری و هر نیازی می‌توان از صلوات مدد جست و در پرتو آن -البته در سامانه مشیت و حکمت الهی- به همه حاجات نایل شد و در سایه سار آن همه مشکلات را پشت سر گذاشت و... آیا انتظار ما از اسم اعظم الهی، جز این است؟!

سؤال: در ارتباط با «مقام محمود» که خداوند به پیامبر اکرم عطا کرده است، توضیح بفرمایید.

«و من الیل فتهجد به نافله لك عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا» (اسراء/ ۷۹)

پاسخ: بسیاری از علمای اسلامی، ذیل این آیه شریفه، با استناد به برخی از

روایات، عنوان کرده‌اند که این آیه ناظر به مقام شفاعت است^۱، اما به نظر می‌رسد که «مقام محمود» بسیار با عظمت‌تر و محمودتر و ستوده‌تر و ستودنی‌تر از مسأله شفاعت باشد. مقام محمود، هر تفسیری که به خود بپذیرد، شفاعت، تنها چند صفحه از کتاب تفسیر آن خواهد بود. مقام محمود در واقع کتاب فضل خاتم پیامبران است که اوراقش قابل شمارش نیست:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

سؤال: چرا پس از نام پیامبر اکرم، جمله «صلي الله عليه وآله وسلم» یا مشابه آن به کار می‌رود و پس از نام امامان اهل بیت، جمله «عليه السلام»؟ این تفاوت از کجا ناشی می‌شود؟

پاسخ: دلیل خاصی ندارد، صرفاً یک عرف و عادت است، و عرف و عادت، همان گونه که می‌تواند صحیح باشد، ممکن است نادرست هم باشد. در مورد کلمه «وسلم» پیش‌تر توضیح دادیم. در اینجا نیز باید بگوییم: اگر پایگاه و جایگاه و معنا و مفهوم صحیح صلوات، خوب فهمیده شده بود، از همان آغاز، عبارت «وسلم» به دنبال «صلى الله عليه» یا «صلى الله عليه وآله» افزوده نمی‌شد؛ زیرا قرآن کریم نه تسلیم بلکه فقط صلوات را به خدا نسبت می‌دهد (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) تسلیم شدن خداوند به پیامبر خود بی معناست، کما اینکه تسلیم شدن ملائکه به پیامبر نیز بی معناست. اما با این همه، چرا همه جا می‌گوییم و می‌شنویم و می‌نویسیم: «صلي الله عليه وآله وسلم»؟ پاسخ این است که آنان که این جمله را به کار می‌برند، مرادشان از «وسلم» سلام است، اما همان گونه که گذشت، براساس آیه ۶۵ سوره نساء معنا و مفهوم فرمان مؤکد الهی «سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» تسلیم شدن و مطیع بودن بی قید و شرط در قبال رسول اکرم است، نه سلام دادن.

۱. البرهان، ۵۷۰/۳؛ المیزان، ۱۷۶/۱۳؛ امالی شیخ طوسی/۴۵۵؛ بحار الانوار، ۲۹/۸؛ ۲۹/۱۶.

طبق آموزه‌های نبوی، حسین با پیامبر و پیامبر با حسین برابرند: (حسین مئی و انا من حسین). بنابراین، همان صلوات بر پیامبر صلوات بر حسین نیز هست. همه معصومین نور واحدند، و تفاوتی میان ایشان نیست.

آیه مباهله نیز، ناظر بر همین معناست؛ آنجا که می‌فرماید: «و انفسنا و انفسکم». نفس پیامبر اکرم همان نفس امیرالمؤمنین و امام حسین است. افتخار تشیع همین است که پس از پیامبرخاتم، با استناد به تصریحات و اشاره‌ها و نشانه‌ها و تأکیدات پیامبر که در نهایت به وحی منتهی می‌شوند، پیرو کسانی است که «نفس» پیامبر محسوب می‌شوند؛ هرچه آنان گفته‌اند، اگر پیامبر هم بود؛ همان را می‌گفت، هر چه آنان تأیید یا تکذیب کرده‌اند اگر پیامبر هم بود؛ همان را تأیید یا تکذیب می‌نمود. همان گونه که پیامبر اکرم از روی هوا سخن نمی‌گفت، اینان هم هر آنچه گفته‌اند، نه از روی هوا، که مبتنی بر وحی الهی بوده است: «و ما ينطق عن الهوى. إن هو إلا وحى يوحى» و خلاصه اینکه سیره قولی، فعلی و تقریری آنان، عین سیره رسول اکرم می‌باشد.

پیش‌تر خاطر نشان کردیم که این قبیل الفاظ در رابطه با بحث سلام و صلوات و فرهنگ صلوات، بسیار مهم و اساسی است و نباید از کنار آنها ساده گذشت، اما، در عین حال، قالب و لفظ در مقایسه با معنا و محتوا، در مرحله دوم حائز اهمیت است. بنابراین نباید نزاع لفظی به راه انداخت و در کاربرد جملات سلام و صلوات برای پیامبر و ائمه اطهار به منازعه پرداخت.

مقصود از ارائه این مباحث، آن هم به صورت نیمه تخصصی و حتی گاه تخصصی این است که ما اصولاً فرهنگ صلوات را گم کرده‌ایم و باید آن را بازیابی و بازشناسی کنیم. فرهنگ صلوات از جامعه ما رخت بر بسته است و باید در راستای احیای آن همت بگماریم. از یک جایی به بعد از این مباحث لفظی که بگذریم، قاطعانه باید گفت که برای قرار گرفتن در سامانه ارتباط الهی و آسمانی با پیامبر اکرم و ائمه اطهار، محتوای سلام و صلوات یکیست؛ هر جا که سلام به کار می‌بریم، مراد همان صلوات خداست، و هر جا که صلوات می‌گوییم، مقصود

همان سلام خدا بر پیامبران و صلوات خدا بر پیامبر اعظم است. مسلمانان با به کارگیری این قبیل الفاظ در نوشته‌ها و گفته‌های خود، هیچ‌گاه در پی ایجاد تمایز و تفاوت محتوایی میان پیامبر اکرم با ائمه هدی نبوده‌اند، بلکه صرفاً براساس یک عرف و عادت، در مورد پیامبر اکرم از لفظ صلوات و در رابطه با امامان اهل بیت از کلمه سلام استفاده کرده‌اند؛ چنانکه موارد عکس آن را هم بررسی کردیم.

سؤال: آیا فرستادن صلوات بدون حضور قلب - که در میان ما بسیار رایج است - خاصیتی دارد یا اینکه صرفاً لقلقه زبان است؟

پاسخ: صلوات براساس محتوای گسترده‌ای که برای آن مطرح شد، خود به خود دارای درجات گوناگونی خواهد بود و اعتبار و کارایی‌های صلوات‌ها، طبعاً یکسان نخواهد بود؛ هماهنگی صلوات با رفتار و گفتار شخص و حالات او پیش و پس از صلوات، بدون تردید در درجه‌بندی ارزش و خاصیت صلوات مؤثر است. اما در هر حال نمی‌توان با استناد به نبودن حضور قلب، صلوات کسی را بی خاصیت برشمرد.

فرهنگ‌سازی صلوات و اصولاً ترویج اذکار و مخصوصاً صلوات در جامعه، اقتضا می‌کند که این‌گونه به مسئله ننگریم، بلکه به جای زیر سؤال بردن این قبیل صلوات‌ها یا سایر اذکار به خود تلقین کنیم که اینها - در هر حال - صلوات و ذکر هستند و بود آنها از نبودشان بسیار بهتر است آنان که مشغول این صلوات - به ظاهر زبانی و ظاهری - هستند، مسلماً از آنان که حتی این توفیق را هم ندارند، ثواب و پاداش‌شان بهتر و بیشتر است، و امید است که خداوند حضور قلب نیز به آنان عطا کند و

این قبیل تلقین‌ها و ترویج‌ها لازمه فرهنگ‌سازی صلوات در جامعه است و الا اگر جایفتد که صلوات بدون حضور قلب خاصیتی ندارد، نتیجه این می‌شود که فرهنگ صلوات از جامعه رخ برمی‌بندد.

مقصود این نیست که حضور قلب اهمیتی ندارد. مراد این است که اتفاقاً برای رسیدن به همان حضور قلب، نباید از ترویج صلوات لفظی و ظاهری غفلت

ورزید و راه آن را مسدود کرد. ابتدا، این مرحله را باید حفظ و تقویت کنیم و از سوی دیگر بکوشیم که به آن معنا و محتوا ببخشیم.

در برابر این سؤال که آیا ذکر لفظی و ظاهری فایده‌ای دارد یا نه؟ از دیرباز، دو دیدگاه اصلی مطرح بوده است؛ برخی قائل‌اند که این ذکر بی فایده است و نباید صورت گیرد و اصولاً ذکر باید خفی باشد و لزومی ندارد که زبان به ذکر بجنبند، بلکه آنچه مهم است، قلب و درون انسان است که باید همواره به یاد خدا باشد و این قلب انسان است که باید عرش خدای رحمان گردد. این دیدگاه همواره در گوشه‌ای از فرهنگ و عرفان اسلامی جایی برای خود داشته است.

در مقابل، این دیدگاه مطرح است که راه رسیدن به ذکر خفی و قلبی، همین ذکر لفظی و زبانی است که اگر نباشد و در آن سستی و اهمال صورت گیرد، قلب نیز متذکر نخواهد شد و اصولاً فرهنگ ذکر در جامعه رواج نخواهد یافت. از نگاه این دسته از علما و عرفای بزرگ اسلامی، از جمله امام خمینی (ره)، زبان در مرحله ذکر زبانی، در حکم مادر شیردهی است که طفل قلب را شیر می‌دهد و هر ذکری بسان قطره شیری است که در دهان این طفل می‌افتد و در نتیجه قلب انسان به تدریج، بر اثر همین اذکار جلی و زبانی رشد می‌کند و متذکر می‌شود و به ذکر درونی می‌رسد و برای اینکه از رشد خود باز نماند. انسان همواره به ذکر لفظی و زبانی نیازمند است و هیچ‌گاه به مرحله‌ای نمی‌رسد که از آن بی‌نیاز شود امام خمینی (ره) در حدیث هجدهم کتاب «شرح چهل حدیث» در این ارتباط می‌فرماید:

«شیخ عارف کامل ما جناب شاه آبادی روحی فدا، می‌فرمودند: شخص ذاکر باید در ذکر، مثل کسی باشد که به طفل کوچک که زبان باز نکرده می‌خواهد تعلیم کلمه کند؛ تکرار می‌کند تا این که او به زبان می‌آید و کلمه را ادا می‌کند، پس از آن که او ادای کلمه را کرد، معلم از طفل تبعیت می‌کند و خستگی آن تکرار برطرف می‌شود و گویی از طفل به او مدد می‌رسد. همین طور، کسی که ذکر می‌گوید باید به قلب خود که زبان ذکر باز نکرده، تعلیم ذکر

کند و نکتهٔ تکرار اذکار، آن است که زبان قلب گشوده شود و علامت گشوده شدن زبان قلب آن است که زبان از قلب تبعیت کند و زحمت و تعب تکرار مرتفع شود. اول زبان ذاکر بود و قلب به تعلیم و مدد آن ذاکر شد، و پس از گشوده شدن زبان قلب، زبان از آن تبعیت کرده به مدد آن یا مدد غیبی متذکر می‌شود^(۱).

بنابراین نباید روی حضور قلب به گونه‌ای تأکید کرد که مخاطب گمان کند که ذکر و صلوات و نماز بی حضور قلب فایده‌ای ندارد و اصولاً ترک آنها بهتر و شایسته‌تر است. باید به گونه‌ای رفتار کرد که مخاطب، نماز و ذکر و صلوات خود را در هر شرایطی حفظ کند و قدر آن را بداند و به آنها عادت نماید، تا کم‌کم طفل قلب او رشد کند و از درون متذکر گردد. در این راستا ذکرهای شماره دار (اذکار ذات العدد) نیز بسیار مفید و کارسازند؛ ذکرهای هفت تایی، ده تایی، چهل تایی، هفتاد تایی، صد تایی، هزار تایی و...؛ مخصوصاً در مورد صلوات، ختم هزار تایی آن، خیلی جالب و مؤثر است. البته از این سوی هم نباید دچار افراط شد، آنچه مهم است ذکر است، ذکرالله تحت هیچ شرایطی نباید قطع شود و کلید آن همین ذکر جلی و زبانی است که اگر کمی و کاستی داشته باشد، به ذکر الله ختم نمی‌شود.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

حقیقت نماز هم، چیزی جز ذکر نیست:

□ «واقم الصلوة لذكری» (طاه/۱۴)

□ «ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر و لذكر الله اکبر» (عنکبوت/۴۵)

بهترین و بالاترین چیزی که در مورد نماز و حقیقت آن و هدف از آن می‌شود گفت، همین مسأله ذکر است و از همین رو، واجب شده است؛ زیرا انسان به ذکر نیازمند است تا طفل قلب او از رشد باز نایستد و از هستی ساقط نشود. انسان به نماز نیازمند است و تحت هیچ شرایطی این واجب از انسان

۱. شرح چهل حدیث، حدیث هجدهم، ص ۲۵۰.

ساقط نمی‌شود، و از آنجا که نیازهای معنوی انسان بسیار گسترده است، به نمازهای واجب، بسنده نشده و نمازهای مستحبی نیز مورد تأکید و توصیه قرار گرفته‌اند. همین‌گونه، در راستای پاسخ‌گویی به همه نیازهای معنوی و روحی انسان، انواع ذکرها و صلوات‌ها مطرح شده‌اند.

سؤال: تکرار و تعدد سلام و صلوات در برخی از زیارت‌نامه‌ها و ادعیه و...

برای چیست؟

پاسخ: می‌توان گفت، به خاطر فرهنگ‌سازی مسأله صلوات و ترویج این فرهنگ می‌باشد که لازمه‌اش تکرار و تنوع است.

سؤال: آیه «سلام علی ال یاسین» (صافات/۱۳۰)، آیا می‌تواند مستندی باشد

برای اثبات سلام و صلوات خداوند در حق اهل بیت پیامبراکرم؟

پاسخ: نام الیاس پیامبر در قرآن کریم به دو شکل آمده است: الیاس و ال یاسین^۱. مانند ادريس پیامبر که در منابع مختلف به سه شکل آمده است: ادريس، ادراس، ادرا سین^۲.

نام الیاس پیامبر (الیاسین) در رسم الخط توقیفی قرآن، در سوره صافات، در آیه «سلام علی ال یاسین» به گونه‌ای نگاشته شده است که آن را به صورت «آل یاسین» هم می‌توان خواند؛ یعنی به جای اینکه طبق معمول در یک کلمه لام به یاء بچسبد، به صورت لام تنها نوشته شده و کلمه یاسین هم در کنار آن نگاشته شده است.

از بعضی امامان اهل بیت (ع) و نیز، صحابه بزرگ پیامبراکرم، نقل شده است که ایشان کلمه «ال یاسین» در این آیه شریفه را به صورت «آل یاسین» (به معنای خاندان پیامبر) قرائت کرده‌اند.^۳

۱. صافات/۱۲۳ و ۱۳۰؛ انعام/۸۵.

۲. نک: البدایه و النهایه، ۳۹۶/۱؛ الدر المنثور، ۲۸۶/۵؛ فتح الباری، ۲۶۵/۶؛ بحار الانوار، ۳۸۵/۸۹.

۳. برای نمونه، نک: البرهان، ۶۲۶/۴، تفسیرالصافی، ۲۸۲/۴؛ بحر العلوم، ۱۵۲/۳؛ الدر المنثور، ۲۸۶/۵؛ نورالتقلین، ۱۸۶/۴؛ بحار الانوار، ۳۸۵/۸۹.

باید دانست، که قرائت ائمه اهل بیت، در مواردی که با قرائت عامه مسلمین، متفاوت است جنبه تفسیری دارد و هرگز به این معنا نیست که آنان با این قرائت های متفاوت، خواسته اند مردم را از قرائت متواتر و رایج میان مسلمانان، منصرف کنند و مثلاً به جای ال یاسین، قرائت آل یاسین را حاکم کنند. دستور کلی آنان در این باب -با تعابیر مختلفی که وارد شده است- تقیّد و پایبندی به قرائت عامه مردم بوده است: «أقرؤا كما يقرؤ الناس»^۱.

ائمه اطهار(ع) از این زمینه رسم الخطی، بهره برده اند و قرائت «آل یاسین» را مطرح کرده اند که گفتیم این قرائت ها جنبه تفسیری دارند، یعنی سلام خدا همانند الیاس پیامبر، بر آل یاسین باد؛ اشاره به اینکه اهل بیت پیامبر از سلام هایی که خداوند بر پیامبران پیشین نثار کرده است، محروم نیستند؟! این قرائت ها، در عین حال، از اوج غربت و مظلومیت اهل بیت(ع) در جامعه اسلامی صدر اسلام نیز حکایت دارند؛ در شرایطی که همه کرامت ها، عظمت ها، ارزش ها، و کمالات آنان، کتمان و انکار می شد، با این قبیل قرائت ها خواسته اند، حداقل توجه به کرامات و کمالات خود را در افکار عمومی مسلمانان حفظ کنند. در دورانی که سلام و صلوات خاص الهی و فیض عظیم خداوند در حق اهل بیت(ع)، بر اثر تبلیغات همه جانبه دشمنان، در انظار و اذهان مردم مسلمان رنگ می باخت، این قبیل قرائت ها، حداقل آن مقام و مرتبت عظمای الهی

۱. اصول کافی، ۶۳۳/۲؛ وسائل الشیعه، ۷۰/۶؛ مستدرک الوسائل، ۴/۲۲۶؛ بحار الانوار، ۸۸/۸۹.

را برای اهل بیت(ع) نگاه می داشت، و دست کم، آنان را در ردیف الیاس پیامبر، مشمول سلام عام خداوند می نمود؟!

نظیر این قرائت در ارتباط با آیه ۳۳ سوره آل عمران مطرح است:
«انّ الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین»(آل عمران/۳۳)

روایت شده است که اهل بیت(ع) این آیه را بدین گونه قرائت کرده اند:
انّ الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین^۱
همانگونه که گذشت قرائت اهل بیت، همان قرائت عامه مردم بوده است و اهل بیت(ع) همواره بر قرائت رایج میان مردم تأکید داشتند، اما بنا بر شرایط خاصی که حاکم بود، گاه این گونه قرائت‌ها را مطرح می کردند تا کمینه های فضایل و مناقب اهل بیت(ع) به دست فراموشی سپرده نشود. همه مردم هم می دانستند که ایشان در پی تغییر و تحریف آیات قرآن نیستند، بلکه از باب تفسیر و تأویل آیات، این قبیل قرائت‌ها را مطرح می کنند.
چنان که در حدیثی از حضرت امام رضا(ع) آمده است که ایشان در پاسخ به مأمون که از دلیل برتری عترت پیامبر(ص) نسبت به سایر مردم پرسیده بود، ضمن تلاوت آیه، «آل محمد» را پس از «آل عمران» اضافه کردند و به این آیه و آیه پس از آن: «ذریّة بعضها من بعض...» استناد می نمودند، هرچند معلوم و مبین است که عترت پیامبر داخل در «آل ابراهیم» اند؛ زیرا که رسول اکرم از نسل ابراهیم(ع) و استجاب دعا و درخواست اوست.^۲

.....
.....
.....
.....

۱. البرهان، ۶۱۲/۱؛ نور الثقلین، ۳۳۱/۱.
۲. المیزان، بحث روائی ذیل آیه شریفه، ۳۳ آل عمران، ۱۶۸/۳.

گفتنی است، هرگز چنین نبوده است که امامان اهل بیت همواره به هنگام قرائت این آیه، عبارت «آل محمد» را بدان بیافزایند، بلکه گاه از باب تفسیر و بیان مصداق از این گونه زمینه‌ها بهره می‌بردند و این گونه قرائت‌ها را مطرح می‌کردند تا ترفندهای دشمنان را در راستای حذف و فراموش گردانیدن فضایل و کمالات اهل بیت (ع) خنثی سازند.

در گذشته، در برخی از مجالس قرائت قرآن رسم بر این بود که حاضرین پس از قرائت این قبیل آیات، با صدای پایین - که معلوم شود آنچه می‌خوانند از آیات قرآن نیست - قرائت منسوب به اهل بیت را نیز تکرار می‌کردند؛ مثلاً پس از تلاوت آیه «سلام علی آل یاسین» همگان با صدای زیر و پایین می‌گفتند: «سلام علی آل یاسین» تا خود و دیگران را به تفسیر اهل بیت (ع) از این آیه متذکر کنند. نیز باید در نظر داشت که این گونه قرائت‌ها هیچ‌گاه نباید به عنوان سند قرآنی مورد استناد قرار گیرند؛ زیرا در هر صورت، قرآنیست ندارند و مصداق حدیث محسوب می‌شوند، و در مقام تفسیر و تبیین آیات قرآن‌اند، نه اینکه خود مانند قرائت متواتر، جزء قرآن باشند. چیزی را که در اصل، حدیث است نباید به حساب قرآن گذاشت. قرائت‌هایی همچون «آل یاسین» و «آل محمد» و... همه مستندات حدیثی هستند نه سندهای قرآنی. اگر برای اثبات شمول سلام و صلوات خداوند بر اهل بیت (ع) به این قبیل قرائت‌ها استناد کنیم بر مشکلات خواهیم افزود، چرا که مخاطب بلافاصله خواهد گفت آنچه در قرآن است، مثلاً ال یاسین است نه آل یاسین و... .

سؤال: چرا ما به منظور امتثال فرمان «صَلُّوا عَلَیْهِ» از خدا می‌خواهیم که صلوات بفرستد؟ آیه می‌فرماید که خودتان صلوات بفرستید، اما ما از خدا می‌خواهیم که صلوات بفرستد؟!

پاسخ: ذکر صلوات (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ) از آموزه‌های معصومین (ع) است. در احادیث آمده است که هرگاه از پیامبر اکرم یا امام معصوم

سؤال می‌کنند که چگونه صلوات بفرستیم، ایشان در پاسخ همین ذکر صلوات، یا مشابه آن را می‌آموزند.^۱

همین سؤال‌ها که از معصومین پرسیده می‌شوند، حاکی از این است که سؤال کنندگان به خوبی دریافته‌اند که صلوات بر پیامبر کار خداست: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» و همین کار را، آنان نیز باید انجام دهند: «صَلُّوا عَلَيْهِ»، اما در چگونگی آن در مانده‌اند، در نتیجه، از امام سؤال می‌کنند. امام نیز لفظ صلوات را به آنان آموزش می‌دهد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ». این آموزش بیانگر شأن و موقعیت ما در قبال صلوات بر پیامبر است؛ شأن ما این است که همان صلواتی را که خدا بر پیامبر می‌فرستد، از خدا بخواهیم که بر او و خاندان او نثار کند. پرواضح است که ما ذکر صلوات را چه بگوییم و چه نگوییم، خداوند کار خود را می‌کند و بر پیامبر صلوات نثار میکند (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ...). اما وقتی می‌گوییم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»، در واقع حقیقت بزرگ صلوات فرستادن خدا بر پیامبر را، به خود و دیگران یادآور می‌شویم، همچنین، با این کار، خویشتن را در سامانه ارتباطی ویژه خدا و پیامبر قرار می‌دهیم و از آثار و برکات آن بهره‌مند می‌شویم.

در احادیث توصیه شده است که ذکر صلوات را با صدای بلند بر زبان آوریم؛ یعنی با صدای بلند، خود و دیگران را متذکر کنیم که: خدا و همه فرشتگان در حال صلوات بر پیامبر هستند: «ارفعوا اصواتکم بالصلاة علی فاتها تذهب بالنفاق».^۲

ذکر صلوات آموزه امامان معصوم است و در واقع صورت لفظی حقیقت صلوات می‌باشد، و از زاویه‌ای دیگر، قرآن صاعدی است در برابر قرآن نازل. آنچه از سوی خدا نازل شده است این است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...» و آنچه در برابر آن از جانب ما به سوی خدا صاعد می‌شود این است:

۱. نک: البرهان، ۴/۴۸۹؛ نور الثقلین، ۴/۳۰۱.

۲. کشف الغطاء، ۲/۳۱۰.

«اللهم صلّ على محمد و آل محمد».

این ذکر و قرآن صاعد را اگر معصومین(ع) به ما نمی آموختند، عقل ما به آن نمی رسید. به ما آموختند که خداوند در حال صلوات فرستادن بر پیامبر است، شما هم از او همین را بخواهید. نه به این معنا که صلوات شما موجب صلوات خدا شود؛ شما چه از خدا بخواهید و چه نخواهید، خداوند همواره در ارتباط صلوات با پیامبر است، بلکه به این جهت که شما با این درخواست خودتان را در فضای صلوات قرار می دهید و از برکات و آثار این فضای بی انتهای معنوی بهره مند می شوید.

وقتی می گویند: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد»، در واقع از خداوند می خواهید که خدایا مرا هم در این فضای سلام و صلوات و رحمت و لطف و فضل عظیم خود نسبت به پیامبر و خاندان او داخل کن. این مضمون در دعای قنوت نماز عید مشهود گردیده است، و این دعا در واقع تفسیر همین ذکر صلوات است:

«و أن تدخلني في كل خير أدخلت فيه محمداً و آل محمد و أن تُخرجني من كل سوءٍ أخرجت منه محمداً و آل محمد»

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن
اللهم صل علی محمد و آل محمد

از همین روی است که در پرتو صلوات حاجاتمان روا می‌شود و مشکلاتمان آسان می‌گردد؛ زیرا با ذکر صلوات در فضایی قرار می‌گیریم که فضای ارتباطی مخصوص خاص خدا و پیامبر است، و ما با ذکر صلوات به این فضایی که سرشار از لطف و محبت و رحمت و فضل خداوند است، وارد می‌شویم.

سؤال: پیامبراکرم با آن علو مقام و عظمتی که دارند، چه نیازی به صلوات ما دارند؟

پاسخ:

و انک لعلی خلق عظیم

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

سؤال: مراد از ترکیب «آل محمد» در ذکر صلوات چیست؟

پاسخ: «آل» مترادف «اهل» می‌باشد، در معنای محدود خود شامل نزدیکان و خویشاوندان پیامبراکرم می‌شود و در معنای وسیع و گسترده خود همه پیروان آن حضرت را دربر می‌گیرد. سخن مشهور پیامبراکرم در حق سلمان فارسی: «سلمان

۱. قلم/۴.

۲. ریاض الصالحین/۵۵۵.

منا اهل البيت» حاکی از این حقیقت است، و نه تنها سلمان، بلکه بنا بر شواهدی، همهٔ مسلمانان عالم - صرف نظر از مذهب و عقیده‌ای که دارند - به صرف شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم - البته در درجات مختلف - جزء آل محمد محسوب می‌شوند. تنها منافقان هستند که به خاطر اذیت و آزارها و خصومتی که با خدا و رسول دارند از این دایرهٔ گسترده بیرون‌اند؛ چنانکه در همین سورهٔ احزاب بلافاصله بعد از آیهٔ صلوات، آیهٔ لعن آمده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (احزاب/۵۷).

سؤال: چرا در آیهٔ تطهیر وضعیت متفاوت بود و آیهٔ «أَتَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در اجابت دعای حضرت رسول اکرم نازل شد؟

پاسخ:

أَتَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

تطهیراً احزاب/۳۳

موقعیت پیامبر اکرم نسبت به خدا به گونه‌ای است که هر آنچه خداوند می‌خواهد بگوید، پیامبر می‌گوید، و هر آنچه پیامبر می‌خواهد بگوید خداوند می‌گوید. آنچه خداوند در قرآن به پیامبر امر می‌کند، مفهومی این است که پیامبر

آن را انجام می‌دهد و آنچه خداوند پیامبر را از آن نهی می‌کند، معنایش این است که پیامبر آن را انجام نمی‌دهد. مثلاً، خداوند وقتی خطاب به پیامبر می‌فرماید: «قم الَّیْلَ الْأَقْلِیْلًا» (مزمّل/۲)، مفهومش این نیست که ایشان پیش از نزول این آیات، شب‌ها را تا به صبح می‌خوابیدند، و پس از این دستور موظّف شدند که شب‌ها را بجز پاسی از آن، بیدار باشند، مفهوم صحیح ثبت و درج این امر خداوند در قرآن کریم این است که ایشان همواره شب‌ها را بجز بخشی از آن بیدار، و به مناجات و دعا و تفکّر و نماز مشغول بوده‌اند.

سیرت خاتم پیامبران برای اینکه در قرآن ثبت ابدی و جاودانه شود، در قالب امر و نهی آمده است. بنابراین، مفهوم همه نهی‌های قرآن این است که پیامبر آن کارها را انجام نمی‌داده است، و مفهوم همه اوامر قرآن این است که پیامبر همه آن کارها را انجام می‌داده است. دست کم، به این حقیقت مسلم باید توجه داشت که پیامبر اکرم در پرتو نزول دفعی قرآن در شب قدر و در آغاز بعثت بر قلب مبارک آن حضرت، برای عمل به دستورات الهی، منتظر نزول تدریجی آیات نبودند و آیات قرآن پیش از نزول تدریجی نیز، در قلب پیامبر جای داشتند، و قبل و بعد از نزول، برای ایشان یکسان بود.

در حدیث کساء هم -بنابراین- وقتی که پیامبر از خداوند درخواست می‌کند رجس را از اهل بیت ایشان بردارد (اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً)^۱، در واقع دارند آیه تطهیر را تفسیر می‌کنند. درست است که در متن حدیث، قبل و بعد مطرح است، و چنین بیان شده است که آن موارد یکی پس از دیگری رخ داده‌اند: ابتدا پیامبر دعا می‌کند؛

أَئْمَا یْرِیدُ اللهُ لَیْذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یَطْهَرْکُمْ تَطْهِیراً

۱. مسند احمد، ۳۰۴/۶.

سؤال: موارد و مصادیق و زمینه‌هایی که در لسان عامّه برای صلوات فرستادن مطرح است، آیا کارآیی صلوات را محدود می‌کند؟

پاسخ: مواردی همچون شفای بیماران، ظهور امام زمان(ع)، سلامتی مسافران و.. که در لسان عامّه برای صلوات فرستادن مطرح است، گستره گسترده صلوات و کارآیی فراگیر آن را تنگ و محدود نمی‌کند. صلوات کار خود را می‌کند و با این گونه قیدها، مقید نمی‌شود. صلواتی که برای شفای فلان مریض فرستاده میشود - بنا بر مباحثی که در ارتباط با محتوای عمیق و گسترده صلوات گذشت - علاوه بر این مورد خاص سایر موارد و زمینه‌ها را هم فرا می‌گیرد، و آثار مثبت آن جامع و شامل است، هر چند زمینه فرستادن آن، خاص باشد.

سؤال: تعیین عددی خاص برای ذکر صلوات، چه اهمیتی دارد؟

پاسخ اول: توجه به عددی خاص در ذکر صلوات یک آموزه و توصیه است.^۱ مثلاً صلوات صدتایی برای این است که ما یک زمان قابل توجهی را به حضور در سامانه پُر برکت صلوات بر پیامبر اختصاص دهیم. از سوی دیگر، انسان بنا بر طبیعتی که دارد همواره دچار غفلت می‌شود و این تعدد و تکرار خاصیتش غفلت‌زدایی و تذکر است.

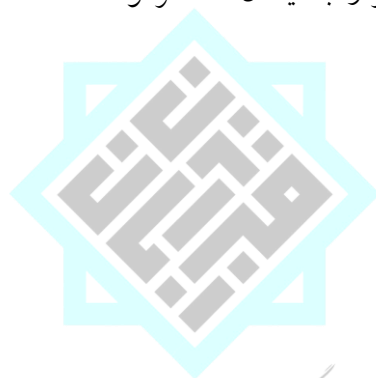
پاسخ دوم: اگر قرار است صلوات نتیجه‌ای دربر داشته باشد، یک صلوات نیز می‌تواند کافی باشد، و نیازی به هفتادتا و صدتا نیست، اما از آنجا که هیچ یک از توصیه‌ها و آموزه‌های پیشوایان دین بدون حکمت و مصلحت نیست، این قبیل عددها که برای ذکر صلوات و سایر اذکار مطرح شده است، شایان عنایت و توجه خاصی است، و از این آموزه‌های بی بدیل هرگز نباید به سادگی گذشت.

سؤال: آیا صلوات برای رفع عذاب وجدان کارآیی دارد؟

۱. برای دستیابی به برخی از احادیثی که در آنها به عدد خاصی در صلوات فرستادن تأکید شده است، رک: الدر المنثور، ۲۱۹/۵؛ ثواب الاعمال، ۱۵۶/؛ المقنع/۳۰۳ و...

پاسخ: صلوات همه دردها از جمله عذاب وجدان را درمان می‌کند، به خصوص، اگر ذکر صلوات را به صورت عدد دار پیش ببرید، خیلی مؤثرتر خواهد بود؛ البته باید مراقب بود که هیچ‌گونه افراطی صورت نگیرد. ذکر صلوات صدتایی خیلی مفید و مجرب است؛ اگر آن را پیش گیرید و نیت‌تان رفع عذاب وجدان یا هر مشکل لاینحل دیگری، باشد، انشاءالله به مقصودتان می‌رسید.

آنچه مهم است این است که عجله نکنیم و تسلیم محض خداوند باشیم. پیامبراکرم این همه مقام و عظمت را صرفاً در پرتو تسلیم در برابر خداوند کسب کردند؛ خود را مطلقاً به خداوند واگذار کردند و خداوند نیز به پاداش آن تسلیم و رضا و توکل، همه چیز را به ایشان عطا فرمود.



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۸

از
هجرت

تا
مؤسسه علمی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

مهاجرت

سیره جامع پیامبر در قرآن

سیره نبوی، مانند سایر موضوعات نیست که آیات خاصی را از قرآن کریم به خود اختصاص دهد، بلکه سرتاسر قرآن بیان کننده سیره نبوی است. قرآن علاوه بر همه اسماء و اوصاف و کارآیی‌ها و توانمندی‌هایی که دارد، یکی از چهره‌های «قرآن حکیم» هم، این است که منبع جامع و کاملی برای تحقیق در سیره نبوی است. سیره نبوی محدود به ۲۳ یا ۶۳ سال نمی‌شود، بلکه دوران همه پیامبران و ائمه اطهار و حتی سیره و سنت بزرگان و علمای اسلام را نیز - که شارحان سیره نبوی محسوب می‌شوند - دربر می‌گیرد.

بنابراین، برای تحقیق موضوعی سیره نبوی در قرآن کریم که می‌دانیم تمامی آیات قرآن را شامل می‌شود، نمی‌توانیم کلیدواژه خاصی را معین کنیم و ناچار به گزینش آیات و سوره‌ها دست می‌زنیم. همچنین، گاه به تناسب بحث، ترتیب آخر به اول قرآن را هم نمی‌توانیم رعایت کنیم؛ هرچند از آغاز این سلسله مباحث قرآنی در سیره نبوی، توجه و تعمد داشتیم که این سیر آخر به اول قرآن را تا آنجا که ممکن است مدنظر قرار دهیم.

در این مبحث، با عنوان «از هجرت تا مهاجرت» در اصل، در محضر دو

سوره تین و بلد خواهیم بود، و برای تفسیر قرآنی این دو سوره از دیگر آیات شریفه و سوره‌های مبارکه قرآن کریم استمداد خواهیم کرد.

شرف و عظمت مکه مکرمه

در مبحث مهاجرت، نخستین آیاتی که در سیر آخر به اول قرآن باید مورد مطالعه قرار گیرند، آیات نخستین سوره تین می‌باشند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ
وَطُورِ سِينِينَ
وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ

مراد از «بلد امین» شهر مکه است که بیت الله الحرام و مسجدالحرام در آن قرار دارند، و پیش‌تر، در یکی از مباحث پیشین با عنوان «از اسراء تا بعثت» در رابطه با مقام و منزلت مسجدالحرام و جایگاه یگانه و بی‌نظیر آن و مقایسه آن با مسجدالاقصی مطالبی بیان شد که به نحوی آن مطالب می‌توانند مقدمه‌ای برای این مبحث نیز باشند.

بعد از سوره تین، برای تحقیق در این مبحث (از هجرت تا مهاجرت) باید در مکتب سیاسی-اجتماعی سوره بلد نیز زانو بزنیم و در آیات نخستین این سوره نیز به تدبیر و مطالعه پردازیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا أَقْسَمُ بِهَذَا الْبَلَدِ
وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ
وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ

خداوند سبحان در آغاز سوره بلد می‌فرماید: من اگر به این شهر قسم می‌خورم و این‌چنین از مقام و منزلت آن یاد می‌کنم، صرفاً از آن روست که تو در آن ساکن و مقیم هستی. گویی خداوند در علم حضوری و نامحدود خود، مهاجرت پیامبراکرم را از مکه به مدینه پیش بینی کرده است و از همین رو، چنین

قید و شرطی را در سوگند یاد کردن به شهر مکه با عنوان «بلد امین»، لحاظ کرده است. بنابراین، مکه پس از مهاجرت پیامبر اکرم دیگر از این امتیاز و این چنین یادکرد الهی از آن برخوردار نیست.

اغلب مفسران، حرف واو در آیه «وانت حلّ بهذا البلد» را واو حالیه فرض کرده‌اند^۱ بنابراین، مفهوم دو آیه نخستین از زبان خداوند، چنین است: من به مکه نگرستم و تو را در آن یافتم؛ از این رو بدان سوگند یاد کردم؛ تو را در این شهر دیدم و به خاطر سکونت و اقامت تو در این شهر بود که آن را تکریم کردم و به خاطر تو به این شهر نام و شهرت و عنوان دادم، همه این عنایات‌ها و توجهات صرفاً به خاطر وجود تو در این شهر است، و بدون حضور تو در شهر مکه، این تکریم‌ها موضوعیت ندارد.^۲

بر این اساس، شهر مکه در مقام و منزلت و عظمت و کرامت خود وابسته به وجود مقدس نبی اکرم بود که پس از مهاجرت ایشان این مقام و منزلت به شهر مدینه انتقال یافت.

گفتنی است، مدینه دهها سال پیش از مهاجرت پیامبر اکرم، نام «یثرب» را بر خود داشت، و همین نام بعد به «مدینه النبی» ترجمه شد. و سپس کلمه نسی از آن حذف شد و به صورت «المدینه» درآمد، یعنی حرف «ال» جانشین مضاف الیه محذوف (النبی) شد.^۳

مدینه پس از مهاجرت پیامبر اکرم، عظمت و کرامت اصلی مکه را صاحب شد و مکه به رغم تمجیدی که در سوره تین و سوره بلد از آن شده بود، با خروج آن حضرت، ارزش برتر خود را از دست داد.

شکی نیست که مکه مکرمه به خاطر قرار گرفتن کعبه معظمه و مسجد الحرام

۱. برای نمونه، رک: اعراب القرآن و بیانه، ۴۸۷/۱۰؛ مجمع البیان، ۷۴۷/۱۰؛ المیزان، ۲۸۹/۲۰. برخی نیز این واو را از باب اعتراض می‌دانند که بر سر جمله معترضه می‌آید، برای نمونه، رک: الجدول فی اعراب القرآن، ۳۳۱/۳۰؛ الکشاف، ۷۵۳/۴؛ روح المعانی، ۳۵۰/۱۵

۲. نک: مجمع البیان، ۷۴۷/۱۰؛ المیزان، ۲۸۹/۲۰؛ پرتوی از قرآن، ۸۵/۴.

۳. نیز، نک: لسان العرب، ۴۰۳/۱۳؛ روح البیان، ۴۹۴/۳.

در آن، همواره مورد تکریم و تمجید بوده است و هست، اما آن ارزش و برتری که خداوند برپایه آن، مکه را مورد سوگند خویش قرار داده بود، حضور و حلول مبارک شخص نبی اکرم در آن بود، که با مهاجرت ایشان، این ارزش و کرامت به شهر مدینه منتقل شد و مکه از محوریت و مرکزیت خارج شد و در درجه دوم از کرامت و عظمت قرار گرفت، و به رغم وجود بیت الله الحرام در آن، در مقایسه با مدینه، جایگاهی حاشیه‌ای یافت.

این پیامبر خاتم، رحمة للعالمین و عزیز برگزیده درگاه خداست که اساس و محور است، و ارزش و کرامت و عظمت و عزت مکان به مکین است: «شرف المكان بالمکین». هرجا محمد مصطفا(ص) حلول کند و ساکن شود، همانجا شایسته سوگند الهی و برخوردار از تکریم و تجلیل بی نظیر خداوند خواهد بود. چشم بصیرت لازم است تا فضای حرم نبوی را با فضای مسجدالحرام مقایسه کند و بنگرد که مرکزیت و محوریت و کرامت و فضیلت اصلی از آن مکه است یا مدینه؟!؟

خداوند در سوره قتال، آیه ۱۳ صریحاً بیان فرموده است: «و کأین من قرية هی اشد قوة من قرینک الّتی اخرجتک اهلکناهم فلا ناصر لهم» مکه مکرمه بودن مکه صرفاً به این حساب بود که شهر و قریه تو بود؛ اما، شهر مکه ناسپاسی کرد؛ اهل این قریه ناسپاسی کردند، و از اختیار خدادادی سوء استفاده نمودند و تو را از آن «اخراج» کردند (اخرجتک).

کلیدواژه قرآنی هجرت (مهاجرت) پیامبر

کلمه کلیدی برای تحقیق موضوعی مهاجرت در قرآن کریم کلمه «اخراج» است و مسأله مهاجرت پیامبر اکرم، بدون توجه و تمرکز بر این کلیدواژه در قرآن کریم، به درستی فهم نخواهد شد. خداوند در آیات متعدد بر این کلمه و عنوان «اخراج» تأکید نموده است، تا دیگر، جای تردید باقی نماند که شاید جریان چیزی دیگر بوده است؟!؟

اگر آیات مشتمل بر کلمه مهاجرت را با آیات مشتمل بر کلمه «اخراج»، به اضافه سیاقی که به این آیات اختصاص دارند، با یکدیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که قرآن کریم بسی بیش از مهاجرت، بر اخراج پیامبر از شهر مکه تأکید کرده است. یک حادثه شگفت تاریخی که جای دارد بشریت همواره به خاطر آن متأسف باشد. خداوند سبحان اخراج محمد صادق امین، محبوب و معتمد خاص و عام و سرور سروران قریش را از مکه در متن قرآن کریم جاودانه ساخته است؛ شاخص تر از همه: قتال/۱۳، توبه/۴۰، حشر/۸، بقره/۱۹۱، ممتحنه/۸ و ۹، بقره/۲۱۷، توبه/۱۳، اسراء/۷۶.

سوره اسراء، آیه ۷۶



«وإن كادوا ليستفزونك من الأرض ليخرجوك منها وإذا لا يلبثون خلافاك إلا قليلا»

مؤسسه فرهنگی هنری کانون شرع و ترویج زبان قرآن

صحنه گردان اصلی طرح اخراج پیامبر از شهر مکه یهودیان بودند که قریش را آلت دست خود کرده بودند، و قریش دست پروردگان ممتاز مکتب یهود بودند که می توانستند بسیاری از طرح های آنان را به خوبی اجرا کنند. یهودیان در سال های آخر عمر پیامبر اکرم بار دیگر طرح اخراج ایشان را دنبال کردند و در صدد برآمدن ایشان و مسلمانان را از مدینه اخراج کنند و در بلاد شام آواره سازند! در واقع، قصد داشتند آنان را در کام دشمن مقتدر قدیمی و کهنسال آنان، یعنی امپراتوری روم که در آن زمان شام را در استعمار خود داشت، بیافکنند. خداوند این بار، همه نقشه های آنان را برآب نمود و در همان مرحله توطئه،

متوقف کرد و حساسیت و صف‌ناپذیر خود را نسبت به این طرح، در قرآن جاودانه ساخت و با قاطعیت اعلام کرد: «و إذا لا یلبثون خلافاک إلا قلیلاً» یعنی اینان اگر بخواهند بار دیگر شما را اخراج کنند (این بار از مدینه) طولی نخواهد کشید که دمار از روزگارشان برمی‌داریم! اگر بنا باشد که مدینه دیگر پیامبر نداشته باشد، مدینه‌ای باقی نمی‌گذاریم!؟!

این بیان زیبایی قرآن حاکی از اوج عزت و احترام پیامبر اکرم نزد خداست. این آیه کافی است که انسان را یک عمر تحت تأثیر قرار دهد، و او را به شگفتی وادارد که پیامبر اکرم تا چه اندازه نزد خداوند، عزیز و محبوب و مورد توجه و عنایت است.

در ادامه همین آیات، از فرعون یاد شده است که در برابر اراده خداوند، ایستادگی کرد و ندای «انا ربکم الاعلی» برآورد و در پی اخراج حضرت موسی (ع) و بنی اسرائیل از مصر برآمد، و خداوند او و همه اطرافیانش را هلاک نمود: «فأراد أن یستفزهم من الأرض فأغرقناه و من معه جمیعاً» (اسراء/۱۰۳)

پردازش ویژه قرآن حکیم از اخراج پیامبر

در آیات مربوط به اخراج پیامبر اکرم، کلمات و عباراتی به چشم می‌خورند که بسیار جالب توجه‌اند و مباحث مفصلی می‌طلبند. آیه ۱۳ سوره توبه و نیز آیه ۱۳ سوره قتل، انسان را به یاد تعداد سال‌های اقامت پیامبر در مکه می‌اندازند؛ هر دو شماره ۱۳ را بر پیشانی خود دارند و هردو آیه، مسأله اخراج پیامبر اکرم را بعد از ۱۳ سال اقامت در مکه مطرح می‌کنند. این تقارن‌ها و نظم‌ها برای اهل معرفت و بصیرت دیدنی و ثبت کردنی است؛ چنانکه در روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم نیز مورد تأکید و توصیه قرار گرفته است!

۱. روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم، بوستان کتاب، ۱۳۹۱ ش، ص ۸۵.

«لا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم و همّوا باخراج الرسول و هم بدءوكم اول مرّة
اتخشونهم فالله احقّ ان تخشوه ان كنتم مؤمنين» (توبه/۱۳)

در این آیه بر روی کلمات «همّوا» و «اخراج» و «رسول» هر سه تأکید شده است که حاکی از عمق توطئه و اهتمام و همدستی و یکپارچگی آنان در مسأله اخراج پیامبر می باشد قرآن اصرار دارد خاطر نشان سازد که مهاجرت پیامبر از مکه به مدینه، صرفاً یک مهاجرت نبوده است، و این مهاجرت از آن رو که بر اثر اخراج روی داده است، بسیار حائز اهمیت است.

این قبیل تأکیدها در آیات مربوط به مهاجرت، در مباحث علمی و فرهنگی و منابع تفسیری ما مسلمانان بسیار کمرنگ هستند. یکی از مصیبت‌های جهان اسلام و فرهنگ اسلامی همین است که روی چیزی‌هایی تأکید و تمرکز می‌کنیم که قرآن تأکید و تمرکز نکرده است، و از مسائلی غفلت می‌کنیم که قرآن دقیقاً بر آنها اصرار ورزیده است؛ این مصیبت بزرگی است که قرآن مسأله مهاجرت پیامبر اکرم را نه در یکی دو آیه، بلکه در ده‌ها آیه اصلی و فرعی به گونه‌ای مطرح کرده باشد، و جهان اسلام آن را به گونه دیگری شناخته باشد.

از حرف «ال» در کلمه «الرسول» که از باب اطلاق است دریافته می‌شود که آنان در صدد اخراج رسولی برآمدند که رسول رسولان، سید المرسلین، برابر با و برتر از همه انبیا و رسولان الهی است، و رسالت او در بردارنده رسالت همه پیامبران و دربرگیرنده تمامی تشکیلات وحی و نبوت در روی زمین است.

تصور عمومی مسلمانان از مسأله مهاجرت پیامبر اکرم، این است که آن حضرت بعد از پیمان عقبه نخست و پیمان عقبه دوم که گروهی از اهل مدینه با ایشان بیعت کردند و حمایت خود را از ایشان اعلام نمودند، خاطر جمع شدند، و پس از چندی از مکه به مدینه هجرت کردند. خلاصه و چارچوب اصلی دانسته‌های ما در رابطه با مهاجرت پیامبر همین است.

اما، قرآن بر «اخراج» پیامبر تأکید می‌کند (همّوا)؛ یعنی تمام اهل مکه

یکدست و یکپارچه شدند که پیامبر را اخراج کنند. دارالتدوۃ قریش - که مرکز حکومت مکه بود و مکه هم، مرکز حکومت کل حجاز به شمار می‌آمد و حجاز نیز در آن زمان تحت سیطره هیچ ابرقدرتی نبود - محور و مرکز اصلی این یکپارچگی علیه پیامبر اکرم بود و فرماندهی آن را برعهده داشت. قریش با سیطره‌ای که بر کل حجاز داشتند و مرکز تصمیم‌گیری و فرماندهی به حساب می‌آمدند، عزم خود را بر اخراج پیامبر جزم کردند، و در این راستا اهتمام ورزیدند و ایستادگی نمودند (و هموا باخراج الرسول)، تا اینکه به انجام رسانیدند کاری را که هرگز نباید می‌کردند، و قریشیان خود نخستین کسانی بودند که به این اشتباه بزرگشان پی بردند و پشیمان شدند!؟

سوره بقره، آیه ۲۱۷

«... و إخراج أهله منه أكبر عند الله و الفتنة أكبر من القتل...» (بقره/۲۱۷)

آواره ساختن عده‌ای از اهل یک شهر، آن هم شهری مانند مکه، با هیچ جنایتی قابل مقایسه نیست؛ از هر سیاهی و ننگی بر چهره تاریخ، سیاه‌تر و ننگین‌تر است. صنادید قریش به خود اجازه دادند که با بی‌توجهی به رب‌البت و در نظر نگرفتن حرمت مسجد الحرام و بیت‌الله الحرام، و پیشینه تاریخی حضور ابراهیم و اسماعیل (ع)، اولاد آندو را که اهل مکه بودند (اهله) اخراج کنند و این نزد خدا با هیچ جنایت دیگری هم طراز نیست (اکبر عند الله).

سوره ممتحنه، آیه ۹

در سوره ممتحنه نیز، به نوعی دیگر بر مسأله اخراج تأکید شده است، آنجا که می‌فرماید:

«إِنَّمَا يَنْهِيكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تُوَلُّوهُمْ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُم الظَّالِمُونَ» (ممتحنه/۹)

از این آیه، به روشنی برمی‌آید که قریشیان در اخراج پیامبر اکرم و مسلمانان

تنها نبودند و یار و یاور داشتند و ازسوی افراد و گروه‌های دیگر پشتیبانی می‌شدند.

درست است که قرآن در برخی از آیات از این مسئله تحت عنوان مهاجرت یاد می‌کند، اما مهاجرت عنوان اصلی نیست و به صورت و شکل ظاهری این حرکت مربوط می‌شود و حقیقت و محتوای اصلی آن، همان اخراج می‌باشد. مسلمانان باید بر این حقیقت واقف باشند و از همان دوران طفولیت پیام‌زنند و باور کنند، و دردمندان دریابند که پیامبرشان را اخراج کرده‌اند و مسلمانان صدراسلام را که پس از سیزده سال به صدنفر هم نمی‌رسیدند، یکی پس از دیگری از مکه مکرمه پس از مصادرهٔ اموال و تصاحب خان‌ومانشان، اخراج نموده‌اند. مسلمانان باید با این مسئله بزرگ شوند و در مقاطع مختلف زندگی و تحصیلی و... بر آن متمرکز شوند و هیچگاه این حقیقت را فراموش نکنند و از آن دور و بیگانه نباشند.

مسلمانان نباید گمان کنند که دشمنان قسم خورده اسلام و مسلمین که در رأسشان یهود، بنی‌اسرائیل و اسرائیلیان قرار دارند، از این مسئله منصرف شده‌اند. باید در پرتو این آیات الهی، به روشنی بینند که دشمنان اسلام همواره درصددند که نوراسلام را خاموش کنند و هر جا مسلمانی هست، اخراج کنند و آواره گردانند، و آثار آنان را از خانه و کاشانه و مسجد و مؤسسه گرفته تا مجله و

کتاب و ... نابود نمایند.

«اکبر من القتل»، یعنی اخراج مسلمانان، از کشتار آنان بزرگ‌تر و مهم‌تر است؛ از جنگ‌های بدر و احد و حنین و خندق و خیبر و ...، مهم‌تر و اساسی‌تر است؛ ماجرای فتح مکه در قبال این اخراج، یک اتفاق تاریخی بسیار ساده بود که باید روی می‌داد: «إِنَّ الذی فرض علیک القرآن لرادک إلی معاد» (قصص/۸۵)؛ خداوند به پیامبر خود وعده داده بود که من در زمان حیات تو، اگر هیچ کاری هم نکنم، دست کم مکه را برایت فتح خواهم کرد! تا همگان بدانند که تو برای من تا چه اندازه عزیزی؛ من تو را همان‌گونه که دیگر کارهای خدایی را انجام داده‌ام و انجام می‌دهم، با عزت و شوکت وصف ناپذیر به مکه بر می‌گردانم!؟!

مسلمانان وقتی از مکه اخراج شدند، کمتر از صد نفر بودند، اما در فتح مکه در قالب ده هزار مسلمان که همگی تربیت یافته و آماده و رزمنده و پُرشور و نشاط بودند به مکه بازگشتند، در حالی که نه تنها به حجاز، بلکه به تمامی جهان، نظر داشتند و با دوهزار نفر بیشتر (۱۲ هزار نفر) از مکه به مدینه بازگشتند.

سوره بقره، آیه ۱۹۱

«... و اخرجوهم من حیث اخرجوکم...» (بقره/۱۹۱)

پیام آیه این است که ای مسلمانان وقتی آنان شما را اخراج می‌کنند، چرا از سرغیرت پاسخ اخراجشان را نمی‌دهید؟ چرا مقابله به مثل نمی‌کنید؟! چرا به گونه‌ای رفتار نمی‌کنید که تاریخ، همان‌گونه که اخراج شما را توسط آنان ثبت کرد، مقابله به مثل شما را نیز ثبت کند؟! شأن مسلمانی این نیست!؟

سوره حشر، آیه ۸

«للفقراء المهاجرین الذین أخرجوا من دیارهم و أموالهم یتتغون فضلاً من الله و رضواناً و ینصرون الله و رسوله أولئک هم الصادقون» (حشر/۸)
در این آیه بر این واقعیت تأکید شده است که اخراج آنان، صرفاً از دیارشان

نبود، بلکه آنان را تحت فشار می گذاشتند تا اموالشان را نیز رها کنند؛ یکایک مسلمانان را شناسایی کردند و آنان را بدون هیچ گونه مال و منال، یگه و تنها و بی خانمان اخراج کردند. باید دانست آنچه برای قریش اهمیت داشت، اخراج مسلمانان بود که به هر طریق باید صورت می گرفت، و اینکه آنان پس از اخراج نزد پیامبر می رفتند، مسأله اصلی و مشکل جدی مشرکان نبود و جزء طرح اخراج و آواره سازی آنان هم نبود!

سوره حج، آیه ۴۰

«الذین أخرجوا من ديارهم بغير حقّ إلا أن يقولوا ربّنا الله...» (حج/۴۰).

اخراج پیامبر و مسلمانان از شهر مکه، هیچ گونه پایه و مبنای حقوقی و انسانی نداشت (بغیر حق)؛ اگر تمامی حقوق دانان بکوشند و تا قیام قیامت جلسات و سمینارها و کنگره های مختلف برپا کنند، نمی توانند کوچک ترین حقی برای این اخراج کنندگان، علیه اخراج شوندگان بیابند، و کوچک ترین مستندی برای این اخراج ناحق و ناروا تدارک نمایند.

شدت اندوه پیامبر به هنگام خروج از مکه

در بیانات پیامبر اکرم آن روی سکه ترسیم شده است. در آخرین لحظات، آنگاه که می خواهند از مکه به سمت مدینه خارج شوند، خطاب به شهر مکه می فرمایند:

«و الله إني لأخرج منك و إني لأعلم أنك أحبّ بلاد الله إلى الله و أكرمها على الله، و لولا أن أهلك أخرجوني منك ما خرجت!».

۱. السيرة الحلبية، ۳۹/۲؛ عيون الاثر، ۲۰۹/۱؛ شرف المصطفى، ۵۰۰/۳.

حقیقت مهاجرت پیامبر این است، و این حقیقت با تصوّرات ما از مسأله مهاجرت (یا به آن صورت غلط مصطلح: هجرت!)، یکی نیست و بسیار متفاوت است. مسأله مهاجرت نزد ما جایگاه و اهمّیت شایسته خود را نداشته و ندارد و چه بسا اسباب‌کشی‌های ساده و معمولی درمیان ما از مسأله مهاجرت تاریخی پیامبراکرم و مسلمانان، مهم‌تر و اساسی‌تر باشد.

مسأله مهاجرت برای ما مسلمانان ارزش دقّت و توجّه و تحقیق و حتّی مرور ندارد! ما نسبت به این مسأله بسیار مهمّ و اساسی بی‌توجّهیم و حتّی آن را شایان بررسی و مرور هم نمی‌بینیم. احساس پیامبراکرم در لحظه خروج و درددل ایشان با شهر مکه و خانه کعبه، برای ما ارزش مرور ندارد! ارزش دقّت و توجّه در قالب کتاب، مقاله، نمایشنامه، فیلم و ... ندارد! ما مسلمانان چقدر کوشیده‌ایم که ببینیم پیامبراکرم در لحظه خروج از مکه مکرمه و جوار بیت الله الحرام چه احساسی داشته‌اند؟!

در کتاب سیره حلییه روایت شده است که سران قریش پیامبراکرم را گرفتند و به مسجدالحرام - که حرم امن الهی است - بردند و مدّتی ایشان را در آنجا محبوس کردند و سپس به شرط اینکه در اسرع وقت مکه را ترک کنند، ایشان را آزاد نمودند. یعنی ایشان در موقعیتی قرار داشتند که اگر آن گونه که رفتار کردند، نمی‌کردند، سران قریش وقاحت و بی‌شرمی را به اوج خود می‌رساندند و کمر به قتل ایشان می‌بستند، چنان که در مورد جگرگوشه ایشان حضرت سیدالشهداء چنین کردند، و امام را تحت فشارها و تهدیدهای مختلف، مجبور کردند که در آغاز موسم حج مکه را ترک کنند.

در یکی از روایت‌های درددل پیامبراکرم با شهر مکه، کلمه «قهرّاً» نیز به چشم می‌خورد: «و لولا انّ اهلک اخرجونی منک قهرّاً ما خرجت!». یعنی اگر مرا به

زور و قهر از تو بیرون نمی‌کردند، هیچگاه تو را ترک نمی‌کردم.
در جای دیگر این تعبیر آمده است: «لَوْ لَمْ أُخْرِجْ مِنْكَ مَا خَرَجْتُ»^۱ یعنی: اگر
من از تو اخراج نمی‌شدم، هیچگاه تو را ترک نمی‌کردم.

لَوْ تُرِكَتُ فَيَكُ لِمَا خَرَجْتُ مِنْكَ

و نیز، در روایت دیگر چنین آمده است: «مَا خَرَجْتُ مِنْكَ رَغْبَةً»^۲ یعنی: ای
مکه! من با میل خود از تو بیرون نرفتم. و نیز: «مَا أَطْيَبِكَ مِنْ بَلَدَةٍ وَأَحَبَّكَ إِلَيَّ؛ وَ
لَوْلَا أَنَّ قَوْمِي أُخْرِجُونِي مَا سَكَنْتُ غَيْرَكَ»^۳ یعنی: تو چه شهر خوبی هستی! چقدر
من تو را دوست دارم! قوم من اگر مرا از تو اخراج نکرده بودند، تا آخر عمر بجز
تو، در جای دیگر ساکن نمی‌شدم! یعنی: حتی به مدینه هم نمی‌رفتم.

نظیر این عبارات از امام حسین (ع) خطاب به برخی از همراهانشان از جمله
حضرت زینب کبری (س) نقل شده است: «لَوْ تُرِكَتُ لَلْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ»^۴؛ اگر می‌گذاشتند
که این پرنده در آشیانه خود بماند، قطعاً می‌ماند؛ لیکن چاره‌ای نیست باید مدینه
و مکه را ترک کنیم و به جایی که باید رفت، برویم.

مؤلف سیره حلبیه با استناد به این تعابیر مختلف، قائل است به اینکه
پیامبر اکرم این جملات را نه یک بار، بلکه بارها بر زبان آورده‌اند و در
موقعیت‌های گوناگون این تعابیر مختلف را به کار برده‌اند. با دقت در برخی از
زوایای سیره حلبیه - که سیره جامعی است - به عباراتی جالب و تعبیراتی ظریف
دست می‌یابیم که بسیار شایسته است در همه کتابهای سیره پیامبر ثبت شود؛ آنجا
که می‌گوید:

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. تاریخ الامم و الملوك، ۴۲۰/۵؛ اعیان الشیعه، ۶۰۱/۱؛ اعلام الوری، ۴۵۷/۱؛ احقاق الحق، ۲۲۶/۲۷؛
بحار الانوار، ۲/۴۵.

«و هذا السياق يدلّ على أن وقوفه صلى الله عليه و سلم على الحزورة أو في وسط المسجد يقتضي أنه جاء بعد خروجه من الغار إلى ما ذكر، ثم ذهب إلى المدينة و في رواية، وقف صلى الله عليه و سلم على الحجون و قال: و الله إنك لخير أرض الله، و أحب أرض الله إلى الله، و لو لم أخرج منك ما خرجت»^۱.

اشاره مورد نظر این است که پیامبر اکرم پس از سه شبانه روز اقامت در غار ثور، همانگونه که به مکه برمی گردند و به مسجد الحرام و کعبه سر می زنند به دامنه کوه حجون، جایی که مقبره جناب ابوطالب -علیه الصلاة والسلام- و آرامگاه حضرت خدیجه کبری -سلام الله علیها- در آن قرار دارد می روند و آنجا توقف می نمایند و با قبر همسر وفادار خود به گونه ای خاص و با احساسی عمیق وداع می نمایند.

پیامبر اکرم در این منطقه به راز و نیاز با پروردگار خود می پردازند و همان مضامین پیشین را در قالب دعا تکرار می نمایند: «اللهم انک تعلم انهم اخرجونی من احب البلاد الی فاسکتی احب البلاد الیک»^۲ خدایا تو می دانی که اینان مرا از شهری که نزد تو محبوب ترین شهر روی زمین بود، بیرون کردند؛ از این پس مرا در شهری که نزد تو محبوب ترین شهر روی زمین باشد، ساکن گردان.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج احب البلاد الی الله

احب البلاد الی الله

۱. السیره الحلبیه، ۴۰/۲.

۲. همان.

اگر سوره بلد: «لا اقسام بهذا البلد. و انت حل بهذا البلد...» را درست بخوانیم، و درست بفهمیم، خواهیم دید که این آیات، در واقع، مدینه را خطاب قرار داده‌اند نه مکه را! اگر سیمای سوره تین را در آیینۀ بیان و تبیین قرآن حکیم از مهاجرت پیامبر نیک ببینیم، به خوبی درخواهیم یافت که مراد از «و هذا البلد الامین» هم، مدینه است نه مکه! مکه‌ای که امان و امنیت خود را از سیدالمرسلین و سیدالشهدا و آن مسلمانان راستین دریغ کرد، چگونه می‌تواند «بلد الامین» باشد؟! اینک این مدینه است که بلد الامین و مرکز امنیت جهان است. به آبروی مدینه منوره است که جهان پایدار است، و به خاطر رعایت حرمت تربت رسول الله و خاتم النبیین است که خداوند آسمان را بر زمین نمی‌کوبد و نظام هستی را به هم نمی‌ریزد!؟!

صورت جلسه دارالندوة قریش

«و اذ یمکر بك الذین كفروا لیثبتوك أو یقتلوك أو یخرجوك و یمكرون و یمكر الله و الله خیر الماكرین» (انفال/۳۰).

قرآن کریم در این آیه صورت جلسه دارالندوة قریش را در سند جاودانۀ قرآن کریم ثبت و ضبط کرده است، تا دیگر کسی در این مورد، اما و اگری نداشته باشد. مجلس سران قریش در آن زمان به رغم اینکه به صورت علنی برگزار می‌شد به قدری اُبّهت و هیبت در انظار و افکار مردم ایجاد کرده بودند که کسی جرأت نداشت تصمیمات دارالندوة را بشنود و متوجه شود. از این رو شاید بتوان گفت که تصمیمات آنان به صورت محرمانه اتخاذ می‌شد. آنان این عظمت و شوکت و هیبت را از زمان ولادت پیامبر اکرم (عام الفیل) به دست آورده بودند، اما به جای اینکه در برابر ربّ البیت خاضع و فرمانبردار باشند (فلیعبدوا ربّ هذا البیت)، پیامبر او را از شهر مکه و جوار بیت‌الله الحرام اخراج کردند.

اساس جلسه سران قریش، بر مکر و نیرنگ استوار بود (و اذ یمکر بك). «مکر» زیبنده‌ترین عنوانی است که می‌توان به این جلسه داد. محور این مکر و

نیرنگ، توطئه چینی بر علیه پیامبر اکرم بود (بک) و بانیان آن هم، سران قریش بودند (الذین کفروا). علامه طباطبائی (ره) برای نخستین بار در تاریخ تفسیر به این نکته ظریف و دقیق رسیده‌اند که عبارت «الذین کفروا» به معنای مطلق کافران نیست، بلکه عنوانی است برای کافرانی خاص و ویژه که همان سران کفر و سران قریش بودند.^۱ در آغاز قرآن هم، از این سران قریش (الذین کفروا) یاد شده است «... ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم» (بقره/۷). آنان در این جلسه مکر و نیرنگ سه طرح را یکی پس از دیگری مطرح کردند (لیثتوک أو یقتلوک أو یخرجوک) که اگر اولی تصویب می‌شد، دیگر لازم نبود، دومی را مطرح کنند و اگر دومی رأی می‌آورد، طرح سومی بی‌جا و بی‌مورد بود. این بیان حاکی از این واقعیت است که آنان در این جلسه مکر و نیرنگ، سه مرحله را پیمودند؛ برخی براساس سادگی و خام‌خیالی که داشتند طرح دستگیری و حبس پیامبر را مطرح کردند.

همین جا، سزد که اشاره شود ماجرای افسانه‌گونه شعب ابی‌طالب و محاصره و تحریم پیامبر و مسلمانان در آنجا از سوی قریش کاملاً ثابت شده نیست و مستندات تاریخی در این زمینه قانع‌کننده نمی‌باشند. آنچه در آن شکی نیست این است که حبس و محاصره پیامبر و یاران او همواره از تخیلات و آرزوهای دارالندوة قریش بوده است و همچنان که در این آیه مطرح است، نخستین طرح آنان بوده است، اما هیچگاه جامه عمل به خود نپوشیده است؛ چنانکه در این کمیته مکر و نیرنگ نیز، همچون طرح دوم آنان (قتل پیامبر) مطرح نشده و ردود اعلام شد. قریشیان، کارشان همین بود که آرزوها و تخیلات خود را از طریق رسانه‌هایی که در اختیار داشتند به روایت تبدیل می‌کردند و این روایات را به تاریخ می‌سپردند و تاریخ را به دست مورخانی می‌دادند تا مغزهای مردم به‌ویژه مسلمانان را با آنها شستشو دهند، و در این راستا -البته- خودآگاه یا ناخودآگاه،

۱. المیزان، ۶۶/۹.

از یهود که صحنه گردان اصلی بودند، فرمان می‌بردند.
از حرف «أو» در این آیه، بخوبی برمی‌آید که طرح دستگیری و قتل بلافاصله
در مجلس دارالندوه ختشی شد و مردود شناخته شد (لیثتوك أو يقتلوك أو
یخرجوك).

سران قریش به خوبی دریافته بودند که حبس یا قتل پیامبر به این راحتی‌ها
هم نیست. آنان با پوست و گوشت خود، لمس کرده بودند که نمی‌شود با پیامبر
مقابله کرد! آنان به اتفاق آراء به این نتیجه رسیده بودند که پیامبر نه حبس کردنی
است و نه کشتنی. به خوبی می‌دیدند که یک قوه قاهره او را در برابر آنان حفظ
می‌کند. برخی از آنان سوء قصد به جان آن حضرت را امتحان هم کرده بودند.
آنگاه که او به نماز ایستاده بود، ابوجهل سنگی را برداشت و بالا آورد و فریاد زد:
مگر نگفته بودم که اگر دیگر به نماز بایستی سرت را متلاشی خواهم کرد؟!
عده‌ای هم تماشا می‌کردند، و همه با دوچشمان خود دیدند که دستان ابوجهل
لرزید و سنگ از میان دستانش روی زمین افتاد: «كَلَّا لئن لم ينته لنسفعا
بالنَّاصية. ناصية كاذبة خاطئة. فليدع ناديه. سندع الزبانية» (علق/۱۵-۱۸).

تاریخ ثبت کرده است که ابوجهل پس از اینکه در توطئه علیه پیامبراکرم
ناکام ماند به سوی بعضی از همین اعضای دارالندوه برگشت و گفت: من وقتی
خواستم پیش روم و سنگ را بر سر او فرود آورم شعله‌های آتش را دیدم که در
برابرم زبانه می‌کشند و کافی بود که یک گام دیگر برمی‌داشتم تا آتش مرا درکام
خود فرو ببلعد. از این روی تن به این افتضاح و رسوایی ندادم و برگشتم.^۱

ابوجهل، یکی از اعضای دارالندوه بود که چنین درمانده شده بود؛ باقی
اعضاء نیز همین گونه قدرت الهی و ماورائی خداوند را درحفظ جان پیامبر و
حمایت از او احساس می‌کردند. چنین بود که طرح‌های اوّل و دوّم: حبس و قتل،

۱. دلائل النبوة، ۱۹۲/۲؛ منتهی الآمال، ۱۰۲/۱.

۲. البداية و النهاية، ۴۴/۳؛ دلائل النبوة، ۲۰۸/۱؛ المناقب، ۷۱/۱؛ حقائق الانوار، ۱۸۶؛ حلیة
الابرار، ۱۱۵/۱؛ الدر المنثور، ۳۷۰/۶.

به محض مطرح شدن، مورد انکار واقع شد. آیه ۹ سوره یاسین - که در مباحث پیشین، تا حدودی به معنای آن پرداخته شد - حاکی از همین واقعیت است:

«و جعلنا من بین ایدیهم سدّا و من خلفهم سدّا فأغشیناهم فهم لا یبصرون» (یاسین/۹).

ما مسلمانان، این آیه و آیات همنشین آن را، آن گونه که شایسته است، تاکنون نخوانده‌ایم و نفهمیده‌ایم. حال آنکه ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌ها به خوبی مضامین این آیات را فهمیده و دریافته بودند و سدّی را که خداوند پیش روی و پشت سر ایشان کشیده بود و غل و زنجیرهای نامرئی را که دست و پای آنان را بسته بود، در عمق جان و مغز استخوان لمس می‌کردند. اینها همه سندهای جاوید قرآنی است که سیره صحیح و تاریخ معتبر آنها را تأیید می‌کنند، و بر همه بافته‌ها و ساخته و پرداخته‌هایی که بر سیره و سنت خاتم پیامبران سایه انداخته‌اند، مهر بطلان می‌زنند.^۱

تصویب طرح اخراج پیامبر

دارالندوة قریش وقتی طرح‌های اوّل و دوّم را عملی ندید، طرح سوّم یعنی اخراج پیامبر را تصویب کرد (أو یخرجواک). خداوند می‌فرماید که آنان کید و مکر خود را آغاز کردند؛ ما هم آغاز کردیم؛ حال باید نشست و نگریست که در این مقابله بُرد با کیست (و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین). باید با دقّت هر چه تمام‌تر نگریست که یک دولت بسیار توانا و مقتدر که زمام امور مکه یعنی مرکز سرزمین حجاز را در دست دارد، تصویب می‌کند که یک نفر از اهل مکه را از شهر بیرون کند، اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، حتّی به مخیله کسی نمی‌گذشت.

۱. الدر المنثور، ۲۵۸/۵.

پیامبر اکرم کاری می‌کند که آنان برای همیشه تاریخ پشیمان شوند.^۱

بنا بر برخی روایات و نیز بعضی اشارات قرآنی، پیامبر اکرم از طریق وحی از تصمیم دارالندوة قریش باخبر شد. البته، اگر وحی هم در کار نمی‌بود، مصوبات دارالندوة که جلسات آن علنی بود، قاعدتاً می‌بایست به زودی به پیامبر اکرم منتقل می‌شد. جلسات دارالندوة معمولاً پیش از ظهرها تشکیل می‌شد؛ از این روی، پیامبر اکرم همان‌روز بلافاصله، وقت ظهر، خود را به منزل ابوبکر - که در حاشیه مکه بود و شاید دورترین منزل مسلمانان به خلعه پیغمبر و مسجد الحرام بود - رسانید، در حالی که دختران ابوبکر (عایشه و اسماء) آنجا بودند؛ پیامبر اکرم جریان مهاجرت را با ابوبکر در میان گذاشت و به او فرمود که سران قریش قصد دارند مرا اخراج کنند و من بنا دارم خود ابتکار عمل را در دست گیرم و پیش از «اخراج» آنان، خود از مکه «خارج» شوم.^۲

به این ترتیب پیامبر اکرم و ابوبکر قرار می‌گذارند که اول شب در جایی بیرون از مکه، به همدیگر ملحق شوند. آنگاه به زندگی عادی خود برمی‌گردند و هیچ رفتار و عکس‌العمل غیر معمول از خود نشان نمی‌دهند. وقتی هوا تاریک شد، پیامبر اکرم و ابوبکر طبق قراری که داشتند، در جایی خارج از مکه به همدیگر ملحق شدند و از آنجا با پای پیاده به سمت غار ثور که در کوه ثور قرار گرفته و از شهر مکه فاصله قابل توجهی دارد، حرکت کردند.

گفتنی است که غار ثور و جبل‌الثور در مسیر مکه به مدینه قرار ندارد. همچنین پیامبر اکرم بعد از اقامت در غار ثور، وقتی که به سمت مدینه حرکت می‌کنند، راهی را برمی‌گزینند که در آن زمان مسیر صعب‌العبوری بود و نزد مردم متعارف و معمول نبود. خلاصه، همه تدبیرهای لازم اندیشیده شده بود تا قریش به یکی از رسوایی‌های بزرگ خود در تاریخ گرفتار شود. حضرت رسول اکرم

۱. نک: الکشف و البیان، ۳۴۹/۴؛ البداية و النهاية، ۱۸۴/۳؛ السيرة الحلیبة، ۴۶/۲؛ الدر المنثور، ۱۷۹/۳.

۲. نک: تاریخ الامم والملوک، ۳۷۸/۲؛ دلائل النبوة، ۳۲۷/۲؛ البداية و النهاية، ۱۷۸/۳.

لیلة‌المبیت خبر و اثری نیست که فقط در منابع شیعی یافت شود، بلکه هر جا مسأله هجرت پیامبر اکرم مطرح شده است، داستان لیلة‌المبیت نیز در کنار آن ذکر شده است؛ خواه آن منبع سنی باشد یا شیعی؛ موجز باشد یا مفصل. به عنوان مثال کتاب «سیره سید المرسلین» - که سیره را تنها در ۲۳۲ صفحه گردآورده است و ظاهراً به عنوان کتاب درسی سیره نبوی در کل جهان اسلام منتشر شده است و نسبت به کتب دیگر بسیار موجز و خلاصه نگاشته شده است - همین که مسأله هجرت پیامبر اکرم را مطرح می‌کند، بلافاصله ماجرای لیلة‌المبیت را بازگو می‌کند. در هر حال، این داستان مشهور به شیعه اختصاص ندارد و در جهان اسلام مشهور است و شهرتی دیرینه دارد و به عنوان یکی از مناقب حضرت علی (ع) غیر قابل انکار است.^۱

افسانه‌پردازی‌ها در رابطه با غار ثور

افسانه‌سرایی‌ها و داستان‌پردازی‌ها در رابطه با غار ثور، کم نیستند، و متأسفانه در این حوزه، زمام امور فرهنگی جهان اسلام را در دست گرفته‌اند. مسلمانان در رابطه با جریان غار ثور، بیش از هر چیز با عنکبوت و تارتیدن آن و کبوترهای وحشی و لانه ساختن و تخم گذاشتن آنها آشنا هستند، و اگر مطالعه گسترده‌تری داشته باشند، با درختی که شاخه‌های خود را بر لبه غار گسترانیده است نیز، آشنایی دارند. به نظر می‌رسد این افسانه‌های متفرق، در آن زمان، خیلی به سرعت سرهم بند شده‌اند و خیلی از نارسایی‌ها و ناهماهنگی‌های آنها مغفول مانده است.^۲

شاهد عینی در سفر عمره در همین سالهای اخیر، اظهار می‌دارد وقتی که آن

۱. برای نمونه، رک: السیره النبویه، ۴۸۲/۱؛ عیون الاثر، ۲۰۶/۱؛ دلائل النبوة، ۴۶۴/۲؛ جوامع السیره النبویه، ۶۹/الروض الانف، ۲۰۱/۴؛ المناقب و المثالب، ۱۳۶؛ الصحیح من سیره النبی الاعظم، ۳۶/۴.

۲. برای نمونه، رک: البداية و النهاية، ۱۸۱/۳؛ الطبقات الكبرى، ۱۷۷/۱؛ نهاية الارب، ۳۳۲/۱۶؛ عیون الاثر، ۲۱۰/۱؛ دلائل النبوة، ۴۸۲/۲؛ السیره الحلییه، ۵۰/۲؛ الدرر فی اختصار المغازی و السیر، ۸۷/.

مسیر نسبتاً طولانی غار ثور (دو هزار پله از پایین جبل الثور تا بالای آن که طی آن تقریباً یک ساعت و نیم طول می‌کشد) پیموده شد و همسفران در برابر دهانه بسیار بزرگ غار قرار گرفتند، یکی از همراهان از روحانی کاروان سؤال کرد: عنکبوت از کجا تا کجای دهانه غار را تار تنیده بود؟ و آن کارشناس مذهبی در برابر این سؤال پاسخی نداشت. زیرا ساختار این غار به گونه‌ای است که برفراز کوه، یک صخره عظیم، به صورت گرده ماهی بر روی صخره بزرگ دیگری قرار گرفته است و از دو سوی، دارای دو دهانه فراخ و گشاد است، و بسیار دور از ذهن و ناپذیرفتنی است که یک عنکبوت بلکه دهها عنکبوت بتواند هر دو دهانه را با تار عنکبوت بپوشاند.

مع الوصف، بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند و شنیده‌ایم که به محض ورود پیامبر و ابوبکر به غار، در یک لحظه عنکبوت دهانه غار را با تارهایی که تنید پوشانید و یک جفت کبوتر وحشی نیز آمدند و بلافاصله لانه ساختند و تخم گذاری کردند تا احیاناً کسی متوجه حضور پیامبر اکرم و همراه او در درون غار نشود.

بنا بر روایت دیگر، پیامبر اکرم به محض ورود به غار به درختی که نزدیک غار بود دستور داد که جلوتر و نزدیکتر بیاید. درخت هم اطاعت کرد و نزدیکتر آمد و چنانچه گویی به وظیفه خود آشناست با شاخ و برگ خود دهانه غار را پوشانید. با این ترتیب، معقول‌تر است که بگوییم پس از آن، عنکبوت نیز لابه‌لای شاخ و برگ‌ها را با تار خود پر کرد و کبوترهای وحشی نیز آمدند و روی آن شاخه‌های درخت لانه ساختند و تخم گذاشتند!

برخی در رابطه با همین تخم کبوترها نیز به ریزبینی و موشکافی پرداخته‌اند که آیا این تخم‌ها شکسته بودند و جوجه هم شده بودند یا نه! و برخی برای اینکه میان اقوال مختلف جمع کنند، قائل شده‌اند به اینکه ه که برخی از تخم‌ها شکسته و جوجه شده بودند و برخی دیگر به صورت تخم کامل و سالم بودند.

نیز، گفته‌اند که تمامی کبوترهای مکه از نسل همین دو کبوترند!^۱

ماجرای غار ثور به روایت قرآن کریم

این همه داستان پردازی و افسانه سرایی، در حالی است که قرآن کریم در این باره سکوت نکرده و جملات و تعابیر بسیار دقیق و کارسازی را بیان کرده است. اگر قرآن به این مسئله اشاره‌ای نکرده بود، پناه بردن به این قبیل افسانه‌ها چندان بی‌مورد نبود، اما وقتی که این ماجرا با صراحت تمام در قرآن ذکر شده است، دیگر جایی برای این‌گونه داستان‌سازی‌ها و افسانه‌بافی‌ها باقی نمی‌ماند.

«الَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هَمَّا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

جای بسی تأسف است که ما مسلمانان به جای استماع سخن خدا، گرفتار تار عنکبوت و تخم کبوتر وحشی شویم و بی‌خبر از وحی آسمانی، این افسانه‌ها را به جان بخیریم و به بهای عزت و هویت اسلام و مسلمین بفروشیم؟! خداوند سبحان در این آیه، ماجرای غار را به طور مشروح بیان کرده است:

نخست اینکه بار دیگر بر مسئله اخراج تأکید کرده و بیان نموده است که سران کفر و نادى قریش، پیامبر را اخراج کردند (اخرجه)؛ پیامبر اکرم در این مهاجرت تنها نبود، مرد دیگری نیز به همراه او بود (ثانی اثنین)؛ به کلمه غار هم تصریح شده است (اذهما فی الغار)؛ حتی خلاصه و محور گفتگوی آن دو در

۱. همان.

درون غار نیز بیان شده است (اذ يقول لصاحبه)؛ آنگاه که پیامبر اکرم، به همراه خود - که گویی دچار حزن و اندوه شده بود - دل‌داری می‌دهد و می‌فرماید: «لا تحزن ان الله معنا». و اینکه خداوند سکینه و آرامش خود را بر دل آنان فرو می‌آورد (فانزل الله سکینته علیه) و آنان را با سپاهیان و لشگریان نامرئی یاری و تأیید می‌کند (و ایدده بجنود لم تروها).

خداوند - مطابق بیان صریح و مشروح این آیه شریفه - به خاطر گل روی پیامبرش در دامنه کوه ثور لشگرکشی می‌کند. سپاهیان بی نظیر برای حمایت از رسول خویش به آنجا گسیل می‌دارد، که اگر سند قرآنی نبود، باور کردنی نبود. مهم‌تر از آن، این عبارت استثنائی است که می‌فرماید: «و جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا».

ما همگی شعار «کلمة الله هی العلیا» را بسیار شنیده‌ایم و خوانده‌ایم و حتی به صورت تابلو پیش روی خود نصب کرده‌ایم، اما، چند درصد از ما مسلمانان می‌دانیم که این عبارت در کجای قرآن و در رابطه با کدام مسئله و موضوع ثبت شده است؟!

خداوند در ارتباط با سرنوشت‌سازترین و بزرگ‌ترین حوادث صدر اسلام همچون بدر و اُحد و احزاب و فتح مکه و ... چنین تعبیر و عبارتی را نفرمود؛ اما اینجا، بر این اساس که یکی از حساس‌ترین و عظیم‌ترین لحظات تاریخ بشریت بود، فرمود: «و کلمة الله هی العلیا».

خداوند در اینجا باید برای همیشه تاریخ به بشریت نشان می‌داد و در تاریخ ثبت می‌کرد که کلمه و اراده و خواست خداوند، برترین و بالاترین است، و لازمه اینکه کلمه الله همواره «علیا» باشد، این است که کلمه کافران در اسفل سافلین جای بگیرد، یعنی خواست و اراده آنان و مکر و نیرنگ آنان در هم و برهم شود و از صدر تا ذیل فروریزد!؟!

«کلمة الذین کفروا» همان تصویب نامه دارالندوة قریش بود که مورد اتفاق همه سران قریش قرار گرفته بود. خداوند باید کاری می‌کرد که آن «کلمه» برای

همیشه تاریخ، «سُفلا» و رسوا و ننگین گردد و انزجار و تنفر همگان را برانگیزد، به گونه‌ای که حتی کودکان نیز به آن بخندند و سران قریش ببینند و بپذیرند که در هیچ برهه‌ای از تاریخ تا این حد رسوا نشده بودند!؟

آگاهی یافتن قریش از خروج پیامبر

بر اساس تاریخ مشهور، بزرگان قریش فردای همان روز، صبح هنگام، متوجه خروج پیامبر شدند،^۱ ولی قرائن فراوان حاکی از آن است که آنان با تکیه بر قدرت، نفوذ و کثرت جاسوس و خبرچین‌هایی که داشتند، خیلی زودتر از آن، به محض خروج پیامبر، از این واقعه باخبر شدند. آنان بلافاصله، همان شب دریافتند که نه تنها پیامبر بلکه شخص دیگری هم به همراه او از مکه خارج شده است؛ شخصی که از بزرگان و سران قریش است و با توجه به نفوذ و موقعیتی که دارد، به تنهایی نمی‌تواند از مکه محسوب می‌شود. آنان به خیال خام خود می‌خواستند پیامبر را از مکه حذف کنند و افتخار اخراج او را به نام خود کنند، اما با خروج پیامبر، وقتی در متن اجرا قرار گرفتند، اولاً خود را در برابر عمل انجام شده دیدند؛ زیرا اینک دریافتند که فرد «خارج شده» را دیگر نمی‌توانند «اخراج» کنند!؟ از این سوی، احساس خطر کردند که اگر پیامبر و شخص همراه او به سمت مدینه حرکت کنند و با یهود هزارخط و اهل مدینه، و در پی آن با اعراب بادیه، دست به یکی کنند و بر علیه قریش قد علم کنند، و ستاره عظیم قدرت افسانه‌ای آنان را از فراز آسمان بر متن زمین ساقط کنند، چه خواهد شد؟! بنابراین، به قطع و یقین، این بار چاره کار را در قتل آن دو دیدند. از حکمت و تدبیر پیامبر چنان ضربه‌ای خورده بودند که حاضر شدند، حتی ابوبکر را که خود از بزرگان و سران قریش بود، بکشند؛ از این رو، برای کشتن یا دستگیری هر یک از این دو نفر یکصد شتر-که در آن زمان بالاترین دیه برای اشراف و

۱. تاریخ طبری، ۲/۳۷۴؛ خورشید نوبت، ۳۳۲/.

بزرگان محسوب می‌شد- جایزه قرار دادند؛ وقتی دیدند که اخراج (لیخرجوك) پاسخ نداد و رسوایشان کرد، راه چاره را در دستگیری یا قتل دیدند؛ تا حالا، گمان می‌کردند اخراج بهترین طرح ممکن است، اما اکنون به یقین رسیده‌اند که بدترین طرح ممکن را برگزیده و تصویب کرده بودند!؟^۱

افراد بسیار ماهر و رزمندگان دلاور و کاملاً مسلح‌شان را با بهترین مرکب‌ها استخدام کردند و اعزام کردند تا آن دو را تعقیب کنند. پیامبراکرم با اینکه اندیشیده بودند ردپایی از خود بر جای نگذارند، مهارت کارگزاران آنان به حدی بود که مسیر حرکت پیامبر را تشخیص دادند و تا دامنه جبل الثور پیش رفتند و خداوند همان جا برای حمایت از پیامبر لشگریان نامرئی خود را بر سر آنان فروریخت و تعقیب کنندگان را به طرز عجیبی به هزیمت کشاند. تعقیب کنندگان با سر و روی خونین نزد قریشیان برگشتند و اظهار داشتند که آنان تا پای کوه ثور پیش رفتند، اما قبل از هر گونه اقدامی تارومار شدند؛ از هر سوی، نیزه و شمشیر بر سرشان فروریخت بدون اینکه سپاهی در کار باشد (و آیده بجنود لم تروها)^۲. خداوند این گونه از پیامبر خود حمایت کرد، نه اینکه صبر کند و اجازه دهد که دشمن تا دهانه غار بالا رود و درون غار را بازرسی کند آنگاه با تار عنکبوت و تخم کبوتر و ... بخواهد دشمن را از ادامه تعقیب و اجرای منویاتش منصرف کند.

خداوند در قرآن حکیم تصریح می‌کند که سرور پیامبران خود را با سپاهیان نامرئی حفظ و حمایت کرد. هیچ کس این سپاهیان را ندید. حتی خود پیامبراکرم نیز آن لشگر نامرئی را ندید.

ابوبکر - که بعدها سرگذشت این سفر و مهاجرت را به طور مفصل بازگو کرده است - هیچ اشاره‌ای به این سپاهیان ندارد. از میان مشرکان و افراد دشمن نیز، کسی سخنی از این سپاه و لشگر بر زبان نیاورده است؛ آنان مأمور بودند که

۱. رک: دلائل النبوه، ۱۵۸/۲.

۲. نیز، نک: انوار التنزیل، ۸۲/۳.

همه جا را واری کنند؛ نه فقط کوه ثور، بلکه بنا داشتند هر مدّت که لازم است، سرتاسر حجاز را زیر و رو کنند و به هیچ روی دست بردار نبودند. به همین علت، خداوند کاری کرد که دیگر کسی جرأت نکند تعقیب پیامبر را ادامه دهد، و بدین سان به جای یک شجاعت و شهامت تاریخی یک ننگ و رسوایی بی نظیر برای قریش ثبت کرد و آنان را به اسفل سافلین فروفرستاد. کسانی که می توانستند صرفاً با دشمنی نکردن با پیامبر و مسلمانان - بدون اینکه حتی کار خاصی انجام دهند - آقا و سرور بشریت شوند، این گونه با پای خود و با رسوایی تمام به سرایشی اسفل سافلین در افتادند و پیش بینی سوره تین را تحقّق بخشیدند: «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم. ثم رددناه اسفل سافلین» (تین/۵-۴)؛ «و جعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هي العليا» (توبه/۴۰).

قریش، پس از این هزیمت، نه تنها تعقیب پیامبر را ادامه ندادند، بلکه تا زمان جنگ بدر، هیچ حرکتی از خود نشان ندادند؛ تنها کاری که توانستند بکنند و کردند این بود که به سراغ یکایک مسلمانان در مکه رفتند و بر آنان انواع جفاها را روا داشتند؛ آنان را تحت فشار گذاشتند که یا باید دست از اسلام بردارند و از آن براءت جویند یا باید همه اموال و دارایی شان را ترک کنند و تنها با یک لباس از مکه بیرون شوند. همه مسلمانان هم، چنین کردند و مهاجرت به سوی رسول خدا، کم کم یک ارزش اسلامی شد، البته با دو شرط اساسی: یکی اینکه مسلمانان باید در شرایطی قرار گیرند که نتوانند به مسلمانی خود ادامه دهند و به مرحله اخراج برسند و گرنه باید بمانند و به مسلمانی خود ادامه دهند و در هر جای دنیا که هستند استقامت کنند، نه اینکه با تسلیم در برابر دشمنان، آلت دست آنان شوند. دوم اینکه مهاجرت باید هدفمند باشد و مقاصد تعریف شده داشته باشد.

این هر دو شرط برای مسلمانان مکه فراهم بود، از این سوی، توسط مشرکان تحت فشار سنگین بودند و اخراج می شدند و از سوی دیگر در مدینه، پیامبر اکرم منتظر بودند تا مسلمانان به ایشان بپیوندند و کار دعوت اسلام را پیش ببرند:

«و من يهاجر في سبيل الله يجد في الارض مراغما كثيرا و سعة و من يخرج من بيته مهاجرا الى الله و رسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره على الله و كان الله غفورا رحیما» (نساء/ ۱۰۰)

بر همین مبنا، در برخی از آیات، مسأله ایمان و مهاجرت (آمنوا و هاجروا) در کنار جهاد یا قتال فی سبیل الله قرار می گیرد و ایمان و مهاجرت و جهاد (یا قتال) فی سبیل الله، در کنار هم، به عنوان سه ارزش اسلامی مطرح می شوند: «و الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله...» (انفال/ ۷۴).

سخن آخر اینکه بر اساس قرآن و احادیث معتبر، مهاجرت بدون این زمینه ها و مقدمات و محتوایی که بحث شد، یک ارزش اسلامی محسوب نمی شود.

سؤال: در رابطه با جریان لیلۃ المبیّت و حکمت خوابیدن حضرت علی (ع) در جای پیامبر اکرم توضیح دهید. آیا این جریان، بعد از پی بردن قریش به خروج پیامبر از مکه بوده است یا پیش از آن؟

جواب: مشهور این است که مشرکان به هنگام صبح از خروج پیامبر از مکه با خبر شدند و وقتی هوا روشن شد، آنان فهمیدند که به جای پیامبر، حضرت علی (ع) در جای ایشان خوابیده اند، اما - همچنان که قبلا گذشت - جریان از این قرار نبوده است و دقت در قراین و شواهد موجود در گوشه و کنار قضیه، ما را به این نتیجه می رساند که قریش به محض خروج پیامبر از مکه از این جریان خبردار شدند.

لیلة المبیّت

لیلة المبیّت

این مسئله، ارزش جریان لیلۃ المبیّت را بالا می‌برد؛ اگر در اخبار مربوط به لیلۃ المبیّت دقت کنیم، با تعبیر «فی فراشه» مواجه خواهیم شد که تعبیر دقیقی است و حاکی از این واقعیت است که پیامبر اکرم به حضرت علی(ع) فرموده‌اند که آن شب را در جای ایشان بخوابند و درست در بستری که ایشان شب‌ها آنجا می‌خوابیدند، بیتوته کنند تا اگر احیاناً قریشیان وارد خانه شدند، همه چیز را به صورت عادی بیابند.^۲

جریان لیلۃ المبیّت تنها یکی از تدابیر پیامبر اکرم بوده است، نه اینکه تنها تدبیر ایشان باشد. معمولاً در این قبیل بحران‌ها، یک تدبیر کافی نیست و حکمت و درایت اقتضا می‌کند که چندین تدبیر متداخل اندیشیده شود. امروزه به این قبیل اقدامات که در مسائل امنیتی مطرح است، اقدامات تأخیری گویند و حداقل تأثیر آنها این است که آسیب دشمن به تأخیر می‌افتد. درست همان گونه که ما اگر مجبور شویم اتومبیل خود را در محلی نامناسب پارک کنیم، هر اقدامی که از دستمان بر می‌آید، انجام می‌دهیم تا سرقت احتمالی آن را -اگرچه به مدت کم- به تأخیر اندازیم؛ مثلاً قفل فرمان یا قفل پدال می‌زنیم و ...

بنابراین، نباید تصور کنیم که تدبیر پیامبر اکرم صرفاً به همین یک مورد منحصر می‌شود؛ اینها همه تدابیر متداخل بوده‌اند؛ یکی از تدابیر هم این بوده است که قریشیان اگر به خانه پیامبر(ص) درآیند، اوضاع و شرایط را مانند هر شب عادی ببینند. در گزارش‌های تاریخی ثبت شده است که قرار شد امام علی(ع) همان بُرد (روانداز) خاصی را که پیامبر اکرم معمولاً از آن استفاده می‌کرد،

۱. رک: اعیان الشیعه، ۳۵۷/۱؛ اسنی المطالب/۱۵۶؛ احقاق الحق، ۵۸۳/۵.
۲. رک: السیره النبویه، ۴۸۲/۱؛ عیون الاثر، ۲۰۶/۱؛ دلائل النبوة، ۴۶۴/۲؛ جوامع السیره النبویه/۶۹؛ الرّوض الانف، ۲۰۱/۴، المناقب و المثالب/۱۳۶؛ الصّحیح من سیره النبی الاعظم، ۳۶/۴.

به روی خود بکشد تا اوضاع، همچون شب‌های پیشین باشد.^۱

اما اینکه شب‌های پیشین پیامبراکرم چگونه و با چه شرایطی سپری می‌شده است، دقیقاً و به تفصیل معلوم نیست؛ این جریان لیلۃ‌المبیت است که ما را ناگزیر می‌کند وضعیت شب‌های قبلی را تصور کنیم. از این رو ما اگر بخواهیم در ریز مسائل دقت کنیم، با سؤالات بی‌جواب یا جواب‌های نیمه‌راه بسیاری مواجه خواهیم شد. قدر مسلم اینکه جریان لیلۃ‌المبیت - که علی(ع) قهرمان آن است - یکی از اقدامات سیاسی پیامبراکرم در قضیه مهاجرت می‌توانسته است بوده باشد؛ چنان‌که گوشه‌های دیگری از این اقدامات در رابطه با برخی دیگر از اصحاب آن حضرت بوده است. مثلاً پیامبراکرم از قبل با صهیب قرار گذاشته بودند که اگر شرایط خاصی پیش آید و عناد قریش به جاهای باریک برسد، به اتفاق هم مهاجرت کنند و قطعاً عده‌ای هم از این ارتباط صمیمی میان پیامبر و صهیب باخبر بودند،^۲ اما می‌بینیم پیامبراکرم بنا بر تدبیر سیاسی دقیقی که داشتند، عمداً صهیب را به همراه خود نمی‌برند.

در یک تدبیر دیگر، می‌بینیم پیامبراکرم با اینکه راه متعارف مکه به مدینه را انتخاب نکرده بودند و راهی دیگر را که از جبل‌الثور می‌گذشت برگزیده بودند، با این همه نه روی تمام پا، بلکه روی کناره پا راه می‌رفتند و به گونه‌ای گام بر می‌داشتند که رد پای بر جای نگذارند و اثر گام اولی را گام دومی از بین ببرد.^۳

اینها و جز اینها، همه تدبیرهای ممکن بود که پیامبراکرم با اینکه به حمایت الهی و امدادهای خداوند اطمینان کامل داشت - اندیشیده بود، و اینها همه درس‌های زندگی است، و به ما می‌آموزد که حتی در شرایطی که به امدادهای الهی مطمئن هستیم، حق نداریم، ناسنجیده و غیر عاقلانه رفتار نماییم و تدابیر لازم را نیاندیشیم. پیامبراکرم - که اسوه حسنه است - همه این موارد را باید

۱. احقاق الحق، ۶۸۳/۸.

۲. طبقات کبری (ترجمه)، ۱۹۶/۳.

۳. خورشید نبوت/ ۳۳۰.

رعایت می‌کرد، مگر مواردی که رعایت آنها، عملاً ممکن نبود؛ آنجا بود که خداوند خود مستقیماً دخالت می‌کرد و از بنده برگزیده‌اش حمایت می‌نمود.

سؤال: آن گونه که گذشت، قریشیان نخست گزینه قتل را مطرح کردند و وقتی مورد تصویب قرار نگرفت، به گزینه اخراج رسیدند، اما در ماجرای لیلۃ‌المبیت شواهد حاکی از این است که آنان به قصد قتل پیامبر اکرم به خانه ایشان هجوم آوردند؟

جواب:

و جعل كلمة الذين كفروا السفلى

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

الصحيح من سيرة النبي الاعظم

یک دیدگاه علمی که در ارتباط با مسائل سیره معصومین (ع) می‌توان مطرح کرد و از آن دفاع کرد و مدارک و اسناد معتبر اقامه نمود، این است که اطلاعات ما از سیره نبوی غالباً مواردی است که قریشیان آرزو داشتند که ما پیامبر (ص) را آن گونه بشناسیم؛ شناخت ما از پیامبر و سیره او بر اساس رؤیاهای

ابوسفیان‌ها و ابوجهل‌ها بنا نهاده شده است. نگاه ما به امام علی(ع) و زندگی او نوعاً نگاهی است که معاویه‌ها آرزو داشتند که ما علی را آن‌گونه ببینیم و بشناسیم. تصور ما از امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و سایر امامان معصوم(ع) نیز، مبتنی بر تصوّرهایی است که دشمنان آنان در برابر ما نهاده‌اند و ما برگرفته‌ایم. غالب اخباری که از زندگانی امام رضا(ع) در اذهان ماست، درست مطابق با مطالبی است که مأمون و اطرافیان او انتظار داشتند و می‌خواستند از امام رضا(ع) بدانیم. در رابطه با حضرت ولی عصر(ع) نیز، جریان همین گونه است. واقعیت این است که ما مسائل مهدویت و مباحث مربوط به انتظار و ظهور و ... را -آن‌گونه که با مبانی قرآنی و حدیث معتبر هم‌نوا باشند و با سیره صحیح سایر امامان معصوم در تضاد و تعارض نباشند- نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم. به عکس، مباحثی که ریشه در مکاتبی غیر از قرآن و سیره صحیح معصومین(ع) دارند، چنان در میان ما حاکم شده‌اند که اگر احیاناً بحثی مغایر با آنها و مطابق با ظواهر قرآن و سیره صحیح مطرح شود، هر دود دانسته می‌شود و همه در برابر آن موضع‌گیری می‌کنند.

در رابطه با مسأله مورد بحث، قرآن افشاگری می‌کند که قریشیان طرح قتل پیامبر را ریختند و خودشان به آن خندیدند و مطمئن شدند که این طرح قابل اجرا نیست؟! *موسسه فرهنگی بهری کانون شریعت و ترویج زبان قرآن*

مشکلی که در مسأله قتل پیامبر اکرم مطرح بوده است، فقط به طرح یا چگونگی اقدام به آن، منحصر نمی‌شود، اقدام به قتل پیامبر به هیچ وجه شدنی نبود؛ قرآن کریم می‌فرماید: «وَهُمَّوَا بِأَخْرَاجِ الرَّسُولِ» یعنی اهتمام آنان مصروف به اخراج رسول بود، نه قتل رسول! بر اساس بیان اطمینان‌بخش قرآن و نیز تاریخ معتبر، اقدام قریشیان به قتل پیامبر اکرم صرفاً داستان‌سازی است و با هیچ گوشه‌ای از بیان قرآن کریم و گزارش‌های معتبر تاریخی سازگار نیست و با سوابق و لواحق قریشیان و با مسلمات جنگ‌های بدر و أُحُد و تاریخ زندگانی ابوجهل و ابوسفیان و ... هم‌آهنگ و هم‌آوا نیست؛ زندگینامه این افراد مشحون از گزارش‌هایی است که بر مبنای آنها، شخص محقق به یقین و باور می‌رسد به اینکه جامه قتل پیامبر بسیار گشادتر از قد و قواره آنان بوده است.

اینکه بگوییم از هر طایفه‌ای، یک شخص پیش قدم شد و یک گروه ده‌نفره یا صدنفره را تشکیل دادند و شبانه در مقابل درب خانه پیامبر گردهم آمدند و یکباره به درون خانه یورش بردند تا پیامبر را قطعه قطعه کنند و به این ترتیب، مسئولیت قتل آن حضرت تقسیم شود و بر عهده چند قبیله قرار گیرد و در صورت مطالبه خون‌بها هر قبیله‌ای یک شتر پرداخت کند و ...^۲ این مطالب برای داستان‌سازی و داستان‌سرایی مناسب است نه برای بیان وقایع و حقایق تاریخی.

واقعاً برای جهان اسلام، ننگ است که پس از گذشت تقریباً پانزده قرن، همچنان این تحریفات مسلم را در سیره نبوی با خود حمل می‌کند و دامان سیره مرضیه پیامبر اکرم را از لوث این مباحث ناشایست و ناهنجار پاک نمی‌گرداند.

سؤال: در رابطه با شخصیت ابوبکر توضیح مختصری بفرمایید.

جواب:

۱. رک: السیره النبویه، ۴۸۱/۱؛ تاریخ الامم و الملوک، ۳۷۱/۲؛ دلائل النبوه، ۲۰۲/۱.
۲. نک: السیره النبویه، ۴۸۲/۱؛ عیون الاثر، ۲۰۶/۱؛ دلائل النبوه، ۴۶۴/۲؛ جوامع السیره النبویه/۶۹.



قریش وقتی متوجه شدند پیامبر(ص) از مکه خارج شده است، هم زمان، از خروج ابوبکر نیز، باخبر شدند. قریشیان اگر از این تصمیم ابوبکر اطلاع می یافتند، دست کم با او مشورتی می کردند و از او -لفظی هم که شده- تعهد می گرفتند مبنی بر اینکه مکه را ترک نکنند و ...

خروج ابوبکر همراه پیامبر یکی از دهها موردی است که خداوند قاطعانه به قریشیان رودست زده است و چه بسا نخستین آنها بوده باشد. ابوبکر نزد قریش -همانگونه که بعدها در مسأله خلافت معلوم شد- به اندازه‌ای سرشناس و شاخص بود که اگر پس از خروج پیامبر، تنها به مدت یک ساعت در مکه باقی می ماند، یقیناً خودش، خانه و دو دخترش (عایشه و اسماء) و نیز اطرافیانش، همه مرکز توطئه و فتنه می شدند و پیامبر(ص) با زیرکی تمام این مرکز فتنه و توطئه را از دست سران قریش گرفت. اینها مسائلی است که ما باید بدانیم و از آنها درس

عبرت بگیریم و نگاه و توجه‌مان را صرفاً به جنگ‌ها و زدوخوردها و حوادث پُرسروصدا و ظواهر امور مصروف نکنیم.

برخورد افکار، سنجش‌ها و تدبیرها و رفتارهای حکیمانه و ... بسیار تماشایی‌ترند. اگر انسان در یکی از این موارد، یک عمر دقت کند و به بازخوانی پردازد، ارزش دارد. نیاز جهان اسلام هم همین است. اهمیت سیره پیامبر اکرم نیز در همین است که الگو و سرمشق باشد (لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة). اسوه بودن پیامبر یعنی همین؛ یعنی نگاه کنید و ببینید که پیامبر تا چه اندازه در همه مسائل دقیق و ظریف و حکیم است.

پیامبر با ابوبکر قرار گذاشته بودند که اگر بنا بر مهاجرت باشد، با هم از مکه خارج شوند. ابوبکر نیز رازنگاه‌دار بود و کسی را از این قرار با خبر نداشت. بعدها طبق گزارش دختران او، معلوم شد که تقریباً از چهل روز پیش، دو ناقه جوان و نیرومند را آماده کرده بود و به خوبی به آنها رسیدگی کرده بود و علوفه مرغوب به آنها خورانیده بود و خلاصه همه احتیاط‌های لازم را بنا بر توصیه‌های پیامبر اکرم به منظور آمادگی برای یک سفر بسیار مهم و خطیر رعایت کرده بود. بعضی را به عنوان راهدار شناسایی کرده بودند تا به موقع از او یاری بگیرند. یک نفر را هم موظف نموده بودند که سوار یکی از ناقه‌ها شود و آن دیگری را یدک بکشد و هر دو را به پای جبل‌الثور بیاورد، البته نه در آغاز، بلکه پس از سه روز سردرگمی قریش و یأس کامل آنان از تعقیب و گریز.^۱

پیامبر اکرم و ابوبکر بالاخره از غار پایین آمدند و سوار ناقه‌ها شدند؛ این حرکت، به قدری دقیق و زیبا طراحی شده بود که حتی سر راه، توانستند به مسجدالحرام نیز بروند و خیلی محترمانه با کعبه معظمه و شهر مکه وداع کنند، چنان که گویی هیچ تعقیب و گریز و اخراجی در کار نیست.^۲ این مسائل در همراهی ابوبکر با پیامبر اکرم بسیار مهم‌اند و اگر به دقت مورد

۱. نک: البداية و النهاية، ۳/۱۷۷-۱۷۹.

۲. السيرة الحلییه، ۲/۴۰.

مطالعه و بررسی قرار گیرند، به اضافه سایر مباحث در مورد شخصیت ابوبکر، شاید در کتابی بالغ بر هزار صفحه جای گیرند و اینها همه گوشه‌ای از سیره سراسر حکمت و تدبیر پیامبر اکرم است.^۱

سؤال: آیا ابوبکر در زمره افراد دارالندوه قریش بود؟

جواب: ابوبکر قطعاً جزء اعضای دارالندوه نبود، زیرا اسلام آورده بود و به خاطر آن، همه امتیازات و مقامات ظاهری و اجتماعی خود را وانهاده بود و سران قریش او را به خاطر اسلام آوردنش، طرد کرده بودند و در جمع خود راه نمی‌دادند. مسلمان شدن ابوبکر، عمر و عثمان سرفصل‌های مهمی در تاریخ اسلام محسوب می‌شوند و هر یک ارزش و اهمیّت و جایگاه خاص خود را داراست و اینها همه حاکی از عظمت اسلام است.

کسانی که از روی تعصبات مذهبی، حرف‌های ناسنجیده و غیر محققانه می‌زنند و اقداماتی از خود ظهور و بروز می‌دهند، باید متوجه باشند که عظمت اسلام را مورد تردید قرار می‌دهند. اسلام آوردن این افراد، به‌خاطر امتیازات و شرافت‌های قومی و ظاهری که داشتند، عظمت و صف ناپذیری را برای اسلام و مسلمین به ارمغان آورد. چنین نبود که آنان پس از اسلام مطرح شده باشند؛ شهرت و مقام و منزلت آنان در میان قوم و قبیله خودشان، پیش از اسلام مطرح بود و تشخیص خاصی نزد قریشیان داشتند. در کنار آنان افرادی نیز همچون ابوجهل و ابولهب بودند که نتوانستند از مقام و موقعیت خود دست بردارند و به عکس، به خاطر حفظ آن حاضر شدند دست به هر کاری بزنند.

اهل علم و تحقیق و مسلمان حقیقی که خدای عزیز و حکیم را می‌پرستند و رسول خدا را با وصف عزیز و حکیم می‌شناسد و این اوصاف الهی را در پیامبر اکرم نیز می‌یابد، هر چیزی را سر جای خود قرار می‌دهد و همه چیز را - طبق فرمایش مقام معظم رهبری - بر محور بصیرت می‌بیند و می‌سنجد نه بر

۱. برای مطالعه بیشتر، رک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۴، مدخل «ابوبکر».

اساس امیال و هواهای نفسانی و تعصبات جاهلی. شرط تحقیق آن است که زمینه‌ها را با یکدیگر خلط نکنیم و موقعیت‌های گوناگون را باهم در نیامیزیم؛ شرط انصاف آن است که امتیازها را امتیاز، و ضد امتیازها را ضد امتیاز ببینیم.

مرحوم علامه عسگری (ره) همه این اوصاف را در خود جمع کرده بود؛ در هر بحثی، هم نکات مثبت را تبیین می‌کرد و هم نکات منفی را. علمای اهل تسنن احترام خاصی برای او قائل بودند؛ در تجمعات مختلف، همیشه اصرار داشتند که پشت سر ایشان نماز بگذارند. این همه به خاطر روحیه انصاف و واقع‌بینی علامه سید مرتضی عسگری بود که مظهر بارز علم و کمال و تحقیق بود. همگان، نظرات او را با جان و دل می‌پذیرفتند. شیعه بودن ایشان هم در جای خود قرار داشت و هیچ تعارضی با عقاید و نظریات محققانه ایشان نداشت. اساس کار ایشان این بود که، مثبت، در حق دوست و دشمن، مثبت است و منفی نیز برای همه منفی است. او صرفاً در پی کسب رضای الهی بود، و با سیره شایسته خود بر همگان ثابت نمود که لازمه شیعه بودن، ناسزا گفتن، اراجیف بافتن، مرزها را شکستن و حدود و آداب و حرمت‌ها را مراعات نکردن نیست.

از امام رضا(ع) نقل شده است که فرموده‌اند: «...فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا...» یعنی مردم اگر زیبایی‌های سخنان ما را بدانند، قطعاً پیرو ما خواهند شد.^۱

لازمه درک و دریافت سیره صحیح پیامبر اکرم به نحو شایسته، این است که به همه حقایق و وقایع این سیره مرضیه، به دیده تحقیق بنگریم و هیچ گوشه‌ای از این سیره سرتاسر الگو و سرمشق را نادیده نگیریم. حتی امثال ابوجهل و ابوسفیان و ... خواه‌ناخواه در گوشه‌ای از سیره آن حضرت جای داشته‌اند. حتی در رابطه با گمنام‌ترین افرادی که به نوعی در سیره نبوی حضور داشته‌اند، باید تحقیقات جامع و کاملی داشته باشیم. سیره نبوی بسیار عظیم و گسترده است و

۱. معانی الاخبار/۱۸۱؛ بحار الانوار، ۳۰/۲؛ مسند الامام الرضا، ۶/۱.

تحقیق و تفحص در رابطه با سرگذشت و سوابق و لواحق همه کسانی که در زمان پیامبر و محدوده زمانی عام الفیل تا سال دهم هجرت - به هر نحوی - حضور داشته‌اند، گوشه‌هایی از این عظمت را نمایان خواهد ساخت. گام نخست، بررسی زندگینامه این افراد و نحوه ارتباط مثبت و منفی آنان با پیامبر است؛ کماینکه در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، برای سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر اکرم، مدخل‌ها و مقاله‌های مفصّلی اختصاص یافته است.

سؤال: آیا درست است، آنگاه که پیامبر اکرم در غار ثور بودند، فردی خبرهای مکه را به ایشان می‌رسانیده است.

جواب:



مؤسسه فرهنگی هنری کانون شر و ترویج زبان قرآن

ممکن است برخی قائل باشند به اینکه پیامبر اکرم همه این اخبار را از طریق وحی به دست می‌آورده‌اند؛ اشکالی هم ندارد. با وجود این، در این ارتباط باید گفت شکی نیست که پیامبر اکرم در همه احوال و زمینه‌ها از امکان استثنائی وحی الهی برخوردار بوده‌اند، تا آنجا که به گواهی قرآن کریم تمامی سخنان و گفته‌های آن حضرت حکم وحی را داشته است، اما در رابطه با این قضایا، هیچ ضرورتی ندارد که قائل باشیم به اینکه ایشان یکایک اخبار و مسائل را از طریق وحی دریافت می‌کرده‌اند، مگر نه این است که دوست و دشمن آن حضرت را به عنوان یک شخص مدیر و مدبّر و حکیم می‌شناسند و همه این اوصاف در واقع، نشانگر

حکمت و تدبیر ایشان در امور بوده است؟! از این گذشته، «أسوه» بودن پیامبر اکرم در مواردی از این دست و درس‌های زندگی و اصول و مبانی و راهکارهای اخلاقی فردی و اجتماعی که از بررسی این‌گونه موارد در سیره نبوی باید به دست بیاید، با کدامیک از این دو دیدگاه سازگارتر است؟



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۹



از

کعبه

تا

مؤسسه عالی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

کربلا

حسین مَنّی و اَنَا من حسین

یکی از آموزه‌های امام صادق(ع) به ما این است که برای ادای حق در ساحت با عظمت حضرت سیدالشهداء، هرگاه که به یاد آن حضرت می‌افتیم، سه بار بگوییم:

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ

يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ

این تفسیر امام صادق(ع) از آیه صلوات در واقع، قبلاً توسط خود پیامبر اکرم صورت گرفته است؛ آن جا که فرموده‌اند: «حسین مَنّی و اَنَا من حسین»؛^۱ این

۱. اصول کافی، ۵۷۵/۴؛ بحار الانوار، ۳۰۱/۴۴؛ ریاض الابرار، ۲۶۴/۱.

۲. الارشاد، ۱۲۷/۲؛ بحار الانوار، ۲۶۱/۴۳؛ کامل الزیارات/۵۲.

تعبیر را به شکل ساده در زبان فارسی می‌توان چنین بیان کرد: من و حسین با هم فرقی نداریم؛ من همان حسینم و حسین خود من است!

باری، پیامبر اکرم به رغم همه تفاوت‌هایی که میان آن حضرت و سیدالشهداء موجود و مطرح است و همگان بدان واقف‌اند (از جمله اینکه آن حضرت خاتم‌النبین و سید المرسلین هستند و...) با این وصف، با کمال صراحت فرموده‌اند: «حسین منی و انا من حسین»!

بنابراین در آیه مشهور صلوات به راحتی می‌توانیم به جای کلمه «النبی» کلمه «الحسین» را بگذاریم و آیه را چنین تفسیر کنیم: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الْحُسَيْنِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَى الْحُسَيْنِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا». بر اساس این آیه شریفه صلوات، همان‌گونه که ما موظف هستیم بر پیامبر صلوات بفرستیم، باید بر امام حسین (ع) نیز، با همین تعبیر، صلوات بفرستیم: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». بر این مبنا، همه امتیازاتی که پیامبر اکرم نسبت به سایر انبیا دارند، در حق امام حسین (ع) نیز مطرح‌اند.

همچنین، در رابطه با امیرالمؤمنین (ع) نیز جریان از همین قرار است. بر اساس تفسیر قرآن به قرآن و با استناد به ماجرای مسلم تاریخی «مباهله» و آیه «مباهله»^۱، که علی (ع) را نفس پیامبر اعلام می‌کند، در تفسیر آیه صلوات، این بار می‌توانیم به جای کلمه «النبی»، نام «علی» را بگذاریم: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى عَلِيٍّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَى عَلِيٍّ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».

ایمان به پیامبر اکرم و خاتم‌النبین، در واقع همان ایمان به امام علی (ع) و امام حسین (ع) است، و ایمان به پیامبر اکرم بدون ایمان به این امامان معصوم، در بهترین وضعیت، به دوران ایمان قبل از خاتم‌النبین بر می‌گردد و در حد ایمان به یکی از انبیای گذشته تنزل می‌نماید.

۱. فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا و
أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين (آل عمران/ ۶۱)
۲. البرهان، ۶۳۰/۱.

وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ

العظيم

أَوْلْنَا مُحَمَّدًا آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَأَوْسَطْنَا

مُحَمَّدًا وَكَلْنَا مُحَمَّدًا

مراتب سه گانه اسلام

مراد از طرح این مبحث «از کعبه تا کربلا» تأکید بر این نکته است که حقیقت اسلام باید در پرتو مکتب امام حسین (ع) شناخته شود؛ اگر آیین اسلام خارج از این مکتب تعریف شود -حتی اگر تمامی امتیازات اسلام محمدی را هم داشته باشد- بازهم کافی نیست؛ زیرا این اسلام، به راحتی می‌تواند به اسلام ابراهیمی بازگردد و در همان حد و همان سطح درجا بزند.

محور اصلی بحث «از کعبه تا کربلا»، تبیین سه گونه اسلام است: اسلام ابراهیمی و اسلام محمدی و اسلام حسینی. این مسئله بسیار مهم است و همیشه باید بر آن تأکید ورزید؛ چنان که اگر به هر شکل، مورد غفلت قرار گیرد، همه آن مقامات و امتیازات اسلام و مسلمین و امت اسلام و آنچه در پرتو ظهور پیامبر خاتم به امت آخرالزمان ارزانی شده است، همه به ماقبل اسلام باز خواهد گشت و دچار سیر قهقرایی خواهد گردید.

سه اسلام ابراهیمی و محمدی و حسینی با یکدیگر تفاوت بسیار دارند و

۱. بحار الانوار، ۳۶۳/۲۵؛ الغیبة/۸۶؛ الانصاف فی النصّ علی الائمه/۲۲۵.

نسبت به یکدیگر دارای یک سیر ترتبی و تکاملی اند. اسلام ابراهیمی باید ارتقا یابد تا اسلام محمدی شود و اسلام محمدی نیز، باید تکامل یابد تا به اسلام حسینی تبدیل شود.

اسلام ابراهیمی قرن‌ها انتظار کشید تا شرایط و اوضاع و احوال برای ظهور پیامبر خاتم و بیان و تبیین اسلام محمدی فراهم شود و قرآن عظیم نازل گردد: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً» (مائده/۳). با ظهور خاتم النبیین و نزول قرآن کریم و تعلیم فراگیر کتاب و حکمت، اسلام ابراهیمی آن چنان شمول و گسترش و تکامل یافت که با دوران آغازین و پیشین خود، اصلاً قابل مقایسه نبود.

اسلام محمدی نیز، به نوبه خود -البته در یک فاصله زمانی نسبتاً کوتاه‌تر (در حدود نیم قرن)- در انتظار ماند تا با ظهور حرکت و نهضت امام حسین (ع)، برخی از زوایای اصلی و مهم آن، تصحیح و تکمیل شوند و اوج و ارتقا یابند، نه به این معنا که اسلام قبلاً ناقص و نارس بود؛ مراد این است که با ظهور کربلا و عاشورا، اسلام ظهور و بروزی نوین یافت و مرحله تعیین کننده بازتعریف و بازشناخته شدن را تجربه کرد.

اسلام آیین رستگاری

آیه ۷۷ سوره حج بیش و پیش از هر چیز دیگر، حاکی از ماهیت و حقیقت حرکت و نهضت باشکوه امام حسین (ع) در متن اسلام ابراهیمی و اسلام محمدی است: «یا ایها الذین آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون».

قرآن کریم، آن چنان حق محض و محض حق است که یکایک اجزای آن

همچون جایگاه ستارگان دقیقاً در جای خود قرار گرفته‌اند^۱ و هر یک از آیات، عبارات، جملات، کلمات و حتی حروف آن، حساب و کتاب خاص خود را دارند. چنانکه در آیه مورد بحث مشاهده می‌کنیم، اگر جمله «و افعلوا الخیر» از این آیه حذف شود، نظام آیه به هم می‌ریزد و متن قانون و اساس آیین رستگاری مخدوش می‌شود. رکوع و سجود و صرف پرستش خدا، لزوماً انسان را به فلاح نمی‌رساند؛ اگر «و افعلوا الخیر» در کار نباشد، فلاح و رستگاری هرگز حاصل نمی‌شود.

و افعلوا الخیر و افعلوا الخیر

بی شک تا زمانی که نهضت امام حسین (ع) اتفاق نیفتاده بود و مکتب کربلا گشوده نشده بود و خطوط و تعلیمات و آموزه‌های اسلام حسینی به اسلام محمدی افزوده نشده بود، این آیه نیز تفسیر حقیقی خود را باز نیافته بود. نهضت عاشورا به این آیه کریمه و بسیاری دیگر از آیات قرآن کریم معنا و حقیقت بخشید. امت اسلام پیش از کربلا، در کدام صحنه درست عمل کرده بود و در کدام زمینه، بهترین را برگزیده و دنبال کرده و بدان دوام و استمرار بخشیده بود؟ امت اسلام، پس از وفات پیامبر، کی و کجا به فرمان الهی «و افعلوا الخیر» جامه عمل پوشانیده بود؟ کجا اجابت فراخوان «حی علی خیر العمل» را تحقق بخشیده بود؟ حال آنکه مکتب عاشورا و مکتب کربلا و مکتب امام حسین (ع) هر آنچه

۱. اشاره به مضامین آیات ۷۵ تا ۸۰ سوره واقعه: فلا أقسم بمواقع النجوم. و إنه لقسم لو تعلمون عظیم. إنه لقرآن کریم. فی کتاب مکنون. لا یمسه إلا المطهرون. تنزیل من رب العالمین.
۲. پرتوی از قرآن، ۴ / ۲۳۱؛ لسان العرب، ۴ / ۲۶۵.

برگزید و انجام داد، بهترین و گزیده‌ترین بود. پیش از آن، امت اسلام چنین گزینشی نداشت یا اگر داشت، بدان استمرار نبخشید و به نتیجه نرسانید.

حجّ آموزشگاه جهاد

سوره حجّ، نام و عنوانش، حجّ است. در این سوره مسائل حجّ مطرح شده است؛ مسأله تأسیس حجّ و فراخوان حجّ ذکر شده است؛ نام و یاد حضرت ابراهیم آمده است، اما محور موضوعی سوره حجّ جهاد است، و همه این مسائل که در سوره حج بیان شده‌اند، به جهاد ختم می‌شوند: «و جاهدوا في الله حقّ جهاده». در این سوره، حجّی مطرح شده و مناسک آن مورد توجه قرار گرفته است که آموزشگاه جهاد است. آیه پایانی سوره حجّ (آیه ۷۸) حاکی از ماهیت مجاهد پرور حجّی است که در این سوره مطرح شده است:

و جاهدوا في الله حقّ جهاده
هو اجتباکم و ما جعل علیکم في الدّین من حرج
ملّة ابراهیم هو سمّاکم المسلمین من قبل و في هذا
لیکون الرّسول شهیدا علیکم و تكونوا شهداء علی النّاس
فأقیموا الصّلاة و آتوا الزّکاة و اعتصموا بالله
هو مولاکم فنعم المولی و نعم التّصییر

کربلا قیام و قوام کعبه

یکی از شاعران دانشمند، ادیب، محقق و محدث ایرانی، در سده چهاردهم هجری، محمد حسین صغیر اصفهانی است که اشعار او مزایای ویژه‌ای دارد و در بردارنده حقایقی است که در اشعار دیگر کمتر یافت می‌شود. ایشان در قالب یک بیت، حقیقتی را که موضوع این مبحث ماست، به نظم درآورده و در همان یک بیت حقّ مطلب را ادا کرده است:

کعبه از کرب و بلا کسب شرف می کند الحق

تا تو آسوده به دار الشرف کرب و بلایی^۱

حقیقت همین است؛ این کربلاست که با تحقق بخشیدن به خود، کعبه را تثبیت کرد؛ اگر رکن کربلا نبود، هیچ یک از چهار رکن کعبه پا برجای نمی ماندند. این وقوع صحنه کربلا بود که ارکان کعبه را تا قیام قیامت استوار گردانید، به گونه ای که هیچ گاه، احتمال تعرض به آن وجود نخواهد داشت و هرگز، ارکان پنجگانه آن دچار تزلزل نخواهند گردید.

در سوره بقره (آیه ۱۲۵) می خوانیم:

و إذ جعلنا البيت مثابة للناس و أمنا و اتخذوا من مقام إبراهيم مصلى و عهدنا إلى إبراهيم و اسماعيل أن طهرا بيتي للطائفين و العاكفين و الرکع السجود
همچنین، در سوره مائده (آیه ۹۷) می خوانیم:

جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما للناس و الشهر الحرام و الهدى و القلائد
ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما في السماوات و ما في الارض و ان الله بكل شيء عليم

قیاما للناس

موسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۱. متن کامل مرثیه مرحوم صغیر اصفهانی چنین است:
یا حسین ای که شهید از ستم قوم دغایی/وی که هم خون خدا هم پسر خون خدایی
هم تو پرورده دوش علی و دامن زهرا/هم تو زینت ده آغوش رسول دوسرایی
سجده بر خاک سرکوی تو آرند خلائق/جان فدای تو که هم قبله و هم قبله نمایی
به خدا هم تو خلیلی بخدا هم تو ذبیحی/به خدا هم تو حرم هم تو صفا هم تو منایی
کعبه از کرب و بلا کسب شرف می کند الحق/تا تو آسوده به دار الشرف کرب و بلایی
چه عجب دیده گر از اکبر و عباس بپوشی/که به قربان شدن کودک شش ماهه رضایی
با لب تشنه بریدند سر از جسم شریفت/با وجودی که توهم خضری و هم آب بقایی
سوخت داغت جگر آدمی و جن و ملک را/مایه درد و غم خلق زمین اهل سمایی
ما به یاد تو نباشیم چگونه که ز شفقت/زیر خنجر دم آخر تو به فکر غم مایی
روز و شب ناله و آه تو بلند است صغیرا/مرحبا بلبل خوش نغمه بستان عزایی

کعبه مبدأ یا مقصد؟

حرکت عاشورا یک حرکت تاریخی بود؛ «تاریخی» نه به معنای «مُرده و کهنه» بلکه به معنای تاریخ ساز و آغازگر تاریخ. آری، کربلا و عاشورا تاریخ نوینی را آغاز کرد، آنگاه که امام برحق، جگر گوشه رسول خدا که همگان به پیشوایی و امامت و هم‌مقام بودن او با رسول الله معترف بودند در شرایطی که افواج حج‌گزاران مسلمان به سمت و سوی کعبه سرازیر بودند، با کعبه وداع گفت و از آن فاصله گرفت و این اشتباه بزرگ تاریخ را تصحیح کرد و به همگان گوشزد نمود که **کعبه مقصد نیست**، و رسیدن به کعبه، رسیدن به همه چیز نیست. کعبه مبدأ است نه مقصد، کعبه آغاز حرکت است، نه پایان آن!

اگر این خطای خطیر و اشتباه بزرگ تاریخ در پرتو نهضت کربلا تصحیح نمی‌شد، حتی پس از ظهور اسلام و فتح مکه و دور ریختن بت‌ها از درون کعبه و... همواره این احتمال وجود داشت که کعبه باز هم بار دیگر بت‌خانه شود.

حضرت ابراهیم(ع) کعبه (خانه خدا) را برای عبادت خدا ساخته بود:

(بقره/۱۲۷ و ۱۲۸):

و إذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسماعيل
ربنا تقبل منا انك أنت السميع العليم
ربنا و اجعلنا مسلمين لك و من ذريتنا أمة مسلمة لك،
و أرننا مناسكنا و تب علينا،

اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ

اٰمَةٌ مُّسَلِّمَةٌ

وَاَجْعَلْنَا مُسْلِمِيْنَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُّسَلِّمَةً لَكَ
اَيُّكُمْ اِبْرَاهِيْمٌ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ قَبْلِ

وَتَكُوْنُوْا شٰهَدًا عَلٰى النَّاسِ

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

امام حسین(ع) با حرکت تاریخ‌ساز خود، این خطا و اشتباه بزرگ تاریخ را تصحیح نمود و به همگان آموخت که اینها همه مقدمه است؛ حجّ یک آموزهٔ مقدماتی است؛ پایان و نهایت و مقصد نیست، مقدمهٔ جهاد است، نه زمینه‌ای برای فراموشی آن؛ مسئولیت‌آفرین است نه بهانه‌ای برای شانه خالی کردن از زیر

بار مسئولیت‌ها.



امام، آنگاه که می‌خواهند از مکه خارج شوند، طی خطبه‌ای به مردم بیدار باش می‌دهند و در مقابل کسانی که دلسوزانه به امام نصیحت می‌کردند که به طرف کوفه نروند، یا اینکه به مدینه کنار حرم جدشان بروند و... می‌فرمایند:

«ألا ترون أنّ الحق لا يعمل به، وأنّ الباطل لا يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء الله، و أنّي لا أرى الموت إلا سعادة، و الحياة مع الظالمين إلا برماً»^۱.

چرا چشمانتان را بسته‌اید؟!

بصیرتتان کجا رفته است؟! اسلام بنا بود برای شما بصیرت به ارمغان آورد: «قل هذه سبيلي أدعوا إلى الله على بصيرة أنا و من اتبعني و سبحان الله و ما أنا من المشركين» (یوسف/۱۰۸) بصیرتی که رسول اکرم برای شما آورد، کجا رفته است؟! مگر نمی‌بینید که همگان از حق اعراض می‌کنند و از باطل طرفداری می‌کنند؛ مردم از حق روی گردان‌اند و زیر پرچم باطل سینه می‌زنند و حتی در راستای پیروزی باطل بر حق فداکاری می‌کنند؛ از باطل نهی و منع نمی‌کنند، و به حق امر و توصیه نمی‌نمایند؛ آخرتشان را به دنیا فروخته‌اند و...؟!!

چرا چشمانتان را بسته‌اید؟!

۱. تاریخ الامم والملوک، ۴۰۴/۵؛ احقاق الحق، ۱۳۴/۲۷.

اسلام ابراهیمی آیین خداپرستی

اسلام با ظهور حضرت ابراهیم(ع) در حدّ توحید و یکتاپرستی مطرح شد. توحید یعنی بساط شرک باید برچیده شود؛ ماه و خورشید و ستارگان و بتان را نباید پرستید؛ بت‌ها را باید از میان برد؛ شیاطین را باید رجم کرد و... اینها همه همان اسلام ابراهیمی است که بسیار باید ارتقا یابد تا به اسلام محمّدی برسد. دشنام دادن، سنگ زدن، مرگ بر بت و مرگ بر شیطان گفتن، سالانه دور هم جمع شدن، و هر سال انبوه‌تر از سال پیش به کعبه گرایش پیدا کردن، و... اینها همه همه توحید ابراهیمی است که لزوماً کافی و کارساز و کارآمد نیست. اینها همه مواردی هستند که می‌توانند با یک زندگی شیطانی جمع شوند و هیچ منافاتی میان آنها نباشد، کما اینکه زندگی بسیاری از ما مسلمانان این گونه است؛ در ظاهر اسلامی است، اما در واقع، کاملاً شیطانی.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

کسانی که بر اساس این توحید خالص، خدا را می‌پرستیدند، رفته‌رفته با خود گفتند: حال که بناست به خانه خدا احترام گذاریم، همه مقدّساتمان را هم داخل

کعبه قرار می‌دهیم، تا اینکه هرگاه در برابر بیت‌الله‌الحرام می‌ایستیم، یکجا در برابر بت‌هایمان نیز ایستاده باشیم، و به آنها نیز احترام بگذاریم؟! همه قبول داشتند که کعبه خانه‌ خداست و ابراهیم (قهرمان توحید) آن را بنا نهاده است، کسی این واقعیت را انکار نمی‌کرد. دانستن و پذیرفتن اینکه کعبه، خانه‌ خدا و بنای ابراهیم است و باید آن را طواف کرد و شناختن مقام و موقعیت حجر اسماعیل و زمزم و صفا و مروه و ... همه اینها لازم و خوب است، آه! چندان رشد و تعالی محسوب نمی‌شود و در حد کلاس پیش دبستانی اسلام خاتم النبیین و مراحل قبل از یادگیری الفبای اسلام محمدی است. اینها همه مظاهر توحیدی است که به راحتی با شرک آشتی می‌کند و درمی‌آمیزد؛ قرآن کریم می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (زمر/۳)

وقتی به مشرکان گفته می‌شد که بت‌ها را نپرستید در پاسخ می‌گفتند ما که منکر خدا نیستیم، ما این بتان را می‌پرستیم، تا ما را به خدا نزدیک کنند؛ اینها مقربان درگاه الهی‌اند. به همین راحتی، شرک و توحید را با هم آشتی داده بودند؛ مقرر آن دو را نیز یکی کرده بودند و خود کعبه، خانه‌ خدا را به صورت بت خانه در آورده بودند؛ طواف کعبه با طواف بت‌ها یکی شده بود و توحید ابراهیمی از بت‌پرستی قابل تفکیک نبود.

اسلام محمدی آیین خداشناسی

اسلام محمّدی با ظهور پیامبر خاتم متولّد می‌شود و با نزول تدریجی قرآن کریم تعالیم آن تبیین می‌شود و ۲۳ سال دعوت پیامبر اکرم را پشت سر می‌گذارد و منتظر می‌ماند تا در سال ۶۱ هجری (پنجاه سال پس از رحلت پیامبر) در پرتو مکتب امام حسین (ع) به یک تکامل و ارتقای عظیم دیگر نایل آید.

اسلام پس از تلاش و کوشش‌ها و جانفشانی‌ها و فداکاری‌های مسلمانان نخستین همچون امیرالمؤمنین (ع)، حضرت فاطمه (س) و حضرت خدیجه کبری (س) و...؛ به آن‌چنان رشد و گسترش و تعالی و ارتقایی دست می‌یابد که اصولاً با تعالی قبلی قابل مقایسه نیست. در اسلام ابراهیمی، یک مسلمان، حداکثر به خداپرستی می‌رسد و در اسلام محمّدی، حتی در پرتو نخستین آموزه‌های ابتدایی و آیات تفسیر نشده قرآن، از خداپرستی به خداشناسی ارتقا می‌یابد، و در اسلام حسینی و مکتب سیدالشهداء - که مکتب ارتقاء یافته و تفسیر شده قرآن است - از خداشناسی به سوی خدا دوستی اوج می‌گیرد و پرواز می‌کند.

انسان مسلمان، در مکتب ابراهیم، خدا را می‌پرستید، همان‌گونه که بت پرستان بت‌های خود را می‌پرستیدند و دور آنها می‌چرخیدند و دست بر سروصورت آنها می‌کشیدند و با آنها راز و نیاز می‌کردند و آنها را سنگ صبور خود می‌دانستند و در عالم خیال، میان خود و آنها روابط روحی و روانی برقرار می‌کردند. یک فرد خداپرست نیز، همین‌گونه با خدای خویش رابطه روحی و روانی برقرار می‌کرد و به همان شکل با او راز و نیاز می‌کرد و همان حرفها را با خدای خود در میان می‌گذاشت. اما در مکتب خاتم الانبیا صرفاً پرستیدن خدا کافی نیست؛ خدای را باید شناخت و آنگاه پرستید. معرفت الله، روح و جان خداپرستی است. خداپرستی یعنی، انجام دادن مناسک و مراسم دینی و عبادی و...، که همه جسم و کالبد هستند و روح و جان آنها، معرفت الله است. در مکتب

خاتم پیامبران انسان در پرتو آموزه‌های قرآن و سیره نبی اکرم، نظراً و عملاً، اسماء و اوصاف الهی را بازمی‌شناسد و خداشناس می‌گردد.

اسلام حسینی آیین خدادوستی

در مکتب امام حسین (ع)، انسانی که خداپرست و خداشناس است، می‌آموزد که باید خدادوست باشد؛ باید دوست خدا باشد و خدا هم دوست او؛ و الا کافی نیست و چندان از اسلام خود بهره‌ای نخواهد داشت. این مرحله از اسلام آن قدر پیشرفته و ارتقا یافته است که برای آموزش آن لازم بود که یک چنین فداکاری عظیمی در تاریخ صورت گیرد. این درس به اندازه‌ای مهم و اساسی بود که برای تدریس آن، لازم بود این همه خون بر زمین ریخته شود و تا این حد، فداکاری و جانبازی صورت گیرد و تا این گستره بی نظیر، درد و رنج تحمّل شود. الفبای درس خدادوستی و کتاب و دفترش با تمامی درس‌ها متفاوت بود و تدریس آن با کتاب و کلاس و دفتر ممکن نبود.

مراتب سه‌گانه فقه

نظیر همان مراحل گسترش و ارتقای آن که در انواع آیه گانه اسلام مطرح بود، در انواع فقه نیز مطرح است. فقه ابراهیمی در مرحله بسیار سطحی قرار دارد. تفقه در دین پیش از ظهور پیامبر خاتم و قبل از نزول قرآن، کاملاً سطحی است و پاسخگوی غالب مسائل پیچیده زندگی انسان نیست. گونه‌ای از فقه و دین است، و فقیه دین شناس هم دارد، اما از یک جایی به بعد، دیگر بُرد ندارد و پاسخگو نیست. همین فقه سطحی، در پرتو قرآن و فقه نبوی، ارتقا و تکامل می‌یابد و همه چیز را پوشش می‌دهد و جامعیت پیدا می‌کند و «تفصیل کلّ شیء» می‌شود. اینک، با فقه قرآن، همه چیز را می‌توان تبیین و بررسی کرد و برای همه چیز می‌توان دستورالعمل معین کرد (تبیانا لكلّ شیء).

اصول فقه حسینی

اما، فقهی که در کربلا مطرح است، محورش همسان فقه ابراهیمی صرفاً خداپرستی و همانند فقه محمدی، تنها خداشناسی نیست. این فقه از مراحل خداپرستی و خداشناسی گذر کرده است و اینک پیرامون خدا دوستی می‌چرخد. فقه حسینی با غالب فقه‌ها که تکلیف محورند و با تکلیف مکلف آغاز می‌شوند و بدان ختم می‌شوند، فرق ماهوی و تفاوت اساسی دارد.

در فقه تکلیف محور، مکلف همواره می‌پرسد تکلیف من چیست؟ واجب و حرامم کدام است؟ همیشه با توضیح المسائل و فتوا و استفتا سر و کار دارد. فقهای این فقه نیز مطابق با ادله احکام و اصول فقه و بر اساس کتاب و سنت و عقل و اجماع، به مکلفین پاسخ می‌دهند و تکلیف آنان را معین می‌کنند. در این فقه، مکلف مقلد است. اگر فقها بگویند واجب است، انجام می‌دهد، و اگر فتوا دهند حرام است، ترک می‌کند و اگر نگویند واجب یا حرام است، متحیر می‌ماند چه بکند؟!

درست مانند بسیاری از مسلمانان که در مدینه و مکه حاضر و ناظر فراخوان نهضت حسینی بودند و در جریان حرکت امام حسین(ع) قرار داشتند و امامت ایشان را نیز پذیرفته بودند؛ اما تکلیف محور بودند؛ در پی آیه یا حدیث یا فتوایی بودند که تکلیف آنان را مشخص کند و به آنان بگوید همراهی با حسین بن علی(ع) واجب است یا حرام؟ به دنبال فتوایی بودند که آنان را مکلف کند که به جای حج، روی به سوی آورند که حسین(ع) بدان سوی در حرکت است؟! پر واضح است که چنین فتوایی وجود ندارد و در هیچ توضیح المسائلی، همراهی با حسین(ع)، به عنوان یکی از واجبات عنوان نشده است و اصولاً نمی‌تواند عنوان شود. همراهی با حسین، یک تکلیف نیست تا در لابلای اوراق توضیح المسائل بدان امر شده باشد؟!

همه شاهدان حرکت و نهضت خدادوستانه و عاشقانه حسین(ع) در پی فتوا

بودند؛ چه آنان که در مدینه بودند و چه آنان که در مکه شاهد وداع امام بودند، یا آنان که در کوفه ماندند و بعدها طنین خطبه و خطابه علی‌گونه حضرت زینب(س) از خواب بیدارشان نمود.

فقه تکلیف محور، پاسخگوی اسلام به معنای آیین خدا دوستی نیست. در صفحه نخستین این گونه فقه و اصولاً در تعریف آن می‌خوانیم که محور و موضوعش صرفاً تکلیف و مکلف است. بیش از این هم نباید از آن انتظار داشت. در هیچ جای این فقه معین نشده است که مکلف در هر وقت و در هر مرحله کجا باید باشد و در شرایط مختلف سیاسی و اجتماعی چه مواضعی باید بگیرد. در نتیجه شخص مکلف در بسیاری موارد پس از تروق همه توضیح المسائل‌ها و تفحص در میان همه فتواها به اینجا می‌رسد که دیگر وظیفه‌ای بر عهده او نیست و حرجی هم برای او وجود ندارد، و به این ترتیب به یک خواب شیرین بسیار عمیق فرو می‌رود، و آنگاه که بیدار می‌شود، سر بریده امام و پیشوای خود را بر سر نیزه دشمنان اسلام می‌بیند!

اجتهاد در فقه حسینی

مقام معظم رهبری، در یکی از بیانات خود راجع به دفاع مقدس و منزلت شهید، اشاره‌ای جامع و مانع به فقه ارتقایافته حسینی دارند؛ آنجا که فرموده‌اند: «ما فقه به معنای واقعی کلمه و قرآنی آن را در میدان جنگ آموخته‌ایم». این فقه، دیگر تکلیف‌محور نیست و در توضیح المسائل‌ها یافت نمی‌شود. این همان فقه پیشرفته و ارتقایافته است؛ همان فقهی است که اسلام می‌خواهد و پیامبر اکرم برای تأسیس دانشگاه یا حوزه علمیه آن مبعوث شده‌اند، و تمامی سیره مرضیه آن حضرت، در راستای نیل بدان جهت گرفته است، و همان فقهی است که در صحنه کربلا صورت عینی به خود گرفت.

این فقه زمانی شکل می‌گیرد که مؤلفه‌های مکتب امام حسین(ع) بدان افزوده شود؛ تا وقتی که این مکتب فعال نشده باشد، کلاس درس این فقه برگزار

نمی‌شود و مجتهدانش پرورش نمی‌یابند. فقیهی که در مکتب فقه حسینی مجتهد شده است، با مجتهدان و فقهای دیگر تفاوت بسیار دارد. در صحرای کربلا، کسانی بودند که یک ساعت هم درس فقه و اصول نخوانده بودند، اما یکباره، اجتهاد عالی خود را نشان دادند.

حضرت قاسم بن حسن، فرزند امام حسن مجتبی (ع) نزد امام آمد و برای رفتن به میدان اجازه خواست. امام با زبانی متناسب با سن او - که ۱۳ سال بیشتر نداشت - از او پرسید: پسر برادر من! مرگ نزد تو چگونه است؟ چه مزه‌ای دارد؟ او بلافاصله پاسخ داد: «أحلی من العسل»؛ از عسل شیرین‌تر!

سؤال امام، سؤال بسیار بزرگی بود و هنوز هم پس از صدها سال، طنین آن همه مدعیان را مورد خطاب قرار می‌دهد، و دانشمندان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه را مخاطب می‌سازد و پاسخ می‌طلبد. پاسخ به این سؤال، اجتهاد می‌خواهد؛ اما نه اجتهاد درسی و ذهنی و فکری که بر اساس آن باید صغرا و کبرا چید و تأمل نمود و جوانب مسئله را سنجد و جرح و تعدیل کرد و...؛ یک اجتهاد مستقیم و بی واسطه می‌خواهد؛ با تأمل و تمرکز و استنباط و... نمی‌توان به این سؤال بزرگ پاسخ گفت.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

در فقه حسینی میان سؤال و پاسخ هیچ فاصله زمانی وجود ندارد: «أحلی من العسل»! عسل، ضرب المثل شیرینی و خوشایندی و پسند طبع انسان است؛ در این پاسخ دو کلمه‌ای، جهانی از عظمت و تعالی نهفته است. این است آن فقه

عالی و ارتقایافته‌ای که هنوز جهان اسلام و همهٔ دین شناسان و اسلام شناسان و... منتظر آن هستند، و اساس درس این فقه چیزی نیست جز انتقال یافتن و ارتقا پیدا کردن از خداشناسی به خدادوستی.

از خلیل اللّٰهی تا حبیب اللّٰهی

حضرت ابراهیم (ع) خلیل الله بود؛ اما پیامبر اکرم حبیب الله بودند، و ما نیز باید حبیب الله شویم، اگر آن حضرت اسوهٔ حسنهٔ ما هستند (لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة)، ما نیز باید حبیب خدا گردیم نه صرفاً خلیل او. فقه و اسلام حقیقی و توحید واقعی و عمیق، تنها در صورتی حاصل خواهد شد که در مسیر حبیب الله شدن گام برداریم. آن اسلام و توحید عمیق که از سر زبان فراتر رود و در عمق جانمان نفوذ کند و با تمام وجودمان عجین گردد، تنها در صورتی ظهور خواهد کرد که از مرز خلیل اللّٰهی فراتر رویم و حبیب الله شویم.

قرآن کریم در مقام تجلیل از حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: «وَاتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيْلًا» (نساء/۱۲۵). غالباً ما کلمهٔ خلیل را به معنای «دوست» می‌گیریم. در حالی که حبیب به معنای دوست است و خلیل با حبیب بسیار متفاوت است. خلیل از مصدر «خَلَّتْ» و هم خانوادهٔ خَلَّلَ، تَخَلَّلَ، خَلَّلَ و... است و به معنای قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر توأم با رفت و آمد است و خلیل آن است که دائم در رفت و آمد با کسی است و با او رفاقت دارد؛ همیشه سراغ رفیق خود را می‌گیرد و به او سر می‌زند.^۱ ابراهیم خلیل الله بود؛ یعنی دائم به یاد خدا بود؛ با او رفت و آمد داشت؛ و هیچ‌گاه رفت و آمدش را با خدا قطع نکرد؛ تا آنجا که یک خانه هم برای خدا ساخت تا خلیل بودن خود را ثابت کند؛ خدا هم از او پذیرفت و بر مبنای آن خانه، حج را تاسیس کرد تا از ابراهیم تجلیل کرده باشد؛ رفاقت میان خدا و ابراهیم بسیار بالا بود، اما در عین حال، خلیل الله بودن کجا و

۱. قس: ترتیب معجم مقاییس اللغة/۲۹۵؛ لسان العرب، ۱۱/۲۱۲؛ التحقیق، ۳/۱۱۸.

حبيب الله بودن كجا؟!

حبيب از ريشه «ح ب ب» به معنای دانه است؛ غالب دانه‌ها در میان پوسته‌های خود، دو جزء (لپه) دارند كه سخت با هم پيوسته و به هم وابسته‌اند، میان این دو قسمت هیچ خلل و فاصله‌ای نیست؛ آن دو با يكديگر دوست، و همیشه باهم‌اند، نه به صورت رفت و آمد و سر زدن. به يك چنین مقام و موقعیتی، حُبّ و محبّت اطلاق می‌شود.^۱

قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني

يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم و الله غفور رحيم

فاتبعوني است

يحببكم الله يحبهم و

يحبونه

مؤسسه فرهنگي هنري كانون نشر و ترويج زبان قرآن

حقيقت حبّ الله

وقتی انسان از خداپرستی به خداشناسی و از خداشناسی به سوی خدا دوستی اوج می‌گیرد، آنجا ديگر از تکلیف سخن نمی‌گوید و از حرام و واجب سؤال نمی‌کند، بلکه در پی نثار و هدیه است. در پی این است كه دوست چه می‌خواهد و چه می‌پسندد. همواره از خود می‌پرسد كه دوست می‌خواهد كه او كجا باشد. خود دوست هم او را راهنمایی می‌کند كه كجا باید باشد. دل انسان هیچ‌گاه به او

۱. نک: ترتیب معجم مقاییس اللغه/ ۲۰۲.

دروغ نمی‌گوید. اگر انسان از دل خدادوست خود سؤال کند که الآن خدا دوست دارد که من کجا باشم، دل خلاف نخواهد گفت، اما اگر به جای دل، به مراجع دیگر مراجعه کند و حساب و کتاب و سؤال و جواب دیگری داشته باشد، طبعاً در جایگاهی قرار خواهد گرفت که خدا دوست ندارد. آنان که در شرایط و موقعیت‌های گوناگون در طول تاریخ، در جایگاهی ناشایست قرار گرفتند، نباید تصور کرد که با راهنمایی دل و وجدان خود در آن جایگاه‌ها مستقر شدند و در عمق جان‌شان دریافتند که خدا دوست دارد که این گونه موضع بگیرند. هرگز، چنین نیست؛ آنان، به خواست دوست و حکم قلب و وجدان خود مراجعه نکردند، بلکه مراجع دیگری داشتند و چرتکه‌های دیگر انداختند.

امام حسین(ع) بر مبنای همین دوستی و محبت خدا بود که به هنگام وداع با مکه، فراخوان دادند و فرمودند: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاجِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»؛ هر کس آمادگی دارد خون دلش را در راه ما (که راه خداست) بریزد، به دنبال ما راه بیفتد.

امام یک سؤال و جواب بسیار صریح و مستقیم و مشخص با خویش‌تن داشت که یا حسین، در این لحظه خدا دوست دارد که کجا باشی؟ آیا دوست دارد در مکه باشی یا جایی که قرار است محل انجام وظیفه تو باشد؟ بلافاصله نیز پاسخ را دریافت کرد و پشت به مکه نمود و به جایی عزیمت کرد که خدا دوست داشت که آنجا باشد، جایی که پیامبراکرم، مدت‌ها پیش در مدینه -بنا به روایتی، در عالم رؤیا- به ایشان فرموده بودند: «يَا حَسِينَ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَكَ قَتِيلًا»؛ جایی که خدا دوست داشت آنجا او را کشته ببیند!

۱. اللهوف/۶۱؛ احقاق الحق، ۵۹۹/۱۱؛ اعیان الشیعه، ۵۹۳/۱.

۲. بحار الانوار، ۳۶۴/۴۴؛ اللهوف/۶۵.

مجتهدان نوجوان

پیش‌تر، از نوجوان سیزده ساله کربلا حضرت قاسم‌بن‌حسن (ع) یاد شد و اکنون شایسته است از نوجوان سیزده ساله کرجی، محمد حسین فهمیده یاد شود؛ او کلاس فقه و درس خارج نرفته بود، اما به اجتهاد واقعی دست یافته بود، شهید فهمیده با درک فوق‌العاده سریع و جامعی که داشت، وظیفه‌اش را شناخت و بلافاصله اقدام کرد و آثار عمل خود را بر صفحه تاریخ اسلام و ایران اسلامی بر جای گذاشت.

فقیه و مجتهد واقعی یعنی این؛ اگر یک لحظه تأخیر کند، فرصت‌های تاریخ ساز را از کف می‌دهد. راز نیل به این فقه و اجتهاد همین است که باید دوست خدا شد؛ باید «يُحِبُّ» و «لَا يُحِبُّ» های قرآن را پی‌گرفت و آنها را در متن زندگی قرار داد؛ بر این آیات به ظاهر ساده، اما در واقع بسیار مشکل قرآن باید تمرکز نمود، این مجموعه آیات به ترتیب آخر به اول قرآن عبارتند از:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ» (صف/۴)

«... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمَقْسُطِينَ» (ممتحنه/۸)

«... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (حدید/۲۳)

«... إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (شوری/۴۰) *نشر و ترویج زبان قرآن*

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمَفْسِدِينَ» (قصص/۷۷)

«... وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» (توبه/۱۰۸)

«... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه/۷)

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (انفال/۵۸)

«... أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (اعراف/۵۵)

«... أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (اعراف/۳۱)

«... وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (مائده/۹۳)

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا» (نساء/۱۰۷)

«... انّ الله يحبّ المتوكلين» (آل عمران/ ۱۵۹)

«... و الله يحبّ الصّابرين» (آل عمران/ ۱۴۶)

«... انّ الله يحبّ التّوّابين و يحبّ المتطهّرين» (بقره/ ۲۲۲)

«... و الله لا يحبّ الفساد» (بقره/ ۲۰۵)

این آیات در واقع، توضیح المسائل محبت و دوستی خدا هستند، در حدّ یک صفحه است و به راحتی قابل حمل و نقل و آزر کردن است. همه ما از کودکی با این آیات آشنا هستیم، اما این مکتب امام حسین (ع) است که در پرتو فداکاری‌ها و حماسه آفرینی‌ها، این آیات را جا می‌اندازد و به آنها معنا و محتوا می‌بخشد.



در آغاز انقلاب، همه جا مملوّ از کلاس‌های ملال آور عقیدتی و ایدئولوژی بود؛ انواع «ایسم‌ها» را به مردم آموزش می‌دادند. در این میان، بزرگان و وارستگیانی همچون شهید مفتح - رضوان الله علیه - فریاد می‌زدند و تأکید می‌کردند که به مردم قرآن بیاموزید؛ قرآن را گسترش دهید؛ این مردم انقلاب کرده‌اند، اما قرآن بلد نیستند؛ برای آنان قرآن بخوانید؛ برایشان قرآن را معنا کنید. به ما و دیگران توصیه و تأکید می‌کردند تمامی هم خود را مصروف کنیم تا کسانی که آمادگی دارند، قرآن را بیاموزند.

سؤال: آیه «فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظًا غليظ القلب لانفضوا من حولك...» (آل عمران/ ۱۵۹) آیا به پیامبر اکرم که «رحمة للعالمین» است، اختصاص

دارد؟

جواب: رحمة للعالمین بودن پیامبر اکرم - که در آیه ۱۵۹ آل عمران به صورت «فبما رحمة من الله لنت لهم...» آمده است - در درجه نخست مختص ایشان است، اما با استناد به خود قرآن و احادیث معتبر پیامبر و امامان و سیره صحیح ایشان، نه تنها این مقام، بلکه همه فضایل و مقامات نبی اکرم در رابطه با ائمه طاهرین (ع) و حضرت زهرا (س) نیز مطرح اند.

بر اساس مستندات و معتقدات ما شیعیان، سیره پیامبر اکرم محدود به ۲۳ سال یا ۶۳ سال و حتی بالاتر نیست. سیره معصومین (ع) جدا از سیره نبوی نیست و زندگی سراسر درس و حکمت آنان ادامه همان سیره نبوی است؛ همه مباحثی که در سیره نبوی مطرح است، در رابطه با سیره امامان معصوم و حضرت زهرا (س) نیز، مطرح است؛ اگر زندگی پیامبر اکرم، اسوه حسنه است؛ زندگی همه معصومین (ع) نیز، همین گونه اسوه حسنه است؛ حتی سیره و سنت علمای بزرگ و دانشمندان راستین اسلام و رهروان جدی و واقعی راه پیامبر اکرم و ائمه معصومین نیز، ادامه سیره نبوی و در واقع تفسیر آن است.

سؤال: در رابطه با تعبیر «ذبح عظیم» که در قرآن آمده و ارتباط آن با حرکت عاشورا و کربلا، لطفاً توضیح دهید.
جواب: این تعبیر در سوره صافات آمده و در رابطه با ماجرای معروف ذبح اسماعیل به دست حضرت ابراهیم (ع) است:

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ. فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ. وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ. قَدْ صَدَّقْتَ الرِّءْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هَذَا لَهُو الْبَلَاءُ الْمُبِينُ. وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» (صافات/ ۱۰۲ تا ۱۰۷)

حضرت ابراهیم (ع) خطاب به فرزندش می فرماید: ای فرزندم، من در خواب دیدم (می بینم) که تو را ذبح می کنم؛ نظر تو در این باره چیست؟ فرزند در پاسخ می گوید: پدرجان، هر آنچه را که بدان امر شده ای، انجام ده؛ من صبر خواهم

کرد. خواب پدر در واقع امر الهی بوده است (ما تَوَمَّر) و حضرت ابراهیم مکلف بوده است که این امر را اطاعت نماید و بسیار فرق است میان کسی که مکلف است و باید امری را اطاعت کند، با کسی که از طریق درک وجدانی عمیق، ندای درون خویشتن را می شنود و به آن لبیک می گوید.

ابراهیم و اسماعیل در مقام اسلام و تسلیم در برابر امر خدا، آماده شدند (فَلَمَّا اسَلَمَا) و اسماعیل در اختیار پدر قرار گرفت و پدر پیشانی او را روی خاک قرار داد (و تَلَّهَ لِلجَبِين). وقتی کار به این مرحله رسید، خداوند ندا کرد که ای ابراهیم کافیت؛ رؤیایت تصدیق شد و تحقق یافت؛ بیش از این از تو نخواسته بودیم و آنچه تو در خواب دیده بودی، همین صحنه بود، نه بیشتر و فراتر (قَدْ صَدَّقْتَ الرَّءْيَا)؛ امتحان و مأموریت تو هر چه بود، به پایان رسید؛ ما تو و فرزندت را به عنوان «محسن» در نظر می گیریم که مأموریتتان را به نحو احسن انجام دادید (أَنَا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).

بلوَا اِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمَبِينُ

بلاء

بلوَا

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

و فدیناه

ذبح عظیم

بذبح عظیم

و فدیناه بذبح عظیم

۱ . نک: فی ظلال القرآن، ۲۹۹۶/۵؛ محاسن التاویل، ۲۱۱/۸؛ تفسیر مراغی، ۷۵/۲۳؛ التحریر و التنویر، ۶۶/۲۳؛ نمونه، ۱۱۵/۱۹؛ المیزان، ۱۵۳/۱۷.

ذبح

عظیم

ذبح عظیم

ذبح عظیم، ویژگی مخصوص امام حسین (ع) است؛ همه معصومین (ع) چه پیش از حرکت عاشورا و چه پس از آن، همه به امام حسین (ع) ارجاع می‌دهند؛ حرکت کربلا یک مرجع است؛ از زمان ابراهیم (ع) و ذبح اسماعیل شروع شد و با حادثه عاشورا پایان یافت. پیامبر اکرم نیز به عاشورا ارجاع می‌دادند و می‌فرمودند: حسین چراغ هدایت و سفینه نجات است. پیامبر می‌فرمود: «حسین مّتی و انا من حسین» یعنی این نهضتی که من شروع کرده‌ام باید منتظر بماند تا با نهضت حسین تکمیل شود. خداوند در مشیت خود چنین مقرر کرده بود که حرکت سیدالشهداء (ع) نقطه اوج این نهضت و آزمایش الهی باشد و به عنوان یک مرجع و مستند برای پیشینیان و پسینیان قرار گیرد و محوری باشد برای تمامی حرکت‌های اصلاحی و پناهگاه و تکیه‌گاه و مصباح الهدی و سفینه النجاتی گردد برای همه افراد بشر و جوامع بشری.

این ویژگی خاص و منحصر به فرد امام حسین (ع) است که البته در مرحله بعدی به همه افرادی که در این نهضت حضور داشتند، از جمله حضرت زینب (س)، منتقل می‌شود.

۱. الدر المنتور، ۲۸۰/۵؛ زاد المسیر، ۵۴۹/۳؛ الكشف و البیان، ۱۵۷/۸؛ الکشاف، ۵۵/۴.
۲. نک: بحار الانوار، ۱۲۵/۱۲؛ ۲۲۶/۴۴؛ ریاض الابرار، ۱۶۸/۱؛ عیون اخبار الرضا، ۲۰۹/۱؛ نیز: تفسیر هدایت، ۲۶۲/۱۱.

سؤال: فراوان شنیده می‌شود که در روز عاشورا به هر میزان که وقت ظهر نزدیک می‌شد، چهره اباعبدالله(ع) بر افروخته‌تر می‌شد؛ در رابطه با سر این مسئله توضیح دهید.

جواب: این مسائل با توضیح دادن قابل درک و وجدان نیستند؛ باید دریافت درونی داشت. باید با اتخاذ برخی شیوه‌ها، روزنه‌هایی را در زندگی مان ایجاد کنیم تا کم‌کم آمادگی درک چنین موقعیت‌هایی را داشته باشیم و در وجود خودمان، حالاتی مشابه با حالت سیدالشهداء(ع) در روز عاشورا احساس کنیم. این گونه است که می‌توانیم تا حدودی آنچه را که بر عاشورائیان گذشته است درک کنیم، و آلا هر چه بگوییم و بشنویم و تحلیل کنیم، به جایی نخواهیم رسید. این مسائل را باید درک و وجدان نمود. به قول حکیم قانای:

رموز علم ادیسی بود ذوقی نه تدریسی

چه داند ذوق ابلیسی رموز علم الاسما

منظور این نیست که در پی درس‌خوانی و علم‌آموزی نباید بود. مراد این است که اگر جان عشق و محبت خدا و ایمان حقیقی را در تن این علم و دانش جای ندهیم، ره به جایی نمی‌بریم و مصداق «خسرالدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین» (حج/۱۱) می‌شویم، اما وقتی این روح و جان در کالبد علم و دانش دمیده شود، در آن صورت ارزش‌ها و فضیلت‌ها معنا دار می‌شوند.

سؤال: نسبت فقه حسینی با فقه قرآنی چیست؟

جواب: وقتی مکتب عاشورا مطرح می‌شود، آیات قرآن معنا و محتوای می‌یابند. فقه پیش از اینکه در مکتب سیدالشهداء ارتقا یابد، با ظواهر آیات سر و کار دارد؛ به گونه‌ای که حتی امثال یزید هم می‌توانند به قرآن استناد کنند و بگویند: ای حسین، مگر قرآن نخوانده بودی و این آیه را مگر نشنیده بودی که خداوند فرموده است: «قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بيدک الخیر إنک علی کل شیء قدیر» (آل عمران/۲۶) و امثال عمرسعد، با کنار هم گذاشتن آیاتی از قرآن، به این

نتیجه می‌رسند که باید جگرگوشهٔ رسول خدا را در کربلا شهید کرد. فقه قرآنی بدون اینکه در مکتب حسین (ع) رفعت یابد، همهٔ این قابلیت‌ها را دارد؛ هرگونه می‌توان بدان استناد کرد و از آن شاهد طلبید و بر اساس آن، به جمع آوری دنیا و مال و منال و... پرداخت و بندگان خالص خدا را به مسلخ بُرد و... .

قرآن، اگر در مکتب عاشورا معنا نشود، می‌تواند مستمسک فجیع‌ترین جنایت‌ها و بزرگترین ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها قرارگیرد. این فقه در بهترین حالت و مطلوب‌ترین صورت، شخص مسلمان را همیشه در یک حالت مقایسه میان دنیا و آخرت قرار می‌دهد؛ همواره سبک و سنگین می‌کند و می‌سنجد و منافع هر طرف را مورد ریزبینی قرار می‌دهد و بالاخره تصمیم می‌گیرد و یکی را گزینش می‌کند. بر سر دو راهی‌ها، تأمل می‌کند که آیا حکم دنیا را انتخاب کند یا حکم آخرت را. این، مرحله‌ای از تربیت اسلامی در سطح بسیار پایین است که حتی عمر بن سعد هم از آن بی‌بهره نبود. بر اساس همین تربیت به اصطلاح اسلامی هم بود که حرکت کرد و زمین خورد. در این سطح از تربیت اسلامی، شخص مسلمان همواره دنیا و آخرت را کنار هم می‌گذارد و در پی جستجوی راهی می‌رود که نه سیخ بسوزد و نه کباب، و خدا و خرما هر دو را یکجا داشته باشد، اما غالباً زمین می‌خورد و در گزینش خود، مرتکب اشتباهات بزرگی می‌شود.

در فقه حسینی شاهد هستیم که امام، آنگاه که به کربلا وارد می‌شوند، به برادر خود، محمد بن حنفیه و سایر خویشاوندان خود از بنی‌هاشم نامه‌ای می‌نویسند و می‌فرستند که در آن فقط یک جمله دو قسمتی نوشته شده بود: «أَمَّا بَعْدُ، فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ، وَالسَّلَامُ»؛^۱ گویا دنیا هیچگاه نبوده است، و آخرت همیشه بوده و هست و خواهد بود؛ والسلام.

این، رشد و ارتقای فقه محمدی در مکتب حسینی است که بر اساس آن، دیگر جایی نمی‌ماند برای اینکه انسان بنشیند و دنیا و آخرت را با یکدیگر

۱. بحار الانوار، ۸۷/۴۵؛ مقتل الحسین/۲۰۲.

مقایسه کند؛ چرتکه بیاندازد و آن دو را سبک و سنگین کند و یکی را برگزیند. تجربه نشان داده، و بیان قرآن کریم قاطع است در اینکه در این مقایسه‌ها و سنجش‌ها و گزینش‌ها ضمانتی برای نجات وجود ندارد.

نخستین ایستگاه صراط مستقیم نجات و رستگاری آن است که انسان در حالی که در دنیا زندگی می‌کند، به بصیرت نسبت به این حقیقت برسد که دنیا اصلاً نبوده و نیست! باور و اعتقادش چنان رشد کرده باشد که دنیا را نیست ببیند و آخرت را هست و حاضر و آماده. نه اینکه گمان کند هم اکنون دنیا هست، سپس تمام می‌شود و آنگاه آخرت آغاز می‌شود! حقیقت این است که آخرت همیشه بوده و هست و خواهد بود.

در این ارتباط، قرآن کریم نیز تاکید می‌فرماید که حقیقت زندگی و زندگی حقیقی همان آخرت است: «و ما هذه الحياة الدنيا الا لهو و لعب و ان الدار الآخرة لهي الحيوان لو كانوا يعلمون»؛ (عنکبوت/۶۴) زندگی فقط زندگی آخرت است؛ نه اینکه دو حیات و زندگی داشته باشیم؛ یکی حیات دنیا و دیگری حیات آخرت. یا ايتها النفس المطمئنة...

يقول

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

یا لیتنی قدّمت لحياتي

این فریب دنیا است که ما گمان می‌کنیم اینجا یک زندگی است و آنجا هم یک زندگی دیگر. این، آغاز اسلام محمدی، و آیین اسلام و مسلمانی کاملاً ابتدائی و مقدّماتی است که در آن، دنیا و آخرت با همدیگر مقایسه می‌شوند؛ سبک-سنگین می‌شوند؛ بالاوپایین می‌شوند؛ برای هر دو چرتکه انداخته می‌شود: یک مهره به دنیا می‌دهند، یک مهره به آخرت، و به همین ترتیب ... سرانجام این مسلمانی همان می‌شود که عمر سعد به آن رسید.

عمرسعد یک مسلمان فرهیخته، اسلام‌شناس، دین‌شناس و قرآن‌شناس بود؛ با حدیث و سیره نبوی آشنا بود؛ پدر او از بزرگان صحابه و مورد لطف و توجه پیامبر اکرم بود. از مسلمات تاریخ است که یک شب تا به صبح، با خود درگیر بود و با خود بحث علمی و استدلال شرعی-عرفی می‌کرد که این حکومت ری است و آن هم قتل حسین؛ این امتیاز دنیوی است و آن یکی گناه کبیره؛ این دنیا است و آن آخرت. تا به اینجا رسید که با خود گفت: «يقولون إن الله خالق الجنة / و نار و تعذیب و غلّ یدین»^۱ می‌گویند آخرتی هم هست! این است نتیجه مقایسه دنیا و آخرت! آخرت وقتی با دنیا مقایسه شود، نتیجه این می‌شود که انسان با خود می‌گوید: آخرتی هم هست؟! دنیا در نظر او به اندازه‌ای خود را بزرگ می‌کند و به خود رونق می‌بخشد و آب و رنگ به خود می‌گیرد، که آخرت به صورت يقولون/می‌گویند: ... نمایان می‌شود.

عمرسعد با طیّ مراحل این مقایسه، بالاخره به اینجا رسید که خوب، در نهایت یک گناهی مرتکب می‌شویم و بعد توبه می‌کنیم؛ راه توبه باز است و هیچ‌گاه بسته نمی‌شود و ما نخستین کسی نیستیم که گناه می‌کند!

موسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

فاعتبروا یا اولی

الابصار

۱. نفس المهموم/۱۹۷؛ فیض الدموع/۱۵۰؛ موسوعة كربلاء، ۱/۶۳۰.

در فقه حسینی و اسلام حسینی، شخص مسلمان به خوبی آموخته است که بر سر دو راهی‌ها چشمان خود را خوب بگشاید و یک راه بیشتر نبیند که آن هم راه آخرت است. فقیه مسلمان حسینی معتقد است، راه دنیا نه راه، بلکه پرتگاه و چاه است؛ دوراهی در کار نیست؛ یک سوی، راه است و سوی دیگر درّه و پرتگاه؛ یک طرف مقصد است و طرف دیگر بیراهه و هلاکت. اگر انسان در پرتو مکتب حسین این گونه به دو راهی‌ها بنگرد، و همواره یک راه بیشتر نبیند، در موارد تقابل دنیا و آخرت، به خوبی گلیم خود را از آب بیرون می‌کشد و هیچ‌گاه تردید نمی‌کند و محال است که راه را فرو گذارد و چاه و پرتگاه را برگزیند. او به برکت ارتقا و رشدی که در مکتب عاشورا یافته است، به نام خدا و برای خدا و با توکل بر او سمت و سوی آخرت و حیات حقیقی را پیش می‌گیرد و هیچ‌گاه سمت و سوی دیگر را به عنوان گزینه دوم برای خود مطرح نمی‌کند و خود و زندگی‌اش را یکجا و یکپارچه در اختیار خدا قرار می‌دهد تا خداوند هر چیز را که به صلاح او می‌بیند، برای او برگزیند:

«فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظیم»؛ (آل عمران/ ۱۷۴) خداوند نیز به حساب این توکل، او را کفایت می‌کند و از او سختی‌ها و مصیبت‌ها را دفع می‌نماید و او را به امتیازاتی که در پی آن است، می‌رساند و گاه بنا بر مصالحی، با بنده خویش به گونه‌ای دیگر معامله می‌کند؛ طوری که او به خاطر عهدی که با خدای خود بسته است، هیچ‌گاه احساس خسران و زیان نمی‌کند.

سؤال: با توجه به این اصول و مبانی، چرا امام حسین (ع) در سالهای پیش از کربلا (در برابر معاویه) سکوت کرده بودند؟

جواب: امام حسین (ع) یک سال پیش از نهضت عاشورا، در مراسم حج به مردم بیدارباش دادند و فرمودند که اگر بیدار نشوند و در برابر ظلم حاکمان اموی

بی تفاوت باشند، عذاب خدا حتمی است؛^۱ همان هشدار است که خداوند در قرآن کریم خطاب به جمیع ابناء بشر داده است:

«قل إن كان آباؤكم و أبنائكم و إخوانكم و أزواجكم و عشيرتكم و أموال اقترفتموها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها أحب إليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فتربصوا حتى يأتي الله بأمره و الله لا يهدي القوم الفاسقين» (توبه/۲۴)

امام در آن سال، به مردم اخطار فرمودند که منتظر عذاب خداوند باشند، اما کسی توجه نکرد. حتی حدیث پیامبر اکرم را یادآور شدند و فرمودند که مگر جد ما نفرموده بود: «إذا رأيتم معاوية على منبري فابقروا بطنه»: هرگاه معاویه را بر فراز منبر من مشاهده کردید، درنگ نکنید و شکم او را بدرید! چرا عمل نکردید و اقدام ننمودید؟ منتظر اجرای حکم خدا و نزول عذاب الهی باشید: «فتربصوا حتى يأتي الله بأمره»!^۲

همه این آیات، پیش از نهضت عاشورا در متن سوره‌های قرآن بودند، اما معنا و محتوا نداشتند؛ به گونه‌ای دیگر خوانده می‌شدند. امام حسین قرآن تازه‌ای برای مردم نیاورد؛ همان قرآن بود؛ آن را بازخوانی کرد؛ به گونه‌ای دیگر قرائت نمود و به آن روح و جان داد. تلاوت قرآن در مکتب سیدالشهداء(ع) دارای روح و جانی است که در مکاتب دیگر نیافت نمی‌شود.

در همین صحرای کربلا بودند قاریانی که در برابر امام(ع) شمشیر آختند؛ شمر بن ذی الجوشن از قاریان صدر اسلام است و نامش در طبقات القراء و در زمره روای حدیث ثبت شده است. در صحفه کربلا با قاریی مواجه می‌شویم که استاد خود را -که در صف یاران امام بود- با کینه و غیظی که از او به دل داشت به رغم همه خاطراتی که از او به همراه داشت، در نبردی تن به تن به شهادت

۱. حیاة الامام الحسين، ۱۴۸/۲.

۲. نک: تاریخ الامم والملوک، ۵۱/۱۰؛ بحار الانوار، ۲۰۹/۳۳؛ حیاة الامام الحسين، ۲۵۷/۲.

رسانید!

اینجا روشن می‌شود که مکتب امام حسین(ع) چه چیزی بر قرآن افزوده است؛ در کالبد آن جان دمیده است، چنان که گویی باری دیگر نازل شده است. نزولی که در آن، ابلاغ کننده، نه پیامبر اکرم بلکه امام حسین است. این است معنا و مفهوم «حسین مّنی و انا من حسین»؛ یعنی من و حسین فرقی باهم نداریم؛ وقتی نوبت به فرزندم حسین برسد، اوست که حقیقت نبوت و ختم نبوت و تعلیم و ابلاغ قرآن را بر عهده می‌گیرد؛ قرآن را به گونه‌ای درس می‌دهد که دیگر قابل حذف و تحریف نباشد و تصحیف و اعوجاج نپذیرد.

مکتب کربلا قرآن را به گونه‌ای معنا می‌کند که همه تحریف‌ها و تصحیف‌ها برملا شوند. هرگاه تحریفی بخواهد صورت گیرد، صحنه عاشورا دوباره زنده می‌شود، و هرگاه دست کجی از آستین درآید، حادثه کربلا، زنده و پر تحرک، بر می‌خروشد و می‌گیرد (کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا).

این گونه آموزش و تلاوت قرآن فراموشی در پی ندارد (سنقرئک فلا تنسی). امام حسین(ع)، قرآن را به نحوی تعلیم داد که دیگر کسی نتواند برای کوتاهی‌ها و بی تفاوتی‌های خودش عذری بتراشد و بگوید: یادم نبود یا اینکه نمی‌دانستم خدا در قرآن چنین و چنان فرموده است! و...
امام با نهضت خود، حجت را بر همگان تمام کرد تا دیگر مجالی باقی نماند برای کسانی همچون سهل بن سعد ساعدی که در بازار کوفه قرآن زیر بغل گیرند و خطاب به اهل بیت پیامبر بگویند که مگر شما خارجی نیستید؟! آنگاه برای او توضیح دهند و روشن کنند که آنان خارجی نیستند، بلکه همان اهل بیت رسول خدایند که مقامات و امتیازاتشان در قرآن تبیین شده است.^۲

این همان فقه حسینی و بازبینی و بازخوانی اسلام و قرآن است که همه افراد و جوامع بشری بدان نیازمندند تا بتوانند در برابر دشمنان سرسخت و قسم

۱. رک، طبقات القراء، ابن جزری.

۲. نک: مقتل الحسين (ترجمه) ۲۵۲.

خورده خود بایستند، و آلا هرگز نخواهند توانست بر آنان پیروز و غالب گردند. فتح و پیروزی بر دشمنان که در آیات قرآن و سیره معصومان نوید داده شده است (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه و لو کره المشرکون؛ و آخری تحبونها نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین) (صف/۱۳۹)، نخست مشروط و موقوف به این است که آیات قرآن به درستی فهم و دریافت شوند و فهم صحیح قرآن، جز در مکتب امام حسین (ع) ممکن نیست.

سؤال: آیا حرکت امام حسین (ع) فراتر از یک تفسیر است؟

جواب:



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

سؤال: آنان که از محبت اهل بیت (ع) بی بهره‌اند، آیا از محبت خدا هم

محرومند؟

جواب: حقیقت همین است. اما نباید تصور کرد که مثلاً اهل تسنن، به حساب اینکه اهل تسنن هستند، دوستدار اهل بیت نیستند. مطلب دقیقاً عکس این است، همه اهل تسنن و یا غالب آنان، محب اهل بیت‌اند. این یک اشتباه بزرگ فرهنگی است که ما گمان می‌کنیم هر که شیعه نباشد، دوستدار اهل بیت هم نیست. همه ما شاهد علاقمندی و ابراز محبت و ولایت اهل تسنن نسبت به حضرت امام رضا (ع) و امام حسین (ع) و... بوده‌ایم و کتاب‌های فراوانی در ذکر

مناقب و تجلیل اهل بیت توسط آنان نگاشته شده است.

مسلمان راستین بودن، مشروط به شیعه و یا سنی بودن نیست، بلکه موقوف بدان است که در مکتب امام حسین(ع) اسلامان را ارتقا بخشیم و پیش ببریم و آلا در همان مراحل کودکانه و پیش دبستانی اسلام خواهیم ماند، خواه شیعه باشیم و یا سنی.

مسلمان -چه شیعه امامی باشد و چه سنی مالکی یا حنبلی یا شافعی، چه مقلد مجتهدان شیعی باشد و چه از علما و فقهای سنی پیروی کند- در هر صورت می تواند، بلکه باید خداپرستی اش را به خداشناسی و خدادوستی ارتقا دهد و به اسلام راستین دست یابد، تا بتواند در دنیا مسلمانی موفق باشد و سعادت اخروی او نیز تضمین گردد.

سؤال: رسول اکرم چه تعداد صاحب دختر بودند و مادر کدام یک از آنان حضرت خدیجه بود؟

جواب: برای پاسخ به این سؤال باید یک تحقیق جامع تاریخی داشته باشیم. آنچه برای نگارنده مسلم است این است که پیامبر اکرم بجز حضرت فاطمه زهرا(س) فرزند دیگری -دختر یا پسر- نداشته اند؛ خداوند مقرر کرده بود که فرزند ایشان فقط فاطمه زهرا(س) و منحصرأ از خدیجه کبری باشد: «أنا اعطیناک الکوثر». غیر از این، هر آنچه در رابطه با فرزندان ایشان گفته یا نوشته شده است و می شود، قطعی و مسلم و قابل اثبات نیست.

سؤال: جمله «حسین مّتی و انا من حسین» آیا می تواند مصداق وحی باشد؟

جواب: آری، عین وحی الهی است. وحی الهی به پیامبر اکرم، منحصر به قرآن نیست. در واقع تمام سخنان پیامبر اکرم مصداق وحی اند: «و ما ینطق عن الهوی. إن هو الا وحیّ یوحی» (نجم/۳ و ۴). بجز آیات قرآن، احادیث فراوانی از پیامبر اکرم ثبت شده اند، اما نه به عنوان قرآن، بلکه به عنوان حدیث نبوی، از جمله همین جمله تاریخی «حسین مّتی و انا من حسین» که از مسلمات حدیث نبوی و در حکم وحی است، اما خواست الهی بر این تعلق گرفته است که این قبیل

مطالب و حیانی جزء قرآن نباشند و خارج از قرآن به پیامبر اکرم وحی شوند و پیامبر اکرم هم به عنوان حدیث نبوی به ما ابلاغ نمایند.

سؤال: مسأله شهید و شهادت در قرآن چگونه مطرح شده است؟

جواب: مسأله شهید و شهادت، به رغم تحقیقات متعددی که در رابطه با آن صورت گرفته است، هنوز معنا و مفهوم و جایگاه خود را - آن چنان که هست - باز نیافته است، و همچنان شایان تحقیقات جدی‌تر و دقیق‌تر است. یکی از نکات ظریف در این ارتباط این است که قرآن کریم کلمه «شهید» را لزوماً به معنای «قتیل فی سبیل الله» به کار نبرده است؛ یعنی صرف کشته شدن در راه خدا را فضیلت نمی‌داند؛ چنان که اگر - مثلاً - کسی صرفاً یک رهگذر باشد و از هدف و برنامه و نیت خاصی هم برخوردار نباشد و اتفاقاً در جایی به همراه رزمندگان و مجاهدین فی سبیل الله کشته شود، شهید محسوب نیست و «قتیل فی سبیل الله» هم شناخته نمی‌شود. مؤلفه اصلی شهید و شهادت که قرآن با ظرافت تمام آن را عنوان کرده است، «قتل فی سبیل الله» به معنای دقیق و عمیق آن است:

«ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و وعدا علیه حقاً فی التوریه و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم» (توبه/ ۱۱۱)

فی سبیل الله

از سوی دیگر، عنوان و کلمه شهید، شاهد و شهادت نیز در قرآن به طور گسترده به کار رفته است تا عظمت و ارزش و کارایی و کارآمدی و شمول و فراگیری آن در تمام ابعاد زندگی انسان (عقیده، عمل، روش، منش، کنش، واکنش و ...) به خوبی تبیین گردد. بسیاری کسانی که در خانه و در بستر از دنیا می‌روند،

اما در منطق قرآن، شهید محسوب می‌شوند، و از سوی دیگر کم نیستند کسانی که در معرکه جهاد کشته می‌شوند، اما از نظر قرآن در زمره شهدا جای نمی‌گیرند. از دیدگاه قرآن، مسأله شهید و شاهد و شهادت از متن زندگی مردم آغاز می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید: وقتی معامله می‌کنید باید کسی را شاهد بیاورید تا شهادت دهد که معامله کننده و طرف مقابل کیست و نوع و مقدار مورد معامله چیست^۱ و... . شهادت از این قبیل موارد آغاز می‌شود و تا آنجا عمق و گسترش می‌یابد که به شهادت بر تمام بشریت ختم می‌شود: «و تكونوا شهداء علی الناس». معنای شاهد بودن بر مردم، بسیار فراتر از گواه بودن است؛ شهادت بر مردم و تمامی بشریت، یعنی در تمامی امور جاری جوامع انسانی، حاضر و ناظر بودن. شخص مسلمان، از آن روی که مسلمان است، باید در صحنه زندگی مردم حضور و نظارت کامل داشته باشد. شاهد بودن یعنی مسئول شدن: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفؤَادَ كُلَّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسئُولًا» (اسراء/۳۶). قرآن کریم در پرتو همین کلمه شهید و شهادت، مسئولیت انسان را گوشزد می‌کند و اینکه این مسئولیت، امانت است و امانت، اساس عبودیت می‌باشد.

از نگاه قرآن، بنده شایسته و پسندیده خدا و متدین به دین اسلام، مسلمانی است که شهید و شاهد باشد، و علاوه بر حضور کامل، درست ببیند و بشنود و بفهمد، و در پرتو تعلیمات و رهنمودهای قرآن و اسلام خود را مسئول تمام بشریت ببیند.

این‌ها مسائلی هستند که در رابطه با شهید و شهادت، تاکنون مطرح نشده‌اند و مباحث و تحقیقات جدی و اساسی می‌طلبند. اگر مسأله شهید و شهادت را در

۱. بقره/ ۲۸۲: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مَسْمُومٍ فَارْتَبِعُوا كِتَابَ اللَّهِ وَأَبْرَأُوا إِلَى اللَّهِ فَانظُرُوا إِلَى اللَّهِ عَسَىٰ أَنْ يَمُدَّ إِلَيْكُم مِّنْ اللَّهِ مَالًا مُّسْتَمَرًّا ۚ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأُمُورِ الْغَوَّيَاتِ ۚ لَا تَأْكُلُ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ وَلَا تَتَّبِعُوا الْبَوَّاسَ لِيَفْزَعَكُمْ ۚ وَلَا تَقْرَبُوا أَمْوَالَكُم مِّنْ بَيْنِكُمْ أَسْوَاقَ الْفُجُورِ ۚ هِيَ أَسْوَاقُ الْبَشَرِ لِيَبْغُوا ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ۚ»

پرتو قرآن دنبال کنیم، هرگز دچار اشتباه نمی‌شویم و به خوبی شهید را از غیرشهید و دوست را از دشمن و خودی را از بیگانه باز می‌شناسیم و منافقان و نیرنگ بازان که همواره سنگ اسلام و قرآن را به سینه می‌زنند، نمی‌توانند فریبمان بدهند. همه اینها در گرو فهم صحیح مسأله «شهادت» و سیمای «شهید» در آینه قرآن است. قرآن در پی آن است که انسان را به گونه‌ای تربیت کند که به معنای واقعی کلمه «شهید» باشد. قرآن شهیدپرور حقیقی است؛ شهیدانی می‌پرورد که نه لزوماً به هنگام قتل فی سبیل الله، بلکه در تمام زندگی شان شهید باشند؛ خواه در راه خدا کشته شوند یا به مرگ طبیعی از دنیا بروند.

بنیانگذار و رهبر انقلاب اسلامی در ایران و جهان، امام سید روح الله خمینی -رضوان الله علیه- با اینکه در بستر از دنیا رفتند، «امام الشهداء» و «آب الشهداء» هستند؛ زیرا عمری با عنوان قطعی «شهید» و با آیین و آرمان «شهادت» زیستند؛ همواره خود را مسئول تمامی بشریت می‌دیدند و بر زندگانی انسان‌ها اعم از مسلمان و غیر مسلمان شهادت و نظارت داشتند.

مطلوب قرآن همین است؛ قرآن در پی آن نیست که همه مسلمانان را تشویق و تحریض کند تا در جنگ کشته شوند و شهید گردند، بلکه به دنبال آن است که مسلمانان را انسان‌هایی مسئول بار بیاورد که همواره ناظر بر انسان‌ها و جوامع دیگر باشند: «و یتخذ منکم شهداء»؛ (آل عمران/ ۱۴۰) حال، مهم نیست که در این راه امتیاز «قتل فی سبیل الله» هم برای آنان حاصل بشود یا نه. آنچه مهم و اساسی است، شهادت، و نظارت، و حضور جدی و مسئولیت‌پذیری است؛ «قتل فی سبیل الله» یک مسئله جنبی و حاشیه‌ای است.

سؤال: نقل است که امام حسین (ع) در ظهر روز عاشورا پیش از شهادت فرمودند: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله...». در این عبارات چه نکاتی می‌تواند نهفته باشد؟

جواب: در آیین اسلام سنت است که این عبارات را هنگام قربانی کردن بر زبان جاری کنیم. گفتن «بسم الله» واجب است، اما این عبارات دیگر سنت و

مستحب است.^۱

در مباحث پیشین عنوان شد که امام حسین (ع) ویژگی‌ها و امتیازات خاصی داشتند؛ یکی دیگر از این ویژگی‌ها قربانی شدن در راه خداست؛ در متون معتبر، حتی کلمه ذبح در مورد آن حضرت به کار رفته است: «کَمَا يُذْبِحُ الْكَبِش»، آن حضرت را مانند گوسفند (قوچ) قربانی ذبح کردند.^۲ این تشبیه از این روست که جای هیچ تردیدی در قربانی شدن امام باقی نماند.

سؤال: در رابطه با جمله «کَلَّ يَوْمَ عَاشُورَا وَ كَلَّ اَرْضَ كَرْبَلَا» توضیح دهید.

جواب: نباید با استناد به این دو شعار تصور شود که هر شهیدی در رتبه و مقام، هم پای شهدای کربلاست. هیچ شهیدی با شهدای کربلا هم پایه نیست؛ همچنین، هم حقیقت و هم واقعیت این است که هیچ روزی عاشورا و هیچ صحنه‌ای کربلا نمی‌شود. منطبق اهل بیت در رابطه با کربلا و عاشورا همین است: «لایوم کیومک یا ابا عبدالله». این از اشتباهات بسیار بزرگ است که گمان کنیم هر جا خونی در راه خدا بر زمین ریخته شود، کربلاست، و هر آنکس که خونس در راه خدا بر زمین بریزد، هم‌شان امام حسین و شهدای کربلاست. هرگز چنین نیست؛ این مقامات و امتیازات، ویژه امام حسین (ع) و یاران آن حضرت است.

کَلَّ يَوْمَ عَاشُورَا وَ كَلَّ اَرْضَ كَرْبَلَا

— لا یوم کیومک یا ابا عبدالله —

سؤال: چگونه می‌توان ثابت کرد که استشفا از تربت امام حسین (ع) و تبرک

جستن به ضریح آن حضرت و... مؤثر است و خرافات نیست؟

جواب:

۱. بحار الانوار، ۵۳/۴۵.

۲. بحار الانوار، ۲۲۶/۴۴.

مَشْهُورَتَرِينَ نَمُونَةٍ فِي هَذِهِ الْبَيْتِ شِعْرٌ مَرْبُوطٌ بِدَاسْتَانِ لَيْلَى وَ
مَجْنُونٍ اسْتَدْرَجَتْهُ رَابِعَةُ بِنْتُ مَالِكٍ وَاسْتَمْتَعَتْ بِهَا لَيْلَى وَ
مَجْنُونٌ اسْتَدْرَجَتْهُ رَابِعَةُ بِنْتُ مَالِكٍ وَاسْتَمْتَعَتْ بِهَا لَيْلَى وَ
مَجْنُونٌ اسْتَدْرَجَتْهُ رَابِعَةُ بِنْتُ مَالِكٍ وَاسْتَمْتَعَتْ بِهَا لَيْلَى وَ
مَجْنُونٌ اسْتَدْرَجَتْهُ رَابِعَةُ بِنْتُ مَالِكٍ وَاسْتَمْتَعَتْ بِهَا لَيْلَى وَ
مَجْنُونٌ اسْتَدْرَجَتْهُ رَابِعَةُ بِنْتُ مَالِكٍ وَاسْتَمْتَعَتْ بِهَا لَيْلَى وَ
مَجْنُونٌ اسْتَدْرَجَتْهُ رَابِعَةُ بِنْتُ مَالِكٍ وَاسْتَمْتَعَتْ بِهَا لَيْلَى وَ
مَجْنُونٌ اسْتَدْرَجَتْهُ رَابِعَةُ بِنْتُ مَالِكٍ وَاسْتَمْتَعَتْ بِهَا لَيْلَى وَ
مَجْنُونٌ اسْتَدْرَجَتْهُ رَابِعَةُ بِنْتُ مَالِكٍ وَاسْتَمْتَعَتْ بِهَا لَيْلَى وَ
مَجْنُونٌ اسْتَدْرَجَتْهُ رَابِعَةُ بِنْتُ مَالِكٍ وَاسْتَمْتَعَتْ بِهَا لَيْلَى وَ

مشهورترین نمونه در این خصوص یک بیت شعر مربوط به داستان لیلی و
مجنون است که بسیاری از علما آن را در رابطه با امام حسین (ع) و محبت او
مورد استناد قرار داده‌اند:

أَمْرٌ عَلِي الدِّيارِ دِيَارِ لَيْلَا
أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارَا
فَمَا حُبُّ الدِّيارِ شَغَفَنَ قَلْبِي
وَ لَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيارَا

پیوسته در دیار لایلا این سوی و آن سوی می‌روم و این دیوار و آن دیوار را
می‌بوسم. کسی گمان نکند که در و دیوار و خشت و آجر دل مرا ربوده‌اند و مرا
دیوانه ساخته‌اند، دل مرا کسی برده است که روزگاری ساکن این دیار بوده است.
در رابطه با عاشورا و کربلا، نیز اگر کسی درک کند که در مقامات بین
الحرمین در کربلا و ... چه حوادثی رخ نموده است و چه کسانی در آنجاها
گشت و گذار داشته‌اند و...، طبعاً چنین خواهد کرد. البته در برابر کسانی که درک
لازم را ندارند، نباید در راستای اثبات این‌گونه مسائل اصرار ورزید؛ زیرا به
تجربه ثابت شده است که نتیجه عکس خواهد داشت.

۱۰

از
رحلت

مؤسسه علمی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

تا

میلااد

سوره‌ای برای آغاز و انجام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ
وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ
إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

در پرتو الهامی از ساحت مقدس پیامبر اکرم و عنایت خاصه آن حضرت، مقرر شد که مبحث رحلت در هفته وحدت و سالروز میلاد ایشان - که جهان اسلام غرق در شور و شغف و شادی است - ارائه گردد. بر این اساس که رحلت پیامبر اکرم، بنا بر آموزه‌های قرآنی، بیش از اینکه یک «رفتن» و «گذشتن» و رحلت و وفات باشد، یک «میلاد» بزرگ و بی‌نظیر است.

یکی از آموزه‌های سوره نصر - که همواره به عنوان یادمان رحلت پیامبر اکرم شناخته شده و خوانده می‌شود - این است که در سالروز رحلت خاتم پیامبران، به شکرانه عمر با برکت آن حضرت که این همه آثار و برکات عظیم و گسترده و ماندگار از خود به جای گذاشته است باید فراوان به حمد و تسبیح خداوند

پرداخت، و سالروز رحلت آن حضرت باید یادواره شکرگزاری و قدردانی باشد، و تسبیح و حمد الهی بر سایر حالات و حرکات ما مسلمانان غلبه داشته باشد؛ زیرا عمر نه چندان طولانی آن حضرت، سرفصل بی نظیری بوده است در تاریخ بشریت که تا قیام قیامت، هدایت بشر و سعادت انسان را تأمین و تدارک می‌کند. این واقعیت‌ها هستند که در مبحث رحلت، محوریت دارند و بر مسائل حاشیه‌ای - که در جای خود لازم هم هستند - باید غلبه کنند.



وظایف مسلمانان در یادواره رحلت

باید از قرآن پرسید که در روز رحلت پیامبر اکرم، که سال به سال تجدید می‌شود، ما مسلمانان باید چه کنیم و به یاد چه مسائلی بیفتیم، و روح و جان و فکر و اندیشه ما باید به کدامین سمت و سوی گرایش داشته باشد؟ آموزه قرآن این است که در گام نخست، بیش از هر چیز باید متوجه وظیفه بزرگ خود باشیم که همان قدردانی از نعمت بزرگ وجود مقدس پیامبر اکرم و ارج نهادن بر لحظه لحظه عمر پر برکت آن حضرت، با این همه آثار عظیم و جاودانه همیشگی است. در گام دوم و در راستای قدردانی و شکرگزاری واقعی و عملی، باید به فعالیت‌ها و حرکات‌های مثبت و سازنده دست بزنیم، و با این شکرگزاری عملی، زندگی خود را نظام بخشیم و دیگرگون شویم، و بکوشیم که با کسانی که قدر این نعمت بزرگ را نمی‌دانند و اصولاً نمی‌فهمند که با ظهور

پیامبر خاتم در جهان هستی چه اتفاق بی نظیری رخ داده است، کاملاً مغایر و متفاوت باشیم.

اعلامیه‌ای که «خدای محمد»، همان خدایی که «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی»، در ارتباط با رحلت و وفات خاتم پیامبران صادر کرده و در مرکز اسناد قرآن حکیم (سوره آل عمران، آیه ۱۴۴) آن را جاودانه ساخته است، دارای متنی این چنین است:

«و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضّر الله شیئاً و سيجزی الله الشاکرین»
قرآن حکیم در ارتباط با وفات و رحلت خاتم انبیین و سید المرسلین می‌گوید: رحلت جسمی و وفات ظاهری پیامبر اکرم و رفتن ایشان از میان امت یک پدیده طبیعی است و گریزی از آن نبوده است. همه پیامبران چنین بوده‌اند و پیامبر اسلام نیز همانند سایر پیامبران، روزی به دنیا آمده‌اند و مدتی در این جهان زندگی نموده‌اند، و روزی هم از دنیا رفته‌اند. خود ایشان در سخنی که در واپسین ایام زندگی ایراد نموده‌اند، به این واقعیت گریز ناپذیر اشاره کرده‌اند:
«ایها الناس. انه قد اقترب اجلی و کأنتی بکم قد فارقتمونی بابدانکم و لا تفارقونی

بقلوبکم. ایها الناس انه لم یکن لله نبی خلد فی الدنیا فأخلد»^۱
ای مردم، اجل من فرا رسیده است، و اینک با دو چشمانم می‌بینم که اندکی پس از این با پیکرهای شما فرقت اختیار می‌کنم. اما از قلب‌های شما هرگز مفارقت نمی‌گزینم. ای مردم، خدا پیش از من پیامبری نداشته است که ماندگار شده باشد، تا من دوّمی باشم.

این قانون تغییرناپذیر الهی است که شامل همه انسان‌هاست و پیامبران نیز از آنجا که در خلقت همچون دیگران بوده‌اند، مشمول آن هستند. هم‌سان دیگران کودکی و نوجوانی و جوانی داشته‌اند، و گاه به سن پیری هم رسیده‌اند، و زمانی

که خدا اراده کرده و اجلشان فرا رسیده است، از دنیا رفته‌اند. براساس این آیه شریفه، ادامه یافتن حضور جسمی پیامبر اکرم در میان مردم هیچ ضرورت و موضوعیتی نداشته است و ندارد، و رحلت ایشان نباید در مسلمانی مسلمانان هیچ‌گونه تغییری ایجاد کند (أفان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم).

آیه شریفه، مسلمانان را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد و خاطر نشان می‌سازد که وفات یا شهادت پیامبر اکرم نباید عامل ضعف و سستی ایمان و موجب عقبگرد مسلمانان شود: «انقلبتم علی أعقابکم»، آیا واقعاً شما پس از وفات پیامبرتان می‌خواهید یکسره عقبگرد نمایید؟!!

خطر بازگشت به جاهلیت

تاریخ ثبت کرده است که گروهی از مسلمانان همین که شنیدند پیامبر اکرم از دنیا رفته‌اند، یا زمانی که در گیرودار جنگ احد شایع شد رسول خدا شهید شده‌اند، رفتارهایی از خود نشان دادند و سخنانی بر زبان راندند^۱ که مصداق‌های جالبی برای همین تعبیر دقیق قرآنی (انقلبتم علی أعقابکم) بودند. گمان می‌کردند که دیگر همه چیز تمام شده است! در حالی که براساس این آیه شریفه، حضور و غیاب جسمی و ظاهری پیامبر اکرم یکسان است و با رحلت ایشان گویی اتفاق خاصی نیفتاده است.

این آفت عظیم در طول تاریخ اسلام، همیشه بوده و هست و سرمنشأ آن همین تأکیدات فراوانی است که همه ساله مسلمانان بر رفتن و نبودن و وفات پیامبر اکرم و یتیم شدن مسلمانان در کار می‌آورند.

اینها به جای خود صحیح و مقبول است. واقعیت هم همین است که مسلمانان با رحلت ایشان یتیم شده‌اند؛ چنانکه در تفسیر آیه « ما کان محمد ابا

۱. جامع البیان، ۷۲/۴؛ تفسیر قمی، ۱۲۰/۱؛ الدر المنثور، ۸۰/۲.

احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین...» (احزاب/۴۰) از اهل بیت (ع) نقل شده است که پیامبر اکرم پدر همه مسلمانان است، اما این درست نیست که مسلمانان به خاطر درد یتیمی و از دست دادن پدر روحانی شان، میراث عظیم و گرانبهایی را که آن حضرت در همه عمر خود در پی تدارک آن بوده‌اند و به خاطر آن شخص ایشان و خویشاوندان و یارانشان یک عمر سعی و کوشش و جانبازی و فداکاری کرده‌اند، با رفتارهای ناسنجیده خود از دست دهند.

فرزندی که پدر خود را از دست می‌دهد، آیا درست است آن چنان در غم و غصه فرو رود و به سوگ و عزا بنشیند، که دشمنان و فرصت طلبان به راحتی بتوانند، میراث پدری او را به تاراج برند؟ این اتفاقی است که هر سال در سالروز وفات پیامبر اکرم برای ما روی می‌دهد و قرآن کریم ما را نسبت به آن هشدار می‌دهد: «أفان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضّر الله شیئاً».

بزرگترین خطری که همواره در بزرگداشت و گرامیداشت یادمان و سالروز رحلت پیامبر اکرم، مسلمانان را تهدید می‌کند، بازگشت به جاهلیت است. وفات پیامبر یک پدیده طبیعی و اجتناب ناپذیر است و از نظر قرآن، نحوه برخورد با این پدیده است که بسیار مهم و اساسی است. سوگواری و غصه‌داری یک برخورد طبیعی با این پدیده است؛ آنچه مهم‌تر و اساسی‌تر است، سمت و سوی این سوگ‌مندی و غصه‌داری است که اگر درست مدیریت نشود، ممکن است صاحب خود را به دوران جاهلیت بازگشت دهد.

تعبیری همچون «عاشورای پیامبر» و «شام غریبان پیامبر» و امثال اینها که در زمان ما رایج شده‌اند و به کار می‌روند، حاکی از یک انحراف بزرگ در رابطه با مسأله رحلت پیامبر اکرم است. این تعبیر مخصوص سیدالشهداء (ع) و حادثه کربلا هستند و نباید تسری پیدا کنند. بسیاری از علمای بزرگ شیعه تأکید دارند بر اینکه رفتارهای خاص سوگ‌مندانه همچون بر سر و سینه زدن، نوحه سرایی کردن و ... مخصوص عزای امام حسین (ع) می‌باشند و در رثای پیامبر اکرم نه تنها

جایز نیستند، بلکه آفت‌زا بوده و مورد نهی هم می‌باشند.

بسیاری از این رفتارهای رایج مذهبی، در رابطه با عزای امام حسین(ع) واجب و لازم است و فواید و آثار مثبت خود را دارد، اما در رثای پیامبراکرم به هیچ وجه جایز نیست و آفات و مضرات بسیاری به همراه دارد. عاشورای حسینی با رحلت پیامبراکرم نباید شبیه‌سازی شود، این دو پدیده، هر یک امتیازات و شاخصه‌های خود را دارند و در رابطه با آن دو نباید مثل هم عمل کرد. تعابیری همچون «عاشورای پیامبر» و ... معلوم نیست از کجا درآمده است، مسلماً از سوی علمای بزرگ و اسلام‌شناسان محقق ترویج نشده‌اند.

دقت و ظرافت یادمان سالروز رحلت پیامبراکرم بیش از همه در این است که اگر در این ارتباط به وظیفه بایسته خود عمل کنیم، رضایت خدا و پیامبراکرم را جلب خواهیم کرد و اگر از سلیقه‌ها و آداب و رسوم که بر پایه قرآن و سنت اصیل معصومین(ع) استوار نیستند، پیروی کنیم، موجبات خشم و غضب خداوند و پیامبراکرم را فراهم خواهیم ساخت: «و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سیجزی الله الشاکرین».

توبیخ و مؤاخذه این آیه خیلی شدید است. هر کس به خاطر وفات پیامبر، بنا را بر این بگذارد که دیگر همه چیز تمام شده است و به جای قیام و اقدام در راستای اهداف و آرمان‌های الهی آن حضرت بر سر و دست و صورت خود بکوبد خدا با او کاری نخواهد داشت و هیچ ضرر و زیانی نیز از جانب او به خداوند نخواهد رسید.

و سیجزی الله الشاکرین

اگر اندیشهٔ مسلمانان به سمت و سوی شکرگزاری و قدردانی از نعمت بسیار بزرگ وجود نبی اکرم گرایش یابد، فرصت سوگواری‌ها و عزاداری‌های آنچنانی را نخواهند یافت، نهایت، حالت و وضعیتشان حاکی از حالت سوگ و عزا خواهد بود که البته به جای خود لازم و طبیعی است.

به هیچ وجه منظور این نیست که روز رحلت پیامبر اکرم، شادی و چراغانی کنیم. رحلت ایشان، به هر حال، مساوی است با درد یتیمی و از دست دادن پدر حقیقی و روحانی که خود به خود انسان را سوگوار می‌کند. منظور این است که به این سوگ و غم و غصه، جهت‌گیری شکرگزاری دهیم. پیرو قرآن باشیم و در پی این باشیم که قرآن از ما چه می‌خواهد و در قبال رحلت پیامبر اکرم چه وظیفه‌ای از ما طلب می‌کند: «و سیجزی الله الشاکرین».

حال باید پرسید که شکر نعمت وجود پیغمبر اکرم را چگونه باید ادا کرد؟ اساس این شکرگزاری، روی آوردن به قرآن و عترت آن حضرت می‌باشد. باید بینیم که پیامبر اکرم اگر از میان مسلمین رفتند، چه یادگاری بر جای گذاشتند و از امتشان چه طلبیدند؟ «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»^۱.

براساس حدیث ثقلین، هرچه به خاطر رحلت پیامبر، سوگوارتر و غصه‌دارتر باشیم، باید نسبت به قرآن و عترت پیامبر، دقیق‌تر و حسّاس‌تر گردیم و هرچه می‌توانیم بیشتر به آن دو نزدیک‌تر شویم؛ دو امانتی که پیغمبر اکرم در طول زندگی خود و به خصوص در واپسین لحظات عمر، همواره بر ارزش و اهمیت آنها

۱. کنز العمال، ۱/۱۸۶.

تأکید می‌فرمودند.

خواسته‌های خداوند در ارتباط با رحلت پیامبر اکرم و وظیفه جهان اسلام در قبال این رحلت، به طور تفصیلی در آیین قرآن و سنت قطعی معصومین (ع) قابل دریافت و استنباط است. برخی از این وظایف، اقدامات آغازگرانه‌اند و برخی دیگر بازبینی حرکت‌های پیشین و تقویت و افزایش آنها می‌باشند. اهم این وظایف را در سه مورد می‌توان خلاصه نمود:

مسئله اخوت و همبستگی مسلمانان

سالروز رحلت پیامبر اکرم، مشخصاً باید روز تأسیس و بنیانگذاری پروژه‌ها، مؤسسات، حرکت‌ها، نهضت‌ها و جنبش‌ها و تکاپوها و کوشش‌های مختلف در راستای حفظ و برقراری هرچه بیشتر اخوت و همبستگی میان مسلمانان باشد.

مسائل زنان در جامعه اسلامی

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

شرح و توصیف چرایی و زوایای مختلف این مسئله و سازوکارهای آن از حوصله این مبحث خارج است. اما پرواضح است که با تحقیق و تدبیر در آیات مربوطه و نیز احادیث فراوانی که در این زمینه در دست هستند، ابعاد گوناگون

این مسئله و دلایل اهتمام و توجه زایدالوصف پیامبراکرم به مسائل زنان روی خواهد نمود و به این نتیجه خواهیم رسید که مسائل زنان در جهان اسلام و دیگر کشورهای جهان مساوی است با همه مسائل جهان اسلام و بشریت. بنابراین، سالروز رحلت پیامبراکرم، باید روز آغاز برنامه‌ها و حرکت‌ها و کوشش‌های گوناگون و شروع نشر و پخش کتاب‌ها و مجلات مفید و راهگشا و تحقیقات و مطالعات گسترده در راستای مسائل زنان در جهان اسلام و سرتاسر جهان باشد.

مبارزه با انواع جاهلیت و مظاهر آن

قرآن کریم هشدار می‌دهد که اگر در رابطه با رحلت پیامبر و یادمان هر سالة آن، غفلت و بی‌توجهی کنیم، به قعر پرتگاه جاهلیت سقوط خواهیم کرد؛ جاهلیت کهن و تاریخی، یا جاهلیت‌های نوین و رنگارنگ که بر پایه همان جاهلیت اولی شکل گرفته‌اند: «أفان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم».

اگر به سالروز رحلت پیامبر مطابق با آموزه‌های قرآن نگاه کنیم، این روز را هم پایه شب قدر بلکه برتر از آن خواهیم یافت، و هم‌شان و هم‌سان شب قدر از یکایک لحظات آن بهره خواهیم برد و این روز را روز آغاز حرکت‌ها و جنبش‌های گوناگون در زمینه تأسیس مراکز و مؤسسات و بنیادهای علمی و فرهنگی و اجتماعی، به ویژه با سمت و سوی اخوت اسلامی و مسائل زنان قرار خواهیم داد. بر این اساس، گفتنی است، ۲۸ صفر باید روز همت و حرکت باشد نه روز تعطیل سرتاسری که جز رکود و رخوت حاصلی ندارد.

مبانی شرعی و عرفی و عقلی این مباحث در قرآن و حدیث موجود است و همه علمای محقق ما به این حقایق واقف‌اند، اما متأسفانه ما مسلمانان نه تنها در این موارد به آنان مراجعه نمی‌کنیم و از ایشان کسب تکلیف نمی‌کنیم، بلکه اغلب، تحت تأثیر القائنات و سلیقه‌های عوامانه حرکت می‌کنیم و از علما هم انتظار داریم که در پی ما حرکت کنند و مثل ما عمل نمایند (در واقع، از ما تقلید کنند) و اگر چنین نکنند از آنان رنجیده خاطر می‌شویم. اگر به جای این

حرکت‌های عوامانه، می‌رفتیم و از آنان می‌پرسیدیم که در سالروز رحلت پیامبر چه باید کرد، آنان طبعاً همین مباحث را مطرح می‌کردند؛ چنانکه در موارد متعددی، این‌گونه برخورد را از علمای اعلام و استادان محقق و دانشمند شاهد بوده‌ایم.

سالروز رحلت پیامبر باید سرشار از اقدام‌ها، آغازها، تأسیس‌ها، مراقبت‌ها و محافظت‌ها باشد و دست کم برنامه یک سال بلکه ده تا صد سال آینده را تعریف کند: «و سیجزی الله الشاکرین».

مرگ و زندگی در دست خداست

«و ما کان لنفس أن تموت إلا باذن الله کتاباً مؤجلاً...» (آل عمران/۱۴۵)

خداوند سبحان پس از اینکه به وظیفه مسلمانان پس از رحلت پیامبر اکرم اشاره کرد، به صورت یک قانون و قاعده عمومی بیان می‌دارد که مرگ در دست خداست و بدون اذن الهی به سراغ کسی نمی‌رود. رحلت پیامبر اکرم نیز خارج از این قاعده و قانون نیست و قطعاً با خواست و اذن الهی صورت گرفته است. این آیه شریفه کسانی را که می‌خواهند با رحلت پیامبر اکرم عقب‌گرد کنند، مورد خطاب قرار می‌دهد که مگر چه شده است؟! این بی‌تابی‌ها و سوگواری‌های بی‌حساب برای چیست؟! چه می‌خواهید بگویید؟ حرف حسابتان چیست؟ مگر جز این است که پیامبر هم مانند سایر انسان‌ها با اذن الهی از دنیا می‌رود؟! «کتاباً مؤجلاً» یعنی نوشته شده و قطعی شده و مقرر گشته و «اذن الله» هم

یعنی اراده بی‌چون و چرای خداوند؛ یعنی هیچ مرگی در عالم برای هیچ جاننداری نیست مگر در قالب این نظام و چارچوب. اگر تاریخ ثبت کرده است که عمر پیامبر اکرم شصت و سه سال و چهار روز بوده است، یعنی مقرر نبوده است که عمر ایشان شصت و سه سال و پنج روز باشد؛ قرار نبوده است که هفتاد سال یا نود ساله شوند؛ خداوند چنین مصلحت دیده است که ایشان را همان‌گونه که روزی به دنیا آورده است، در این اجل مشخص و مقطع زمانی معین از میان

ما ببرد. خداوند صلاح اسلام و قرآن و نبوت و خاتمیت و رسالت و سایر امور را بهتر می‌داند، و از امت پیامبر هم می‌خواهد که در برابر اراده و خواست الهی تسلیم محض و راضی به رضای خدا باشند و تکلیف الهی خود را بشناسند و فرصت‌ها را از دست ندهند و در مقام شکرگزاری و قدردانی قرار گیرند. جالب است که خداوند در پایان این آیه نیز همچون آیه پیشین (آل عمران/۱۴۴) به مسئله شکر اشاره کرده و می‌فرماید: «و سنجزی الشاکرین».

مسئله طول عمر

مسئله موت یا مرگ - به رغم اهمیت فراوانی که دارد - تاکنون، آن گونه که بایسته و شایسته است، از نگاه اسلام و قرآن تبیین نشده است و تصور مسلمانان نسبت به مسئله اجل و موت، می‌توان گفت که با همه دیدگاه‌ها و مکتب‌ها به نحوی سازگار است، جز مکتب و دیدگاه قرآن و اهل بیت (ع).

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

یکی از آیات قرآن در رابطه با طول عمر - که به تعبیر علامه طباطبائی از غرر آیات محسوب می‌شود - آیه ۶۸ سوره یاسین (سوره پیامبر) می‌باشد که مثل سایر آیات این سوره ارتباط بسیار جالب و زیبایی با مباحث مهم و اساسی سیره پیامبر اکرم دارد: «و من نعمره ننگسه فی الخلق افلا یعقلون» (آیه ۶۸). «نکوس» یعنی برگشتن سر پایینی. عمر طولانی کردن چیزی نیست جز افتادن در سراشیبی زندگی و از دست دادن تدریجی همه چیزهایی که قبلاً به انسان داده شده است. براساس این آیه شریفه طول عمر نه تنها یک مزیت و ارزش محسوب نمی‌شود، بلکه گونه‌ای از برگشت به قهقراست. از دیدگاه این آیه آرزوی طول عمر داشتن،

دور از تعقل صحیح است؛ یعنی هر کس عقل سالم و اندیشه درست داشته باشد، هیچ‌گاه چنین آرزویی در سر نمی‌پروراند (افلا یعقلون).

خداوند صریحاً می‌فرماید: «و من نعمه ننگسه فی الخلق»، اما بسیاری از ما گمان می‌کنیم طول عمر یک عطیه الهی است که خداوند آن را به بندگان خاص خود عطا می‌کند.

در سوره فاطر می‌خوانیم: «...و ما یعمّر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب...» قاعده عمر و اندازه عمر در این آیه شریفه بیان شده است. هر کس که به دنیا می‌آید، اجل و محدوده عمر او در کتاب الهی تعیین شده است. «فی کتاب» یعنی ثابت و قطعی و معین؛ از دیدگاه قرآن کسی که عمرش سیزده سال یا ۳ سال است و حتی کسی که به دنیا نیامده از دنیا می‌رود و از این سوی کسی که عمرش بر یکصد سال هم بالغ می‌شود، هیچ تفاوتی با هم ندارند؛ همه آنان براساس قراری که خداوند متعال گذاشته و اجلی که او مقرر داشته است از دنیا می‌روند و از این نظر فرقی با هم ندارند. بنابراین، مرگ نابهنگام، درگذشت ناگهانی و تعبیری از این قبیل بر پایه منطق قرآن استوار نیستند. از نگاه قرآن، همه مرگ‌ها و کشته شدن‌ها بموقع و بهنگام‌اند و عمر طولانی یک ارزش محسوب نمی‌شود.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

طول

بنابراین، اگر می‌بینیم که در متون برخی از دعاها از خدا طلب طول عمر می‌کنیم، مراد حقیقی از آن -مطابق آموزه‌های قرآن و حدیث- این است که خدایا به عمر ما برکت و عمق و وسعت و برکت عنایت فرما تا از آن بهره بیشتری ببریم نه اینکه از خدا طلب کنیم که یکصد یا دویست سال به ما عمر بدهد. اگر مراد این باشد، باید گفت که خداوند این دعاها را -که به امامان معصوم ما منسوب‌اند- در حق آنان مستجاب نکرده است و آرزوی طول عمر آنان را برآورده نساخته است؛ چنانکه هیچ یک از ایشان عمر طولانی نداشته‌اند؛ حال آن که بنا بر اعتقاد ما، دعای امام مستجاب است.

مسئلاً، مراد از طول عمر در لسان معصومین (ع) عمق و وسعت و پهنای عمر و برکت آن است، چنانکه می‌بینیم خداوند این درخواست را در حق یکایک ایشان مستجاب کرد و برکتی پایدار و عمقی جاویدان و طولی بی‌انتهای به عمر آنان عنایت فرمود.

اگر این معنا را در نظر بگیریم، عمر یکصد یا دویست ساله‌ای که به اندازه پنج سال ارزش و بهره‌وری نداشته باشد چه فایده‌ای دارد؟ چه بسا انسان‌های هفتاد هشتاد یا نود ساله‌ای که به اندازه یک سال عمر پربرکت و عریض، از عمر خود بهره نبرده‌اند!

عمر طولانی جز ضعف در خلقت، سستی در اندام‌های مختلف، اختلال در قوای گوناگون بینایی، شنوایی و ... فراهم ساختن اسباب مزاحمت برای دیگران و ... چه خاصیتی می‌تواند داشته باشد؟

تعبیر قرآنی «أَرَدَلُ الْعُمُرُ»

ترکیب «أَرَدَلُ الْعُمُرُ» در دو آیه از قرآن کریم آمده است. «أَرَدَلُ» صفت تفضیلی

۱. مصباح‌المتجهد/۶۳۷؛ اقبال‌الاعمال، ۴۳۱/۱؛ اصول کافی، ۱۶۶/۴؛ مستدرک الوسائل، ۴۷۹/۷؛ بحار الانوار، ۱۷۷/۹۵.

از ریشه «رذل» می‌باشد. یکی از این دو آیه تقریباً مشابه، آیه پنجم از سوره حج می‌باشد:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ مَّخْلُوقَةٍ وَغَيْرِ مَخْلُوقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَتَقَرَّرَ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِنَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتَوَقَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يَرْدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمَرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مَن بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِّن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (حج/۵)

پیامبر اکرم آسوه عمر پر برکت

یکی از آداب زیارت حرم پیامبر اکرم در مدینه مداومت بر این دعاست که «وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمَرِ». این دعا، با تفاوت در مضمون و عبارت، در مجموعه ادعیه و زیارات مخصوص حرم نبوی ثبت و ضبط شده است. در حرم نبوی باید چیزی از خدا خواست که ارزش خواستن داشته باشد. یکی از مهمترین چیزهایی که در آنجا باید از خدا بخواهیم، این است که خدایا در جوار پیامبرت از تو می‌خواهیم که ما را به اردل العمر دچار نسازی.

یکی از زمینه‌هایی که باعث می‌شود ما در پی طول عمر باشیم و از خداوند طول عمر مسئلت کنیم این است که اصولاً نمی‌دانیم جایگاه و ماهیت دنیا و مرگ چیست. بها دادن به طول عمر و طلب آن، درست مانند این است که از خداوند بخواهیم، به جای ۲۷ ماه، در شکم مادر بمانیم در حالی که درنگ در شکم مادر، حدی دارد و به هنگام خود باید رحم مادر را رها کرد و در جهانی بسیار بزرگ‌تر و گسترده‌تر متولد شد (ثم نخرجکم طفلاً).

مرگ نیز تولدی دیگر است؛ مرحله دیگری از عمر انسان است؛ و نه تنها پایان عمر او نیست، بلکه تازه آغاز آن است. مرحله‌ای بسیار وسیع‌تر و بزرگ‌تر از دوران نطفه و علقه و مضغه و جنین و نوجوانی و جوانی و ... است.

۱. صحیح بخاری، ۱۵۹/۷؛ فتح الباری، ۱۵۳/۱۱.

برخی از انسان‌ها، بنا بر حکمت و مصلحت الهی به ارذل العمر وارد می‌شوند (و منکم من یردّ الی ارذل العمر) بلوغ آنان به ارذل العمر بنا بر خواست و مشیت الهی است و کسی از دلیل آن آگاه نیست. به هر حال از این بخش از عمر تحت عنوان «ارذل» یاد شده است؛ یعنی عمری که پست و رذل و نامطبوع و ناجالب است. زیرا در این بخش از عمر همه به دست آورده‌های انسان به تدریج از دست او می‌روند و وضعیت او گاه از یک کودک و نوزاد نیز بدتر می‌شود (لکیلا یعلم من بعد علم شیئاً).

«و تری الأرض هامة فإذا أنزلنا علیها الماء اهتزت وربت و أنبتت من کل زوج بهیج»، این قسمت از آیه، در پی این است که نگاه ما را به مسأله مرگ و ماهیت آن دگرگون نماید و خاطر نشان سازد که اصولاً مرگ چیز بدی نیست. همچنان‌که زمین و خاک مرده چیز بدی نیست. اگر چشم بگشاییم و عالمانه بنگریم، خواهیم دید که دل همین زمین مرده پر از شکوفه‌ها و میوه‌های رنگارنگ و دل انگیز است (و تری الأرض هامة).

مرگ مرحله‌ای است که تا طی نشود، نوبت حیات فرا نمی‌رسد (الذی خلق الموت و الحیوة...) تا از مرگ نگذریم، به حیات نمی‌رسیم. اصولاً «موت» همان «بود» است و هرگز یک مقوله منفی نیست. مرگ یعنی از مرز دنیا عبور کردن و برگ دادن و شکوفا شدن (افلا تعقلون). کسی که خوش ندارد بمیرد و آرزوی طول عمر دارد، در واقع نمی‌خواهد درخت وجودش برگ بیاورد و شکوفا شود و گل و میوه بدهد.

از نگاه قرآن هر که عقلش کامل‌تر است با پدیده مرگ مأنوس‌تر است و در پی طولانی شدن عمر نیست، و هر که عقلش ناقص‌تر است، از مرگ بیشتر می‌گریزد و همواره در آرزوی طول عمر است.

کسی که از مرگ می‌گریزد و زبان حالش این است که من نمی‌خواهم از دنیا بروم، مانند کسی است که از به دنیا آمدن خود ناراضی است و دائم اعتراض می‌کند که چرا مرا به دنیا آورده‌اند؟!

مرگ آغاز شکوفایی، گستردگی، و باز شدن فضای زندگی است (و اُنبتت من کلّ زوج بهیج). کسی که از مرگ می‌هراسد در واقع، به همین اتناق و خلذۀ تنگ و تاریک بسنده کرده است و دلخوش است که در آینده یک خانه یا اتاقی که قدری بزرگتر و نورگیرتر باشد، نصیبش بشود! آن همه گستردگی و شکوفایی و شرایط دل‌انگیز زندگی را نادیده می‌گیرد و رها می‌کند و به همین زندگی محدود و تنگ دنیوی بسنده می‌کند (رضوا بالحياة الدنيا و اطمانوا بها).

آیه دوم در رابطه با «ارذل العمر»، آیه ۷۰ سوره نحل است:
«و الله خلقکم ثمّ يتوفّاکم و منکم من یردّ الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئاً انّ الله علیم قدیر»

در این آیه نیز خداوند متعال بار دیگر تصریح می‌کند: «و منکم من یردّ الی ارذل العمر»، تا دیگر برای کسی تردیدی باقی نماند که ارذل العمر چیز مطلوبی نیست. همچنین، دوبار بعد از اینکه عبارت ارذل العمر می‌آید، بلافاصله می‌فرماید: «لکیلا یعلم بعد علم شیئاً»؛ علم یعنی کیمیای هستی در وجود انسان؛ علم یعنی هوش و حواس و فهم؛ علم یعنی انسانیت انسان و آدمیت آدم. در پایان هم می‌فرماید: «انّ الله علیم قدیر»، تا کسی گمان نکند که خداوند نمی‌داند یا نمی‌تواند! خداوند اگر بخواهد می‌تواند عمر انسان را به دویست یا سیصد سال و بیشتر از آن برساند، اما از آنجا که علیم است و همه چیز را می‌داند و همه کارهایش روی حساب است، چنین مقرر کرده است که هر کسی روزی به دنیا بیاید و روزی هم از دنیا برود و به هیچ روی، مهم نیست که در این میان چه مدت درنگ کند و ارزشی هم برای عمر طولانی قرار نداده است.

عمر طولانی یک ارزش یهودی-اسرائیلی

این مکتب یهود است که برای عمر طولانی ارزش بسیار قائل است. دعاهایی از قبیل: الهی هزار ساله شوی، صد سال به این سالها! و... تنها در مکتب یهود و اسرائیل اصالت دارند: «و لتجدنهم أحرص الناس على حياة و من الذين أشركوا يودّ أحدهم لو يعمر ألف سنة و ما هو بمزحزحه من العذاب أن يعمر و الله بصير بما يعملون» (بقره/۹۶).

آرزوی عمر هزار ساله داشتن، چه برای خود و چه برای دیگری یک دیدگاه و طرز تفکر یهودی و اسرائیلی و دور از آیین اسلام و مسلمانی است؛ به همان میزان که یهودیان و اسرائیلیان از قرآن و پیامبر اکرم بیگانه‌اند، این منطق نیز از اسلام و مسلمانی بیگانه است؟!

عمر طولانی، جز در موارد نادر، تنها بر عذاب انسان می‌افزاید، انسان هم خودش در عذاب خواهد بود و هم موجبات عذاب دیگران را فراهم خواهد ساخت. بنابراین، عمر طولانی به معنای درازی سنوات زندگی امتیاز و ارزشی ندارد و چنین نیست که خداوند با از دنیا بردن پیامبر اکرم در سن ۶۳ سالگی امتیاز و ارزشی را از او دریغ کرده باشد. آنچه امتیاز و ارزش است، عرض و عمق عمر و برکت آن است، پیامبر اکرم با عملکرد خویش به همین عمر ۶۳ ساله خود، چنان عمق و عظمت و رفعتی داد که شعاع پر خیر و برکت آن تمامی بشریت را در بر گرفت. امروزه جهان بشریت اگر پیگیر بشود و تحقیق و بررسی کند، به این حقیقت خواهد رسید که پیامبر اکرم در این عمر ۶۳ ساله، هیچ کار شایسته و بایسته‌ای را ناتمام نگذاشتند و نه تنها نظراً، بلکه عملاً در سرتاسر سیره پر از خیر و برکت خویش، همه کارهای مهم و اساسی را انجام دادند؛ راه آنها را مشخص و تبیین کردند؛ و بنای آنها را گذاشتند و جهان و جهانیان را در همه ابعاد زندگانی مادی و معنوی مدیون خود ساختند.

پیامبر اکرم بنا نبود همیشه در میان مردم بمانند: «أنتک میت و انهم میتون» (زمر/۳۰). مردم صرفاً به خاطر ناآگاهی از اراده خداوند، از رحلت پیامبر

متعجب شدند؛ صرفاً به خاطر اینکه خداوند قبلاً از تاریخ رحلت او خبر نداده بود و -مثلاً- در یک آیه قرآن صریحاً نیامده بود که ایشان در ۶۳ سالگی از دنیا خواهند رفت. البته -چنان که قبلاً هم گذشت- برخی از عکس‌العمل‌ها در قبال رحلت پیامبراکرم، گریزناپذیر و طبیعی است، اما این حرکت‌ها نباید موجب شوند که ما میراث پیامبراکرم را فراموش کنیم و آن را در معرض تاراج دشمنان جفاکار و مکّار اسلام و مسلمین قرار دهیم.

تا امسال که بیش از هزار و چهارصد سال از رحلت پیامبراکرم می‌گذرد ما مسلمانان نتوانسته‌ایم، در سالروزهای رحلت ایشان، دست کم هزار و چهارصد حرکت جدی را آغاز کنیم و جهان اسلام را حرکت دهیم و متحول کنیم، یا - دست کم- نظیر همان گام‌هایی را که در موسم حج و ماه رمضان و شب قدر برمی‌داریم، در سالروز رحلت نیز برداریم.

از سوی دیگر، سوگواری برای رحلت پیامبر، لازم است، آن هم به صورت پایدار و همیشگی، نه فقط در ۲۸ صفر؛ همواره باید تحت تأثیر این رحلت جانگداز باشیم، اما نه در جهت واکشیدن و درماندن و عقب نشینی، بلکه در راستای حرکت و پیشرفت و احیای میراث اسلام و آثار عظیم زندگی پیامبراکرم. غصّه‌دار بودن و سوز و گداز بسیار بجا و طبیعی است، اما نه در جهت غفلت و بی‌توجهی و برآورده ساختن آمال دشمنان قسم خورده اسلام، بلکه در سمت و سوی آتش زدن به خرمن آنان که همواره میراث مسلمانان را به یغما برده‌اند و می‌برند، و هشدار دادن به سرتاسر عالم که مسلمانان زنده و سرپایند، و در برابر آنان با قوّت تمام ایستاده‌اند.

حیات جاودانه پیامبر بزرگ اسلام

بر پایه همه مباحثی که گذشت، باید خاطر نشان کرد که ما پیامبران را از دست نداده‌ایم و ایشان همواره در میان ما حضور دارند. یکی از فرموده‌های

ایشان در واپسین ایام عمر، این بود: «حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم».^۱ یعنی متوجه باشید، همان اندازه که زنده بودن من برای شما پرخیر و برکت بود، مرگ من نیز، برای شما خیرات و برکات فراوانی خواهد داشت. زیرا، خیر و برکتی که با ولادت ایشان شروع شده است، ادامه دارد و تمام نمی‌شود و دفتر رحمت الهی که با آغاز عمر ایشان باز شده است، با رحلت ایشان بسته نمی‌شود. بنابراین حیات و مرگ ایشان تفاوتی با هم ندارند.

پیامبراکرم مانند سایر مردم به دنیا آمدند، اما مانند آنان از دنیا نرفتند. در ظاهر مانند آنان، داخل کفن قرار گرفتند و همچون بقیه مردم در قبر نهاده شدند و پیکر مطهرشان به سردی گرایید، اما حقیقت ایشان و آثار و برکات زندگی شان همچون زمان حیاتشان ادامه یافت و هیچگاه قطع نشد.

صورت ظاهری رحلت ایشان همه را تحت تأثیر قرار داد، حتی حضرت علی (ع) به شدت متأثر شدند و طبق گزارش تاریخ وقتی آثار رحلت پیامبراکرم را مشاهده کردند، ضربه عظیمی آن حضرت را بر زمین نشانید، چنان که توان برخاستن نداشتند، اما نه برای همیشه، بلکه پس از مدتی کوتاه، چنان برخاستند و قیام کردند که آثار و برکات آن تا ابد باقی است.

در رابطه با حضرت فاطمه زهرا (س) نیز مشهور است که با دیدن علائم رحلت در پیامبراکرم، متأثر شدند و اشکشان جاری شد، مخصوصاً وقتی که پیامبراکرم ایشان را نزد خود خواندند و در گوششان چیزی گفتند که ایشان را سخت متأثر ساخت، آنگاه بار دیگر ایشان را فراخواندند و این بار چیزی به ایشان گفتند که ایشان را مسرور کرد و آثار خنده در چهره ایشان ظاهر شد. بعدها که عایشه ام المؤمنین راز آن اندوه و خنده را از آن حضرت جویا شد، فرمودند که بار اول پدرم با من وداع کرد و من بی‌اختیار گریستم و بار دوم مرا مژده داد که نخستین فرد از خویشان او خواهم بود که به او ملحق می‌شوم، این بود که

۱. وسائل الشیعه، ۱۰۸/۱۶؛ بحار الانوار، ۵۵۰/۲۲.

خوشحال شدم و خندیدم!

این است مکتب اسلام و قرآن، یعنی تا زمانی که خدا می‌خواهد شاکرانه و صبورانه و بنده‌وار تحت اراده او زندگی کنیم و هر لحظه آماده باشیم که مطابق حکمت و مصلحت الهی از این دنیا رخت بر بندیم، مانند یک بنده سپاسگزار که تا آخرین لحظه زندگی از هر آنچه خداوند به او عطا کرده، راضی و خشنود است و آنگاه که خداوند اراده می‌کند، کاملاً آماده و مهیاست که از دنیا برود و همه کارها و گرفتاری‌های خود را به خدا می‌سپارد، همان گونه که در زمان حیاتش چنین می‌کرد و خداوند او را در تمامی امور کفایت می‌کرد.



و للآخرة خیر لک من

اولی

الاولی

اعتقاد ما این است که پیامبر اکرم و ائمه اطهار و حضرت فاطمه زهرا به عنوان چهارده معصوم، همچون دیگران به دنیا می‌آیند، اما شبیه آنان از دنیا نمی‌روند. علمای اسلام برای تثبیت و به میراث نهادن این اعتقاد قرن‌ها زحمت کشیده‌اند. ما در زیارتنامه برخی از امامان (ع) خطاب به آنان می‌گوییم: «اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی و تردّ جوابی و انت حیّ عند الله مرزوق»^۲ اینها همه عقاید ما هستند که باید با توجه و حضور تکرار کنیم تا در وجودمان تثبیت شوند، نه اینکه همین طور بگوییم و بشنویم، اما به گونه‌ای دیگر بیاندیشیم و عمل کنیم.

۱. منتهی الامال/۱۳۰.

۲. عده الداعی/۵۶؛ مستدرک الوسائل، ۱۰/۳۴۵.

اگر ما احساس کنیم که پیامبران را از دست داده‌ایم، در واقع این پیامبراکرم‌اند که یکی از فرزندان خود را از دست داده‌اند؟! اگر آرزو کنیم که ای کاش پیامبر زنده بودند و به ایشان دسترسی داشتیم و در محضر او می‌بودیم و در واقع این ما هستیم که از دست پیامبراکرم رفته‌ایم، نه اینکه آن حضرت از دست ما رفته باشند، زیرا، حقیقت این است که ایشان زنده و حاضرند و ارتباطشان با ما همچون زمان حیاتشان برقرار و محفوظ است. اگر به فرض، ایشان زمانی در مکه یا مدینه نبودند، کسی نمی‌گفت که پیامبر از دست رفت. اکنون نیز چنین است، نه فقط در مکه یا مدینه بلکه در همه جا حضور دارند. امامان معصوم ما نیز چنین هستند. حیات و مماتشان استثنائی بود. در زمان حیاتشان محدودیت‌های زمانی و مکانی نداشتند، چنین نبود که جایی باشند و جایی دیگر نباشند، عده‌ای آنان را ببینند و عده‌ای دیگر نبینند. بعد از وفاتشان نیز این گونه‌اند، همه جا هستند و همه جا حضور دارند.

این یک اعتقاد اسلامی است که حیات و ممات پیامبر یکسان است. ماییم که نمی‌دانیم چگونه با پیامبراکرم مرتبط باشیم؛ نمی‌دانیم با پدر مهربانی که علاوه بر فرزندان لایق و شایسته خویش، حتی در حق فرزندان ناخلف و مقصرش نیز لطف و عنایت دارد، چگونه در ارتباط باشیم. آرزو می‌کنیم ای کاش حتی یکبار هم شده پیامبر را در خواب ببینیم، حال آنکه نه در خواب بلکه در بیداری و نه یکبار، که هر روز و هر شب می‌توانیم، بلکه باید به محضر ایشان شرفیاب شویم.

اگر با خود خلوت کنیم و در عمق وجودمان بیاندیشیم و گوش جان به قرآن سپاریم، به این حقیقت خواهیم رسید که پیامبراکرم از همه به ما نزدیک‌تر است: «إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا» (مَزَمَل/۱۵)

پیامبراکرم از جهاتی مانند سایر پیامبران است، اما از نظر شاهد بودن بر امت، با آنان متفاوت است. پیامبراکرم به عنوان یک پدر آگاه و مراقب و دلسوز و حامی، همواره بالای سر فرزندان خویش حاضر است و از همه به آنان نزدیک‌تر

است. در این حضور و شهادت و نزدیک بودن به افراد امت، هیچ پیامبری مانند ایشان نبوده است. آن حضرت علاوه بر اینکه پدر حقیقی مسلمانان هستند، نسبت به همه انسان‌های روی زمین نیز، تنها به حساب اینکه می‌توانستند و می‌توانند مسلمان باشند، لطف و عنایت و حضور و مراقبت پدران دارند، و در این زمینه با تمامی پیامبران فرق دارند.

ویژگی و چگونگی حیات جاوید خاتم پیامبران

قرآن کریم تفاوت خاتم پیامبران را با سایر انبیا، به ویژه حضرت عیسی (ع) صریحاً بیان می‌کند:

«و اذ قال الله يا عيسى ابن مريم ائت للناس اتخذوني و امي الهين من دون الله قال سبحانك ما يكون لي ان اقول ما ليس لي بحق ان كنت قلته فقد علمته تعلم ما في نفسي و لا اعلم ما في نفسك ائتك علام الغيوب. ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربّي و ربكم و كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم و انت على كل شيء شهيد» (مائده/۱۱۶ و ۱۱۷).

این گفتگو در ظرف قیامت، میان خداوند و حضرت عیسی اتفاق می‌افتد؛ چنانکه در آیات قبلی در همین سیاق آمده است که همه پیامبران از اوضاع و احوال امتشان پس از وفات خود در پیشگاه خداوند اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند: «يوم يجمع الله الرسل فيقول ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا ائتك علام الغيوب» (مائده/۱۰۹).

خداوند در روز قیامت خطاب به حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: ای عیسی بن مریم، آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به خدایی پرستید؟ آن حضرت در پاسخ می‌گوید: خدایا، هرگز چنین نیست؛ تو بهتر می‌دانی که من چنین نگفته‌ام. من همان چیزی را گفته‌ام که تو دستور داده‌ای. من تا زمانی که میان آنان بودم، شاهد بر احوال آنان بودم، اما از آن زمان که وفات من رسید، دیگر اطلاعی از امتم ندارم و نمی‌دانم که از آن زمان تاکنون بر امتم چه گذشته است.

قرآن صریحاً بیان می کند که حضرت عیسی (ع) -مانند همگی پیامبران دیگر- بعد از وفات هیچ نظارت و شهودی نسبت به امتش ندارد (و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم). اما در رابطه با پیامبر اکرم در آیات متعدد خاطر نشان می سازد که ایشان تا قیام قیامت همواره ناظر و شاهد بر امت می باشند:

«و اعلموا أنّ فیکم رسول الله...» (حجرات/۷)

این آیه صریحاً تذکر می دهد و اعلام می کند که بدانید و بفهمید و متوجه باشید که پیامبر اکرم در میان شماست! کنایه از این که چرا گمان می کنید پیامبر شما در میان شما نیست؟ این همه بی توجهی، غریبگی، بی ارادتی و بی معرفتی برای چیست؟ ممکن است گفته شود که این آیه خطاب به مسلمانان صدر اسلام است و خطابش عام نیست. در پاسخ باید گفت: اگر چنین باشد، خطاب های «یا ایها الذین آمنوا» نیز که در آغاز سوره آمده است، نیز مربوط به آن زمان می شود و ربطی به ما نخواهد داشت!؟

«واعلموا» یعنی ای مسلمانان بدانید و متوجه باشید؛ این علم، علم مهمی است. اگر مراقب نباشید، از دستتان می رود؛ اگر متوجه نباشید، در شرایطی که بدان نیاز اساسی دارید، درخواهید ماند. اگر این علم را حاصل نکنید، جز پیامبر، به یاد همه می افتید و جز او به همه نزدیک می شوید و جز او، برای همه حساب باز می کنید؛ از چنین پدر رؤف و مهربان، دلسوز، شهید و شاهد و «رحمة للعالمین» غافل می شوید؛ پدری که «حریص علیکم» است؛ «عزیز علیه ما عنتم» است؛ درد شما را حتی قبل از خودتان احساس می کند؛ گرفتاری هایتان پیش از شما دل او را به درد می آورد.

«و قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون و ستردون الی عالم

الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون» (توبه / ۱۰۵)

این آیه صراحت دارد در اینکه پیامبر اکرم ناظر بر اعمال ماست. «سیری» یعنی موکداً و قطعاً می بیند و نظاره می کند. حال آنکه حضرت عیسی (ع) به بیان قرآن، صریحاً اعتراف می کند که پس از وفات، از امت خود بی خبر است! این

تصریحات، همه برای این است که مسلمانان هر سال سنگرهای بیشتری را در عالم بشریت فتح کنند نه اینکه دائماً عقب‌نشینی کنند و به جای اینکه بر زنده بودن پیامبر اسلام تأکید کنند، همواره بر وفات پیامبر خودشان و زنده بودن عیسی مسیح (ع) - پیامبر مسیحیان - تأکید کنند.

متأسفانه بسیاری از علمای اسلام نیز به رغم تصریح قرآن بر وفات حضرت عیسی (ع) (فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي)، در تفسیر و غیر تفسیر همواره در صدد اثبات و تثبیت زنده بودن آن حضرت برآمده‌اند، و به رغم تأکید آیات و روایات متعدد بر زنده بودن و حضور پیامبر اکرم و خاتم النبیین و رحمة للعالمین در میان مسلمانان بلکه همه بشریت، همیشه خواسته یا ناخواسته بر وفات و رحلت تأکید و تأیید دارند! جهان اسلام در برابر مسیحیت، همواره در حال عقب‌نشینی بوده است و هر سال که می‌گذرد، یک بار دیگر به نفع مسیحیت اعتراف می‌کند که پیامبر شما زنده است و پیامبر ما از دنیا رفته است. دنیای اسلام هر سال یک هفته، به طور شبانه‌روزی اعتراف می‌کند که پیامبر مسلمانان از دنیا رفته است. در حالی که جهان مسیحیت ۳۶۵ روز در سال، در رسانه‌های گوناگون، کتاب‌ها، مجلات و.... دائماً تأکید و تثبیت می‌کند که پیامبرشان زنده است و در ارتباط مستقیم با آنان است. مسلمانان چرا باید این خسارت بزرگ را به جان بخرند، و با وجود این آیات صریح در قرآن، همواره به سود مسیحیت عقب‌نشینی کنند؟

«فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون» یعنی رسول خدا اعمال ما را همان گونه می‌بیند که خدا می‌بیند. مراد از «المؤمنون» هم، بنا بر اعتقاد ما شیعیان، ائمه اهل بیت و حضرت فاطمه زهرا (س) هستند که همچون پیامبر اکرم شاهد و ناظر بر اعمال ما هستند.

ممکن است گفته شود که همه رفتگان از جمله پیامبران زنده‌اند و کسی با مرگ نمی‌میرد. این مطلب کاملاً صحیح است، اما تفاوت زنده بودن پیامبر اکرم با زنده بودن سایرین، دقیقاً تفاوت حالت آنلاین با آفلاین است؛ تفاوت فعال با غیرفعال است. ما می‌توانیم با ارواح همه پیامبران و مؤمنان ارتباط برقرار کنیم، اما

این ارتباط یک ارتباط آفلاین و غیرفعال است، برخلاف ارتباط با پیامبر اکرم و ائمه اطهار که کاملاً حقیقی، فعال و آنلاین می باشد.

ارتباط مسیحی با حضرت مسیح(ع) و حضرت مریم(ع)، بسیار خوب و محترم و قابل تمجید و تکریم است، اما ارتباط یک مسلمان با پیامبر اکرم، یا امام حسن(ع)، یا امام حسین(ع)، یا امام موسی بن جعفر(ع)، یا امام زمان(ع)، یا حضرت فاطمه زهرا(س)، به هیچ وجه قابل مقایسه با ارتباط مسیحیان با حضرت عیسی(ع) نیست: تفاوت از زمین تا آسمان است؛ تفاوت ارتباط فعال با غیرفعال است. گستره اختیار عمل و تأثیرگذاری پیامبر اکرم و ائمه اطهار بسیار گسترده و فراگیر است و اصولاً با دامنه عمل سایر پیامبران قابل مقایسه نیست.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ. فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ

الْيَمِينِ | واقعه / ۹۰ و ۹۱

باید در پرتو تعلیمات و آموزه‌های قرآن، و تأسی به اسوه حسنه پیامبر اکرم و قدردانی از نعمت بزرگ وجود آن حضرت و اهل بیت ایشان، زندگی فردی و اجتماعی ما متحول شود و در همه اعمال فردی و اجتماعی مان بازنگری کنیم و راه‌های صحیح مسلمانی را بشناسیم و بیماییم. باید صراط مستقیم را بیاییم (اُتک علی صراط مستقیم) (زخرف/۴۳) و از مزایای فراوان و بی نهایت مسلمانی و فرزند پیامبر بودن بهره‌مند گردیم و قدر آن را بشناسیم.

سؤال: چرا در مباحث مربوط به مهدویت و ظهور امام زمان (عج) بر حضور حضرت عیسی (ع) و نماز خواندن ایشان پشت سر آن حضرت تأکید می‌شود؟

جواب:

سؤال: چرا علمای اسلام نتوانسته‌اند مسأله وفات حضرت مسیح(ع) را

اثبات نمایند؟

پاسخ: چنین نیست که نتوانسته‌اند؛ نخواسته‌اند و در موارد نادری از این قبیل عقب نشینی کرده‌اند. علمای اسلام کارهای علمی بسیار بزرگی کرده‌اند و الحق والانصاف در بسیاری از مباحث و موضوعات گوی سبقت را از دیگر دانشمندان برده‌اند و حتی گاه شوق‌القدر نموده‌اند، اما واقعیت این است که همان علمایی که در آن مباحث آن همه موشکافی و دقت نظر داشته‌اند، در این مسئله تابع عرف بوده‌اند؛ عرفی که از دیرباز در رابطه با زنده بودن عیسی مسیح(ع) در میان مردم جهان حاکم بوده است. منظور از طرح این بحث نیز همین است که بگوییم: علمای اسلام به رغم آن همه ریزبینی و دقت نظر و موشکافی در مسائل و مباحث مختلف، چرا باید در چنین مسأله مهمی تابع عرف عوام باشند و در برابر مسیحیت به سود آنها عقب نشینی کنند؟ مخصوصاً علمای جهان تشیع که همواره پیشتاز بوده‌اند و هستند!؟

به عنوان مثال، عالم جامعی همچون علامه طباطبائی (ره) به رغم آن همه

۱. المزار/۵۳۱؛ من لایحضره الفقیه، ۶۱۴/۲؛ عیون اخبار الرضا(ع)، ۳۰۸/۱؛ تهذیب الاحکام، ۹۹/۶؛ مستدرک الوسائل، ۴۲۲/۱۰؛ بحار الانوار، ۱۳۱/۹۹.
۲. بحار الانوار، ۱۱/۱۵؛ تفسیر قمی، ۱۸/۱.

تیزبینی و زیرکی و دقت نظر و درخشندگی بی نظیر در مسائل و مباحث گوناگون، وقتی به آیه «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ آلِ عِمْرَانَ» (آل عمران/۵۵) می‌رسد، از همین عرف رایج تبعیت می‌کند و به همان نتیجه‌ای می‌رسد که از قدیم الایام در میان همه مردم مبنی بر زنده بودن حضرت عیسی مسیح (ع) رایج بوده است.^۱ این عرف‌گرایی اکثر علمای اسلامی را دربر گرفته است^۲، و همین واقعیت است که برای ما جای بسی تعجب و گلايه و استمداد است.

سؤال: شاید علمای اسلام در این ارتباط مصلحت اندیشی کرده باشند؟

پاسخ: مصلحت اندیشی و محافظه کاری با روحيات و شخصیت شناخته شده علمایی همچون علامه طباطبائی سازگار نیست. ایشان، همان کسی هستند که در برابر انگلیسی‌ها - که مزورانه در شرایط خاصی از علامه طباطبائی درباره نوع حکومت ایران نظرخواهی کرده بودند و امیدوار بودند که از حکومت سلطنتی و امثال آن حمایت کنند - قاطعانه ایستادند و گفتند که حکومت باید جمهوری باشد. در حالی که می‌توانستند مصلحت اندیشی کنند و پاسخ چند جانبه و دو پهلو دهند. پاسخی دادند که آنان را برسر غیظ آورد و از همان جا مصمم شدند که ایشان را از میان بردارند؛ چنانکه ایشان را به بهانه معالجه به انگلستان بردند و چنان که برخی از خواص و نزدیکان علامه طباطبائی تأیید نموده‌اند، با انجام عملیات جراحی روی مغز ایشان در سیستم جایگزینی سلول‌های مغزی ایجاد اختلال کردند و در نتیجه ایشان را به گونه‌ای تدریجی به شهادت رساندند. حال، چگونه می‌توان گفت که امثال ایشان، مصلحت اندیشی کرده و به زنده بودن حضرت عیسی (ع) اعتراف کرده‌اند؟!

۱. المیزان، ۲۰۶/۳.

۲. رک: همه تفاسیر شیعه و سنی، ذیل آیه ۵۵ از سوره آل عمران.

نمايه‌ها

(بقره/٢٠٥) ... والله لا يحب الفساد ٣٣٤
 (بقره/٢١٣) كان الناس أمة واحدة فبعث الله
 النبيين مبشرين و منذرين ٥٥، ٢٠٠
 (بقره/٢١٧) و إخراج أهله منه أكبر عند الله
 و الفتنة أكبر من القتل ٢٨١، ٢٨٣
 (بقره/٢٢٢) ... إن الله يحب التوابين و يحب المتطهرين. ٣٣٤
 (بقره/٢٣٣) ... لا تكلف نفس ألاً وسعها... ٤٨
 (بقره/٢٥٦) لا اكراه في الدين ٧٩، ١٢٩
 (بقره/٢٦١) مثل الذين ينفقون أموالهم في
 سبيل الله كمثل حبة أنبتت سبع سنابل .. ٢٤٨
 (آل عمران/١٩) ان الدين عند الله الاسلام ... ٢٣٣
 (آل عمران/٢١) ... ويقتلون الذين يأمرون بالقسمة من الناس ٢٠١
 (آل عمران/٢٤) قل اللهم مالك الملك تؤتي
 الملك من تشاء ٣٣٩
 (آل عمران/٣١) قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبكم الله ٣٣٢
 (آل عمران/٣٣) ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل
 ابراهيم و آل عمران على العالمين ٢٤٣
 (آل عمران/٣٤) ذرية بعضها من بعض . ٢٤٤
 (آل عمران/٥٥) إذ قال الله يا عيسى إني متوفيك
 و رافعك إلي ٣٨٠
 (آل عمران/٦١) ... و انفسنا و انفسكم .. ٢٥٧
 (آل عمران/٧٣) ... قل ان الفضل بيد الله ٢٣٤
 (آل عمران/٩٥) ... فاتبعوا ملة ابراهيم حنيفا ١٨٢
 (آل عمران/١٠٣) و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا ١٢٩

نمايه آيات

(بقره/٧) ختم الله على قلوبهم و على سمعهم. ٢٨٩
 (بقره/٤٢) ان الذين آمنوا و الذين هادوا و النصارى و
 الصابئين من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحا ٢٣٤
 (بقره/٨٧) ... أفكلما جاءكم رسول بما لا تهوى
 أنفسكم استكبرتم ٣١، ١٤٠
 (بقره/٩٦) و لتجدنهم أحرص الناس على
 حياة و من الذين أشركوا ٣٧٠
 (بقره/١٢٧) و إذ يرفع ابراهيم القواعد من
 البيت و اسماعيل ٣٢١
 (بقره/١٢٨) ربنا و اجعلنا مسلمين لك و من
 ذريتنا أمة مسلمة لك ٣٢١
 (بقره/١٢٩) ... و يعلمهم الكتاب و الحكمة . ١٦٠،
 ٢٠٥، ٢٣٧
 (بقره/١٥٣) يا أيها الذين آمنوا استعينوا
 بالصبر و الصلوة ٢٤٢
 (بقره/١٥٥) و لنبلونكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص
 من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين ٢٤٣
 (بقره/١٥٦) الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا
 أنا لله و أنا إليه راجعون ٢٤٣
 (بقره/١٥٧) أولئك عليهم صلوات من ربهم
 و رحمة و أولئك هم المهتدون ٤٦، ٢٤٣
 (بقره/١٨٥) شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن هدى للناس ١٨٠
 (بقره/١٩١) ... و اخرجوهم من حيث اخرجوكم. ٢٨٣

- (آل عمران/١٤٠) ... و يتخذ منكم شهداء... ٣٥٠
- (آل عمران/١٤٤) و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل..... ٣٥٦, ٣٥٧, ٣٥٨, ٣٥٩
- (آل عمران/١٤٥) و ما كان لنفس أن تموت إلا باذن الله كتابا مؤجلا..... ٣٦٣
- (آل عمران/١٤٦) ... و الله يحب الصابرين... ٣٣٤
- (آل عمران/١٥٩) فيما رحمة من الله لنت لهم... ٣٣٤, ٣٣٥
- (آل عمران/١٦٤) ... و يعلمهم الكتاب والحكمة... ٢٠٥, ٢٠٦, ١٦٠
- (آل عمران/١٧٤) فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء..... ٣٤٣
- (نساء/٤) ... و كفى بالله شهيدا..... ٢١٢
- (نساء/٦٥) فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم..... ٢٢٦, ٢٢٧
- (نساء/٦٩) و من يطع الله و الرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم..... ١٥٤
- (نساء/٧٩) و كفى بالله شهيدا..... ٢١٢
- (نساء/٨٢) أفلا يتدبرون القرآن..... ٦٨
- (نساء/١٠٧) ... ان الله لا يحب من كان خوانا أثيما..... ٣٣٤
- (نساء/١١٣) ... و كان فضل الله عليك عظيما..... ١٥٧, ٢٤١
- (نساء/١٢٥) ... و اتخذ الله ابراهيم خليلا..... ٣٣١
- (نساء/١٤٨) لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم..... ١٥٢
- (نساء/١٥٠) ... نوؤمن ببعض و نكفر ببعض.. ٢٢٩
- (نساء/١٦٣) أنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح و النبيين من بعده..... ٢١٥
- (نساء/١٦٤) ... و كفى بالله شهيدا..... ٢١٢
- (نساء/١٧٤) يا أيها الناس قد جاءكم برهان من ربكم و أنزلنا إليكم نورا مبينا..... ١٩٣
- (مائده/٣) ... اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي..... ٣١٧
- (مائده/٧) واذكروا نعمة الله عليكم و ميثاقه الذي واثقكم به..... ٢٤٦
- (مائده/٤٧) و ليحكم أهل الانجيل بما أنزل الله فيه و من لم يحكم..... ٢٠٣
- (مائده/٥٤) ... يحييهم و يحيونه..... ٣٣٢
- (مائده/٩٣) ... و الله يحب المحسنين..... ٣٣٤
- (مائده/٩٧) جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما للناس و الشهر الحرام..... ٣٢٠
- (مائده/١٠٩) يوم يجمع الله الرسل فيقول ماذا اجبتم... ٢٧٥
- (مائده/١١٧) ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربي و ربكم..... ٣٧٥, ٣٧٧
- (انعام/١) ... و جعل الظلمات و النور.... ١٥٨
- (انعام/١٩) و أوحى إلى هذا القرآن لأتذركم به و من بلغ..... ٢٠٥
- (انعام/٣٨) ... ما فرطنا في الكتاب من شيء..... ٢١٧
- (انعام/٥٧) قل أنى على بينة من ربي..... ٢١٥
- (انعام/١٢٤) ... الله اعلم حيث يجعل رسالته..... ٢٠٧
- (انعام/١٤٩) ... قل فله الحجة البالغة..... ١٤١
- (انعام/١٥٩) ان الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعا لست منهم فى شيء..... ١٢٤
- (اعراف/٣١) ... أنه لا يحب المسرفين.. ٣٣٤
- (اعراف/٥٥) ... أنه لا يحب المعتدين..... ٣٣٤

(اعراف/١٤٢) و واعدنا موسى ثلاثين ليلة و
 اتمناها بعشر ١٩٧
 (اعراف/١٤٥) و كتبنا له فى الالواح من كل
 شىء موعظة و تفصيلا لكل شىء..... ١٩٧
 (انفال/٢٤) و اذكروا اذ اُتتم قليل مستضعفون
 فى الارض تخافون ان يتخطفكم الناس ١٣٥
 (انفال/٣٠) و إذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك أو
 يقتلوك أو يخرجوك و يمكرون ٢٨٨, ٢٩٠, ٢٩١
 (انفال/٤٢) ... ليهلك من هلك عن بينة و
 يحيى من حى عن بينة..... ٧٩
 (انفال/٥٨) ... ان الله لا يحب الخائنين.. ٣٣٤
 (انفال/٦٣) ... و آلف بين قلوبهم ٢١٩
 (انفال/٧٤) و الذين آمنوا و هاجروا ٣٠١
 (توبه/٧) ... ان الله يحب المتقين ٣٣٤
 (توبه/١٣) الا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم و
 همؤا باخراج الرسول ٢٨٠, ٣٠٦
 (توبه/١٤) ... و يشف صدور قوم مؤمنين ... ٢٥٠
 (توبه/١٥) ... و يذهب غيظ قلوبهم ٢٥٠
 (توبه/٢٠) والذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا فى سبيل الله ٣٠١
 (توبه/٢٤) قل ان كان آباؤكم و ابناؤكم و
 اخوانكم و ١٠٧, ٣٤٣
 (توبه/٣٣) هو الذى ارسل رسوله بالهدى و دين الحق. ٣٤٥
 (توبه/٤٠) أَلَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ
 كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ ٢٩٦, ٢٩٧, ٢٩٩, ٣٠٠, ٣٠٤

(توبه/١٠٥) و قل اعملوا فسيرى الله عملكم
 و رسوله و المؤمنون ٣٧٦, ٣٧٧
 (توبه/١٢٨) لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز
 عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف
 رحيم..... ٢٢٧, ٢٤٥, ٣٧٦
 (يونس/٧) ... رضوا بالحياة الدنيا و اطمانوا بها .. ٣٦٩
 (يوسف/١٠٨) قل هذه سبيلي ادعوا الى الله
 على بصيرة أنا و من اتبعنى ٩٧, ٢١٥
 (يوسف/١١١) ... ما كان حديثا يفترى و لكن
 تصديق الذى بين يديه..... ١٣٠, ٣٢٧
 (رعد/٣١) أن لو يشاء الله لهدى الناس جميعا ٧٩
 (رعد/٣٤) ... و قليل من عبادى الشكور ١٢٤
 (ابراهيم/٤٨) يوم تبدل الارض غير الارض
 و السماوات و برزوا لله الواحد القهار ٢١٨
 (حجر/٩) انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون ١٤٢, ٢٠٤
 (نحل/١٨) و إن تعدوا نعمة الله لا تحصوها
 إن الله لغفور رحيم ٢٤٤
 (نحل/٧٠) و الله خلقكم ثم يتوفاكم و منكم
 من يرد الى ارذل العمر ٣٦٩
 (نحل/٧٧) ... و ما امر الساعة أَلَّا كَلِمَ بِالْبَصَرِ ٢٤٨
 (نحل/٨٩) ... و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شىء ١٣٠, ٣٢٧
 (نحل/٨٩) و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شىء ١٣٠
 (نحل/٩٧) من عمل صالحا من ذكر أو أنثى
 و هو مؤمن فلنحيينه حياة طيبة ٢٤٩

(اسراء/١) سبحانه الذى اسرى بعبدته ليلا من المسجد الحرام إلى المسجد الاقصاء، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٨، ١٨١، ١٨٦، ١٨٨، ١٩١، ٢٨٦

(اسراء/٢) و آتينا موسى الكتاب و جعلناه هدى لبنى إسرائيل..... ١٩٧

(اسراء/٤) و قضينا إلى بنى إسرائيل فى الكتاب لتفسدن فى الأرض..... ٢٤٦

(اسراء/٣٦) ...إن السَّمْعَ و البصرَ و الفؤادَ كلَّ أولئك كان عنه مسئولاً..... ٣٤٩

(اسراء/٧٦) و إن كادوا ليستفزونك من الأرض ليخرجوك منها..... ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٩٨

(اسراء/٨٢) و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة..... ١٨٩

(اسراء/١٠٣) فأراد أن يستفزهم من الأرض فأغرقناه و من معه جميعاً..... ٢٧٩

(كهف/١) الحمد لله الذى أنزل على عبده الكتاب و لم يجعل له عوجاً..... ١٨٩، ١٩١، ٢١١

(كهف/٥١) ما أشهدتهم خلق السماوات و الأرض و لا خلق أنفسهم و ما كنت متخذ المضلين عضداً..... ٢١٧

(طاه/١٤) واقم الصلوة لذكرى..... ٢٦١

(طاه/١٢٤) و من أعرض عن ذكرى فإن له معيشةً ضنكاً و نحشره يوم القيامة أعمى..... ١٧٧

(طاه/١٣٢) و أمر أهلك بالصلاة و اصطر عليها..... ٤٨

(انبياء/٢٣) لا يستل عمًا يفعل و هم يستلون..... ٢١٧

(انبياء/١٠٤) يوم نظوى السماء كطى السجل للكتب..... ٢١٨

(انبياء/١٠٧) و ما ارسلناك الا رحمةً للعالمين..... ٤٦، ٢٧٧، ٣٣٥، ٣٧٦، ٣٧٧

(حج/٥) يا أيها الناس إن كنتم فى ريب من البعث فإنا خلقناكم من تراب..... ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩

(حج/١١) خسرا الدنيا و الآخرة ذلك هو الخسران المبين..... ٣٣٩

(حج/٤٠) الذين أخرجوا من ديارهم بغير حقّ ألا أن يقولوا ربنا الله..... ٢٨٤

(حج/٧٧) يا أيها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربكم..... ٣١٧، ٣١٨

(حج/٧٨) ...ملةً أبيكم إبراهيم هو سمّام المسلمين من قبل و فى هذا..... ٣١٩، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٤٨

(نور/٥١) إنّما كان قول المؤمنين إذا دعوا إلى الله و رسوله ليحكم بينهم أن يقولوا سمعنا و أطعنا..... ٢٢٨، ٢٤٦

(فرقان/١) تبارك الذى نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيراً..... ٢١١

(فرقان/٦٢) و هو الذى جعل الليل و النهار..... ١٥٨

(شعراء/٣) لعلك باخع نفسك ألا يكونوا مؤمنين..... ١٥٤

(قصص/٨٥) إن الذى فرض عليك القرآن لرادك إلى معاد..... ٢٨٣

(عنكبوت/٤٥) ...إن الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنكر و لذكر الله أكبر..... ٢٦١

(عنكبوت/٦٤) و ما هذه الحياة الدنيا إلا لهو و لعب..... ٣٤٠

(عنكبوت/٦٩) و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا..... ١٤٤

(روم/٤٢) سيروا فى الارض..... ١١٩

(لقمان/١٢) و لقد آتينا لقمان الحكمة ان اشكر لله..... ١٦٠، ١٦١

- (لقمان/٣٤) ان الله عنده علم الساعة..... ٢١٧
(احزاب/٢١) لقد كان لكم في رسول الله
اسوة حسنة ١٥, ١٦, ٢٠, ٢٠, ٤٨, ٥٢, ٩٨,
١٢٣, ١٤٩, ٢٢١, ٣٠٨, ٣٣٠
(احزاب/٣٠) ...يضاعف لها العذاب ضعفين. ٢٤٧
(احزاب/٣٣) ...انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا.. ٢٦٩, ٢٧٠
(احزاب/٤٠) ما كان محمد ابا احد من رجالكم
و لكن رسول الله و خاتم النبيين..... ٣٥٧
(احزاب/٤٢) و سبحوه بكرة و اصيلا... ١٤٩
(احزاب/٤٣) هو الذي يصلى عليكم و
ملائكته ليخرجكم من الظلمت الى النور ١٥٠
(احزاب/٤٤) تحيتهم يوم يلقونه سلام و أعد
لهم اجرا كريما..... ١٥٠
(احزاب/٥٦) ان الله و ملائكته يصلون على
النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا
تسليما ٢٢٣, ٢٢٤, ٢٢٥, ٢٢٦, ٢٢٨, ٢٢٩,
٢٣٠, ٢٣١, ٢٣٧, ٢٤٠, ٢٥٣, ٢٥٦, ٢٥٧,
٢٦٥, ٢٦٦, ٣١٤, ٣١٥
(فاطر/١) ...جاعل الملائكة رسلا..... ١٥٨
(فاطر/١١) ...و ما يعمر من معمر و لا ينقص
من عمره الا في كتاب..... ٣٦٥
(فاطر/٢٤) ...و ان من امة الا خلا فيها نذير ٢٠٤
(ياسين/٣) انك لمن المرسلين. ٨٧, ٨٨, ٨٩
(ياسين/٤) على صراط مستقيم ٩٠, ٣٧٩
- (ياسين/٦) لتنذر قوما ما انذر آبائهم فهم
غافلون..... ٨٧, ٨٨, ٩٠, ١٣٢, ١٣٣, ٢٠١
(ياسين/٧) لقد حق القول على اكثرهم... ٨٧, ٩٠
(ياسين/٨) انا جعلنا في اعناقهم اغلالا... ٩٤
(ياسين/٩) و جعلنا من بين ايديهم سدا و من
خلفهم سدا..... ٨٧, ٩١, ٩٦, ٩٧, ١٤٠, ٢٩١
(ياسين/١٠) و سواء عليهم انذرتهم ام لم
تنذرهم لا يؤمنون..... ٩٩
(ياسين/١١) انما تنذر من اتبع الذكر و
خشى الرحمن بالغيب..... ٩٩, ١٠١
(ياسين/١٢) انا نحن نحيى الموتى و نكتب
ما قدموا و آتاهم ١٠١, ١٠٢
(ياسين/٤٧) و اذا قيل لهم انفقوا مما رزقكم
الله قال الذين كفروا للذين آمنوا..... ١٣٣
(ياسين/٤٨) و من نعمه ننكسه في الخلق افلا
يعقلون..... ٣٦٤, ٣٦٥
(صافات/٧٩) سلام على موسى و هارون .. ٢٣١
(صافات/١٠٢) فلما بلغ معه السعى قال
يا بنى ابنى ابنى ارى فى المنام انى اذبحك... ٣٣٦
(صافات/١٠٣) فلما أسلما و تله للجبين.... ٣٣٦
(صافات/١٠٤) و ناديناها ان يا ابراهيم. ٣٣٦
(صافات/١٠٥) قد صدقت الرءيا انا كذلك
نجزى المحسنين..... ٣٣٦
(صافات/١٠٦) ان هذا لهو البلى المبين ٣٣٧
(صافات/١٠٧) و فديناه بذبح عظيم. ٣٣٦, ٣٣٧

- (صافات/١٠٩) سلام على الياسين.. ٢٣١, ٢٦٢
- (صافات/١٢٠) سلام على ابراهيم ٢٣١
- (صافات/١٣٠) سلام على نوح فى العالمين ٢٣١
- (زمر/٣٠) أنك ميتٌ و أنهم ميّتون ٣٧٠
- (غافر/١٥) ...يلقى الروح من أمره على من يشاء من عباده ٢٠٥
- (غافر/٧٨) و لقد أرسلنا رسلا من قبلك منهم من قصصنا عليك و منهم من لم نقصص عليك ٢٠٥
- (فصلت/٦) قل أنما انا بشر مثلكم يوحى الىّ أنما الهكم اله واحد..... ٨٩
- (فصلت/٤٢) لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد ٢٠٤
- (شورى/٤٠) ...إنه لا يحب الظالمين ... ٣٣٤
- (زخرف/٤٣) ...أنك على صراط مستقيم ... ٣٧٩
- (دخان/١) حم (حاميم) ١٧٩
- (دخان/٢) و الكتاب المبين ١٧٩
- (دخان/٣) أنا أنزلناه فى ليلة مباركة أنا كنا منذرين ١٧٩
- (دخان/٤) فيها يفرق كل أمر حكيم ١٧٩, ١٨٠, ١٨١
- (دخان/٥) أمرا من عندنا أنا كنا مرسلين ١٧٩
- (محمد/١٣) و كآين من قرية هي أشد قوة من قريتك التى أخرجتك أهلكتهم فلا ناصر لهم ٢٧٧
- (محمد/٢٤) أفلا يتدبرون القرآن ٦٨
- (فتح/٢) ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر ٢١٨
- (فتح/٢٨) ...و كفى بالله شهيدا ٢١٢
- (حجرات/٢) يأيها الذين ءامنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبى ١٤٤
- (حجرات/٤) إن الذين ينادونك من وراء الحجرات أكثرهم لا يعقلون ١٤٥
- (حجرات/٧) و اعلموا أن فيكم رسول الله .. ٣٧٦
- (نجم/١) و النجم إذا هوى ١٨٨, ١٨٧
- (نجم/٢) ما ضلّ صاحبكم و ما غوى ... ١٨٧
- (نجم/٣) و ما ينطق عن الهوى ... ١٨٧, ١٨٩
- (نجم/٤) إن هو إلا وحي يوحى . ١٨٩, ٢٥٨
- (نجم/٥) علّمه شديد القوى ٢١١
- (نجم/٦) ذو مرة فاستوى ١٨٧
- (نجم/٧) و هو بالأفق الأعلى .. ١٨٧, ١٩٢, ١٩٣
- (نجم/٨) ثم دنا فتدلى ١٨٧, ١٩٤
- (نجم/٩) فكان قاب قوسين أو أدنى ... ١٨٧, ١٩٣, ١٩٤
- (نجم/١١) ما كذب الفؤاد ما رأى ١٨٧, ١٩٥
- (نجم/١٢) أفتمارونه على ما يرى ١٨٧, ١٩٥, ١٩٦, ٢١٢
- (نجم/١٣) و لقد رآه نزلة اخرى . ١٩٦, ١٩٧
- (نجم/١٤) عند سدره المنتهى .. ١٨٨, ١٩٦, ١٩٧
- (نجم/١٥) عندها جنّة المأوى ١٩٦
- (نجم/١٦) اذ يغشى السدره ما يغشى .. ١٩٦, ١٩٧, ٢٠٨
- (نجم/١٧) ما زاغ البصر و ما طغى ١٨٨, ١٩٨

- (نجم/٤٩) و أنه هو ربّ الشعري..... ١٨٨
- (واقعه/٩٠) و أمّا إن كان من أصحاب اليمين..... ٣٧٨
- (واقعه/٩١) فسلام لك من أصحاب اليمين. ٣٧٨
- (واقعه/٩٤) و تصليّة جحيم..... ٢٣٩
- (حديد/٩) هو الذي ينزل على عبده آيات
بينات ليخرجكم من الظلمات إلى النور. ١٨٦
- (حديد/١٦) ألم يأن للذين آمنوا أن تخشع
قلوبهم لذكر الله..... ١٢٣, ١٢٢
- (حديد/٢٥) لقد أرسلنا رسلنا بالبينات و
أنزلنا معهم الكتاب و الميزان..... ٢٠٣
- (حديد/٢٨) يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا
برسوله يؤتكم كفلين من رحمته..... ٢٤٧, ٢٤٦, ٢٤٥
- (حديد/٢٩) لئن لم يعلم أهل الكتاب ألاّ يقدرون
على شيء من فضل الله..... ٣١٦, ٢٤٢, ٢٣٥
- (حشر/٢) فاعتبروا يا اولي الابصار..... ٣٤٢
- (حشر/٨) للفقراء المهاجرين الذين أخرجوا من
ديارهم و أموالهم بيتغون فضلا من الله ورضوانا. ٢٨٣
- (جمعه/٢) هو الذي بعث في الأميين رسولا
منهم يتلوا عليهم آياته..... ١٦٠, ٢٠٥, ٢٣٧
- (جمعه/٣) و آخرين منهم لما يلحقوا بهم و
هو العزيز الحكيم..... ٢٣٧
- (جمعه/٤) ذلك فضل الله يؤتبه من يشاء و
الله ذو الفضل العظيم..... ٢٣٧
- (جمعه/٥) مثل الذين حملوا التوراة ثم لم
يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفارا..... ٢٣٧
- (جمعه/٩) يا أيها الذين آمنوا إذا نودى للصلاة
من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله..... ٢٣٧
- (ملك/٢) الذي خلق الموت و الحياة.. ٣٦٨
- (قلم/٤) و أنك لعلى خلق عظيم ٢٢٦, ٢٤٨
- (قلم/٥١) وان يكاد الذين كفروا ليزلقونك
بابصارهم..... ٩٦
- (حاقه/٣٤) ولا يحضّ على طعام المسكين ١٣١, ١٣٣
- (مزمّل/٢) قم الليل ألا قليلاً..... ٢٦٩
- (مزمّل/١٥) أنا أرسلنا إليك رسولا شاهدا
عليكم كما أرسلنا إلى فرعون رسولا..... ٣٧٤
- (انسان/٨) و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و
يتيما و أسيرا..... ١٤٩
- (انسان/٩) نما نطعمكم لوجه الله..... ١٤٩
- (نازعات/٢٤) فقال انا ربكم الاعلى ٢٧٩
- (انشقاق/١٢) و يصلّى سعيرا..... ٢٣٩
- (اعلى/٦) سنقرئك فلا تنسى..... ٣٤٤
- (فجر/٤) والليل اذا يسر..... ١٧٥
- (فجر/٢٤) يقول يا ليتني قدّمت لحياتي ٣٤١
- (فجر/٢٧) يا ايّها النفس المطمئنة..... ٣٤١
- (بلد/١) لا اقسم بهذا البلد..... ٢٧٥, ٢٨٧
- (بلد/٢) و انت حلّ بهذا البلد..... ٢٧٦, ٢٨٧
- (بلد/٣) و والد و ما ولد..... ٢٧٥
- (ضحى/٣) ليله القدر خير من ألف شهر ١٧٩
- (ضحى/٤) و للآخرة خير لك من الاولى... ٣٧٣
- (ضحى/٥) و لسوف يعطيك ربك فترضى. ٢٤١

- (قريش/١) لا يلاف قريش ١٣٤, ١٤٦
- (قريش/٢) ايلافهم رحلة الشتاء و الصيف .. ١٣٤
- (قريش/٣) فليعبدوا رب هذا البيت. ١٣٤, ١٣٥, ٢٨٨
- (قريش/٤) الذى اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف..... ١٣٤, ١٣٦
- (معاون/١)أرايت الذى يكذب بالدين ١٣١, ١٣٢
- (معاون/٢) فذلك الذى يدع اليتيم ١٣١
- (معاون/٣) و لا يحض على طعام المسكين ١٣١, ١٣٣
- (معاون/٤) فويل للمصلين..... ١٣١, ١٣٣
- (معاون/٥) الذين هم عن صلاتهم ساهون ١٣١, ١٣٣
- (معاون/٦) الذين هم يراؤون ١٣١, ١٣٣
- (معاون/٧) و يمنعون الماعون.... ١٣١, ١٣٣
- (كوثر/١)أنا اعطيناك الكوثر. ٥, ٦, ٥١, ١٢٦, ١٤٩
- ١٥٠, ١٥١, ١٥٢, ١٥٣, ١٥٤, ١٥٧, ١٥٨, ١٥٩
- ١٦٠, ١٦١, ١٦٢, ١٦٣, ١٦٤, ١٦٥, ٣٤٧
- (كوثر/٢) فصل لربك وانحر. ١٢٩, ١٥٣, ١٦٤, ١٦٥
- (كوثر/٣) ان شاتك هو الايتر ١٥٣, ١٥٥, ١٥٧, ١٥٨
- (كافرون/١)قل يا ايها الكافرون ١١١, ١٣٢, ١٣٤
- (كافرون/٢) لا أعبد ما تعبدون ١١٠
- (كافرون/٣) و لا أنتم عابدون ما أعبد... ١١٠
- (كافرون/٤) و لا أنا عابد ما عبدتم..... ١١٠
- (كافرون/٥) و لا أنتم عابدون ما أعبد... ١١٠
- (كافرون/٦) لكم دينكم و لى دين..... ١١٠
- (نصر/١) اذا جاء نصر الله و الفتح. ٤٢, ٩٢, ٩٤, ١٣٤
- (نصر/٢) و رأيت الناس يدخلون فى دين الله افواجا..... ٩٢, ٢٣٤, ٣٥٤
- (انشراح/٤) و رفعنا لك ذكرك ١٥٩
- (تين/١) و التين و الزيتون..... ١٨٥, ٢٧٥
- (تين/٢) و طور سينين..... ١٨٥, ٢٧٥
- (تين/٣) و هذا البلد الامين ١٨٥, ٢٧٥, ٢٨٨
- (تين/٤) لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم ٣٠٠
- (تين/٥) ثم رددناه اسفل سافلين..... ٣٠٠
- (علق/١) اقرأ باسم ربك الذى خلق ١٦٩
- (علق/٢) خلق الإنسان من علق ٢١٤
- (علق/٣) اقرأ و ربك الأكرم... ١٦٩, ١٧٠, ٢١٤
- (علق/٤) الذى علم بالقلم ١٦٩, ١٧٠
- (علق/٥) علم الانسان ما لم يعلم..... ١٦٩
- ١٧٠, ٢٠٢, ٢١٤
- (علق/١٥) كلاً لئن لم ينته لنسفعا بالناصية.. ٢٩٠
- (علق/١٦) ناصية كاذبة خاطئة ٢٩٠
- (علق/١٧) فليدع ناديه ٢٩٠
- (علق/١٨) سندع الزبانية ٢٩٠
- (قدر/١) أنا أنزلناه فى ليلة القدر ١٧٩
- (قدر/٢) و ما أدريك ما ليلة القدر..... ١٧٩
- (فيل/١) ألم تر كيف فعل ربك بأصحاب الفيل ... ٩٨
- ٩٩, ١٣٦, ١٣٧
- (فيل/٢) ألم يجعل كيدهم فى تضليل..... ٩٨
- ١٣٦, ١٣٧
- (فيل/٣) و أرسل عليهم طيرا أبابيل ٩٨, ١٣٦
- (فيل/٤) ترميهم بحجارة من سجيل ٩٨, ١٣٦
- (فيل/٥) فجعلهم كعصف مأكول ٩٨, ١٣٦, ١٣٨

(ناس/٤) من الجنة والناس.....٣٧

نماية اشخاص و مكانها

آدم.....٥٥, ٢١٧, ٢٤٣, ٣٤٩

آل ابراهيم.....٢٤٣, ٢٤٤

آل عمران١٥٣, ١٦٠, ٢٠١, ٢٠٤, ٢٢٩, ٢٣٣,

٢٣٦, ٢٤٣, ٢٤٤, ٣١٥, ٣٣٢, ٣٣٤, ٣٣٥,

٣٣٩, ٣٤٣, ٣٥٠, ٣٥٦, ٣٦٣, ٣٦٤, ٣٨٠,

آل محمد٢٥٢, ٢٥٣, ٢٥٤, ٢٦٣, ٢٦٤, ٢٦٥,

٢٦٦, ٢٦٧, ٢٦٨

آمنه بنت وهب.....١٨٢

آيت الله دهكردى.....٢٥

ابا الحكم.....١٠٦

اباعبدالله.....٤٨, ٢٥٧, ٣١٤, ٣١٥, ٣٣٨, ٣٥٠, ٣٥١

اباعبدالله الحسين.....٤٨

ابراهيم(٣), ٥٥, ١٨٢, ١٨٤, ١٩٨, ٢٠٠, ٢١٨,

٢٣١, ٢٤٣, ٢٤٤, ٢٨١, ٣١٩, ٣٢٠, ٣٢١,

٣٢٣, ٣٢٤, ٣٣٠, ٣٣١, ٣٣٦

ابرهه.....١٣٧

ابن عباس.....٩٣, ٤٩

ابن هشام.....٦١, ٦٢, ٦٣, ٦٤, ١٨٣

ابوبكر٩٤, ١٠٥, ١٢٧, ٢٩٢, ٢٩٣, ٢٩٥, ٢٩٨,

٢٩٩, ٣٠٦, ٣٠٧, ٣٠٨, ٣٠٩

ابوجهل٦٦, ٦٩, ٧٠, ٧١, ٧٢, ٧٩, ٨٥, ٩١, ٩٩,

١٠٥, ١٠٦, ٢٩٠, ٢٩١, ٣٠٤, ٣٠٦, ٣٠٩,

٣١٠

(نصر/٣) فسيح بحمد ربك و استغفره إنه

كان توبيا.....٩٣, ٣٥٤

(لهب/١) تبّت يدا ابى لهب و تبّ٤, ٥, ٥٧,

٥٨, ٥٩, ٦٠, ٦١, ٧٠, ٧٩, ٨٦, ٩٤, ٩٥,

١٠٤, ١٠٥, ١٣٤, ١٧٦

(لهب/٢) ما أغنى عنه ماله و ما كسب.... ٥٨

(لهب/٣) سيصلى نارا ذات لهب.... ٥٨, ٢٣٩

(لهب/٤) و امرأته حمالة الحطب..... ٥٨

(لهب/٥) فى جيدها حيل من مسد ٥٨, ٩٤, ١٧٦

(اخلاص/١) قل هو الله أحد..... ٥٨

(اخلاص/٢) الله الصمد.. ٥٨, ٦٦, ٧٢, ٧٤, ١٧٦

(اخلاص/٣) لم يلد و لم يولد ٥٨, ٦٧, ٦٩,

٧٣, ٧٤

(اخلاص/٤) و لم يكن له كفوا أحد ٥٨, ٦٩

(فلق/١) قل أعوذ بربّ الفلق..... ٣٧, ٣٨

(فلق/٢) من شرّ ما خلق..... ٣٧

(فلق/٣) و من شرّ غاسق إذا وقب..... ٣٧

(فلق/٤) و من شرّ النّفّاثات فى العقد..... ٣٧

(فلق/٥) و من شرّ حاسد إذا حسد..... ٣٧

(ناس/١) قل أعوذ بربّ الناس..... ٣٧, ٣٨

(ناس/٢) ملك الناس..... ٣٧, ٣٨

(ناس/٣) اله الناس..... ٣٧, ٣٨

(ناس/٤) من شرّ الوسواس الخناس..... ٣٧

(ناس/٥) الذى يوسوس فى صدور الناس..... ٣٧, ٣٨

امام جواد..... ۱۸۱	ابوالحکم..... ۱۰۶
امام حسن ۱۰۸، ۱۵۶، ۱۸۱، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۳۷	ابوالدرداء..... ۱۰۹
امام حسن عسگری..... ۳۳۷	ابوسفیان ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۹۱، ۹۹، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۰
امام حسین ۲۳، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۶۹، ۱۰۶، ۱۵۶، ۲۵۷، ۲۸۶، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۸، ۳۵۸	ابوطالب..... ۲۸۷، ۱۸۳، ۱۸۲
امام خمینی ۱۴، ۵۹، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۹۶، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۶۹، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۶۰، ۳۲۴، ۳۴۹	ابوعتبه..... ۱۰۵
امام رضا ۸۴، ۱۰۳، ۲۵۷، ۲۶۴، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۴۶	ابوالفضل العباس..... ۹۰
امام زمان..... ۳۷۹، ۳۷۸، ۲۷۰	ابولهب ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۸۲، ۳۰۹
امام علی ۴۶، ۴۸، ۷۴، ۱۵۶، ۱۶۴، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۱۵	ابی لهب..... ۱۳۴، ۹۴، ۸۶، ۷۹، ۶۱، ۵۹، ۵۸
ام آیین..... ۱۸۲	أحد..... ۳۰۶، ۲۹۷، ۲۷۸
ام جمیل..... ۹۴	احمد..... ۱۳۰، ۸۹، ۷۶
ام سلمه..... ۶۸	ادراس، ادراسین، ادریس..... ۲۶۲
ام کلثوم..... ۵۱	اسرائیل ۱۴۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۷۹، ۳۶۹
أمیة بن خلف..... ۶۶، ۶۴، ۶۳	اسماء ۱۱، ۱۷۰، ۱۹۱، ۲۴۸، ۲۷۴، ۲۹۲
اهل کتاب..... ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۱۲۲	۳۰۷، ۳۲۵، ۳۲۶
اویس قرن..... ۱۰۹	اسماعیل..... ۲۸۱، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۳۷
ایران.. ۱۴، ۷۳، ۱۳۶، ۱۹۹، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۴۹، ۳۸۱	اصحاب فیل ۵، ۹۸، ۹۹، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۲۰
باب الفیل..... ۱۴۶	اصفهان..... ۲۵
بحر قلزم..... ۱۲۳	الیاس..... ۲۶۳، ۲۶۲
بدر... ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۶	الیاسین..... ۲۶۲
	امام جعفر صادق ۸۴، ۸۶، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۷۲، ۲۳۵، ۲۵۷، ۳۱۴

حجر اسماعيل..... ٣٢٤	بصره..... ٦٩
حجون..... ٢٨٧	بطحاء مكة..... ٦٤
حرّاء ٢٦, ١٨٣, ١٨٤, ١٩٠, ١٩٥, ٢٠٦, ٢٠٧	بقيع..... ١٢١
حرّين يزيد رياحى..... ١٠١	بلال بن حمامه..... ٦٣
حسينيه ارشاد..... ٣٥	بلال بن رباح..... ٦٣
حضرت ابو الفضل العباس..... ٥١, ٤٧	بلال حبشى..... ٤, ٦٣, ٦٤, ٦٥, ٦٦, ٦٨
حضرت زهرا..... ٣٣٥, ٤٧	٦٩, ٧٠, ٧٢, ٧٤
حضرت زينب..... ٣٤٢, ٣٢٨, ٣٢٨, ٢٨٦, ٤٧	بنى اسرائيل..... ١٤٠, ١٧٥, ١٧٦, ١٩٩, ٢٠٠
حضرت على ٢٣, ٤٧, ٥٣, ١٠٦, ١٤٥	٢٧٩, ٢٠٩
٢٩٤, ٣٠١, ٣٠٢, ٣٧٢, ٣٧٩	بنى اميه..... ١٧٧
حضرت على اكبر..... ٤٧	بنى جمح..... ٦٤
حضرت فاطمه..... ٣٢٥, ١٦١	بنى سعد..... ٣٦
حضرت مريم..... ٣٧٧, ٥٤	بنى عباس..... ٣٥, ١٧٧, ٢٦٤
حليمه سعديه..... ٣٧, ٣٦	بيت الله الحرام..... ٥٩, ٩٥, ٢٧٥, ٢٧٧, ٢٨٥, ٣٢٢
حواء..... ٢٨٣, ٢٧٨	بين الحرمين..... ١٢١, ٣٥٢
خاورميانه..... ٢١٦, ٢٠٢	تركستان..... ١٢١
خديجه بنت خويلد..... ١٢, ٥١, ٧٩, ١٠٠	ثور..... ٨, ٢٨٧, ٢٩٢, ٢٩٤, ٢٩٦, ٢٩٩, ٣١١
١٨٢, ٢١٤, ٢١٦, ٣٢٥, ٣٤٦	جبرئيل..... ١٩١, ١٩٣, ١٩٥, ١٩٨, ٢١٠
خويلد..... ١٨٢	٢١٦, ٣٣٧
خيبر..... ٢٨٣, ٢٧٨	جبل النور..... ٢٦
دارالقرآن..... ١١	جعفر..... ١٨, ١٩, ٥٣, ٨٤, ١٤١, ١٧٢, ٢٣٥, ٣٠٤
دارالندوه..... ٢٨٨, ٢٨٩, ٢٩٠, ٢٩٢, ٣٠٩	حبشه..... ١٣٧
	حبيب بن مظاهر..... ١٠١
	حجاز..... ٣٦, ١٣٦, ٢٨١, ٢٨٣, ٢٩١, ٢٩٩

عربستان..... ۹۸, ۹۹, ۱۳۳, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۸۲	دانشگاه آزاد اسلامی..... ۱۱
عزى..... ۶۴, ۷۱, ۷۳, ۲۱۴	دانشگاه امام صادق (عليه السلام)..... ۱۱۹
عكاظ..... ۱۰۲	روم ۷۳, ۷۸, ۹۸, ۱۱۹, ۱۳۶, ۱۳۷, ۲۷۸, ۲۹۰, ۳۵۱
على اكبر..... ۹۰	زرتشت..... ۱۹۸
على بن أبى طالب..... ۱۵	زمزم..... ۳۲۴
على بن الحسين..... ۱۰۰	زينب ۴۷, ۷۹, ۹۰, ۲۸۶, ۳۲۸, ۳۳۸, ۳۴۲
عمار..... ۷۴, ۶۹	زينبیه اصفهان..... ۲۵
عمر بن سعد..... ۳۴۲, ۳۴۱, ۳۳۹	ستاره شعرا..... ۱۹۳, ۱۹۲, ۱۸۸
عمرو بن عاص..... ۱۵۵	سمیه..... ۶۹
عیسی ۳۱, ۳۲, ۵۵, ۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۳, ۲۰۸	سهل بن سعد ساعدی..... ۳۴۵
۳۷۵, ۳۷۶, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۷۹, ۳۸۰, ۳۸۱	شام..... ۱۳۵, ۲۷۸, ۳۵۸
غار حراء ۲۶, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۹۰, ۱۹۵, ۲۰۶	شعب ابی طالب..... ۲۸۹
۲۰۷, ۲۱۰	شمر بن ذی الجوشن..... ۳۴۴
فارس..... ۹۸	شهید فهمیده..... ۳۳۳
فاطمه زهرا ۶, ۵۱, ۱۴۹, ۱۶۲, ۱۶۴, ۳۴۶	شهید مفتح..... ۳۳۵
۳۷۲, ۳۷۳, ۳۷۷, ۳۷۸	صهیب..... ۳۰۳
فرعون..... ۵۴, ۱۲۳, ۲۰۲, ۲۷۹, ۳۷۴	طور سینین..... ۱۸۵
فاسم بن حسن..... ۹۰, ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۳۳	عاص بن وائل..... ۱۶۳, ۱۵۵
قیه خضراء..... ۱۲۱	عایشه .. ۲۰, ۲۶, ۲۱۳, ۲۱۶, ۲۹۲, ۳۰۷, ۳۷۲
قریش..... ۱۴۶, ۱۳۴	عبدالله..... ۳۱۱, ۱۵۵, ۵۸
قم..... ۸۰, ۱۰۴, ۲۶۹	عبدالله بن عمرو..... ۱۵۵
کربلا ۸, ۴۸, ۵۲, ۸۸, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۲۱, ۱۲۲	عبدالمطلب..... ۱۸۳, ۱۸۲
۱۵۴, ۲۰۸, ۲۸۷, ۳۱۳, ۳۱۶, ۳۱۷, ۳۱۸	عثمان..... ۵۰, ۵۱, ۲۱۳, ۳۰۹
۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۷, ۳۲۹, ۳۳۳	
۳۳۶, ۳۳۷, ۳۳۹, ۳۴۰, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۵۰	
۳۵۱, ۳۵۲, ۳۵۸	

۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۳،	کردستان..... ۱۰۶
۳۶۷، ۳۷۴	کعبه ۸، ۶۱، ۹۹، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۸۳، ۱۸۴،
مروه..... ۳۲۲، ۳۲۴	۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۱۶،
مریم..... ۵۴، ۵۵، ۱۹۹، ۳۷۷، ۳۷۵،	۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵،
مسجد الاقصی ۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲،	کوچۀ بنی هاشم..... ۱۲۱
۱۹۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۷۵	کوفه..... ۳۲۳، ۳۲۸
مسجد الحرام ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴،	کوه طور ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲،
۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۷۵،	۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹
۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۰۸، ۳۲۲،	لات..... ۶۴، ۷۱، ۷۳
مسلم بن عوسجه..... ۱۰۱	لقمان..... ۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۱۷
مسیح..... ۳۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰	لیلا..... ۳۵۱
مشهد..... ۸۰	لیلی..... ۳۵۱
معاویه..... ۱۰۹، ۱۷۷، ۳۰۴، ۳۴۳	مأمون..... ۱۷۷، ۲۶۴، ۳۰۵
مقام معظّم رهبری... ۱۱۵، ۳۰۹، ۳۲۹، ۳۴۵	مجنون..... ۳۵۱
مکّه ۶، ۷، ۲۶، ۷۱، ۱۳۷، ۱۹۵، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷،	محمدؐ ۲، ۱۸، ۲۴، ۳۸، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۸۴،
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵،	۱۰۲، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۰،
۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷،	۱۹۷، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۳،
۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۲۱،	۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۷، ۳۱۶،
۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۷۴	۳۱۹، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۵۶، ۳۵۷
منات..... ۷۱	محمد بن حنفیه..... ۳۴۰
موسی بن جعفر..... ۸۴، ۳۷۸	محمد بن سنان..... ۸۴
مؤمن آل فرعون..... ۵۴	مدینه النبی ۲۶، ۴۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،
مهدی موعود..... ۱۵۴، ۳۸۰	۱۲۲، ۲۰۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹،
نوح..... ۵۵، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۳۱	۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸،
ورقه بن نوفل. ۶۴، ۱۹۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶	

الادب المفرد.....	٢٥١	وليد بن مغيرة.....	٦٦
الارشاد.....	١٠١, ١٨١, ٢٩٣, ٣١٤	ولى عصر.....	٣٠٥
ارشاد الازهار.....	١٧٨	هارون.....	٨٤, ٨٥, ٢٣١
الازهر وكتاب دراسات قرآنيه.....	٩٤, ١٠٥	هاله.....	٥١
اسنى المطالب.....	٣٠١	هبل.....	٧١, ٧٣
اصفى.....	١٧١	هند جگرخوار.....	٧٩
اصول كافى.....	٤٠, ٤٢, ٦٧, ٨٦, ١٢٩, ١٧٦,	هود.....	٢١٥
	٢١٩, ٢٦٢, ٣١٤, ٣٦٥	ياسر.....	٦٩, ٧٤
اطيب البيان.....	٢٤٧	يثرب.....	٢٧٦
اعراب القران و بيانه.....	٢٧٦	يزيد.....	٤٨, ٤٩, ٧٩, ١٠١, ٣٣٩
اعلام الورى.....	٥١, ٢٨٦	يعقوب.....	٣١, ١٩٩, ٢٠١
ايعان الشيعة.....	٢٨٦, ٣٠١, ٣٣٣	يمن.....	١٣٥
اقبال الاعمال.....	٣٦٥	يوسف.....	٢٦, ٣١, ٣٦, ٥٤, ٩٧, ١٠٥, ١١٩,
الانصاف فى النصّ على الائمه.....	٣١٦		١٣٠, ١٤١, ١٩٠, ١٩٩, ٢٠١, ٢٠٦, ٣٢٣
انوار التنزيل.....	٢٢٧, ٢٣٣, ٢٩٩	يهود.....	١٧٦, ٢٧٨, ٢٨٢, ٢٨٩, ٣٦٩
بجارات انوار القرآن.....	١٥, ٤٠, ٤٦, ٥٥, ٧٥, ٨٥, ٨٧, ٩٥,		
	٩٨, ١٠٢, ١٠٤, ١٠٧, ١٤٦, ١٧١, ١٧٢, ١٧٦,		
	١٩٤, ١٩٨, ٢١١, ٢٥١, ٢٥٢, ٢٥٥, ٢٥٧, ٢٦٢,		
	٢٨٦, ٣١٠, ٣١٤, ٣١٦, ٣٣٠, ٣٣٣, ٣٣٧, ٣٤٠,		
	٣٤٣, ٣٥٠, ٣٦٥, ٣٧١, ٣٧٩		
بحر العلوم.....	٢٣٠, ٢٣٦, ٢٦٢		
البحر المحيط.....	١٣٧, ٢٢٧, ٢٢٨		
البداية و النهاية.....	٢٦٢, ٢٩٠, ٢٩١, ٢٩٢,		
	٢٩٤, ٢٩٥, ٣٠٨		
		نمايه كتابها و رسالهها	
		آموزش زبان قرآن.....	٤١, ٤٢, ٤٦, ٤٨, ١٠٤,
			١١٩, ١٤١, ١٤٢
		الابدال و المعاقبة و النظائر.....	١٨٢, ٢٣٨, ٢٣٩
		الاحتجاج.....	١٧٦, ٢٢٩
		احقاق الحق.....	٢٨٦, ٣٠١, ٣٠٢, ٣٢٣, ٣٣٣
		احياء علوم الدين.....	١٤٣
		الاخبار الطوال.....	١٥٥

تفسير ابن كثير	٢٣٦, ٣٩	البرهان ٣٩, ٦٣, ٦٩, ٩٣, ١١١, ١٩٥, ٢٠٨, ٢٣٠
التفسير الحديث	٦٢, ٢٤	٣١٥, ٢٦٥, ٢٦٣, ٢٦٢, ٢٥٥, ٢٥٤, ٢٤٩
تفسير سورآبادى	١٣٠, ١٢٩, ١٢٧	البلاغ فى تفسير القرآن بالقرآن ١١٩
تفسير شبر	١٧٨	البيان ٣٩
تفسير الصافى	٢٦٢, ٢٣٦, ٢٣٠, ١٧١	بيان السعادة ١٤٢, ١١٩
تفسير طبرى	٢٣٦, ٢٣٠, ٢٢٨, ١٥٦	بيان المعانى ٢٠٦
تفسير فرات كوفى	٢٣٠	پرتوى از قرآن ٣١٨, ٢٧٦, ٢٤٨, ٢٤٧
تفسير القرآن العظيم	٦٠	تاريخ الامم و الملوك ٢٨٦, ٢٩٢, ٣٠٥, ٣٢٣
تفسير القرآن الكريم	٣٩	٣٤٣
تفسير قرطبى	١٥٦	تاريخ طبرى ٢٩٨, ١٥٥
تفسير قمى	٣٧٩, ٣٥٧, ٨٤, ٦٧	تاريخ العرب تحت رايه النبى ٦٢
تفسير كوثر	١٩١	تاريخ قرآن ٦٠
تفسير المحيط الاعظم	١٧١	تاريخ مدينة دمشق ٧٠
تفسير المراغى	٣٣٧, ٢٢٧, ١٧١	تاريخ يعقوبى ٦١
تفسير مظهرى	١٩١, ١٧١	تأويل مختلف الحديث ٢٥٧
تفسير نمونه ٢٥, ٢٦, ٢٩, ٣٥, ٤٩, ٥٨, ٦٥		التبيان فى اعراب القرآن ٢٣٣
٦٦, ٦٨, ٨٤, ٩٩, ١٠٠, ١١٢, ١٤٢, ١٧٨, ١٩١		التبيان ٢٣٣, ٢٢٧, ٢٠٨, ١٩٣, ١٩١
١٩٣, ١٩٩, ٢٢٧, ٢٢٨, ٢٣٠, ٢٣٣, ٢٣٦, ٢٥١		التحرير و التنوير ١١٩, ١٣٦, ١٣٧, ١٨٨, ٢٢٧
٢٥٧, ٢٦٢, ٢٧٦, ٢٩٤, ٣٣٧, ٣٥١		٣٣٧, ٢٤٨
تفسير نور الثقلين	١١٤, ٩٣, ٦٩	التحصين ٣٥٦
التفسير الوسيط	١٧٨	التحفة السنية ١٢٧
تفسير هدايت	٣٣٧	تحف العقول ٧٤, ٢٨
تقسيمات قرآنى و سور مكى و مدنى ... ١٤٣		التحقيق فى كلمات القرآن ٢٣٨, ٩٦, ٩١
ثواب الاعمال ٢٧١, ١٧٦		التحقيق ٣٣١, ٢٣٨, ١٩٤, ١٨٠, ٩٦, ٩١
		ترتيب معجم مقاييس اللغة ٣٣١

روح المعاني ١١٩, ٢٧٦	تهذيب الاحكام ٣٧٩
روش تحقيق موضوعى در قرآن كريم ٢٢, ١٣٩, ٢٧٩	جامع البيان ٣٥٧
الروض الانف ٢٩٤, ٣٠٢	الجامع الصغير ٢٥١
رياض الابرار ٣١٤, ٣٣٧	الجدول فى اعراب القرآن ٢٣٣, ٢٧٦
رياض الصالحين ٢٦٨	جمال الاسبوع ٢٥٢
زاد المسير ٢٣٦, ٣٣٧	جوامع الجامع ٢٣٣
زاد المعاد ١٨١	جوامع السيرة النبوية ٢٩٤, ٣٠٢, ٣٠٦
زبدة البيان ٥١	حدائق الانوار ٢٩٠
زيدہ التفاسير ٢٣٦	حلية الابرار ٢٩٠
زندگانی پیامبر اکرم ٥٣	حمل قرآن ١٠٤
سنن ابى داود ٧٨, ٢٥٧	حياة الامام الحسين ٣٤٣
سنن بیهقی ٢٥٧	حيات القلوب ٥٨
سنن ترمذی ٧٨	الخصال ١٥٨, ١٨٠
سنن دارقطنی ٢٥٧	خصائص امير المؤمنين ٢٠٩
السنن الكبرى ٢٣٠	خورشيد نبوت .. ٦١, ٦٢, ٩٩, ١٨٢, ٢٩٨, ٣٠٣
سنن النبى .. ١٩, ٣٤, ٥٠, ٦٧, ٦٨, ١٣٨, ٢٥١, ٢٥٢	دانشنامه جهان اسلام ٤٢
سنن النبى، آداب، سنن و روش رفتارى	دايرة المعارف بزرگ اسلامى ٦٣, ٩٥, ١٠٥,
پیامبر گرامی اسلام ١٩	١٠٦, ٣٠٦, ٣٠٩, ٣١١
سيرت جاودانه ١٨, ١٤١	الدرر فى اختصار المغازى و السير ٢٩٤
سيرة الرسول، صور مقتبسة من القرآن الكريم ٢٤	الدرر المنتور ٦٣, ٩٣, ١١٠, ١١٤, ١٨٥, ١٨٦,
سيرة سيد المرسلين ٢٩٤	٢٠٧, ٢٠٨, ٢٢٨, ٢٣٠, ٢٣٦, ٢٤٩, ٢٥٤,
سيره ابن هشام ٦٣	٢٦٢, ٢٧١, ٢٩٠, ٢٩١, ٣٣٧, ٣٥٧
سيرة حليبه ١٧, ٢٨٤, ٢٨٥, ٢٨٦, ٢٨٧, ٢٩١, ٢٩٢,	دلائل النبوه ٢٩٠, ٢٩٢, ٢٩٤, ٢٩٩, ٣٠٢, ٣٠٥, ٣٠٦,
٣٠٨, ٢٩٤	ديوان صغير اصفهانى ٨٤
السيرة النبوية ٢٩٤, ٣٠٢, ٣٠٥, ٣٠٦	روح البيان ١٧٨, ٢٢٧, ٢٧٦

فرهنگ عاشورا..... ٣٣٠, ٣٢٠	سيرى در سيرة نبوى..... ١٦, ٣٣, ٣٤, ١٤١
فضائل الاشهر الثلاثة..... ١٨١	شرح اصول كافى..... ٢٤٨
فيض الدموع..... ٣٤١	شرح چهل حديث..... ٢٦٠
فى ظلال القرآن..... ٩٤, ١٠٥, ٣٣٧	شرف المصطفى..... ٢٨٤
قاموس قرآن..... ١٧٥	شواهد التنزيل..... ٢٠٩
قصص انبياء..... ٣٧	صحيح البخارى..... ٧٠, ١٨٤, ٣٦٧
الكامل..... ١٨٣	صحيح المسلم..... ٧٨, ١٨٤, ٣٧٩
كامل الزيارات..... ٣١٤	الصحيح من سيرة النبى الاعظم..... ١٨, ١٤١, ٢٩٤, ٣٠٢, ٣٠٤
كتاب الاصنام..... ٦١	صحيفه علويه..... ٩٨
كتاب الدعاء..... ٢٤٤, ٢٥١	صحيفه نور..... ٥٩, ١٧٠, ١٩٢
كتاب السنه..... ٢٥١	طبقات القراء..... ٣٤٤
الكشاف..... ٢٢٧, ٢٣٣, ٢٤٨, ٢٧٦, ٣٣٧	الطبقات الكبرى.. ١٥٥, ٢١٠, ٢٤٤, ٢٩٤, ٣٠٣
كشف الاسرار..... ١٩٩, ٢٤٨	عبارات الانوار..... ١١٥
كشف الغطاء..... ٢٦٦	عده الداعى..... ٣٧٣
الكشف و البيان... ١٣٧, ١٩٩, ٢٣٦, ٢٩١, ٣٣٧	العروة الوثقى..... ١١٥
..... ٢١٠, ٢٥١, ٣٦٠	العين..... ١٧٥, ٢٣٩
لباب التأويل..... ١٧٨, ٢٤٨	عيون اخبار الرضا..... ٣٣٧, ٣٧٩
لسان العرب ٤٠, ١٢٤, ١٥٣, ١٧٥, ١٩٢, ١٩٤,	عيون الاثر..... ٢٨٤, ٢٩٤, ٣٠٢, ٣٠٦
..... ٢٣٨, ٢٧٦, ٣١٨, ٣٣١	الغدير..... ٢٥١, ٢٥٢
لؤلؤ و مرجان..... ١٠٨	الغيبه..... ٣١٦
اللهورف..... ٤٩, ٣٣٣	فتح البارى..... ٢٦٢, ٣٦٧
مشوى معنوى..... ١٦٥	فتح التقدير..... ٢٣٦
مجاز القرآن..... ٢٣٣	فروغ ابديت..... ١٩, ٥٣
مجمع البحرين..... ١٧٥, ١٩٢	

مجمع البيان ٦٠, ٩٢, ١٢٥, ١٣٧, ١٥٩,	المناقب و المثالب..... ٢٩٤, ٣٠٢
١٩١, ١٩٣, ٢٠٨, ٢٢٧, ٢٧٦	منتهى الامال..... ٥٣, ٣٧٢
٣٣٧.....	من لا يحضره الفقيه..... ٣٧٩
١٤٣.....	من وحى القرآن..... ١٤٢
٢٤٨, ٢٣٣, ١٣٧.....	منهج الصادقين..... ١٦٦, ٢٠٩
١٩١.....	مواهب الرحمن..... ١٧١
٣٧٩.....	موسوعة كربلاء..... ٣٤١
٣٧٩, ٣٧٣, ٣٦٥, ٢٦٢, ٦٧.....	الميزان ٢٧, ٣٩, ٩٦, ١١٩, ١٣٥, ١٥٦, ١٦٠,
٣٦٥, ٦٩, ٥٣.....	١٧٧, ١٨١, ١٨٨, ١٩٠, ١٩٣, ١٩٥, ١٩٦,
٢٥١.....	٢١٣, ٢١٥, ٢١٩, ٢٢٧, ٢٥٥, ٢٦٤, ٢٧٦,
٢٧٠, ٢٥٧, ٢٤٤, ١٨٤, ٢٠.....	٢٨٩, ٣٣٧, ٣٨٠
٣١٠.....	ميزان الحكمه..... ٢٥١
٧٨.....	نفس المهموم..... ٣٤١
٢٥١.....	نور البراهين..... ٥٣, ٢٤٨
٣٦٥, ٢٦٧, ١٠٨.....	نور الثقلين ٦٣, ٩٤, ١٠٥, ٢٠٨, ٢٢٩, ٢٦٢,
١٤٣.....	٢٦٣, ٢٦٥
٣١٠.....	نهاية الارب..... ٢٩٤
٢٥٧, ٢٥١, ١٤٣.....	نهج البلاغه..... ٤٣
١٩١, ١٨١, ١٠٩, ١٠٨, ٧٨, ٧٧.....	نهج الفصاحه..... ٤٢
١٢٧, ١١٥.....	وسائل الشيعة ٦٧, ٦٨, ٨٠, ٨١, ٩٥, ١٠٤,
٣٤٥, ٣٤٠.....	١٦٤, ١٨١, ٢٦٢, ٣٧١
٢٧١.....	
٣٠٢, ٢٩٤, ٢٩٠.....	
٢٥٢, ٢٥١.....	

نماية مؤلفان و مترجمان

آيت الله بروجردى..... ١١٣

صغیر اصفهانی..... ۸۴, ۳۱۹	آیت الله طالقانی..... ۲۴۷
عباس عزیزی..... ۱۹	آیت الله گلپایگانی..... ۷۵
علامه جعفر مرتضی عاملی..... ۱۸	آیت الله مکارم شیرازی..... ۱۱۳
علامه طباطبائی، ۱۸، ۱۹، ۷۵، ۷۷، ۱۳۸، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۸۸، ۳۶۴، ۳۸۰، ۳۸۱	آیتی..... ۳۰۴
علامه عسگری..... ۳۱۰	ابن ابی الحدید..... ۱۲۰
علامه مجلسی، ۱۴، ۳۳، ۴۶، ۵۳، ۵۸، ۱۱۲	ابن سینا..... ۷۵
عماد زاده اصفهانی..... ۵۳	ابوبکر عتیق سورآبادی..... ۱۲۷
فیض کاشانی..... ۱۴۳، ۱۷۱	ابوحامد غزالی..... ۱۴۳
کریم دولتی..... ۱۴۳	ابوالفضل خوش منش..... ۱۰۴
مجتبی مینوی..... ۱۲۷	ابوالقاسم پاینده..... ۴۲
محمد باقر صدر..... ۲۲۰	جعفر سبحانی..... ۱۹، ۵۳
محمد سپهری..... ۱۸	جعفر مرتضی عاملی..... ۱۸، ۱۴۱، ۳۰۴
محمد عزت دروزه..... ۲۴، ۶۲	حافظ..... ۳۷، ۱۱۰
سید جعفر مرتضی عاملی..... ۱، ۲، ۱۰۴	حسین مرادی زنجانی..... ۱، ۲
مرتضی مطهری، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۸۱، ۱۴۱، ۳۰۴	حمیدرضا مستفید..... ۱۴۳
مهدی غفاری..... ۱۰۴	سید مرتضی عاملی..... ۳۰۴
میر حامد حسین هندی..... ۱۱۴	سید مرتضی عسگری..... ۳۱۰
هادی عالم زاده..... ۳۰۶	شاه آبادی..... ۲۶۰
	شهره شاهسوندی..... ۱۲۸
	شیخ طوسی..... ۸۱، ۲۵۵
	شیخ عباس قمی، ۵۳، ۷۷، ۱۰۸، ۱۸۱، ۲۱۲
	شیخ مفید..... ۱۸۱، ۲۹۳

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- اخبار الطوال، احمد بن داود دينورى، ترجمه محمود مهدوى دامغانى، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ۲- الاخبار الطوال، ابو حنيفه احمد بن داود دينورى، تحقيق عبدالمنعم عامر، قاهره، داراحياء الكتب العربية، چاپ اول، ۱۹۶۰ م.
- ۳- اخلاق النبى و آدابه، ابو الشيخ عبدالله بن محمد بن جعفر بن حيان الاصبهاني.
- ۴- الارشاد فى معرفة حُجَجِ اللّٰه على العباد، محمد بن نعمان عكبرى بغدادى (شيخ مفيد) تحقيق مؤسسة آل البيت، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق.
- ۵- الازهر و كتاب دراسات قرآنية، عبد المتعال صعيدى، چاپ دار الثقافة العربية للطباعة، قاهره.
- ۶- الاستبصار فيما اختلف من الاخبار، محمد بن حسين طوسى. تحقيق: سيد حسن موسوى خراسانى. تهران، دارالكتب الاسلامية، چاپ سوم.
- ۷- الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر، چاپ على محمد بجاوى، قاهره، ۱۳۸۰/۱۹۶۰ م.
- ۸- اسد الغابة فى معرفة الصحابة، ابن اثير، چاپ محمد ابراهيم بنا و محمد احمد عاشور، قاهره.
- ۹- الاصول من الكافى، محمد بن يعقوب كلينى. تصحيح: على اكبر غفارى، تهران: مكتبة الصدوق.
- ۱۰- الامالى لشيخ الطائفة ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسى، (شيخ طوسى) تحقيق قسم الدراسات الاسلامية - مؤسسة البعثة، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۱- الامالى للشيخ الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن بابويه قمى (شيخ صدوق) تحقيق قسم الدراسات الاسلامية - مؤسسة البعثة، قم، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- ۱۲- بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، محمد باقر مجلسى، بيروت: مؤسسة الوفاء، چاپ دوم.
- ۱۳- البرهان فى تفسير القرآن، سيد هاشم بحراني. تهران: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان.
- ۱۴- البيان فى تفسير القرآن، سيد ابوالقاسم خوئى. بيروت: مؤسسة الاعلمي، چاپ دوم.
- ۱۵- پرتوى از قرآن، سيد محمود طالقانى. تهران: شركت سهامى انتشار، چاپ سوم.
- ۱۶- تاريخ الطبرى، ابو جعفر محمد بن جرير طبرى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث، بى تا.
- ۱۷- تاريخ يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب (ابن واضح يعقوبى)، ترجمه محمد ابراهيم آيتى، تهران، مركز انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ش.
- ۱۸- التبيان فى تفسير القرآن، ابو جعفر بن حسن بى على طوسى. تحقيق: احمد حبيب قصير العاملى. قم: مكتب الاعلام الاسلامى، چاپ اول، ۴۰۹.
- ۱۹- التحقيق فى كلمات القرآن الكريم مصطفى، حسن. انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- ۲۰- تفسير اثنى عشرى، حسينى شاه عبدالعظيمى، حسين بن احمد. تهران: انتشارات ميقات.
- ۲۱- تفسير على بن ابراهيم قمى، على بن ابراهيم بن هاشم قمى. مؤسسة دارالكتاب للطباعة والنشر،

چاپ سوم، بی تا.

- ۲۲- تفسیر العیاشی، مسعود بن عیاش السلمی. بیروت: مکتبة العلمیة الاسلامیة، چاپ اول.
- ۲۳- تفسیر عیاشی، عیاشی. ابوالنضر محمد بن مسعود بن عیاشی .. تهران: مکتبة العلمیة الاسلامیة.
- ۲۴- تفسیر القرآن الکریم، سید عبداللہ شبر. قم: دارالہجرة، چاپ دوم.
- ۲۵- تفسیر المعین، کاشانی، مولی نورالدین محمد بن مرتضی (فیض کاشانی) قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، بی تا.
- ۲۶- تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر. تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۵۳-۱۳۶۶ ش.
- ۲۷- تہذیب الاحکام (فی شرح المقنعة)، محمد بن حسن طوسی. تحقیق: علی اکبر غفاری. تهران: نشر صدوق.
- ۲۸- الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، قرطبی انصاری. محمد بن احمد. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ۲۹- جنابذی، حاج سلطان محمد. بیان السعادة في مقامات العبادة. تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۴۴ ش.
- ۳۰- روح المعانی، شہاب الدین محمود آلوسی بغدادی. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ۳۱- روض الجنان و روح البیان، حسین بن علی خزاعی نیشابوری. مشهد: انتشارات آستان قدس.
- ۳۲- الروضة من الکافی. محمد بن یعقوب کلینی. تصحیح علی اکبر غفاری. تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ دوم ۱۳۸۹.
- ۳۳- سنن ابن ماجه. محمد بن یزید ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی. داراحیاء الکتب العربیة ۱۳۷۲.
- ۳۴- سنن ابی داود. سلیمان بن اشعث ابی داود. تعلیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، داراحیاء السنة النبویة.
- ۳۵- سنن ترمذی (الجامع الصحیح). محمد بن عیسی ترمذی. تحقیق: عبدالوہاب عبداللطیف بیروت: دارالفکر ۱۴۰۰.
- ۳۶- سنن نسائی. احمد بن شعیب نسائی. بیروت: دارالفکر، چاپ اول ۱۳۴۸.
- ۳۷- سیر اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذہبی، بیروت ۱۴۰۲-۱۴۰۹.
- ۳۸- سیرت جاودانه، ترجمه و تلخیص کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی الله علیه وآله، سیدجعفر مرتضی عاملی، ترجمه محمد سپهری، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
- ۳۹- السیرة النبویة. عبدالملک بن هشام. تحقیق: مصطفی السقا. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ۴۰- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراہیم، قم، منشورات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
- ۴۱- الصافی فی تفسیر القرآن. محمد بن مرتضی (فیض کاشانی). تهران: کتابفروشی اسلامیہ.
- ۴۲- صحیح بخاری. محمد بن اسماعیل بخاری. بیروت: داراحیاء التراث العربی. چاپ دوم
- ۴۳- صحیح مسلم. مسلم بن حجّاج قشیری نیشابوری. تصحیح: محمد فؤاد عبدالباقی. بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ اول ۱۳۷۴.
- ۴۴- صحیفہ نور. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- ۴۵- الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ احسان عباس، بیروت بی تا

- ٤٦- فتوح البلدان ، احمد بن يحيى بلاذرى ، بيروت ١٩٨٨
- ٤٧- الفروع من الكافي . محمد بن يعقوب كليني . تصحيح: على ابر غفارى . تهران ، دارالكتب الاسلامية .
- ٤٨- القرآن الكريم و روايات المدرستين . سيد مرتضى عسكرى . مجمع علمى اسلامى ، چاپ دوم .
- ٤٩- الكاشف ، محمد جواد مغنيه . بيروت : دارالعلم للملايين ، چاپ اول .
- ٥٠- الكامل فى التاريخ ، ابن اثير ، بيروت ١٩٦٥-١٩٦٦
- ٥١- كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال ، علاء الدين على بن حسام متقى هندی . تصحيح: صفوة السقا . مؤسسة الرسالة ، ١٣٩٩ .
- ٥٢- مجمع البيان فى تفسير القرآن ، فضل بن حسن طبرسى . بيروت : داراحياء التراث العربى .
- ٥٣- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ، ميرزا حسين نورى طبرسى . قم : مؤسسه آل البيت «عليهم السلام» لاحياء التراث ، چاپ اول ١٤٠٧ .
- ٥٤- المستدرک على الصحيحين ، محمد بن عبد الله حاكم نيشابورى . حلب : مكتب المطبوعات الاسلامية .
- ٥٥- مسند ، احمد بن حنبل . تحقيق : احمد محمد شاكر . بيروت : دارالجيل .
- ٥٦- المصباح المنير ، فيومى ، احمد بن محمد بن على . قم : انتشارات دارالهجرة ، ١٤١٤ ق .
- ٥٧- المصنف ، ابن ابى شيبه كوفى . تحقيق : سعيد محمد لحام . دارالفكر ، چاپ اول ١٤٠٩ .
- ٥٨- معانى الاخبار ، ابن بابويه قمى ، ابو جعفر محمد بن على بن حسين ، تحقيق : على ابر غفارى صفت ، انتشارات اسلامى ١٣٦١ .
- ٥٩- المعجم الكبير ، ابن ايوب لخمى طبرانى ، سليمان بن احمد . تحقيق : حمدى عبدالمجيد السلفى . قاهره : مكتبة ابن تيمية ، چاپ دوم .
- ٦٠- المعجم الوسيط . ابراهيم انيس . تهران : دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، چاپ چهارم .
- ٦١- مفاتيح الغيب . ملا صدرا ؛ محمد خواجوى . تهران : انتشارات مولى ، چاپ اول .
- ٦٢- مناقب آل ابى طالب ، ابن شهر آشوب مازندراني ، قم ، انتشارات علامه ، بى تا .
- ٦٣- مناقب على بن ابى طالب عليه السلام ، ابوالحسن على بن محمد واسطى (ابن مغازلى) ، بيروت ، دارالاضواء .
- ٦٤- من لا يحضره الفقيه ، محمد بن على بن بابويه ، صدوق . تهران : نشر صدوق ، چاپ اول ، ١٣٦٧ .
- ٦٥- من وحي القرآن ، فضل الله ، سيد محمد حسين ، بيروت : دارالزهراء للطباعة والنشر والتوزيع ، چاپ سوم ١٤٠٥ ق .
- ٦٦- من هدى القرآن ، مدرسى ، سيد محمد تقى . دارالهدى ، چاپ اول ، ١٤٠٦ ق . منهج الصادقين فى الزام المخالفين ، تفسير كبير ملا فتح الله كاشانى ، تهران : كتابفروشى اسلاميه چاپ دوم ١٣٤٤ ش
- ٦٧- الميزان فى تفسير القرآن ، سيد محمد حسين طباطبائى . تهران : دارالكتب الاسلامية .
- ٦٨- نور الثقلين ، عبد على بن جمعة حويزى . تهران : مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان ، چاپ دوم .
- ٦٩- النهاية فى غريب الحديث ، مجد الدين ابو السعادات . مبارك بن محمد ابن اثير جزرى . تحقيق : طاهر احمد الزاوى و محمود محمد الطناحى . قم : مؤسسه اسماعيليان ، چاپ چهارم ، ١٣٦٤ .

٧٠- نهج البلاغة، شريف رضى. تحقيق شيخ عزيز الله عطاردى. المستشارية الثقافية للجمهورية الاسلامية الايرانية بدمشق.

٧١- نهج البلاغة، شريف رضى، تصحيح صبحى صالح، قم، از منشورات دارالهجرة، بى تا.

٧٢- نهج البيان عن كشف معانى القرآن، محمد حسن شيبانى. تهران: دايرة المعارف اسلامي.

٧٣- وسائل الشيعة الي تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن حسن حر عاملي، بيروت: داراحياء التراث

العربي، چاپ پنجم ١٤٠٣.



مؤسسه فرهنگي هنري كانون نشر و ترويج زبان قرآن